UNIVERSAL
LIBRARY

OU_232069

UNIVERSAL
LIBRARY

بهشت نمی باید دیگر باعث آن بود که شیخ یوسف همدانی را پرسیدند که چون این روزگار بگذرد و این طائفه
روی در نقاب توارای آرد چه کنیم تا بسلامت بمانیم گفت هر روز ورقی چند از سخن ارجمند ایشان بخوانید
دیگر آنست که از کودکی بی سببی باد دوستی این طائفه در جانم موج میزند و همه وقت مفرح دلم سخن ایشان بود
ناچار بقدر فرصت وقت سخن ایشان را جلوه کردم چه این عهدی ست که این شیوهٔ سخن و سخن اهل آن انجمن بکلی
روی در نقاب آورده ست و مدعیان بلباس این معانی بیرون برآمده و اهل دل چون کبریت احمر عزیزتر شده اند
جنید رحمه الله تعالی شبلی را گفت اذا وجدت من یوافقك علی کلمة مما تقول فتمسك به و گیر چون
دیدم که روزگاری پدید آمده ست که شرار مردم خیار ناس را فراموش کرده اند تذکره ساختم تا منفسان زمانه
دولتمندان یگانه را فراموش نکنند و در سیرت و صورت صاحبدلان رغبت نمایند دیگر سخنی که بهترین سخنها بود
بچند وجه اول آنکه دنیا را بر دل مردم سرد کند دوم آنکه آخرت را بیاد دهد سوم آنکه دوستی حق را در دل مرد
پدید آرد چهارم آنکه مرد چون این سخن بشنود زاد راه بی پایان ساختن گیرد جمع کردن چنین سخنها از واجبات بود
و میتوان گفتن که در آفرینش بازین نامه نیست از بهر آنکه سخن ایشان شرح قرآن و اخبار ست که بهترین سخنهاست
و میتوان گفتن که این کتابیست که مختشان را مرد کند و مردان را شیر مرد و شیر مردان را فرد و فردان را عین درد
و چگونه چنین نکند که هر که آنرا بنظر ارادت برخواند نکو آگاه گردد که آن چه در دل بود و دست در جانهای ایشان که
از چنین کارها و ازین گونه سخنها از دل ایشان بصحرا آمده ست امام مجدالدین خوارزمی روزی میگریست و میگفت
خداوندا مرا ازین قوم گردان یا از نظارگیان این قوم گردان که قسمی دیگر را طاقت ندارم

این طائفه اند اهل تحقیق — فانی ز خود و بدوست باقی
باقی همه خویشتن پرستند — وین طرفه که نیستند و هستند

اکنون اسامی این بزرگواران با بعض سخنان ایشان یاد کنیم و خود را درین ذکر فراموش سازیم و چون مقصود ازین
بیان تمتع بکلمات طیبات و حالات سنیات ایشان ست مراعات تقدیم و تاخیر در ذکر و تقیید بسنوات مواليد
و وفیات در هر ترجمه نصب العین نیست بلکه کیفما اتفق انچه وقت بدان خوش گشت نوشته آمد

ابو بکر صدیق رضی الله عنه نام او عبد الله ست و لقب او عتیق در مرة بن کعب با جناب رسالت صلعم ملتقی
میشود مادرش ام الخیر سلمی دختر صخر یا لیلی بود او را صدیق فرمود و بنا بر تصدیق بخبر اسراء در مکه پیدا شد و دو سال
و چهار ماه و چند روز از انحضرت صلعم در عمر خُرد ست نزد قبول اسلام سی و هفت یا هشت ساله بود و بست

وشش سال در اسلام زیست دوی اول مسلمین ست در سقیفه روز وفات نبوی او را بیعت کردند اول بشیر بن
سعد انصاری باز عمر دست کشاد سپس جمله مهاجرین سپس جمله انصار دوی بعد از ولایت خطبه خواند و گفت اما بعد
ایها الناس قد ولیت امرکم ولست بخیرکم فان اقم اکمش عندي الضعیف حتی احمل له بحقه وان
اضعفکم عندي القوي حتی اخذ منه ایها الناس انما انا متبع ولست بمبتدع فان احسنت فاعینوني
وان زغت فقوموني وی رضی الله عنه نحیف خفیف اللحم ابیض خفیف العارضین معروق الوجنات اجمه غائر العینین
بود خضاب حنا و کتم میکرد در جاهلیت و اسلام گاهی خمر نخورده و صنمی را سجده نبرده و همه مشاهد را حاضر گشته در فضل
او آیات کتاب و احادیث رسالت مآب بسیار آمده در کشاف گفته قوله تعالی رب اوزعني ان اشکر نعمتك
التي انعمت علي وعلی والدي الایة در بارهٔ وی و مادر و پدر وی که ایمان آوردند وارد شده وکان اقال علی
کرم الله وجهه انها نزلت فیه اسلم ابواه جمیعا ولم یجتمع لاحد من المهاجرین ان اسلم ابواه غیره
دیگر کریمه ثاني اثنین اذ هما في الغار ست تا آخر و اجماع کرده اند مسلمانان بر آنکه مراد بصاحب درین آیه اوست
دیگر والليل اذا یغشی ست تا قوله ان سعیکم لشتی و این قول بعض مفسرین ست دیگر وسیجنبها الاتقی
تا آخر سورت بغوی گفته في حق ابي بکر عند الجمیع دیگر امن هو قانت اناء اللیل ساجدا وقائما ابن عباس گفته
در بارهٔ صدیق ست دیگر آیه کفاره ست عایشه گفته وی سوگند نمی شکست تا آنکه کریمه کفاره فرود آمد دیگر والذي جاء
بالصدق وصدق به ست مرتضی گفته بانی محمد ست و مصدق صدیق قاله ابن عساکر دیگر وشاورهم في الامر
واین در بارهٔ او و فاروق هر دو ست دیگر ولمن خاف مقام ربه جنتان ست شوذب گفته در ابی بکر نازل شده
رواه ابن ابی حاتم دیگر وصالح المؤمنین ست ابن عمر و ابن عباس گفته اند در بارهٔ صدیق و فاروق ست دیگر
من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتي الله بقوم یحبهم ویحبونه ست حسن بصری گفته هو والله ابو بکر
واصحابه لما ارتدت العرب جاهدهم ابو بکر واصحابه حتی ردهم الی الاسلام اما احادیث پس بیش از شمار است
و در کتب مستقله در مناقب وی مذکور نیذی ازان سید مومن معروف بشبلنجی در نور الابصار ایراد کرده و شطرے
ازان علامه محدث معتمد خان بدخشی ذکر نموده و پیش از وی احدی را صدیق نام ننشده اتجمع صحابه و اتبعت ایشان
بود در دین خدا باتفاق جمهور و در مدت یسیر خلافت او فتوحات کثیره شد از انجمله انفاذ جیش اسامه ست دیگر قتل
مسیلمه و فتح یمامه و دیگر اطراف عراق و بعض شام از انفاس قدسیهٔ اوست اکیس الاکیس التقوی واحمق الحمق الفجور
واصدق الصدق الامانة واکذب الکذب الخیانة وفرمود ان هذا الامر لا یصلح آخره الا بما صلح اوله

ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وفرود العجز عن درک الادراک ادراک ومحاضرات
نوشته آنحضرت صلعم بیمار شد ابو بکر بعیادت آمد آنحضرت صلعم شفا یافت وابو بکر بیمار افتاد آنحضرت او را عیادت
کرد وی صحت یافت چنانکه نزد عیادت بیمار شده بود صدیق رضی الله عنه درین باب این ابیات گفت ؎

مرض الحبیب فعدته ... فمرضت من حذري علیه
شفی الحبیب فعادني ... فشفیت من نظري الیه

یکی را از تابعین پرسید ند ابو بکر را دیده گفت آری رایت ملکا في زي مسکین کسی او را گفت مدح کردی وی
گفتی اللهم انت اعلم بي من نفسي وانا اعلم بنفسي منهم اللهم اجعلني خیرا مما یحسبون واغفر لي ما لا یعلمون
ولا تؤاخذني بما یقولون مدت خلافت وی دو نیم سال ست در ۱۳ سنه روز جمعه ماه جمادی الآخره بعمر شصت و سه ۶۳
سال قضا کرد آخر کلام او این بود رب توفني مسلما والحقني بالصالحین چون مرد مدینه مرتج ببکا و قوم در دهشت
آمد چنانکه روز وفات نبوی شد جابر گوید نعش او را بر در خانه قبر نبوی بردیم وگفتیم این ابو بکر صدیق ست میخواهد که نزد
نبی صلعم مدفون شود باب مفتوح شد وندانستم که کسی گفت ادخلوا الصفوة وآوازی بگوش خورد که ضعوا الحبیب الی الحبیب
میان منبر و مرقد منور عمر بن خطاب نماز جنازه بگزارد و بر همان سریر که آنحضرت صلعم برداشته بودند نهاده بردند
و شب هنگام مدفون شد و سرش را در برابر کتف رسول خدا صلعم گذاشتند مرویات او در کتب حدیث هشت صد حدیث ست سلسله
علیه نقشبندیه در طریقی منتهی می شود بوے رضی الله عنه

عمر بن الخطاب رضی الله عنه در کعب با آنحضرت صلعم ملتقی می شود مادرش حنتمه دختر هاشم بود آنحضرت او را
روز اسلام آوردن بدار ارقم فاروق نام کرد و روز بدر بابی حفص کنی ساخت و وی اول کسی ست که او را امیر المومنین
خواندند و اولیات او بسیار ست در تاریخ الخلفاء و نور الابصار و ابجد التواریخ و جز آن مرقوم شده و اسلام او بدعای
نبوی بود در سال ششم بعد از اسلام حمزه سفید رنگ با سرخی اصلع الراس سخت مرخ چشم بود در عارضین خفتی داشت
و بهر دو دست کار یکسان میکرد در قوت و صفت او آمده قرن من حدید امین شدید قرن بمعنی جبل اصغر
آیات و احادیث در فضل او بسیار وارد شده بعضی خاص ست و بعض مشترک میان او و ابو بکر قصهٔ کرامات او در باب
اجرا نیل و ندای ساریه معروف ست موافقات او با آیات قرآنی قریب هژده موضع ست سیوطی ذکرش در رساله
مفرده کرده و محرر سطور هم آنرا در بعض مولفات خود آورده و در ازالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فتاوی فاروقی را
فراهم ساخته و در نور الابصار در ترجمهٔ شریفش بسط نموده از انفاس قدسیهٔ اوست اللهم ارزقني شهادة في

سبیلك واجعل موتي في بلد رسولك وگفته من خاف من الله تعالى لم يشف غيظه ومن يتق الله لم يضيع ما يريد وفرمود ليتني كنت كبشا سمنوني ما بدا لهم ثم ذبحوني واكلوني واخرجوني عذرة ولم اكن بشرا در مرض موت سر او در كنار ابن عمر بود فرمود اى پسر اين سر را بر زمين بنه وى گفت شمار اچيست اگر برفخذ من ست يا بر زمين فرمود ضعه على الارض ناچار عبد الله بر زمين گذاشت فرمود ويلي وويل امي ان لم يرحمني ربي بعده گفت وددت ان الخرج من الدنيا كما دخلت لا اجر لي ولا وزر علي وى را ابو لولو بزخم خنجر بزيناف شهيد كرد در ذى الحجه روز دوشنبه بعمر شصت وسه سال سه روز بعد از جراحت بحق پيوست مدت خلافت او ده سال وشش ماه ست مگر چند روز صهيب بن سنان رومى نماز جنازه كرد ودر حجرهٔ عايشه بپهلوى جناب نبوت صلعم بيا سود مرويا تش در كتب احاديث پانصد وسى ودو حديث ست كذا في المسامرات خانوادهٔ او بسيه منسوب باوست

عثمان بن عفان رضى الله عنه آنحضرت صلعم ووى در عبد مناف ملتقى ميشوند پس وى اقرب ثلاثه ست بحضرت رسالت مادرش ارْوى بنت كريز بود ولادت او در طائف بود واسلامش بر دست صديق واقع شده ابن سنى وى نه سال بود كه مسلمان گرديد ووى اول كسى ست كه بعد از ابى بكر اسلام آورد ثالث خلفا ست وهمه مشاهد را حاضر شد جز بدر كه بنا بر مرض رقيه آنحضرت صلعم او را در مدينه گذاشت اما سهم داد ودر بيعت رضوان دست خود را دست او گردانيد وكبار او را بالخصوصيت دعا كرد آخر خطبهٔ او اين ست ايها الناس ان الله انما اعطاكم الدنيا لتطلبوا بها الاخرة فلم يعطكموها لتركنوا اليها ان الدنيا تفنى والاخرة تبقى لا تبطركم الفانية ولا تشغلكم عن الباقية اثروا ما يبقى على ما يفنى فان الدنيا منقطعة وان المصير الى الله اتقوا الله فان تقواه جنة من باسه ووسيلة عنده واحذروا من الله الغيرة والزموا جماعتكم لا تصيروا احزابا الخ ووى رضى الله عنه ابيض اللون يا اسمر اللون رقيق البشره كثير شعر الراس عظيم اللحيه ميانه قد نه طويل نه قصير خوبصورت ضخم الكراديس بعيد ما بين المنكبين بود لحيه را زر دميكرد ودندان را بزر بسته بود ابن حزام مازنى گفته هيچ زنى را مانده را احسن الوجه تر از عثمان نديدم بعد شهادت عمر در سنه ۲۳ ماه ذيحجه باوى بيعت كردند او را ذو النورين گويند زيرا كه دو دختر نبوى در حبالهٔ نكاح وى آمدند بغايت شديد الحيا بود در مكان بند هم نزد غسل جامه دور نميكرد فتوحات زمانهٔ او نيز بسيار ست وى بير ومه را خريده در راه خدا وقف كرد وقرآن شريف را جمع نمود دوازده سال خلافت كرد قدرى كم هشتاد وهشت يا نود ساله بود كه شهيد شد جبير بن مطعم بروى نماز گزارد احاديث مناقب او در كتب سنت بسيار ست

کریمه الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله ثم لا یتبعون ما انفقوا منا ولا اذی لهم اجرهم عند ربهم
در حق او نازل شد وقتی که تجهیز جیش غزوه تبوک کرد کذا فی مناقب الاولیاء وحال محاصره او وقصه شهادت بتفصیل
در اشاعه وجز آن مذکور شده رضی الله عنه

علی بن ابیطالب رضی الله عنه ابن عم رسول ست وسیف الله المسلول در مکه داخل کعبه روز جمعه بست وسه
سال پیش از هجرت متولد شد وجزوی احدی پیش ازوی در بیت الحرام پیدا نشده مادرش فاطمه بنت اسد
واو اول هاشمی ست که هاشمیه او را زاد دوی نزد جناب نبوت تربیت گرفت ودر ده سالگی اسلام پذیرفت وجز
تبوک حاضر همه مشاهد شد وی آدم شدید الادمه صقیل العینین بزرگ دیده اقرب لبسوی قصیر از طول بزرگ شکم
کثیر الشعر عریض اللحیه اصلع ابیض الراس واللحیه بود ودر ذخائر عقبی گفته میانه قد سیاه چشم کلان دیده خوش وجه
کلان بطن بود گویا ماه شب چهار دهم ست آیات قرآنی در باب او نازل شده واحادیث نبوی در مناقب
وی بسیار آمده ابن عباس گفته نیست آیتی در کتاب خدا بلفظ یا ایها الذین امنوا مگر آنکه علی اول وامیر وشریف
اوست وآنحضرت فرموده من کنت مولاه فعلی مولاه در نور الابصار گفته لفظ المولی یستعمل بازاء معان
متعدده وردها القرآن العظیم فتارة یکون بمعنی اولی وتارة بمعنی الناصر وبمعنی الوارث وبمعنی
العصبة وبمعنی الصدیق وبمعنی السید والمعتق وهو ظاهر فیکون معنی الحدیث من کنت ناصره او
حمیمه اوصدیقه فان علیا کذلک انتهی امام احمد وقاضی اسمعیل وابو علی نیسابوری ونسائی صاحب سنن
گفته اند لم یرد فی فضائل احد من الصحابة باکثر باسانید الجیاد مما روی فی فضل علی بن ابی طالب رضی الله عنه
وی که چون پدرش ابوطالب محتضر شد آنحضرت صلعم فرمود ای عم کلمه یکبار بگو تا مر احجت باشد در شفاعت تو گفت کراهت
می کنم که گویند جزعناک گشت وقت موت این آیه نازل شد انک لا تهدی من احببت ولکن الله یهدی من یشاء
شیخ محی الدین بن عربی در فصوص گفته لو کان للهمة اثر ولابد لم یکن احد اکمل من رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم ولا اعلی ولا اقوی همة منه وما اثرت فی اسلام ابی طالب همه وفیه نزلت الایة انتهی در مناقب
الاولیاء گفته ازینجا باید دانست که همت را تاثیری در خلاف ارادهٔ خدای تعالی نیست انتهی اما مادر علی فاطمه بنت اسد
ایمان آورد وبهجرت نمود ودر سنه چارم هجری وفات یافت آنحضرت صلعم او را بقمیص خود تکفین نمود وخود
دفن فرمود ودر حق مرتضی گفت انت منی بمنزلة هارون من موسی قال تعالی قل لا اسألکم علیه اجرا الا
المودة فی القربی مراد باین قربی نزد جمهور مفسرین علی وفاطمه وحسن وحسین اند واین آیه نیز در شان مرتضوی

فرود آمده انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون
وکذلک قوله سبحانه ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا ویتیما واسیرا ووی داخل ست در آیه تطهیر بلانکیر
از کلات طیبات اوست الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا الناس اشبه بزمانهم منهم بآبائهم من عرف نفسه
فقد عرف ربه بالبر یستعبد الحر لا تنظر الی من قال وانظر الی ما قال الجزع عند البلاء تمام المحنة
لا ظفر مع البغی لا شرف مع سوء الادب لا راحة مع الحسد لا سؤدد مع الانتقام لا صحبة
مع المراء لا صواب مع ترک المشورة لا زیارة مع زعارة لا داء اعیی من الجهل لا مرض اضنی من
من قلة العقل الی غیر ذلک من الانفاس القدسیه وهی کثیرة طیبة جدا در نور الابصار سخنان بسیار از
نثر ونظم وی کرم الله وجهه آورده ودستان جمل وصفین بتفصیل نوشته وعبد الواحد بن محمد آمدی تمیمی کتابی
از کلام منثور وی فراهم آورده وغرر الحکم ودرر الکلم نام کرده مجلدی متوسط ست بر ترتیب حروف از الف
تا یا وگفته اسانید این را حذف کرده ام واز جا حظ عجب دارم که با آن همه علم وتقدم در فضل بسیری از کثیر کلام
او چه قسم کفایت نموده واز نظر درین کتاب ظاهر میشود که مضامینش همسایه مضامین اقوال حکما وعرفا واقع شده
اما در صحت اسناد آن نظر واضح ست شهادت وی رضی الله عنه بردست عبد الرحمن بن ملجم شقی بوده گویند وی
در سنین خلافت خود حج نکرده بنا بر اشتغال بحروب وپیش ازان بسیار حج میکرد روز یکشنبه سیزدهم رمضان
سنه چهل بعمر شصت وپنج سال یا بعمر ابی بکر وعمر بحق پیوست چون زخمی شد گفت فزت ورب الکعبه فرزندش
حسن بسط بروی نماز کرد ودر ستة جامه بموضع غری شب هنگام مدفون گردید وبعضی گویند در نجف ونزد بعض میان
مسجد وخانه ونزد بعض در قصر الاماره کوفه کذا فی الفصول المهمه مرویاتش در کتب حدیث پانصد وهشتاد
وشش حدیث ست

امام حسن بن علی رضی الله عنه در سنه سوم از هجرت در منتصف رمضان پیدا شد اول اولاد علی فاطمه ست
آنحضرت صلعم نام او حسن کرده ابیض مشرب بحمره ادعج العینین سهل الخدین کث اللحیه ذو وفره بود عنق او گویا ابریقی
از فضه ست عظیم الکراديس ضخیم بعید ما بین المنکبین ربعه خوش روی بسیار بود خضاب سیاه میکرد جعد موی حسن البدن
بود پانزده حج کرد دو سه کرت تمام مال خود را در راه خدا داد کنیت او ابو محمد ست والقاب بسیار دارد اشهر آن
تقی ست واعلای آن در رتبه سیدست واین لقب بخشیده رسول خداست صلعم وزکی وسبط وولی هم از القابهای
اوست در مناقب وی در صحیحین وغیر آن حدیثها آمده وی خلافت را در سنه ۴۱ نصف جمادی الاولی بمعاویه گذاشت

و مصالحه کرد تا خون مسلمانان بیفائده نریزد و برادر ارصد هزار درم در هر سال که معاویه بوی میداد قناعت فرمود
حافظ ابو نعیم در حلیه نبذه از کلام او آورده و صاحب نور الابصار آنرا بازیادت نقل کرده از انجمله این ست
لا ادب لمن لا عقل له ولا مودة لمن لا هیبة له راس العقل معاشرة الناس بالجمیل وبالعقل تدرك
الدار ان جمیعا ومن حرم العقل حرمهما جمیعا وگفته هلاک مردم در سه چیزست در کبر و حرص و حسد از کبر دین
هلاک شود و بدان ابلیس ملعون شد و حرص عدو نفس ست و بدان آدم از بهشت بیرون کرده شد و حسد اد سوءات
و بدان قابیل هابیل را کشته و فرمود حسن سوال نصف علم ست اورا از صمت پرسیدند گفت هو ستر العیب
وزین العرض وفاعله في راحة وجلیسه في امن او را گفتند ابوذر همی گوید فقر احب ست بسوی من
از غنی وسقم احب ست از صحت فرمود رحم الله اباذرا اما انا فاقول من اتکل علی حسن اختیار الله لم یتمن
انه في غیر الحالة التي اختارها الله له وآل خود و آل برادر خود را گفته تعلموا العلم فان لم تستطیعوا حفظه
فاکتبوه وضعوه في بیوتکم و بالجمله ملفوظاتش چندان ست که کتابی ازان فراهم میتوان کرد مردی بر قبر شریف او
غائط کرد دیوانه شد و چون سگ آواز میکرد تا آنکه بمرد و از گور او عوعو میشنید ابوعلی طبری در اعلام الوری گفته که
وی بعد از صلح با معاویه بمدینه منوره آمد و ده سال انجا بماند زنش جعده بنت اشعث کندی او را مسموم کرد یک چله
بیمار بود یزید پلید او را بر زهر دادن وعده صد هزار درهم داده بود چون حسن بحق پیوست نداد و گفت انا الی
نرضاك للحسن افترضاك لانفسنا پنجم ربیع الاول سنه ۵۰ یا ۴۹ انتقال فرمود سعید بن العاص که آنروز والی
مدینه بود بر وی نماز کرد و در بقیع مدفون شد عمرش چهل و هفت سال بود و مدت خلافتش شش ماه و پنج روز نصاب
الخلافة بعدي ثلثون سنة بوی اختتام یافت سلسله حسنیه مخصوص باوست و بعضی سلاسل دیگر بواسطه
حسن مثنی متوسل بدوست رضی الله تعالی عنه وارضاه و من کلامه المنظوم ماذکره عبد القادر الطبری المالکی
في شرح الدریة ؎

اغن عن المخلوق بالخالق	تغن عن الکاذب بالصادق
واسترزق الرحمن من فضله	فلیس غیر الله بالرازق
من ظن ان الناس یغنونه	فلیس بالرحمن بالواثق
من ظن ان الرزق من کسبه	زلت به النعلان من حالق

امام حسین بن علی شهید کربلا رضی الله عنه پنجم شعبان سال چهارم از هجرت متولد شد علوق او بعد پنجاه روز

از ولادت امام حسن اتفاق افتاد در نور الابصار گفته هکذا اهل النقل فی ذلک آنحضرت صلعم بریق خود اورا تحنیک کرد و در گوش اذان داد و در رقم تقل نمود و دعا کرد حسین نام نهاد کنیت او ابو عبد الله ست لاغیر و القاب او رشید و طیب و زکی و وفی و سعید و مبارک و تابع لمرضاة الله و سبط اصغر ست و اشهر آن زکی ست و اعلای آن در رتبه یکی سعید ست بحدیث انهما سیدا شباب اهل الجنة و دیگر سبط ست بحدیث حسین سبط من الاسباط و چنانکه حسن مانا بود بجناب نبوت از فرق تا سره وی از سره تا قدم اشبه خلق بود برسول خدا صلعم گویا این هر دو صاحبزاده آئینه صورت رسالت بودند نقش خاتم او لکل اجل کتاب ست هشت حدیث از وی مروی ست و در منقبت وی حدیثها آمده در قصهٔ خروج او بسوی عراق و شهادت بارض کربلا کتابها تالیف یافته صحیح آنست که قاتل وی سنان بن انس نخعی ست و این حادثه در روز جمعه دهم محرم سنه احدی و ستین سنه رو داد پنجاه و پنج ساله بود که جرعهٔ شهادت خورد سی و سه طعن و همین مقدار ضربه در تن مبارک او یافتند شیخ نصر الله بن یحیی که از اخیار ثقات ست گفت علی بن ابی طالب را در منام دیدم گفتم شمارو فتح ما گفتید من دخل دار ابی سفیان فهو امن و با فرزندت در کربلا چه کردند فرمود ابیات ابن صیفی را می شناسی گفتم نه فرمود برو و از وی بشنو رفتم و این باجرا گفتم بگریست و بسیار زار بگریست و گفت بخدا هیچکس آنرا از من نشنیده ست و همین شب نظم کرده ام و برخواند ؎

ملکنا فکان العفو منا سجیة	فلما ملکتم سال بالدم ابطح
وحللتم قتل الاسارى وطالما	غدونا على الاسرى نعفو ونصفح
وحسبكم هذا التفاوت بيننا	وكل اناء بالذي فيه ينضح

این روایت را ابن الصباغ مالکی در فصول مهمه آورده و گفته ابن الصیفی شاعر مشهور ست ملقب بحمیص بیص و بالجمله ماجرای این شهادت و سعادت بحدی دردناک غم انگیز ست که سینهٔ خامه نزد نوشتن آن شق میگردد تا بدل واقعه شناس و خاطر انصاف اساس چه رسد ؎

این صبح چه صبح ست که خون شد جگر من	این شام چه شام ست که سنگ ست سر من
ماذا تقولون اذ قال النبي لكم	ماذا فعلتم وانتم آخر الامم
بعترتي وباهلي بعد مفتقدي	منهم اساری ومنهم ضرجوا بدم

از کلام اقدس اوست حوائج الناس الیکم من نعم الله علیکم فلا تملوا النعم فتعود نقصا و فرمود الحلم زینة والوفاء مروءة والصلة نعمة والاستکثار صلف والعجلة سفه والسفه ضعف والغلو رطنة والمجالسة

اهل الدناءة شروء مجالسة اهل الفسوق ريبة ومن كلامه المنظوم ؎

فان تكن الدنيا تعد نفيسة	فان ثواب الله اعلى وانبل
وان بك لابد من الموت للفتى	فقتل امرء فى الله بالسيف اجمل
وان تكن الارزاق قسما مقدرا	فقلة حرص المرء فى الكسب اجمل
وان تكن الاموال للترك جمعها	فما بال متروك به المرء يبخل

امام زين العابدين بن حسين شهيد رضى الله عنه اسم قصير نحيف بود او را زكى وامين لقب وعلى اصغر نام ست نقش خاتم او وما توفيقى الا بالله بود در مدينه منوره روز پنجشنبه پنجم شعبان سنه ۳۸ دو سال پيش از وفات جد خود على بن ابيطالب متولد شد ودر واقعه كربلا بست وسه ساله بود مروان وعبد الملك وپسرش وليد معاصر او بيند مادرش سلافه نام دارد ولقبش شاه زنان يعنى ملكة النساء دختر يزدجرد بود وى در كربلا همراه پدر بود اما بسبب مرض صاحب فراش بود مقتول نشد نه آنكه صغير بود هذا هو الصحيح افضل وافقه واورع تر از وى ديده نشده مناقب وبسيايست يكى او را گفت كه فلانى در حضور من در تو افتاده برخاست ونزد او رفت وگفت ياهذا ان كان ما قلته فى حقا فانا اسأل الله تعالى ان يغفر لى وان كان ما قلت باطلا فالله يغفر لك او را پسيد ترسعيد ترين در دنيا وآخرت گويست فرمود من اذا ارضى الخالق يهون عليه رضاء على الباطل واذا سخط الخالق يخرجه سخطه من الحق در رساله شيخ عبد الحق در باره ست هاشمى مدنى معروف زين العابدين از اكابر سادات اهل بيت واز بزرگان تابعين ومشهور ترين ايشان ست زهرى گويد ندديم من مسيح قرشى را افضل از على بن حسين وهمچنين روايت كرده شده ست از جماعتى از سلف كه سعيد بن المسيب از ايشان ست وى حديث بسيار روايت ميكرد ودر روايت ثقه بود مامون وعالى رتبه ورفيع القدر واجماع كرده اند بر بزرگى او در هر چيز اولاد او را حق سبحانه در شرق وغرب منتشر گردانيد چنانكه شهرى از وجود ايشان خالى نباشد واز يزيد پليد افغان يك تن نگذاشت كه خانه آباد ان كند وچراغى افروزد انتهى حاصله قصيده فرزدق در شان وى بمقابله هشام بن عبد الملك معروف ست ومولانا جامى ترجمه آن بنظم فارسى كرده وبعض معاصرين ما بشرحش پرداخته اند وفات وى رضى الله عنه دهم محرم سنه ۹۴ بعمر پنجاه وهفت سال اتفاق افتاد ابن الصباغ گفته مات مسموما وان الذى سمه الوليد بن عبد الملك واما متش سى وچهار سال بود در قبر عم خود حسن سبط بقيع مدفون شد ومن كلامه رضى الله عنه عجبت لمن يحتمى من الطعام لمضرته ولا يحتمى من الذنب لمعرته وقال اربع هن ذل البنت ولو مريض

والدین ولو درهم والغربة ولو لیلة والسوال ولو کیف الطریق وفرمود من قنع بما قسم الله فهو من اغنی الناس ؎

ای قناعت تو نگرم گردان که ورائی تو هیچ نعمت نیست

خوی شریف آن بود که صدقه پنهان میداد ومیگفت صدقة السر تطفی غضب الرب

امام محمد باقر بن علی رضی الله عنه روز جمعه سوم صفر در سنه ۵۷ در مدینه پیش از شهادت جد خود بسه سال متولد شد او را باقر وشاکر وهادی لقب ست مادرش دختر امام حسن بود فهو هاشمی من هاشمین وعلوی من علویین نقش خاتم او رب لا تذرني فردا ست ومعاصر وولید بود صاحب رشاد گفته لم یظهر عن احد من ولد السبطین من علم الدین والسنن وعلم القرآن والسیر وفنون الآداب ما ظهر عن ابي جعفر الباقر روی عنه معالم الدین وبقایا الصحابة وجوه التابعین وسارت بذکر علومه الاخبار وانتشرت في مدائحه الاشعار مناقب او بیشمار ست شیخ عبد الحق در رساله گفته وی تابعی بزرگ ست وامام فائق که اجماع ست بر بزرگی وی معدود ست در فقهای مدینه وامامان ایشان شنید حدیث را از جابر وانس وجماعتی از کبار تابعین مثل ابن المسیب وابن الحنفیه روایت کرده اند بخاری ومسلم احادیث وی در صحیحین خود وی گفته سلام الله علیه قیم الکلام انتهی وی در مناجات گفته رب امرتني فلم ائتمر ونهیتني فلم انزجر فها انا عبدك بین یدیك مقر لا اعتذر او از معنی این آیه پرسیدند اولئك یجزون الغرفة بما صبروا گفت بصبرهم علی الفقر ومصائب الدنیا گفتند معنی کانتا رتقا ففتقناهما چیست فرمود کانت السماء رتقا لا تنزل مطرا وکانت الارض رتقا لا تخرج النبات ففتقناهما بنزول المطر وخروج النبات در نور الابصار بعض کرامات او ذکر کرده وگفته بعمر شصت وسه سال یا پنجاه وهشت در سنه ۱۱۴ بجوار الهی پیوست قال في درر الاصداف مات مسموما کابیه ودفن بقبة العباس بالبقیع از کلام او ست والله لموت عالم احب الی الشیطان من موت سبعین عابدا وفرمود ما الدنیا وما عسی ان تکون هل هي الا مرکب رکبته او ثوب لبسته او امراة اصبتها وان المومنین لم یطمئنوا الی الدنیا الزوالها ولا یامنوا الاخرة لاهوالها وان اهل التقوی ایسر اهل الدنیا مئونة واکثرهم لك معونة ان نسیت ذکرك وان ذکرت اعانك

وفرمود الغنی والفقر یجولان في قلب المومن فاذا وصلا الی مکان التوکل استوطناه

امام جعفر صادق رضی الله عنه در مدینه روز دوشنبه سال هشتاد وسوم متولد شد مادرش ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق ست ومادر قاسم بنت عبد الرحمن بن ابی بکر ست لهذا می گفت ولدني الصدیق

صریحین ذکرہ المناوی فی الطبقات صادق وفاضل وظاہر الشباہت ست معتدل آدم اللون بود نقش خاتم وی ماشاء الله لا قوة الا بالله ست ابو جعفر منصور معاصر اوست در نور الابصار گفته مناقبه کثیرة تکاد تفوت عد الحاسب ویجاری فی انواعها فهر الیقظ الکاتب جماعت از اعیان ایمه وصوفیه همچو یحیی بن سعید وابن جریج ومالک بن انس وثوری وابن عیینه وابو یزید بسطامی وابو حنیفه وغیرهم ازوی روایت وتلمذ کرده اند ابو حاتم گفته انه ثقة لا یسئل عن مثله وی رضی الله عنه از پدر خود و پدر مادر خود ونافع وعطا ومحمد بن المنکدر وزهری وغیرهم راوی ست مجاب الدعوة بود ذکر امتها ازوی واقع شد بعضی ازان در نور الابصار مذکور ست وفات او در شوال بعمر شصت وهشت سال در ۱۴۳ه در ایام منصور شد یقال انه مات بالسم اورا در همان قبر دفن کردند که دران پدر وجد وعم جد او مدفون اند فلله دره من قبر ما اکرمه واشرفه شیخ عبد الحق در رساله گفته اتفاق کرده ست امت بر امامت وجلالت وسیادت وی بخاری در تاریخ خود حی آرد ولادت وی در هفتدهم ربیع الاول ۸۳ه ووفات در مدینه بماه شوال وبقولی پانزدهم رجب ۱۴۳ه شد وایام امامت وی نیز چهار سال بود انتهی از کلام پاک اوست علیه السلام لا یدع المعروف الا بثلاث تجمیله وتصغیره وستره وفرمود اذا اجتمعت النیة والمقدرة والتوفیق والاصابة فهنالک السعادة وفرمود تاخیر التوبة اغترار وطول التسویف حیرة والاعتلال علی الله هلکة والاصرار علی الذنب من مکر الله وفرمود چار چیز ست که قلیل آن کثیر ست آتش وعداوت وفقر ومرض گفتند یا رسول الله آتش وعداوت وفقر ومرض گفتند ذب کردیم وباز نشست وی امام را گفت در آفرینش مگس چه سود ست فرمود لیذل به الجبابرة وی از امام اعظم پرسید که نزد تو عاقل کیست گفت آنکه تمیز کند میان خیر وشر فرمود بهائم نیز تمیز می کنند یکی او را زندیا علف دهد گفت نزد حضرت عاقل کیست فرمود آنکه میان دو خیر ودو شر تمیز کند وخیر الخیرین وخیر الشرین برگزیند سفیان ثوری او را گفت مردم ازانقطاع متبرکه حضرت محروم اند فرمود فساد الزمان وتغیر الاخوان امام گبری را دید که پوست آهو بر آب انداخت و بگذشت پرسید این از کجا یافتی گفت از مخالفت نفس فرمود گاهی اسلام بر وعرض کردی گفت قبول نمیکند فرمود اینجا چرا مخالفت او نکردی گبر در حال ایمان آورد وی فرموده بسا معصیتی که بنده را بخدا نزدیک کند وطاعت دور که مطیع باعجب عاصی ست وعاصی بانداست مطیع وگفت خدا را در دنیا هم بهشت ست وهم دوزخ بهشت دنیا عافیت ست ودوزخ بلا وعافیت آنست که کار خود بخدا گذاری وبلا آنکه کار خدا بنفس گذاری وگفت اگر اولیا را صحبت اعداء مضر بودی آسیه را از فرعون ضرر رسیدی واگر اعداء را از اولیا منفعت بودی پسر نوح وزن

لوط را نجات میسر شدی منصور خلیفه او را باندیشهٔ قتل طلبید چون آمد بر صدر بنشاند و گفت چه حاجت دارگفت آنکه مرا دیگر پیش خود نخوانی و بگذاری تا بطاعت حق مشغول باشم داود طائی از وی پندی خواست فرمود من ازان می ترسم که فردای قیامت جد من در من دست زند که چرا حق متابعت من بجا نیاوردی این کار نسب صحیح نیست بمعامله شایسته ست داود دیگر بیست و گفت الهی آنکه معجون طینت او از آب نبوت ست و ترکیب طبیعت او از برهان و حجت جدش رسول و مادرش بتول او بدین حیرانی ست داود که باشد که بمعامله خود معجب شود

امام موسی کاظم مادرش حمیده بربریه ست وی در ابوا در سنهٔ ۱۲۸ متولد شد صابر و صالح و امین القاب او ست و اشهر آن کاظم ست بنا بر فرط حلم و تجاوز از معتدین اسم عقیق بود نقش خاتم او الملك لله وحده ست معاصر او هادی و هارون رشید ست اهل عراق او را باب الحوائج می گفتند بنا بر قضاء حوائج متوسلین مناقب او بسیار ست رشید او را گفت شما پسران علی هستید خود را از ذریت رسول از کجا می گوئید وی گریه و من ذریته داود و سلیمان الی قوله و یحیی و عیسی برخواند و گفت عیسی را پدر نیست بحق او بذریت انبیاء از جانب مادرست و مارا زیادت دیگر ست فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم الآیة و آنحضرت صلعم نزد مباهله انصاری جز علی و فاطمه و حسن و حسین دیگری را همراه نبرد و هم ابناء او کرامات ست ذکر آن در نور الابصار کرده این دعا اکثر میکرد اللهم انی اسألك الراحة عند الموت و العفو عند الحساب و یاد در رطب مسموم کردند ابن الجوزی در صفوه گفته وی از حبس سندی رشید نامه نوشت انه لیس یمضی علی یوم من البلاء الا انقضی معه یوم عنك من الرخاء حتی مضی جمیعا الی یوم لیس لما نقضاؤها الا بخیر المبطلون وفات او بماه رجب سنهٔ ۱۸۳ بعمر پنجاه و پنج سال شد و در بغداد بباب التبن مدفون گردید ایام امامت وی سی و پنج سال بود نسب ولی کبیر علی ابدل بن عمر بوی راجع ست شبلنجی گفته الابدال لقب شریف معناه الاقرب الادنی یقال هدل الغصن اذا دنا و قرب و لان ثمره و قال بعض اهل المعرفة سمی بالابدال لانه علی الا آه دل و ناهیک به من لقب حسن رائق و له علی کلا القولین دلیل علی المعنی مطابق و فیه سر لطیف عجیب یفهمه العاقل المنصف اللبیب کذا فی بغیة الطالب چون سادات اباد له یمن از شیوخ این احقر زمن اند باین مناسبت تحقیق این لفظ نوشته شد

امام علی رضا ولادت او در مدینهٔ منوره ست در سنهٔ ۱۴۸ یا سنهٔ ۱۵۳ مادرش ام ولد اروی نام بود او را ام البنین میگفتند رضا و صابر و زکی و ولی القاب او ست و اشهر آن رضا ست اسود معتدل بود زیرا که مادرش سیاه

بوده نقش خاتم او حسبی الله ست امین و مامون معاصر او بودند دعبل خزاعی را قصیده ایست در شان او که در نور الابصار
وجز آن مرقوم ست ولها ؎

ذکرت محل الربع من عرفات | فاجریت دمع العین بالعبرات
وقل عزی صبری وناجت صبابتی | رسوم دیار اقفرت وعرات

این قصیده یکصد وبست بیت دارد وتمام آن از کمال فصاحت وبلاغت شهد ناب بلکه شراب طهورست در زمان خود اعلم علما بود از هر چه پرسیده شد آزا میدانست در زمستان برمسح و در تابستان بر بوریا می نشست وی گفته اوحش ما یکون الخلق في ثلاثة مواضع یوم یولد الی الدنیا ویخرج المولود من بطن امه فیری الدنیا ویوم یموت فیعاین الاخرة واهلها ویوم یبعث فیری احکاما لم یرها في دار الدنیا وقد سلم الله علی یحیی في هذه الثلثة المواطن وامن روعته فقال وسلام علیه یوم ولد ویوم یموت ویوم یبعث حیا وقد سلم علی عیسی بن مریم علی نفسه في هذه الثلثة فقال والسلام علی یوم ولدت ویوم اموت ویوم ابعث حیا ودر تاریخ نیسابور گفته روزبکه علی رضا داخل نیسابور شد امامان حافظان ابوزرعه وابو مسلم طوسی پیش آمدند ودر روایت حدیثی بسند آبا کرام او خواستند وی بسلسلهٔ پدر تا علی مرتضی مرفوعاً بجناب رسالت صلعم روایت کرد قال حدثني ابي موسی الکاظم عن ابیه جعفر الصادق عن ابیه محمد الباقر عن ابیه علي زین العابدین عن ابیه شهید کربلا عن ابیه علی المرتضی قال حدثني حبیبي وقرة عیني رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال حدثني جبریل علیه السلام قال حدثني رب العزة سبحانه وتعالی کلمة لا اله الا الله حصني فمن قالها دخل حصني ومن دخل حصني امن من عذابي چون سلسلهٔ اهل محابره او این که انجا حاضر بودند کرد ند زیاده بر بست هزار کس بر آمدند امام احمد گفته لو قرئ هذا الاسناد علی مجنون لافاق من جنونه ابو القاسم قشیری گفته اتصل هذا الحدیث بهذا السند ببعض امراء السامانیة فکتبه بالذهب واوصی ان یدفن معه في قبره فرئي في المنام بعد موته فقیل له ما فعل الله بك فقال غفر لي بتلفظي بلا اله الا الله وتصدیقي ان محمد رسول الله اورده المناوي في شرحه الکبیر علی الجامع الصغیر فضل بن سهل در مجلس مامون از وی پرسید که الخلق مجبورون گفت الله تعالی اعدل من ان یجبرهم ثم یعذبهم گفت فطلقون فرمود الله تعالی احکم من ان یملك عبدة ویکله الی نفسه قومی از صوفیه در نیسابور بروی در آمدند و گفتند مامون در ولایت امور نظر کرد و شما را اهل بیت اولی تر بقیام امور مردم دید و تر اد اهل بیت اولی تر مردم از برای مردم نگریست واین امر را بسوی تو برگردانید و مردم محتاج کسی مثل

کہ نشن خورد و خشن پوشد و بر حمار سوار گردد و عیادت بیمار کند و با جنائز همراه رود علی رضا تکیه زده بود مستوی
نشست و فرمود یوسف بن یعقوب اقبیهٔ دیباج مزور بذهب و قباطی منسوج بزر می پوشید و بر متکآت آل
فرعون می نشست و حکم و امر و نهی میکرد مراد از امام آنست که قسط و عدل کند و چون سخن راند راست گوید و
چون امر فرماید عدل نماید و هرگاه وعده کند انجاز فرماید او تعالی هیچ ملبوس و مطعوم را حرام نگردانیده و این آیه بخواند
قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده والطیبات من الرزق انتهی یاد دارم که برادر مرحوم لباس بس
فاخره و طعام بس نفیس استعمال کردی کسی همین جنس بروی اعتراض نمود و ملی همین آیه در جواب او تلاوت فرمود
رحمه الله تعالی و در ترجمه امام مالک صاحب موطا نوشته اند که جامهای گران بها می پوشید و خوشبو بسیار می مالید
و بغال غالی الاثمان بر در او حاضر می بود در حصن حصین حدیث مرفوع آورده لیذکرن الله قوم فی الدنیا علی
الفرش الممهدة یدخلهم الجنات العلی ص در حاشیه گفته رواه ابو یعلی عن ابی سعید الخدری واخرجه
الطبرانی فی کتاب الدعاء له من حدیثه ایضا الا ان عند رجال بدل قوم والباقی سواء ورواه ابن حبان
فی صحیحه بلفظ لیذکرن الله اقواما فی الدنیا علی الفرش الممهدة یدخلهم الدرجات العلی ذکره میرک شاه و فی
الجامع بلفظ الکتاب الا ان لفظ الدرجات بدل الجنات وقال رواه ابو یعلی وابن حبان عن ابی سعید انتهی آمدیم
بر آنکه مامون از برای او ولایت عهد کرد و کاغذ نوشت چنانکه کتاب عهد در نور الابصار بعبارته مرقوم ست اما وی
نپذیرفت کرامات او بسیار ست چندی ازان شبلنجی ذکر نموده در مناقب الاولیا گفته جمعی از اهل طریقت بخدمت
امام استفاده پذیرفته اند از انجمله معروف کرخی و محمد اسلم بودند چون امام از بغداد به نیشابور قدوم فرمود محمد اسلم
هم کجاوه امام بود و محمد اسحق خطلی مهار شتر اخذ نمود و سلسلهٔ رضویه مخصوص باو ست و سلسلهٔ قادریه هم متوسل
بدو ست وفات او در آخر صفر سنه ۲۰۳ یا سنه ۲۰۲ بعمر پنجاه و پنج یا چهل و نه سال شد والله اعلم در قریه سناباد از اعمال
طوس خراسان مدفون ست متصل قبر هارون رشید

امام محمد جواد مادرش ام ولد بود سکینه مرسیه نام القاب او جواد و تقی و قانع و مرتضی ست ابیض معتدل
بود نعم القاد دالله نقش خاتم وی ست مامون و معتصم معاصر او بیند ولادت او در مدینه روز جمعه نوزدهم
رمضان سنه ۱۹۵ بوده در مطالب السئول فی مناقب الرسول گفته هذا ابو جعفر محمد الثانی وان کان صغیر السن
فهو کبیر القدر رفیع الذکر مناقب او بسیار ست روزی مامون از برای صید بیرون آمد و از راه شهر بگذشت
اطفال در کوچه بازی میکردند او را دیده بگریختند محمد جواد همچنان استاده ماند نه ساله بود خلیفه چون نزدیک رسید

در وی نظر کرد و محبت او در دلش بیفتاد گفت ای غلام ترا از انصراف مانع چه شد زود در باز گفت لکن بالطریق ضیق فاوسعه الله ولیس لی جرم فاخشاه والظن بالله حسن انک لا تصرهم لا ذنب له مامون را از کلام و حسن صورت او عجب آمد پرسید نام تو و نام پدر تو چیست گفت محمد بن علی رضا پس بروی رحم آورد و بکار خود شد و این حکایت دراز است در اینجا مختصر گفتیم کرامات او را در نور الابصار ذکر کرده و گفته وفاتش در بغداد در آخر ذیقعده سنه ۲۲۰ اتفاق افتاد و در مقابر قریش مدفون گشت عمر او بست و پنج سال و چند ماه بود گویند مسموم مردام الفضل بنت مامون که زن او بود باشارت پدر زهر نوشانید شیخ عبد الحق در رساله گفته روایت کرد جواد باسناد دیگر از پدران خود دارد تا علی مرتضی که گفت فرستاد مرا پیغمبر خدا صلعم پس وصیت کرد مرا و فرمود یا علی ما خاب من استخار و ما ندم من استشار الخ انتهی و از کلام شریف اوست ان لله عبادا یخصهم بدوام النعم فلا تزال فیهم ما بذلوها فان منعوها نزعها الله عنهم و حولها الی غیرهم و قال ما عظمت نعمة الله علی احد الا عظمت الیه حوائج الناس فمن لم یتحمل تلک المئونة عرض تلک النعمة للزوال و قال من اجل انسانا ها به و من جهل شیئا عابه و الفرصة خلسة و قال الجمال فی اللسان و الکمال فی العقل و قال العامل بالظلم و المعین علیه و الراضی به شرکاء و قال الصبر علی المصیبة مصیبة علی الشامت و قال کفر النعمة داعیة المقت و من جاز لک بالشکر فقد اعطاک اکثر مما اخذ منک

امام علی هادی بن محمد جواد ابن خشاب در کتاب موالید اهل البیت گفته ولادت وی در مدینه بماه رجب سنه ۲۱۴ بوده او را عسکری خوانند و به کنیت ابو الحسن شناسند مادرش سمانه مغربیه بود و قیل ام الفضل بنت مامون هادی و متوکل و ناصح و متقی و مرتضی و فقیه و امین و طیب القاب اوست و اشهر آن هادی ست اسمر اللون بود نقش خاتمش این ست الله ربی و هو عصمتی من خلقه واثق و برادرش متوکل و پسرش منتصر باز مستعین ابن اخی متوکل این همه ها معاصر او بند مناقبش بسیار ست در سامره که شهری کلان شرقی دجله میان تکریت و بغداد بنا ساخته معتصم ست در عسکر متوکل سر می برد ازوی نیز کرامتها نقل کرده اند حکایت سعایت او نزد متوکل در ابن خلکان و کنز مدفون و فرع نامی و نور الابصار و جز آن از کتب بسیار مرقوم ست حاصلش آنکه متوکل را خبر دادند که در خانهٔ او سلاح و مردم شیعه جمع اند و وی طالب امرست از برای خود جماعتی را شب هنگام بر غفلت فرستاد تا گرفتار کرده بیارند آن گروه او را در بقبله بر زمین یافت که قرآن میخواند بهمان حالت پیش متوکل بردند او باده می نوشید او را دیده تعظیم و اجلال کرد و گفت شعری بخوان فرمود من قلیل الروایة بشعر گفت لابد چیزی انشاد می باید کرد

وی رضی الله عنه این ابیات برخواند ؎

باتوا علی قلل الاجبال تحرسهم	غلب الرجال فلم تنفعهم القلل
واستنزلوا بعد عز من معاقلهم	وادوعوا حفرا یا بئس ما نزلوا
ناداهم صارخ من بعد ما رحلوا	این الاسرة والتیجان والحلل
این الوجوه التی کانت مجحبة	من دونها تضرب الاستار والکلل
فافصح القبر عنهم حین ساء لهم	تلک الوجوه علیها الدود یقتتل
یاطالما اکلوا یوما وما شربوا	فاصبحوا بعد ذاک الاکل قد اکلوا

متوکل بگریست و مکرم و معظم برگردانید و چهار هزار درهم زبرای ادای قرض بخشید و این ابیات از قصیده ایست که آنرا بر قصر سیف بن ذی یزن حمیری یافته اند و آنرا غمدان می نامیدند و سیف مذکور از ملوک عادله ست و این ابیات بقلم مسند نوشته بود آنرا تعریب کردند ناگاه چنین اشعار جلیله و موعظ بلیغه برآمد اولش این ست ؎

انظر لماذا تری یا ایها الرجل	وکن علی حذر من قبل تنتقل
وقدم الزاد من خیر تسر به	فکل ساکن دار سوف یرتحل
وانظر الی معشر باتوا علی دعة	فاصبحوا فی الثری رهنا بما عملوا
بنوا فلم ینفع البنیان وادخروا	ما لا فلم یغنهم لما انقضی الاجل

باتوا علی قلل الاجبال تحرسهم الابیات و بر قصرے دیگر نیز این سه بیت نوشته یافته شد... ؎

من کان لا یطأ التراب برجله	وطی التراب بصفحة الخد
من کان بینک فی التراب وبینه	شبر فان کان بغایة البعد
لو یعثر الناس الثری درأوهم	لم یعرفوا المولی من العبد

و باجمله وفات شریف او در سر من رای در چهل سالگی روز دوشنبه در آخر جمادی الآخره ۲۵۴ واقع شد و در خانه خودش مدفون گردید گویند مسموم مرد

حسن خالص بن علی الهادی مادر او را حدیث و قیل سوسن میگفتند کنیت او ابو محمد ست و لقب او خالص و عسکری و سراج قمیان سمره و بیاض بود سبحان من له مقالید السموات والارض نقش خاتم اوست معاصر معتز و مهتدی و معتمد ست در مدینه هشتم ربیع الآخر ۲۳۲ پیدا شد مناقب او بسیار ست در درر الاصداف حکایت او

با بهلول آورده که وی او را در اطفال گریان دید و دیگران بازی میکردند دانست که برنبودن بازیچه میگرید
گفت برای تو من بازیچه میخرم وی آرام فرمود یا قلیل العقل ما للعب خلقنا انما خلقنا للعلم والعبادة در
نور الابصار ذکر کرامتش کرده و سه چهار قصه نقل نموده وی گفته در جنت بابی هست که آنرا معروف گویند جز اهل
معروف دیگری اندران نرآید و فرمود بسم الله الرحمن الرحیم اقرب الی اسم الله الاعظم من سواد العین
الی بیاضها روز وفات او در سامره صیحه عظیم برپا شد و اسواق معطل و دکاکین منغلق گردید و سائرین بسوی جنازه
شتافتند و سرمن رای شبیه بقیامت شد و در خانه در قبر پدر روز جمعه هشتم ربیع الاول سنه ۲۶۰ مدفون شد فرقه عسکریه
از امامیه میگویند که مهدی موعود حسن عسکری ست که دگر باره بیاید عمر او بست و نه سال یا بست و هشت سال بود و
ایام امامتش هفت سال یک پسر داشت که امام محمد مهدی باشد

محمد بن حسن خالص مادر او نرجس نام داشت و قیل سوسن کنیت او ابو القاسم ست و امامیه او را بلقب حجت و
مهدی و خلف صالح و قائم و منتظر و صاحب الزمان یاد می کنند و اشهر آن مهدی ست ابن الوردی گفته ولادتش
در سنه ۲۵۵ بوده انتهی جوان مربوع القامة خوشروی سائل الشعر علی المنکبین اقنی الانف اجلی الجبهة بوی روی او
امیه اثنا عشرست برمذهب امامیه گویند در زمان خلیفه معتمد علی الله عباسی در سرداب سامره نهان شد در سنه ۲۶۶
و یافعی گفته در سنه ۲۶۵ در رساله گفته و اول صحیح ست ابن بطوطه در رحلت خود قصهٔ مشاهدهٔ خویش وقوف سواران
و سواری را با طبول و بوقات بر در سرداب ذکر کرده و ابن وردی عمر او نزد غیبوبتش ۹ سال نشان داده و در
سال اختفا ۵ سنه گفته و محمد بن یوسف گنجی در کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان قائل ببقا او تا آخر زمان شده
و برآن ادله او هن من بیت العنکبوت آورده و سید حمیری محمد بن حنفیه را مهدی موعود اعتقاد کرده و در ابیات
خود بدان تصریح نموده و ببقا او قائل شده چنانکه در درر الاصداف و کتاب جامع الفنون مرقوم ست شبلنجی
نقلا عن الجامع المذکور میگوید وهذه کلها اقوال فاسدة وبضائع کاسدة لیس لها فائدة وانما الخلیفة المنتظر
هو محمد بن عبد الله المهدی القائم فی آخر الزمان وهو یولد بالمدینة المنورة لانه من اهلها کما اخبر به
وبعلاماته النبی صلعم الذی لا ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی انتهی گویم بسط کلام بر ظهور مهدی موعود
اولا در کتاب حجج الکرامه فی آثار القیامه کرده ایم و ثانیاً در اذاعة لما کان ومایکون بین یدی الساعة نموده و باب
حقائق مذاهب درین باب کشوده و حق را از باطل جدا ساخته ایم ان شئت فارجع الی تلک بعده در نور الابصار
تتمهٔ در کلام بر اخبار مهدی نوشته و بابی مفرد در ذکر جماعتی از اهل بیت که مزارات و مساجد آنها در مصر قاهره

مشهور و معمورست عقد نموده و بذکر فضائل و کمالات صوری و معنوی و تقدس ذاتی و صفاتی سیده سکینه بنت
حسین بن علی کرم الله وجهه و سیده رقیه بنت علی مرتضی و مناقب سید مرتضی بگرامی صاحب تاج العروس
شرح قاموس پرداخته و مناقب سیدهٔ زینب بنت جناب امیر علیه السلام و سیدهٔ فاطمه بنت حسین بن علی کرم الله وجهه
و سیده عایشه بنت امام جعفر صادق و سیدهٔ نفیسه بنت حسن انور بن زید ابلج بن امام حسن سبط و نیز مناقب
حسن انور مذکور و برادرش محمد انور و والدین هردو زید مذکور نوشته و فصلی در مناقب زید شهید ابن امام زین العابدین
بسته و از اهل بیت نبوت سید ابراهیم بن زید و حسین معروف بابی العلاء الحسینی را ذکر کرده و سیدهٔ ام کلثوم
بنت قاسم بن محمد بن جعفر صادق و سیده بنت محمد بن جعفر را ترجمه نگاشته و بصحت نسل طباطبا ابراهیم بن اسمعیل در
فصلی مفرد کلام کرده و ترجمهٔ فاطمه بنت علی رضا قلمی نموده و ذکر اختلاف سنین موالید و وفیات هریکی ازین ائمه بزیر
ترجمه او کرده و همچنین در دیگر کتب این فن آنقدر اختلاف در سالهای ولادت و وفات و مدت عمر و جز آن نوشته اند
و بعضی تصحیح بعض عام و بعض دیگر تصحیح عام دیگر کرده که اطمینان خاطر بر هیچ یکی از انها چنانکه باید دست نمیدهد
و بعضی این سنوات در عبارت تازی یا فارسی نوشته اند و بعضی در هندسه و امثال این مواضع محل تصحیف بست
و کذلک در وفیات دیگر اهل علم نیز این ماجرا رو داده الا ماشاء الله و لهذا جمعی در تحریر آن مسامحت کرده اند
و کیف ما اتفق بر نقل یکدیگر روایت با اختلاف یا بدون آن قناعت نموده چه مقصود از تراجم اهل علم و ولایت دریافت
احوال صاحب ترجمه ست و آنکه وی در فلان قرن بود از آن خصوص شهور و ایام و اعوام و لهذا در مواضع بسیار
می نویسند که فلانی در حدود فلان سال بود و اگر یکی را بجمع چند نسخ طبقات و تطبیق یکی با دیگری رجحان بیان واضح
شود خوب ست و الله اعلم و شیخ عبد الرحمن جامی رح را کتابی ست بنام نهاد شواهد النبوة لتقویة یقین اهل الفتوة دران
پنج رکن متعلق بجناب رسالت مآب صلعم نوشته و در رکن ششم شواهد و دلائلی که از اصحاب کرام و ائمهٔ اهل بیت بظهور
آمده نگاشته و در رکن هفتم شواهد تابعین و تبع ایشان را که طبقه صوفیه ظاهر شده ضبط کرده سلسله را متصل ساخته ست
ایراد آن همه درین مختصر صورت ندارد زیرا که هیچ ماخذ مستدعی مجلدات مفرده ست و نیز کتب مشار الیها میسر
طالب دران مطالعه می تواند کرد و بقدر عقل و فهم بر مقتضای خذ ما صفا و دع ما کدر ماشی میتواند شد درین رساله
همین قدر اشارت کافی ست و از برای قاصر همتان این جزو محقر وافی ز یرا که کمالاتی که تابعان را بواسطهٔ متابعت
حاصل میشود شاهد کمال متبوع ست و کراماتی و فضائلی که از امت ظاهر میگردد از قبیل ظلال معجزات نبوت ست
لهذا درین مختصر بر ذکر جمعی خاص از اهل الله و اولیاء الله که ائمهٔ سلوک و قدمای این ملوک و سلف این جماعه علوک اند

اکتفا رفت و بذکر اویس قرنی و حسن بصری تبرکا و تیمنا بدایت نموده آید زیرا که غالب سلاسل صوفیه صافیه منتهی میشوند بحسن و نهایت جمله خانوادهای مشایخ عرب و عجم تا ایشان میرسد

اویس قرنی اصل او از یمن ست در باطن از باطن مصطفی صلعم استفاده کرده و در ظاهر نعمت از حضرت فاروق و مرتضی برده گفته اند در حدیث اني لاجد نفس الرحمن من قبل اليمن اشارت ست بسوی او و در روایت عمر بن خطاب ست رضی الله عنه ان رسول الله صلعم قال ان رجلا یاتیکم من اليمن یقال له اویس لا یدع باليمن غیر ام له قد کان به بیاض فدعا الله فاذهبه الا موضع الدینار او الدرهم فمن لقیه منکم فلیستغفر لکم وفي روایة قال سمعت رسول الله صلعم یقول ان خیر التابعین رجل یقال له اویس وله والدة وکان به بیاض فمروه فلیستغفر لکم رواه مسلم في صحیحه در مرقات و لمعات گفته قرن بفتح قاف و راء بلادیست و قرنی که میقات اهل نجدست نزد طائف آن بسکون راء ست جوهری در تحریک راء و نسبت اویس بسوی آن غلط کرده چه اویس منسوب ست بسوی قرن بن رومان بن ناحیه بن مراد که یکی از اجداد اوست انتهی و در حدیث دلیل ست بر طلب دعا از اهل خیر و صلاح و اگرچه طالب افضل بود و گفته اند امر بطلب استغفار از برای تطییب قلب او کرده و دفع توهم نموده از انکه وی تخلف کرد از حضور در حضرت نبوی صلعم زیرا که مانع او ازین حضور بر او بار بود و آمدن او نزد صحابه منافی آن نیست بجهت آنکه وی کسی را که خدمت مادرش کند و قائم بمئونت او باشد نیافت و چون سعت دست داد متوجه شد بسوی صحابه و هم حدیث دلالت نمیکند بر آنکه اویس بهترین تابعین ست یعنی در کثرت ثواب نزد خدا و نه امام احمد گفته که افضل تابعین سعید بن مسیب ست یعنی در معرفت علوم و احکام طیبی در خلاصه اصول حدیث گفته قال ابو عبد الله بن خفیف اهل المدینة یقولون افضل التابعین ابن المسیب و اهل الکوفة اویس و البصرة الحسن انتهی و حافظ ابن حجر عسقلانی در تقریب نوشته اویس بن عامر القرني بفتح القاف و الراء و بعدها نون سید التابعین روی له مسلم من کلامه انتهی شیخ عبد الحق دهلوی در اکمال في اسماء الرجال بذیل ذکر اویس نوشته ادرک زمن النبي صلعم و لم یره بشره و رأی عمر بن الخطاب و من بعده و کان مشهورا بالزهد و العزلة هکذا في جامع الاصول و قد روی مسلم عن عمر بن الخطاب انه قال سمعت رسول الله صلعم یقول ان خیر التابعین رجل یقال له اویس الخ کما یجيء في آخر الکتاب و قد ذکرنا احادیث و ردت في مجیئه الی عمر و ملاقاته ایاه هناك و قالوا فقد اویس بصفین سنة سبع و ثلاثین انتهی شیخ فرید الدین عطار در تذکرة الاولیا و شیخ عبد الرحمن جامی در شواهد النبوة و شاه حبیب الله

قنوجی در مناقب الاولیاء ذکر وی و ذکر حسن بصری بر طریقهٔ تصوف نوشته اند و حکایتها آورده و الله اعلم بصحتها وی گفته هر که شیفته خوش خوردن و لباس فاخر پوشیدن و با توانگران نشستن بود دوزخ از شهر گ او نزدیکتر است و گفت من عرف الله لم یخف علیه شیء گویند روزی بر مزبله میگذشت سگی او را نباح کرد گفت کل مما یلیک وانا اکل مما یلیني فان انا جزت الصراط فانا خیر منك والا فانت خیر مني یا سفیه در حق وی گفته ؎

سقا الله قوما من شراب وداده	فهاموا به ما بین باد وحاضر
یظنهم الجهال جنوا وما بهم	جنون سوی حب علی القوم ظاهر
سقوا بکؤس الحب راحا من الهوی	فراحوا سکاری بالحبیب المسامر
یناجونه في ظلمة اللیل عندما	به قد خلوا منهم اویس بن عامر
شهیر بما فی حوی المجد والعلا	لنا فیه عالی الفخر عند التفاخر

حسن بن یسار بصری انصاری در تقریب گفته مولاهم ثقة تقیه فاضل مشهور کان یرسل کثیرا و یدلس قال البزار کان یروی عن جماعة لم یسمع منهم فیتجوز ویقول اهل شاخطبنا یعنی قومه الذین حدثوا وخطبوا بالبصرة هو راس اهل الطبقة الثالثة مات سنة عشرة ومائة وقد قارب التسعین انتهی وشیخ عبدالحق در اکمال یسار را از سبی میان گفته ونوشته که حسن مولای زید بن ثابت بود وقیل مولی جمیل بن قطبه دو سال از خلافت عمر باقی بود که بمدینه متولد شد وبعد از قتل عثمان ببصره رفت وعثمان را دید واز وی شنید وگفته اند که علی مرتضی را هم در مدینه دریافت اما در بصره پس رویتش از وی صحیح نشده وگویند طلحه وعایشه را دید اما سماع او از زبیر هرد وبصحت نه پیوسته مگر از دیگر اصحاب همچو ابی بکره ثقفی وانس بن مالک وسمره بن جندب وعمران بن حصین وابی موسی وابن عباس وجندب روایت دارد واز وی خلقی کثیر از تابعین روایت نموده وبود کبیر الشان رفیع الذکر سر برآورده در علم امام وقت خود در زهد وورع وعبادت بماه رجب سنه ۱۱۰ بگذشت کذا فی جامع الاصول والکاشف وبعض نقاد گفته اند کان یدلس فیقول عن فلان ولم یکن سمع منه لکن ابن المدینی گفته مرسلاتش که از ثقات روایت میکند صحاح اند انتهی در مناقب الاولیاء گفته وی پیر چهارده خانواده ست زیرا که حبیب عجمی وعبدالواحد بن زید خلیفه رشید وی بودند نه خانواده بواسطه حبیب بد ومتوسل شدند وپنج خانواده بواسطه عبدالواحد وگفته مالک دینار خلیفه حسن ست در مواهب لدنیه گفته انچه ذکر میکنند که حسن بصری خرقه از علی بن ابیطالب پوشید ابن وحیه وابن الصلاح گفته اند باطل ست شیخ الاسلام

حافظ ابن حجر گفته لیس في شئ من طرقها ما یثبت ولم یرد في خرقة صحیح ولا حسن ولا ضعیف انه صلی
البس الخرقة علی الصورة المعتادة بین الصوفیة لاحد من الصحابة ولا امر احدا من الصحابة بفعلها
وکل ما یروی صریحا في ذلك فهو باطل قال تم ان من الکذب المفتری قول من قال ان علیا البس الخرقة
للحسن البصري فان ائمة الحدیث لم یثبتوا للحسن من علی سماعا فضلا عن ان یلبسه الخرقة وکذا
قال الدمیاطي والذهبي والعلائي والمغلطائي والعراقي والحلبي وغیرهم مع کون جماعة منهم لبسوها
والبسوها تتبعا للقوم نعم ورد لبسهم لها مع الصحبة المتصلة الی کمیل بن زیاد وهو صحب علی بن
ابي طالب رضي الله عنه من غیر خلف في صحبته له بین ائمة الجرح والتعدیل وفي بعض الطرق
اتصالها بأویس القرني وهو اجتمع بعمر وعلي وهذه صحبة لا طعن فیها وکثیر من السادات تکتفي
بمجرد الصحبة کالشاذلیة وابو اسحق المبتوني والشیخ یونس العجمي یجمع بین تلقین الذکر واخذ العهد
واللبس وله في ذلك رسالة انتهی وشیخ عبد الله عیدروس باعلوی در کتاب الخرقة از غزالی در احیاء
نقل کرده که چون جناب مرتضوی قصاص را از مسجد بیرون کرد حسن بصری را اخراج نمود واین دلیل ست
بر آنکه حسن علی را دیده وسیوطی سماع او از علی ثابت کرده وگفته انه جماعة وهو الراجح عندي بوجوه
انتهی واین وجوه را شیخ محمد یحیی الهآبادی معروف بشاه غریب الله در رساله عربیه خود که از برای شیخ عبد الکریم
بصری خلیفه خود نوشته نقلا عن السیوطي ایراد کرده ولکن اکثر این وجوه نزد عارف بکیفیت استدلال مخدوش ست
ومعذلك حاصل آن رویت وروایت حسن از علی ست نه البس خرقه آری جمهور صوفیه الا ماشاء الله تعالی
قائل اند بهر دو واز برای آن سلسلهٔ متصله ذکر میکنند ولکن درین باب اعتماد بر خواص محدثین ست نه بر قول
صوفیه وقول عامه علما خواه محدث باشند یا فقیه یا از اهل سلوك واز ین جنس ست اثبات بیعت وخرقه
از برای او از علی مرتضی که در رساله فخر الحسن نموده وبالجمله تا ثبوت رویت ولبس خرقه بطریق نقاد ان علم
حدیث بپایهٔ صحت نرسد اثبات جماعة کثیر چیزی نیست واگر ثابت هم شود غایتش آن بود که فعل صحابی
واین نزد محققین اهل اصول حجت نیست والله اعلم بالصواب وحرف استوار درین باب قول بعض ایمه
تصوف ست که لیس الاعتبار بالخرقة انما الاعتبار بالحرقة در انتباه فی سلاسل اولیاء الله گفته
الحسن البصري ینسب الی سیدنا علی رضي الله عنه عند اهل السلوك قاطبة وان کان اهل
الحدیث لا یثبتون ذلك وقد اقتصر الشیخ احمد القشاشي لاهل السلوك بکلام واف شاف في

کتاب العقد الفرید فی سلاسل اهل التوحید انتهی وکذلک غیره فی غیره والظن وان کان حسنا
بهر لکن لا یبعد ان یکون اثباته مبنیا علی روایة الحسن مدلسا کما مر والمشایخ صدقوه فیما روی ونسب
وکثیرا ما یقع الصالحون الغافلون فی امثال تلک الاحوال والله سبحانه وتعالی اعلم بحقیقة الحال
والمقال وی گفته گوسفند از آدمی آگاه تر ست که او را آواز شبان از چرا باز دارد و آدمی را کلام خدا از ناشایسته
مانع نشود وگفت مرد را صحبت بدان بدگمان کند به نیکان وگفت علامت اخلاص مساوی داشتن مدح و ذم
و در نظر نداشتن اعمال نیک خود و واجب ندانستن ثواب آنست

حبیب عجمی در ریاضت ومجاهده یکتا بود و در ولایت ومشاهده بی همتا صاحب خانواده ست امام شافعی
و امام احمد گفتند جاهل چه فقیری کند چیزی از حبیب بپرسیم شافعی منع کرد و احمد پرسید هر که را یکی از پنج نماز فوت شد
و نمیداند که کدام فوت شد چه کار کند حبیب گفت هذا قلب عن الله غافل فلیؤدب بقضاء الکل

محمد واسع قدس سره مردی از چگونگی احوال او پرسید گفت کسی که عمرش می کاهد و گناهش می افزاید چگونه
بود یکی او را گفت صوف چرا پوشیدی خاموش گشت گفت جوابم بده گفت اگر بگویم که از زهد ستایش خود
کرده باشم و اگر گویم که از بی چیزی شکایت از حق باشد وی گفته فرخنده کسی که بامداد گرسنه برخیزد و شبانگاه
گرسنه بخسپد و با این راضی از خدا باشد وگفته نگاهداشتن زبان از عیب وغیبت دشوارتر ست از نگاهداشتن
درم و دینار شخصی از او وصیت خواست زهد فرمود که پادشاهی دنیا و آخرت ست

ابو حازم مدنی هشام بن عبد الملک از او پرسید که بچه چیز درین امر که دارانم نجات یابم گفت هر چه ستانی از وجه
حلال ستانی و بمصرف نیک رسانی گفت این از که آید گفت از کسیکه نجات خواهد وی گفته همه در دو چیز یافتم یکی آنچه
نصیب من ست هر چند از و بگریزم بمن میرسد دوم آنچه دیگران راست هر چند جهد کنم بآن نرسم و
گفت از دعا محروم بودن دشوارتر ست از اجابت محروم بودن

داؤد طائی شاگرد امام ابو حنیفه کوفی ست رح در انواع علوم بهره تمام داشت ابراهیم ادهم را دیده ست
یکی از وی وصیت خواست گفت اگر سلامت خواهی وداع دنیا کن واگر کرامت خواهی تکبیر بر آخرت گوئی
یعنی از هر دو گذر نا بحق رسی او را گفتند چرا نکاح نمیکنی گفت مومنه را فریفتن نتوانم اگر کار او کنم از خدا باز نمانم
واگر کار خدا کنم او را فریفته باشم معروف کرخی گفته هیچکس ندیدم که دنیا و اهل دنیا را خوارتر از داؤد دیده باشد
هرگاه یکی از اهل دنیا را میدید می گفت هر چند دل با می شویم تغیری با ایم دنیا و اهل دنیا را در چشم او مقدار نبود

یکی در وی می نگریست گفت ندانی که چنانکه بسیار گفتن کراهیت ست بسیار نگریستن هم کراهیت باشد کسی او را گفت مرا وصیتی کن گفت صم عن الدنیا وافطر عن الاخرة دیگری وصیت خواست گفت زبان نگاهدار گفت زیادت کن گفت از خلق تنها باش واگر توانی دل از ایشان بردار گفت زیاده کن گفت از ینهمان باید که بسنده کنی بسلامت دین چنانکه اهل جهان بسنده کرده اند بسلامت دنیا دیگری گفت مردکان منتظر تواند

ابو هاشم صوفی قدس سره اول کسیکه مسمی بصوفی گشت او بود و نخستین خانقاهی که بنا شد در رمله برای او بود اصلش از کوفه ست و مسکن شام وی گفته لقلع الجبال بالابرة ایسر من اخراج الکبر من القلوب

سفیان ثوری از اصحاب مذاهب متبوعه بود محدث جلیل و عارف نبیل ست علم را باسلوک کمجا داشت و میگفت آدمی را به از سوراخی نیست که دران بخزد و از مردم پنهان گردد هذا زمان السکوت ولزوم البیوت گفت طعام لذیذ و غیر لذیذ بیش ازان نیست که از لب بحلق رسد این قدر صبر کنید که از گلو فرو رود و چیزی که باین زودی بگذرد دران صبر میتوان کرد و گفت ای اهل حدیث زکوة احادیث بدهید از دو یست حدیث که بشنوند بیچ بعمل آرید گفت درویشی که گرد توانگر گردد مرائی ست و چون نزد سلطان رود زردست و گفت هر که خود را افضل از دیگری داند متکبر ست

عبد الله بن مبارک ترجمهٔ ایشان در اتحاف النبلاء بذیل علما حدیث مرقوم ست و در بستان المحدثین و ابن خلکان و دیگر کتب سیر مذکور عالم عابد بود و عارف کامل و کتب سنت روایات بسیار ازوی آمده وی آخر وقت همه اموال را در راه خدا صرف و وقف نمود گفتند دختران داری کارسازی ایشان چه کردی گفت بکارساز حقیقی سپردم و هو یتولی الصالحین وی گفته دوای دل بیمار از مردم کناره گرفتن ست و بزرگترین خلق حقیر تر بنفس خود ست و کسب کردن مانع توکل نیست و تقرر خوف در دل دائم مراقب بودن ست

احمد بن عاصم قدس سره از کثرت فراست و کشف قلب ملقب بجاسوس القلوب گشت مرید حارث محاسبی بود فضیل عیاض را دیده بود وی گفته راجی تر بنجات ترسناک ترست بر نفس خویش که مبادا ناجی نباشد و گفت رجا آنست که نعمتی که با و رسد الهام شکر یابد و گفت یقین نوری ست در دل که بآن مشاهدهٔ امور آخرت کند و حجابها که مابینهاست بسوزاند

فتح موصلی قدس سره از مشایخ موصل بود همواره دسته کلید بطریق بازرگانه با خود میداشت تا کسی بر احوال او اطلاع نمی یافت درویشی گفت باین کلید ها چه میکشائی گفت درخورسندی حق وی گفته چنانکه بیمار را باز گرفتن

آب وطعام بهلاکی رسد همچنان دل سالک از باز گرفتن علم وسخن مشایخ بمیرد

شاه شجاع کرمانی یحیی بن معاذ وابو تراب نخشبی را دیده بود قبامی پوشید ابو حفص چون او را دید گفت وجدت فی القبا ما طلبت فی العبا عمری دراز نخفت یکبار که خوابش بربود حق سبحانه وتعالی را بخواب بدید ؎

سحر کرشمهٔ وصلش بخواب میدیدم ‌ ‌ ‌ زهی مراتب خوابی که به ز بیداریست

در مناقب الاولیا گفته علما را سلام دیدار خدا در دنیا بخواب جائز داشته اند شاه بارزوی آن نعمت هر جا که گذشتی بخواب رفتی ؎

شب شراب خرابم کند به بیداری ‌ ‌ ‌ اگر بروز حکایت کنم بخواب رود

وی گفته فقر سر حق ست نزد بنده تا نگهدارد این ست چون فاش کند خائن گردد گویم در معنی ست انچه گوینده گفته ست ؎

ومستخبر عن سر لیلی کتمته ‌ ‌ ‌ بعمیاء عن لیلی بعین یقین

یقولون اخبرنا فانت امینها ‌ ‌ ‌ وما انا ان اخبر فهر بامین

وی اصحاب خود را میگفت از کذب وغیبت حذر کنید باقی هر چه خواهید بکنید وی از اولاد ملوک بود گفت من غض البصر عن المحارم وامسک نفسه عن الشهوات وعمر باطنه بدوام المراقبه وظاهره باتباع السنة لم یخطأ له فراسة

ذوالنون مصری شاگرد امام مالک بوده ومذهب وی داشته وموطا از وی سماع نموده وفقه خوانده بود از طبقهٔ اولی ست پیشین کسی بود که اشارات بعبارات آورد واز این طریق سخن گفت چون جنید پدید آمد این علم را ترتیب نهاد وکتب ساخت چون شبلی آمد این علم را بر سر منبر برد وآشکارا کرد ذوالنون گوید اخفی الحجاب واشده رویة النفس وتدبیرها وگفته التفکر فی ذات الله جهل والاشارة الیه شرک وحقیقة المعرفة حیرة وقوفی رحمه الله گوید وی جوانی را در طوافگاه بغایت لاغر دید درمی پیش او نهاد آن جوان گفت این گرسنگی بهزار درست زر خریدم تو میخواهی که بیکدرم بفروشم وی گفته مسلمانی از پیرزنی وسقای آموختم وقتی که مرا بسته پیش خلیفه می بردند پیرزنی گفت از نه ترسی که او هیچ کردن نتواند تا خدا نخواهد سقائی مرا آب داد عزیزی دیناری پیش او نهاد گفت جوانمردی نیست از اسیران گرفتن ذوالنون گفته پیرزنی را از غایت محبت پرسیدم گفت ای بطال محبت را غایت کجا که محبوب را غایت نیست گویم ولله در القائل ؎

شربت الحب کاسا بعد کاس ‌ ‌ ‌ فما نفد الشراب ولا رویت

وی گفته مردم تا ترسناک باشند در راه اند و چون از ترس برآمدند گمراه گفت خود را پیش و پس مفرست یعنی از
از گذشته و آینده اندیشه مکن تقدوقت را باش

معروف کرخی از طبقهٔ اولی ست و از قدما مشایخ استاد سری سقطی ست پدرش فیروز نام داشت وقیل
ابن علی الکرخی گویند بر دست امام علی بن موسی رضا مسلمان شد مولی بود از وی معروف پدید آمد وی گفته صوفی
اینجا مهمان ست تقاضای میهمان بر میزبان جفاست مهمان که با آداب بود منتظر بود نه متقاضی ..... ه

مشکل سر وکاری ست که با وعدهٔ معشوق　　صابر نتوان بود و تقاضا نتوان کرد

گویند چون بمکتب رفت استاد گفت بگو ثالث ثلاثة معروف گفت قل هو الله احد استاد سیاست نمود وی بگریخت
و بخدمت امام علی رضا آمد و بنعمت ظاهری و باطنی مستفیض گشت گفت انچه از دنیا بر دل شما آید بسجده آنرا باشد نه خدا را
گفت من برای بسوی خدا میدانم که از کس چیزی نخواهی و چیزی نباشد که کسی بدهی یکی از وی وصیت خواست
گفت احذر ان لا یراك الله الا في ذي مسكين و گفته المحبة ليست من تعليم الخلق انما هي من مواهب الحق
و فضله در سنه مائتین از دنیا برفت سعدی شیرازی گفته ه

شنیدم که در کرخ تربت لبی ست　　بجز گور معروف معروف نیست

اما جامی قبر او را در بغداد نوشته

ابوسلیمان دارانی از مشایخ قدما شام ست ملقب بریحان القلوب قبرش در قریه دارا ست که دهی از دیهای
دمشق بود در سنه ۲۱۵ بمرد وی گفته ربما ینکت الحقیقة في قلبي اربعين يوما فلا اذن لها ان تدخل فيه الا
بشاهدين الكتاب و السنة و گفته هر چه ترا از حق مشغول کند بر تو شوم ست و هر چه خوئی تو با سباب کند
دشمن تست و هر نفس که در غفلت بر آید بر تو داغ ست و گفته ابلغ الاشياء فيما بين الله و بين العبد المحاسبة
مردی پیش او ذکر معصیت کرد زار بگریست و گفت بخدا که در طاعت چندان آفت می بینم که حاجت معصیت نیست
وی گفته لكل شيء صدأ و صدأ نور القلب الشبع و هم وی گفته من اظهر الانقطاع الى الله فقد وجب عليه
خلع ما دونه من رقبته احمد جواری که مرید او بود گفت شبی در خلوت نماز گذاردم راحت عظیم یافتم شیخ گفت
ضعیف مردی که در خلا دیگری و در ملا دیگر

داؤد بن احمد برادر ابوسلیمان مذکور ست از وی پرسید ند چه گوئی در دلی که آواز خوش در وی اثر کند گفت
آن دل ضعیف و بیمار بود او را معالجه باید کردن

ابراهیم خواص از متاخران ست چنین می سراید ؎

لقد وضح الطریق الیک حقا　　فما احد بغیرک یستدل

فان ورد الشتاء فانت کهف　　وان ورد المصیف فانت ظل

شقیق بلخی از مشاهیر متوکلان ست در زهد و عبادت قدمی راسخ داشت و در انواع علوم کامل بود تصانیف بسیار گذاشت پیری پیش وی آمد و گفت گناه بسیار کرده ام میخواهم که توبه کنم گفت دیر آمدی گفت زود آمدم هر که پیش از مرگ آید زود آمده باشد شقیق گفت نیک آمدی و نیک گفتی نوشته اند که شقیق با رادهٔ حج ببغداد آمد هارون رشید از و پندی خواست گفت اگر در بیابان از تشنگی جان بلب شوی و آبت ندهند مگر بنیمهٔ مملکت گفت بخرم گفت چون بخری و بخوری و مثانه ات به بندد و بول فرو نیاید و دوایت ندهند مگر بنیمهٔ دیگر گفت بدهم گفت پس چه نازی برین خلافت که بهایش کوزه آبی ست که برآید به پیشابی هارون بگریست و او را باعزاز تمام رخصت نمود گویند وی ابراهیم ادهم را گفت شما معاش چگونه میکنید ——— گفت چون می یابیم شکر میکنیم و چون نمی یابیم صبر میکنیم گفت سگان خراسان همچنین میکنند ابراهیم گفت شما چون می کنید گفت چون می یابیم ایثار میکنیم و چون نمی یابیم شکر مینمائیم ابراهیم بوسه بر سر شش او داد و گفت استاد توئی و در کتاب سیر السلف این حکایت برعکس اینجا آورده والله اعلم

حارث محاسبی از طبقهٔ اولی ست استاد جنید بغدادی ست وی گفته خوف آنست که هر فعلی و حرکتی که از و صادر شود گمانش آن بود که در آخرت بآن ماخوذ خواهم شد و گفت کسی که نماز او را به بیند و او بدان شاد شود متوقف بودم که نماز او باطل ست یا نه اکنون غالب ظن من آنست که باطل ست گفت اهل محاسبه رادهٔ خصلت ست که با نهاد نفس غالب می باشند اول سوگند نخوردن راست باشد یا دروغ دوم دروغ نگفتن سوم هیچکس را بد نگفتن چهارم ایفاء وعده نمودن پنجم در حق کسی دعا، بد نکردن ششم گواهی بشرک و نفاق و کفر کسی ندادن هفتم قصد معصیتی بظاهر و باطن نکردن هشتم بار خود بر کسی نیفگندن و اندک یا بیش بار مردم برداشتن نهم طمع از خلق بریده داشتن دهم همه کس را بهتر از خود دانستن میگوید من صحح باطنه بالمراقبة والاخلاص زین الله ظاهره بالمجاهدة واتباع السنة و نیز گفته من لم یهذب نفسه بالریاضات لا یفتح له السبیل الی سنن المقامات و هم وی گفته صفة العبودیة ان لا ترى لنفسك ملكا و تعلم انك لا تملك لنفسك ضرا ولا نفعا

سری سقطی استاد جنید و شاگرد معروف ست و اول کسیکه در بغداد سخن حقائق گفت او بود اکثر اولیا عراق

مرید او بیند میگوید من تزین للناس بما لیس فیه سقط من عین الله عزوجل باری در طرطوس بیمار شد جمعی از گران جانان بعیادت آمدند و چندان نشستند که آزار یافت چون رفتن خواستند دعا طلبیدند دست برداشت و گفت اللهم علمنا کیف نعود المرضی و هم وی گفته اللهم من شغلني عنك فاشغله عني جنید گفت روزی سری سقطی را بسیار میگریست ازین حال پرسیدم گفت کوزه در هوا آویختم تا آب سرد شود حوری زیبا دیدم گفتم از ان کیستی گفت از آن کسی که کوزه در هوا ندارد گویم در قرآن کریم ست ولتسألن یومئذ عن النعیم سری گفته دنیا همه فضول و بیکار ست الا پنج چیز نانی که سد رمق کند و آبی که تشنگی نشاند و لباسی که عورت پوشد و خانه که دران گنجد و کاری که بدان عمل کند و گفت معصیتی که از شهوت خیزد امید آمرزش توان داشت و انچه از کبر خیزد امید مغفرت نیست که نافرمانی ابلیس از کبر بود و زلت آدم از شهوت گویم مصداق شق اول ست قوله تعالی واذا قیل له اتق الله اخذته العزة بالاثم فحسبه جهنم و بئس المهاد و گفت علامت استدراج کوری از عیوب نفس خود ست و گفت عارفان آفتاب اند که بر همه تابند و زمین و شند که بر همه کشند و آب نهاد ند که حیات دلها اند و آتش رنگ اند که ظلمت غفلت بزدایند

ابو حفص حداد آهنگری میکرد روزی نابینای این آیت خواند و بدا لهم من الله ما لم یکونوا یحتسبون حالی بر و مستولی گشت چون بهوش آمد دکان را تصرف ساخت و آهن بینداخت و گفت میخواستم که این کار بگذارم نگذاشتم تا که مارا از مابستند در همسایه او محدثی درس حدیث می گفت گفتند چرا استماع نمیکنی گفت سی سال ست که داد یک حدیث دادن نمیتوانم من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه معاصر جنید و شبلی بود وی گفته ایثار آنست که نصیب دیگران را بر نصیب خود مقدم دارد در نصیبهای دنیوی و اخروی و گفت هر که خود را در همه احوال متهم ندارد در مخالفت هوا نکند مغرور ست و گفت خوف چراغی ست در دل که خیر و شر مینماید و گفت هر که بد بد و نستاند نیم مرد ست و هر که ندهد و بستاند هیچ ست و گفت معاصی بر بد کفر ست چنانکه زهر بر بد مرگ و گفت نابینا آنکه خدا را با شیا بیند و هشیار انجا نه بیند و گفت وقت نزع شکسته دل باید بود بر تقصیرهای خویش گفتند دنیا را چرا دشمن داری گفت از انکه هر ساعت بگناهی دیگر انداز د گفتند اگر چه دنیا بدست اما توبه نیک ست و آن در دنیاست گفت بلی اما صدور گناه یقین ست و قبول توبه شک گفتند عبودیت چیست گفت گذاشتن انچه با تست

احمد بن خضرویه بلخی از وی وصیت خواستند گفت امت نفسك حتی تحییها و هم وی گفته الطریق

... مرد دست بر هم نهاد و بنشاند

واضح والحق کالح والداعی قد اسمع ما التحدیر بعد هذا الامر الهی وی مرید حاتم اصم ومصاحب بایزید بسطامی است بزی سپاهیان جامه می پوشید ابو حفص حداد گفت اگر احمد نبودی فتوت ومروت ظاهر نشدی عیال او فاطمه که دختر ناظم بلخ بود در ریاضت وطریقت برهانی بود بایزید گفته هر که خواهد مردی را در لباس نان بیند گو فاطمه را به بیند احمد گفته نفس را بهیچ آرزو نمیرسانیدم تا که آرزوی جهاد کردم دانستم که طاقت صوم ندارد گفتم بشرطیکه روزه نگشایم قبول کرد پنداشتم که شب بیداری نمی تواند گفتم بشرطیکه شب قائم باشم پذیرفت دریافتم که عزلت نمیخواهد گفتم بشرطیکه با خلق نیامیزم پسندید بنالیدم خداوندا از مکرش آگاه کن اقرار نمود که مرا هر روز بخلاف مراد صد بار میشی خواستم که بجهاد روم تا یکبارگی کشته شوم نزد تو برهم وترا بشهادت مشتهر کنم گفتم سبحان الله چنان نفس آفریده ست که در حیات هم منافق ست ودر ممات هم پنداشتم که راه طاعت می پوئی ندانستم که زنار میجوئی

یحیی بن معاذ رازی از طبقهٔ اولی ست بسطی باقبض آمیخته ورجا غالب داشت وی گفته فردا ایمن ترست هر که امروز ترسنده ترست گفت هر که شرم کند از خدا وقت طاعت شرم کند خدا از عذاب معصیت گفت حیای بنده حیای ندم ست وحیای حق حیای کرم میگوید انکسار العاصین احب الی من صولة المطیعین اورا گفتند قومی میگویند که ما بجائی رسیده ایم که ما را نماز نباید کرد گفت آری رسیده اند اما بدوزخ رسیده صدق المحبة العمل بطاعة المحبوب وگفته زاهدان غربا در دنیا اند وعارفان غربا در آخرت وحقیقت محبت آنست که بر نیفزاید وبجفا نکاهد گفت کرم خدا در آفریدن دوزخ ظاهرتر ست از آفریدن بهشت که اگر دوزخ نبودی یک تن به بهشت نرسیدی گفت دنیا دکان شیطان ست هرگز از وچیزی ندزدی که از تو بستاند وترا شرمسار کند وگفت دینار و درم مار و کژدم اند تا افسونی نیاموزی دست بران مکن گفتند مردم ترا غیبت می کنند گفت اگر خدا مرا بیامرزد از گفتن پروا ندارم ورنه آنچه گویند سزاوارم

ابو یزید بسطامی از طبقه اولی ست از اصحاب رای بوده یعنی قیاس واجتهاد لکن وی را ولایتی کشاد که مذهب دران پدید نیامد جنید بغدادی گفته بایزید در میان ما همچو جبریل در میان ملائکه ست ونهایت جمله سالکان بدایت میدان بایزید ست جد بایزید مغ بود وپدرش کی از اکابر بسطام وی خادم امام جعفر صادق ست احرام کعبه بست خلق بسیار عقب او روان شد گفت خدایا مرا بسبب خلق از خود محجوب مگردان وبعد از نماز بامداد بطریق حکایت این آیه تلاوت کرد لا اله الا انا فاعبدونی گفتند دیوانه ست وبرگشتند پرسیدند بنده کی بکمال رسد گفت چون عیب خود بشناخت وتهمت از خلق برداشت گفتند عمر تو چند ست گفت چار سال از انکه هفتاد سال

در حجاب بودم گفتند برآب میروی گفت چوب هم میرود گفتند برهوا میروی گفت مرغ هم میرود گفتند شب بکعبه میرسی گفت جادوی هم بداوند میرسد گفتند پس کار مردان چیست گفت دل نبستن بچیزی جز خدا بزرگی او را بخواب دیدو از کیفیت سوال منکر نکیر پرسید گفت چون سوال کردند گفتم باز گردید او را بپرسید که اگر من صد بار بگویم که او خداوند من ست تا او مرا بنده نداند فائده نبود شیخ الاسلام ابو اسمعیل انصاری هروی گفته بایزید فراوان دروغها بسته اند یکی آنست که برآسمان شدم خیمه زدم برعرش از الفاظ اوست الهی ما ذکرتك الا عن غفلة وما خدمتك الا عن فترة گفت خدا را در خواب دیدم گفتم راه بتو چون ست فرمود از خود گذشتی رسیدی یکی پس از مرگ در خوابش دید پرسید حال تو چیست گفت مرا گفتند ای پیر چه آوردی گفتم درویشی بدرگاه ملک شود ویرانگوید چه آوردی گفتند راست میگوید از وی باز شوید

ابوحفص حداد شیخ ملامتیه بود از طبقهٔ اولی ست می گفت هر که در هر وقت افعال واحوال واقوال خود را بمیزان کتاب وسنت نسنجد وخواطر خود را متهم ندارد و یرا از جملهٔ مردان نمی شمریم وهم وی گفته الفتوة اداء الانصاف وترك مطالبة الانتصاف

حمدون قصار امام اهل ملامت بود این طریق را در نیشاپور وی نشر کرد میگوید من نظر في سير السلف عرف تقصيره وتخلفه عن درجات الرجال وهم وی گفته من رايت فيه خصلة من الخير فلا تفارقه فانه يصيبك من بركاته شیخ الاسلام هروی گفته ملامت نه آن بود که کسی به بیحرمتی شریعت کاری بکند تا او را ملامت کنند ملامت آن بود که در کار حق سبحانه وتعالی از خلق باك نکنند گویم این تفسیر ملامت مطابق آیهٔ شریفه ست لا يخافون في الله لومة لائم وی گفته بر جوی نیشابور بنوح عیار گفتم جوانمردی چیست گفت آن من خواهی یا آن خود گفتم هر دو بگو گفت آن من آنست که قبا بدرکنم وخرقه درفگنم وکار خرقه پوشان کنم وآن تو آنست که خرقه بدرکنی تا خلق بتو وتو بخلق فریفته نشوی اول حفظ شریعت ست وثانی حفظ حقیقت کابر نیسابور التماس موعظت کردند گفت دلم هنوز متعلق بجاه ست اثر نکند وروا نیست کسی را که صلاحیت ندارد گفتند صلاحیت چیست گفت هر سخن که گوید محتاج بیار دیگر نباشد وفکر نکند که دیگر چه گوید چه سخنش از غیب آید خود را در میان نه بیند گفت هر که نفس خود را بدتر از نفس فرعون نداند متکبر ست وگفت تواضع آنست که هیچکس را محتاج خود نه بینی نه در ایجهان ونه درین جهان

عبدالله جنید مولدش کوفه بود ومنزلش انطاکیه فتح موصلی گفت نخست که او را دیدم گفت ای خراسانی

آدمی را چهار چیز ست چشم و زبان و دل و هوای نفس این چهار را از آنچه نشاید نگهدار والا خاک بر سر کن
که آماده شقاوتی وی گفته خدا تعالی دل را برای ذکر آفریده ست چون با نفس قرین گشت موضع شهوت
گردید و گفت شهوت از دل نرود مگر از خوفی که بقرار کند یا از شوقی که بی آرام نماید و گفته هیچ حالی از
احوال مستغنی از صدق نیست و صدق از همه مستغنی ست

احمد مسروق جامع بود میان علم ظاهر و باطن وی گفته درخت معرفت را آب فکر دهید و درخت غفلت را
آب جهل و درخت توبه را آب ندامت و درخت محبت را آب موافقت

ابراهیم بن داؤد قدس سره از قدماء مشایخ و از اقران جنید ست وی گفته معرفت اثبات حق ست
و هم وی گفته قدرت آشکار ست و چشمها کشاده لکن دیده ضعیف ست طاقت مشاهده ندارد و گفت در دشمنان
را مراعات ادب وقتی ست که از حقیقت بعلم آیند و گفت مادام که دل را از اغراض کونی خطری بود
نزدیک خدا او را خطری نبود

یوسف اسباط را قدس سره صاحب محاسبه و مراقبه بود از برگ حرمازنبیل باقی و از ان قوت کردی وی
گفته هر که قرآن خواند و دنیا برگزیند او استهزا کننده ست گفتند تواضع چیست گفت هر چه بینی از خود
بهتر داند گفت صدق را علامات ست راست داشتن دل با زبان و موافق بودن قول با فعل
و گذاشتن طلب [illegible]

ابو عثمان [illegible] قدس سره جنید را دیده بود همواره در مجاهده می بود و یک لحظه نمی آسود گفت دنیا
دریاست کناره او آخرت و کشتی تقوی و مردم مسافر گفتند تصوف چیست گفت تلك امة
قد خلت لها ما کسبت

سمنون محب محبت را بر معرفت تقدیم و ترجیح میدهد و گوید اصل راه محبت ست و باقی فرع اوست
و او خود را سمنون کذاب میگفت او را در عرب بوعظ تکلیف دادند هیچکس را مستمع قابل ندید و بقنادیل گیسو
گردانید و گفت سخن محبت بشنوا می گویم قنادیل متحرک شدند و پاره پاره گشتند گویم حق تعالی در قرآن مجید
فرموده لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرایته خاشعا متصدعا من خشیة الله پس حرکت و ریزه شدن
قندیل دور از منقول و معقول نیست وی گفته محبت را بر نج و بلا مقرون کردند تا هر سفله دعوی محبت او نکند
و گفت فقیر آنست که بفقر انس گیرد چنانچه جاهل بنقد و فقیر از نقد چنان گریزد که جاهل از فقر

ابوالحسین قوشنجی در قوشنج بزندقه مطعون گشت از انجا به نیشاپور رفت گویند براهی میرفت ترکی از عقب او گردنی بزد و بگذشت مردم گفتند این فلان بزرگ ست بمعذرت پیش آمد گفت تو فارغ باش از انجا که آمده ست بی خطاست عزیزی پرسید چگونه نگفت چگونه باشد کسی که دندانش از خائیدن لقمت فرسوده و کند گشته وزبانش در شکایت تیز تر گفتند ایمان و توکل چیست گفت آنکه لقمه از پیش خود خورے ولقمهٔ خود بآرام دل نخائی و بدانی که انچه ترا ست از تو فوت نشود

علی بن سهل اصفهانی از طبقهٔ ثانیه ست با جنید بغدادی هم مراسلات بود وی گفته گمان مبرید که مرگ من همچو مرگ یکی از شماست که بیمار می شوید و مردم عیادت می کنند بلکه همین که مرا بخوانند اجابت کنم روزی برائے میرفت لبیک گفت و سر بنهاد ابوالحسین گفت شیخا لا الٰه الا الله بگو تبسم کرد و گفت بمن نیگوئی بعزت او که میان من و او نیست مگر یک حجاب ؎

حجاب چهرهٔ جان میشود غبار تنم ‌ ‌ ‌ خوشا دمی که ازین چهره پرده برفگنم

وی گفته هر که پندارد که نزدیکتر ست او دورتر ست چنانچه آفتاب بر روزنی تابد و ذره ها پدید آید کودکان مشت ازان پر می کنند چون باز کنند هیچ نه بینند کل باحظ بالک فهو اعلی من ذلک گفت از آدم تا خاتم همه از دل میگویند و من میخواهم که کسی بمن بگوید که دل چیست و چگونه ست و نمی بینم وی گفته التصوف التبری عمن دونه والتخلی عمن سواه از وی حقیقت توحید پرسیدند گفت قریب من الظنون بعید من الحقائق

وانشد لبعضهم

فقلت لاصحابي هي الشمس ضوءها ‌ ‌ ‌ قريب ولكن في تناولها بعد

ابوالحسن باروسی استاذ قصار مذکور ست واز قدماء مشایخ نیشاپور وی گفته لا یظهر علی احد شیء من نور الایمان الا باتباع السنة ومجانبة البدعة وکل موضع تری فیه اجتهادا ظاهرا بلا نور فاعلم ان تحته بدعة خفیة وگفته نماز بسیار می بینم و روزه فراوان اما از نور ایمان چیزے نیست وگفته تاریکی ظاهر از تاریکی باطن ست

منصور عمار از حکماء مشایخ ست تولدش در مرو بود و توطنش در بصره کاغذی که بسم الله الرحمن الرحیم براو نوشته بود در راه دید و جای پاک ندید تا بنهد لاجرم بخورد در خواب شنید حرمتی که بنام ما کردی در حکمت بر تو گشادیم هارون رشید از وی پرسید عاقل ترکیست و جاهل ترکدام گفت مطیع ترسناک

عاقلترست وعاصی ایمن جاهلتر وی گفته مردم عارف بخود اند یا عارف بخدا آنکه عارف بخود بود کارش مجاهده وتطهیر باطن بود وکار عارف بخدا طلب رضا وخوشنودی خداست رضی الله عنهم ورضوا عنه پس از مرگ ویرا بخواب دیدند گفتند حال تو چیست گفت مرا بنواختند ودر آسمان هفتم منبر نهادند ومرا گفت بروانجا از من میگفتی اینجا با من بگوی وبا دوستان وفرشتگان من می باش

احمد انطاکی از طبقهٔ اولی ست گفته امام هر عمل علم ست وامام هر علم عنایت وهم گفته او تعالی میگوید انما اموالکم واولادکم فتنة وغن نستزیدن من الفتن وگفته وافقنا الصالحین فی الجوارح وخالفنا هم فی الهمم گفته اعمل علی ان لیس فی الارض احد غیرك ولا فی السماء واحد غیره

محمد بن منصور طوسی صوفی ست ومحدث شاگرد عثمان بن سعید دارمی اورا از حقیقت فقر پرسیدند گفت السکون عند کل عدم والبذل عند کل وجود وگفته یحتاج المسافر فی سفره الی اربعة اشیاء علم یسوسه وذکر یونسه وورع یحجزه ویقین یحمله

علی عکی از ین طائفه بوده ودر مکه مجاور شده وی گفته من رضی من الدنیا بالدنیا فهو ملعون ومن رضی من العلم بالعلم فهو مفتون ومن رضی من الزهد بالثناء فهو محجوب ومن رضی من الحق بشیء ما دون الحق کائنا ما کان فهو طاغ واز مناجات اوست الهی مارا بر آگاهی فرو مگذار که آگاهی همه شغل ست ودر دانش بندگی دانش همه درد ست وبنده تا با خود ست چوب خشک وآهن سرد ست

حاتم بن عنوان اصم از طبقهٔ اولی ست جنید بغدادی گفت صدیق زمانا حاتم الاصم مرید شقیق بلخی ست وی گفته هر بامداد م شیطان میگوید چه خواهی خورد میگویم مرگ میگوید چه خواهی پوشید میگویم کفن میگوید کجا خواهی بودن میگویم در گور گوید ناخوش مردی وبرو د آری ان عبادي لیس لك علیهم سلطان شخصی ازوی موعظت خواست گفت اذا اردت ان تعصی مولاك فاعصه في موضع لا یراك ازوی پرسیدند که از کجا میخوری گفت والله خزائن السموات والارض ولکن المنافقین لا یفقهون یکی بوی چیزی فرستاد قبول کرد گفتند چرا پذیرفتی گفت در گرفتن آن ذل خود دیدم وعزوی ودر ناگرفتن عز خود دیدم وذل وی پس عز او را بر عز خود گزیدم وذل خود را بر ذل وی حاتم ببغداد آمد خلیفه را خبر کردند که زاهد خراسان ست اورا طلب کرد چون در آمد گفت زاهد تو ئی گفت نه بلکه تو ئی که باندک قناعت کرده قل متاع الدنیا قلیل منکه بدنیا وعقبی سر فرو نمی آرم زاهد از کجا باشم وی شاگردان را گفت اگر پرسند که از حاتم چه می آموزید

که نه علم دارد و نه حکمت بگوئید دو چیز یکی خورسندی بانچه داریم دوم ناامیدی از انچه بدست دیگران ست یکی گفت که وجه قوت برای تو مقرر کنم گفت می ترسم که ترا اجل فرا رسد و مرا باید گفت ای روزی دهندهٔ آسمان روزی ده زمین بمرد شخصی او را گفت از کجا میخوری گفت از خرمن خدا گفت از آسمان می آید گفت همه از آسمان می آید وفی السماء رزقکم وما توعدون وی گفته اول زهد اعتماد ست بر خدا و اوسطش صبر و آخرش اخلاص

احمد بن ابی الحواری دمشقی از طبقهٔ اولی ست جنید او را ریحانة الشام گفتی وی گفته دنیا مزبلهٔ و مجمع سگان ست و کمتر از سگ کسی ست که از دور نمی شود سگ حاجت خود میگیرد و میرود و دوستدارش در هیچ حال از و جدا نمی شود گفت خوف مکر و استدراج لازم ست و گفت دوستی خدا دوستی طاعت اوست

سهیل تستری از طبقهٔ ثانیه ست خلیفهٔ ذوالنون مصری ست از و پرسیدند که نشان بدبختی چیست گفت آنکه ترا علم دهد و توفیق عمل ندهد و عمل دهد و اخلاص ندهد و عمل کنی و بیکار کنی و دیدار و صحبت نیکان دهد و قبول ندهد و گفته شیطان از خفتهٔ گرسنه بگریزد شخصی گفت خواهم با تو صحبت دارم گفت اگر بمیرم با که صحبت داری گفت با خدا گفت مرا مرده انکار و با خدا صحبت دار گفتند شیر بزیارت تو می آید گفت سگی پیش سگی می آید وی گفته سر همه آفتها سیر خوردن ست گفت قومی که بمقام اخلاص آیند آزمایش شان بلا نمایند اگر جنبید ند جدا ماند ند اگر آرمیدند پیوستند گفت علامت سخت دلی آنست که تدبیر کار با اندیشهٔ خود بینند بخدا باز نگذارد گفت هیچ راه نزدیکتر از عجز نیست وی گفته خدارا مکانی شریف تر از دل نیست و هیچ عطای عزیز تر از معرفت نیست

عباس شکلی از قدماء مشائخ بغداد ست وی گفته هر که بحضرت حق مشغول ست از ایمان وی نباید پرسید ؎

اشغلت قلبي عن الدنيا ولذتها ... فانت والقلب شيء غير مفترق

وما تتابعت الاجفان عن سنةٍ ... الا وجدتك بين الجفن والحدق

ابو حمزهٔ خراسانی از طبقهٔ ثالثه ست در وجد و حال مثل نداشت چون آواز باد شنیدی وجدش رسیدی در خانهٔ حارث محاسبی آواز گوسفندی شنید در وجد آمد و گفت عز الله جل جلاله

ابو سعید خراز از طبقهٔ ثانیه ست خلیفهٔ سری مقطی و پیشین کسی ست که در علم فنا و بقا سخن گفت و در لسان التصوف گفته اند چار صد کتاب در علم تصوف تصنیف کرد مولدش بغداد ست ذوالنون را دیده بود علماء ظاهر بر وی انکار کرده اند و تکفیر نمودند وی سخن در روی می گفت مهدی عباسی بگذشت گفت شرم نداری

زیر بنا، دو دانگی نشینی و از حوض زبیده آب خوری و سخن دروغ میگوئی گفت راست میگوئی وی گفته مرا مخیر کردند درمیان قرب و بعد من بعد را اختیار کردم از انکه طاقت قرب ندارم گفت دشمنی فقر ابعضی با بعضی از غیرت الهی ست که با یکدیگر آرام نگیرند گفت هر که گمان برد که بجهد بحق رسد خود را در رنج بی نهایت افگند و هر که خواهد بی جهد برسد خود را در تمنای بیغایت انداز د گفت خدا تعالی اولیا را که عتاب و مواخذه میکند از انجهت که ایشان خدا را بر همه گزیده اند بر و اندارد که واسطه درمیان آید و ایشان را راحتی باشد از چیزی سوای او وی گفته من ظن انه ببذل المجهود یصل فمتعن و من ظن انه بغیر بذل المجهود یصل فتمن و لنعم ما قیل ؎

بجستجوئی نیابد کسے مراد و لی ‌ ‌ ‌ کسی مراد بیابد که جستجو دارد

و هم وی گفته تدارک نمودن وقت ماضی ضائع کردن وقت باقی ست و من اشعاره ؎

الوجد یطرب من فی الوجد راحته ‌ ‌ ‌ والوجد عند وجود الحق مفقود

قد کان یطربنی وجدی فاذهلنی ‌ ‌ ‌ عن رویة الوجد من بالوجد مقصود

ابو الحسین نوری ملقب بامیر القلوب از طبقهٔ ثانیه ست خلیفهٔ سری سقطی جنید گفته ذهب نصف هذا العلم بموت النوری همیشه تسبیح در دست داشتی و پیر اگفتند یستجلب الذکر گفت لا بل استجلب الغفلة و هم وی گفته لا یغرنك صفاء العبودیة فان فیه نسیان الربوبیة و پیر اگفتند خدا را چه شناختی گفت بخدا گفتند عقل چیست گفت عاجز ست راه نماید مگر بعاجز و گفته اذا استتر الحق عن احد لم یهتد لاستدلال و لا خبر و نیز گفته نظرت یوما الی النور فاذا ازل انظر الیه حتی صرت ذلك النور و وی تصوف را بر فقر ترجیح داد و صحبت را بر عزلت تفضیل نهاد و ایثار در صحبت واجب گردانید و وی گفته تصوف نه رسوم ست و نه علوم اگر رسوم بودی بمجاهده میسر شدی و اگر علوم بودی بتعلم حاصل شدی بلکه تخلق باخلاق الهی ست و گفت تصوف آزادی و جوانمردی و ترک تکلف ست گویم حق تعالی فرموده و ما انا من المتکلفین

سید الطائفه جنید بغدادی مذهب ابو ثور داشت و گفته اند مذهب ثوری درمیان صوفیه معروف ست بسلطان المحققین و اعدل المشایخ و طاؤس العلماء و لسان القوم و لسان التصوف ارادت و توسل اکثر اولیاء باوست در مناقب الاولیاء ترجمهٔ او ببسط نوشته روزی در ایام صغر با کودکان بازی میکرد سری سقطی گفت ما تقول فی الشکر یا غلام گفت الشکران لا تستعین بنعمته علی معاصیه جوانی در لباس ترسایان

بمجلس او استاد و گفت ایها الشیخ ما معنی قول رسول الله صلعم اتقوا فراسة المومن فانه ینظر بنور الله گفت مسلمان شو که وقت اسلام تو رسیده ست یا فتی گفته مردم پندارند که جنید را دین جوانمرد یک کرامت ست و من میگویم که دو کرامت ست یکی اطلاع بر کفر آن جوان دیگر اطلاع بر آنکه وی را حال اسلام بیارد وی گفته استغراق الوجد فی العلم خیر من استغراق العلم فی الوجد و گفته اشرف المجالس مجالس الاسماع مع الفکرة فی میدان التوحید او را پرسیدند که بلا چیست گفت هو الغفلة عن البلی

عمر مکی از طبقهٔ ثانیه ست گفته المروءة التغافل عن زلل الاخوان و را گفتند ما قانون الذکر گفت وجود الزاد مع معرفة اوصافه

ابو عثمان حیری از طبقهٔ ثانیه ست و خلیفه ابو حفص حداد وی را گفتند جوانمرد کیست گفت آنکه خود را نه بیند و هم وی گفته الشوق من شعائر المحبة و گفته التهاون بالامر من قلة المعرفة بالامر گویم و شاهد او ست قوله تعالی و کذلک بما لم یحیطوا بعلمه وی براهی میرفت کسی از بام یک طشت خاکستر بر او ریخت یاران خواستند که او را جفا کنند گفت شکر باید کرد آنرا که سزاوار آتش باشد بخاکستر صلح کنند شخصی او را دعوت کرد چون بدر سرایش رسید گفت ای شکم خواره برگرد چیزی نیست برگشت باز گفت بیا همچنین تا سه کرت بسخنان تلخ باز گردانید پس بر پای شیخ افتاد و مرید شد و گفت چه حلیم و صبوری گفت این کاری نبود دشگان هم میکنند کار مردان دیگر ست وی گفته هر که سخن این طائفه بشنود و بران کار کند نور آن در دلش ظاهر شود و الا حکایتی ست که یاد گرفت و فراموش نمود و گفت عبودیت آنست که هیچ چیز از نفس نیکو نه بیند و خود را نکوهیده دارد و گفت خوف از عدل اوست در رجا از فضل او و گفت خوف خواص در حال بود و خوف عوام در استقبال و گفت علامت سعادت آنکه مطیع باشی و بر آن بیمی که مبادا مردود شوم و علامت شقاوت آنکه عاصی باشی و امیدواری که مقبول شوم

ابو عثمان مغربی از طبقهٔ پنجم ست گفته الاعتکاف حفظ الجوارح بحقائق الاوامر و هم وی گفته العاصی خیر من المدعی لان العاصی ابدا یطلب طریق توبته و المدعی یخبط ابدا فی خیال دعواه

عباس بن مسروق از طبقهٔ ثانیه ست او را از تصوف پرسیدند گفت خلوا لاسرار مما مندوحة تعلقها بالیقین منه و هم وی گفته من ترک التدبیر عاش فی راحة

احمد مسوحی از اجلهٔ بغداد ست با یک پیرهن و یک رداء و نعلین حج میکرد وی گفته من فتح له شیء من غیر مسئلة فردّه و هو محتاج الیه احوجه الله الی ان یاخذ مثله بمسئلة

رویم بن احمد از اجلهٔ مشایخ بغداد و خلیفهٔ جنید بغدادی ست عالم و قاری بود بر مذهب داود اصفهانی وی گفته التصوف ترك التفاضل بین الشیئین یکی او را گفت کیف حالك گفت کیف حال من کان همته هواه وهمته دنیاه لیس بصالح تقی ولا یعارف نقی او را از انس پرسیدند گفت ان تستوحش من غیر الله حتی من نفسك گفتند محبت چیست گفت الموافقة فی جمیع الاحوال ۵

ولو قلت لی مُت مُتُّ سمعاً وطاعة ۔ وقلت لداعی الموت اهلاً ومرحبا

و گفته الرضا استلذاذ البلوی والیقین هو المشاهدة وهم وی گفته ادب المساوان یجاوز همته قدمه وحیثما وقف قلبه یکون منزله یکی از و وصیت خواست گفت کمترین کار بذل ارواح ست اگر خواهی تبر یابی صوفیان مرد وی گفته کسی را که حق تعالی کردار روزی کند و گفتار بازگیرد او در نعمت ست و هر که را گفتار دهد کردار بازگیرد او در نقمت ست و چون هر دو بازگیرد در آفت ست

یوسف بن حسین رازی از طبقهٔ ثانیه ست وی گفته الخیر کله فی بیت ومفتاحه التواضع والشر کله فی بیت ومفتاحه الکبر و نیز فرموده مرد آنقدر قدم در مجاهده نهد که اگر دست رد باو رسد هنوز صاحب منزلت باشد و اگر از پادشاهی بیفتد از وزیری نیفتد و گفت عزیز ترین چیزها اخلاص ست هر چند جهد میکنم تا ریا برآرم برنگی دیگر می آید ختر عرب بر وعاشق شد وی بگریخت سحر گه حضرت یوسف علیه السلام را بخواب دید بشارت ترقی مراتب شنید گویم هفت کس که آنها را روز قیامت زیر سایهٔ عرش جاد هند از ان میان یکی کسی ست که زنی صاحب جمال وحسب او را خواند و وی بخوف خدا باز ماند حق تعالی فرموده واما من خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی

سمنون بن حمزه از طبقهٔ ثانیه ست خلیفه را بروی متغیر گردانیدند فرمود تا ویرا بکشند سیاف آمد خواست تا فرمان بقتل او دهد زبانش بگرفت کشتن او را تاخیر کردند شب خلیفه را بخواب نمودند که زوال ملک تو در زوال حیات اوست صبح او را بخواند و عذر خواست از اشعار اوست ۵

وکان فؤادی خالیا قبل حبکم ۔ وکان بذکر الخلق یلهو ویمزح

فلما دعا قلبی هواك اجابه ۔ فلست اراه عن فنائك یبرح

رُمیت بعین منك ان کنت کاذبا ۔ وان کنت فی الدنیا بغیرك افرح

وان کان شیء فی البلاد کباسرها ۔ اذا غبت عن عینی یعینی یملح ۵

فان شئت واصلني وان شئت لا تصل فلست اری قلبي بغيرك يصلح

عمرون بن الوثابه شیخی بود دبکه و بشام از دنیا رفته ویرا بخواب دیدند و از حالش پرسیدند گفت حاسبونا فدقوا ثم منوا فاعتقوا

احمد بن جلا از طبقه ثانیه ست اورا از محبت پرسیدند گفت مالي والمحبة وانما اريد ان اتعلم التوبة ذوالنون مصری و جنید بغدادی را دیده بود گفت تقوی شکر معرفت ست و تواضع شکر عزت و صبر شکر مصیبت چون وفات او نزدیک رسید بخندید چون ببرد همچنان بود گویا می خندد طبیب گفت زنده ست چون نیک بنگاه کرد مرده بود

ابو عبد الله سجزی از طبقه ثانیه و مشایخ خراسان ست وی گفته علامة الاولیاء ثلثة تواضع عن رفعة وذهد عن قدرة وانصاف عن قوة شخصی ویرا گفت دیناری دارم خواهم که بتو بدهم مصلحت چون می بینی گفت اگر بدهی ترا بهتر و اگر ندهی مرا بهتر

محمد بن فضل دمشقی از طبقه ثانیه ست پس از وی از بلخ بهیچ صوفی نخاست وی گفته اعرف الناس بالله اشدهم مجاهدة في اوامره واتبعهم لسنة نبيه صلى الله عليه وسلم

محمد بن علی حکیم ترمذی صاحب نوادر الاصول از طبقه ثانیه ست حکیم الاولیاء لقب اوست وی گفته ما صنفت حرفا من تدبير ولا ينسب الى شيء منه ولكن كان اذا اشتد علي وقتي استلي به وهم وی گفته من جهل باوصاف العبودية فهو باوصاف الربوبية اجهل گفت بسنده ست آدمی را همین عیب که شادش میکنند چیزی که زیان اوست و گفت عزیز کسی ست که معصیت او را خوار نکرده الذين امنوا ولم يلبسوا ايمانهم بظلم و آزاد آنکه طمع او را بنده نساخته و خواجه کسی که شیطان او را اسیر نکرده و هر که از خدا ترسد بخدا گریزد

ع هم در تو گریزم ار گریزم ❊

ابو عبد الله حضرمی ویرا از تصوف پرسیدند گفت رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه گفتند صفت ایشان چیست گفت لا يرتد اليهم طرفهم وافئدتهم هواء گفتند محل ایشان کجاست گفت في مقعد صدق عند مليك مقتدر گفتند زیادت کن گفت ان السمع والبصر والفؤاد كل اولئك كان عنه مسئولا گوییم حق تعالی می فرماید ان الله مع الذين اتقوا والذين هم محسنون متقی محبت از ولی ست و محسن اشارت از صوفی

ابو علی جوزجانی از طبقهٔ ثانیه ست وی گفته الخلق کلهم فی میادین الغفلة یرکضون وعلی الظنون یعتمدون وعندهم انهم فی الحقیقة یتقلبون وعن المکاشفة یبطقون وهم وی گفته بدبخت آنکس ست که که حق سبحانه گناه وی را بر وی بپوشاند و وی آنرا اظهار کند

ابو یعقوب نهرجوری از طبقهٔ رابعه ست وی گفته الدنیا بحر والاخرة ساحل والمرکب التقوی والناس علی سفر وهم وی گفته اعرف الناس بالله اشدهم حیرة وگفته من اخذ التوحید بالتقلید فهو عن الطریق بعید

ابو یعقوب مزابلی از اقران جنید ست او را پرسیدند که تصوف چیست گفت حال تضمحل فیها معالم الانسانیة

ابو یعقوب کورنی پیری روشن بود چوبی در دست داشت در دُستره یعنی رویمالی برمیان آن بسته گفتند این چیست گفت این هم فنی ست روزی میگذشت جماعتی از معدلان نشسته بود بر ایشان خواند تحسبهم جمیعا وقلوبهم شتی و برگذشت

خیر نساج از طبقهٔ ثانیه ست جنید گفته خیر خیر ناسخی شافی ونفسی موثر داشت شبلی وابراهیم خواص در مجلس او توبه کردند صد و بست سال عمر یافت وی گفته خوف تازیانه خداست که بی ادبان را تادیب نماید وی را پس از مرگ بخواب دیدند گفتند خدا تعالی با تو چه کرد گفت لا تسألني عن هذا استرحت مرحبا بکم القذرة

محفوظ بن محمود از طبقهٔ دوم یا سوم ست گفته التوکل ان یاکل العبد بلا طمع ولا شرة وهم وی گفته من اراد ان یصحب طریق رشدة فلیتهم نفسه فی الموافقات فضلا عن المخالفات

محفوظ بن محمد بغدادی ست یکی از سالکان این طریق وی گفته من ابصر محاسن نفسه ابتلی بمساوی الناس ومن ابصر عیوب نفسه سلم من رویة مساوی الناس وهم وی گفته اکثر الناس خیرا اسلمهم للمسلمین صدرا

ابو محمد جریری از طبقهٔ ثالثه ست درویشی او را گفت بر بساط انس بودم دری از بسط بر من بگشادند از مقام خود بلغزیدم ومحجوب شدم راه گم کرده خود چون یابم مرا براهی که بآن برساند دلالت کن ابو محمد بگریست وگفت ای برادر همه باین در گرفتار اند و باین داغ مبتلا لکن بر تو ببینم چند بخوانم که بعضی ازین طائفه گفته اند ؎

قف بالدیار فهذه آثارهم ... تبکی الاحبة حسرة وتشوقا

کم قد وقفت بها السائل مخبرا　　عن اهلها اوصادفا او مشفقا

فاجابني داعي الهوى في رسمه　　فارفت من قوی فعزا الملتقی

جریری معاصر و خلیفهٔ جنید ست و همصحبت سهیل بستری وی مجلسی داشت جوانی برخاست و گفت دلم گم شده ست دعا کن تا بیابم گفت ما همه درین مصیبتیم وی گفته در قرن اول معامله بدین بود و دین فرسوده شد و در دوم بوفا آنهم رفت و در سوم بمروت آنهم برخاست و در چهارم بحیا آنهم نماند اکنون معامله بدشت میکنند و گفت توکل معاینه شدن اضطرار ست و صبر فرق نکردن در حال نقمت و حال نعمت و اخلاص ثمرهٔ یقین ست و رضا نتیجهٔ شک

غانم بن سعد از بغداد بود پس از وفات او را بخواب دیدند گفتند حق تعالی با تو چه کرد گفت بر من رحمت کرد و به بهشت در آورد گفتند بدان معاملتها گفت نی اگر بدان معاملتها باز نگریستی همانجا بودمی

غلیلان سمرقندی در معارف صاحب سخن بود وی گفته عارف از حق بحق نگرد و عالم از دلیل بحق و صاحب وجد مستغنی بود از دلیل

غلیلان موسوس از قدمای مشایخ عراق ست در خرابها بودی و با کس نیامیختی و از کس چیزی قبول نکردی و کس ندیدی که چیزی خوردوی را پرسیدند که بنده از خطر غفلت کی رهد گفت آنگاه که بدانچه او را فرموده اند مشغول باشد و از انچه نهی کرده اند غافل و در حساب نفس خود عاقل

ابو العباس بن عطا از طریقان صوفیه ست سخن نیکو و زبان فصیح دارد قرآن را تفسیر کرده از اول تا آخر بزبان اشارت وی گفته در تفسیر قوله تعالی یمیتني ثم یحیین ای یمیتني عني ثم یحیین به و هم وی گفته در تفسیر قوله تعالی ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا ای استقاموا علی انفراد القلب بالله تعالی و من قلب لیلا گفته در علم ظاهر مفتی و مجتهد بود و در علم باطن محقق و موحد علما و متکلمین گفتند صوفیان زبان متعارف گذاشته الفاظ غریب چرا اشتقاق کرده اند آید در مذهب شما عیبی ست که بآن الفاظ می پوشند گفت آنمعانی برما عزیزتر بود نخواستیم که بقوالب الفاظ مستعمله در آریم ابن عطا را بفروز ندقه نسبت کردند و وزیر مقتدر بالله با او جفا نمود موزه از پایش کشیده بر سرش زد تا که ازین عالم بدرود نمود بر زبانش جاری بود قطع الله یدا و رجلا یک بعد از چند روز بادشاه بر وزیر منحرف گردید و دست و پایش برید صوفیان درین تقریر بر ابن عطا آن میکنند و بعضی تاویل وی گفته هر کرا از ادب محروم دیده اند از همه چیز احجور کرده اند تصور او ست در قرب نخست از قصور در بعد که از جمال کبائر در گذارند و صدیقا نرا بالتقاتی مواخذه نمایند

ابوالعباس دینوری از طبقهٔ خامسه ست در نیشاپور مردم را موعظت میگفت بزبان معرفت بخوب ترین بیان او را گفتند خدا را بچه شناختی گفت بآنکه نشناختم یعنی معترفم بعجز و هم وی گفته ادنی الذکران ینسی ما دونه و نهایة الذکران یغیب الذاکر فی الذکر عن الذکر و یستغرق بمذکوره عن الرجوع الی مقام الذکر وهذا حال فناء الفناء

ابوالعباس سیاری از طبقهٔ پنجم ست عالم و فقیه و محدث بود و یرا از پدر میراث بسیار بماند جمله بداد و دو تا رموئی پیغمبر خدا صلعم بخرید ببرکت آن امام صنفی از صوفیه شد که ایشانرا سیاریه خوانند چون از دنیا برفت وصیت کرد تا آن موبها را در دهان وی نهادند وی گفته التوحید ان لا یخطر بقلبك ما دونه و هم وی گفته واسطی را نزدمرگ گفتند ما را وصیتی کن گفت احفظوا مراد الله فیکم وی گفته اگر روا بودی که در نماز بجای قرآن بیتی خوانند این بیت بودی ؎

امنی علی الزمان محالا ان تری مقلتای طلعة حر

ابوالعباس نهاوندی از طبقهٔ سادسه ست وی گفته با خدا بسیار نشینید و با خلق اندک ترسائی شنید که در میان مسلمانان اصحاب فراست باشند بخانقاه شیخ ابوالعباس قصاب رزآمد شیخ گفت بیگانه در کوی آشنایان چه کار دارد ترسا باز گشت و گفت یکی معلوم شد از انجا عزم خانقاه نهاوندی کرد چار ماه وضو می ساخت و نماز میکرد بعده خواست که برود شیخ گفت جوانمردی نبود که چون حق نان و نمک افتاد بیگانه بیائی و بیگانه روی ترسا مسلمان شد و بعد از شیخ بجای شیخ بنشست

حمزه بن محمد از مشایخ هرات ست مستجاب الدعوة بوده و سخاوتی عظیم داشته رفیق احمد بن حنبل بود و مذهب او را بهرات وی آورده میگوید هرکه را صحبت اولیاء و مشایخ مهذب نکند وی هیچ پند مهذب نشود

حسین بن منصور حلاج از طبقهٔ ثالثه ست از بیضا بود که شهری در فارس ست ابوالمغیث کنیت دارد با جنید و نوری صحبت داشته مشایخ در کار او مختلف اند بیشتر وی را رد کرده اند و ساحر و کافر گفته مگر چند تن که بکشتن وی رضا ندادند و فتوی ننوشتند و از متاخران ابوسعید ابوالخیر گفته که او در علو حال ست اما شیخ الاسلام هروی گوید که من او را نمی پذیرم موافقت مشایخ و رعایت شرع و علم را و در نیز نمیکنم شما نیز چنان کنید و او را موقوف گزارید و آنکه او را بپذیرد دوستدار م از آنکه او را رد کند و نیز گفته بر حلاج بسیار سخنهای دروغ گویند و کلمات نامفهوم و ناراست بندند و کتابهای مجعول و حیل بوی منسوب دارند و آنچه

درست شود از وی پیدا بود گویم متقدمین او را الحاد دانند و متاخرین موحد شیخ الاسلام ابن تیمیه از متقدمین ست
شاه حبیب الله قنوجی در مناقب الاولیای نویسد که چون آوازهٔ انا الحق شائع گشت علمای حضری نوشتند و
بکشتن منصور فتوی دادند پیش بادشاه مقتدر بالله وزیرش علی بن عیسی بر منصور متغیر شده بود بزندانش
فرستاد خلیفه گفت تا جنید فتوی ندهد او را نکشم شیخ فرید الدین عطار در تذکره مینویسد مرا عجب آید از کسیکه رواداردکه از درخت موسی انی انا الله برآید و درخت درمیان نه چرا روا ندارند که از منصور انا الحق برآید و منصور درمیان نه
انتهی چون محضر پیش جنید آوردند بعضی صوفیان خواستند که تاویلی کنند جنید گفت وقت تاویل نمانده لاجرم
جنید لباس صوفیانه از خود برکشیده لباس علما پوشید و نوشت نحن نحکم بالظاهر و الله یتولی السرائر و باطن را
خدا داند او را گفتند حال چیست گفت معراج مردان دار ست شبلی گفت ما التصوف گفت کمترین این ست
که می بینی گفت بالاتر کدام ست گفت ترا آن ندهیم ست منصور بر سر دار این نکته خوش سراید * از شافعی
مپرسید امثال این مسائل شبلی گفت آنشب زیر دار بودم تا بروز از هاتفی شنیدم اطلعناه علی سرمن
اسرارنا فافشی سرنا فهذا جزاء من یفشی سر الملوک شبلی گفت الهی متی تقتل المحبین قال الی ان یجدوا دینی
قال ما دینك قال لقای وجمالی والله اعلم بحقیقة الحال شبلی زیر دار روی بایستاد و گفت اولم ننهك
عن العالمین قاضی که بکشتن او حکم کرده بود گفت او دعوی پیغمبری میکرد و این دعوی خدائی میکند شبلی گفت

من همان میگویم که او گفت لکن مرا دیوانگی برهاند و ترا عقل در افگند ست

بنگی زدیم سر انا الحق شد آشکار ما را ازین گیاه ضعیف این گمان نبود

گویم ذب از شرع منصب بس عالی ست انجا چنین ترهات عذر خواه نبود و هرگز کفری ظاهر و باطن در اسلام نگنجد *
ابو الفاتک بغدادی ویرا پرسیدند که توحید چیست گفت افراد القدم عن الحدث هروی گوید دانی
که توحید صوفیان چیست نفی حدث و اقامت ازل و کان الجنید یکرمه

ابو عمرو دمشقی از طبقهٔ ثالثه ست یگانهٔ مشایخ شام بود وی گفته التصوف رویة الکون بعین النقص بل
غض الطرف عن کل ناقص بمشاهدة من هو منزه عن کل نقص و هم وی گفته اذا صفت الارواح بالقرب
اثرت علی الهیاکل انوار الموافقات

عبد الله خراز از طبقهٔ ثالثه و کبار مشایخ ری ست وی گفته الجوع طعام الزاهدین و الذکر طعام العارفین
و هم وی گفته العبودیة الظاهرة و الحریة الباطنة من اخلاق الکرام و نیز گفته صیانة الاسرار عن الاظهار

الی الاغیار من علامات الاقبال علی الله تعالی

صائغ دینوری از طبقهٔ ثالثه ست وی گفته دو بار از دنیا بیزار باید شد یکبار بیرون آئی خلق بقبول رو بتو نهند باز بدنیا شوی چندانکه قبول خلق برود و بباطن ازان منقطع باشی وهم وی گفته محبتك لنفسك هي التي اهلكها اورا گفتند مرید کیست وصفت وی چیست این آیه برخواند ضاقت علیهم الارض بما رحبت وضاقت علیهم انفسهم وظنوا ان لا ملجا من الله الا الیه

ابو الحسن صیبی اهل بصره اورا از بصره بیرون کردند بسوس رفت وهمانجا بمرد وی گفته الغریب هو البعید عن وطنه وهو مقیم فیه وگفته الغریب هو الذي لا جنس له وبار دگر گفته الغریب من صحب الاجناس گویم الغریب من اصلح ما افسده الناس من السنن

ابراهیم قصار از طبقهٔ ثالثه ست از اجلهٔ مشایخ شام مردی اورا پرسید که هل یبدی المحب حبه او هل ینطق به او هل یطیق کتمانه وی در جوابش تمثل باین ابیات کرد ؎

ظفرت بکتمان اللسان فمن لکم ... بکتمان عین دمعها الدهر یذرف

حملت رجال الحب فوق وانني ... لاعجز عن حمل القمیص واضعف

ومن هذا الوادي ما انشده ابو عبد الله الطائي ؎

یبدو فاجهد ان اکاتم حبه ... فتبین في علامة الکتمان

خفقان قلبي واضطراب مفاصلي ... وغیار لوني وانعقاد لساني

فمتی یکذبني شهود اربع ... وشهود کل قضیة اثنان

ومما انشدت بالفارسیة ؎

هر چند که مهرت بدلم سر مصون ست ... این نیست که رسوائیم بوئی جنون ست

قصار گفته بسندست ترا از دنیا دو چیز صحبت فقیری وخدمت دوستی از دوستان او

احمد بن سنان از طبقهٔ ثالثه ست یگانه بود در خوف وورع وزهد وی گفته تکابر المطیعین علی المعصاة بطاعتهم شر من معاصیهم واضرعلیهم وهم وی گفته جمال الرجل في حسن مقاله وکماله في صدق فعاله وگفته علامة من انقطع الی الله علی الحقیقة ان لا یرد علیه ما یشغله عنه

ابو الحسین وراق از طبقهٔ ثالثه ست وی گفته حیات دل در یاد کردن زنده ایست که هرگز نمیرد ومیش

گوارنده زندگانی که با خدا بود نه با غیر او وهم وی گفته دوستی خدا متابعت دوست اوست رسول خدا صلعم وی گفته مردم سه قسم اند امرا و علماء و فقرا از شاهی امرا تباهی معیشت ست و از تباهی علماء تباهی دین و از تباهی فقرا تباهی امراء گفت هر فتنه را سبب آمیزش خلائق ست و هر سلامت را سبب عزلت مردی وصیت خواست گفت سنگی بردار و هر دو پا بشکن و کاردی برگیر و زبان ببر گفت اگر طمع دارا پرسند پدرت کیست گوید شک در مقدر و اگر گویند مال تو چیست گوید حرمان

ابو الحسین سلامی مردی بزرگ صاحب تاریخ بوده وی گفته عیسی موصلی راهب بود مسیگفت بر مسلمانان آیتی فرود آمده ندانم که از پس آن آیت خدارا چون می آزارند ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم الآیة

ابو بکر شبلی از طبقهٔ رابعه ست عالم و فقیه و مذکر مجلس بود مذهب مالک داشت اصلش از فرغانه ست و نشو و نما در بغداد یافته جنید او را تاج این قوم میگفت کسی شبلی را گفت دعاے کن این بیت بخواند ؎

مضی زمن والناس یستشفعون بي ... فهل لي الی الیلی الغداة شفیع

وی گفته آزادی آزادی دل ست نه تن و گفت عجب تر آنکه دلی که خدارا شناسد عصیان کند و گفت یاران سرمایهٔ وقت نگاهدارید رائگان ندهید که فردا یار با ما خواهد بود وی گفته در تفسیر قوله تعالی قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم یعنی ابصار الرؤس عن المحارم و ابصار القلوب عما سوی الله و پرا گفتند ترا خوش فرجه می بینم و محبتی که دعوی میکنی تقاضای لاغری میکند گفت ؎

احب قلبي وما دری بدني ... ولو دری ما اقام في السمن

پرسیدند که مردی سماع میکند و نمیداند که چه میشنود این چیست جواب داد ؎

رب ورقاء هتوف بالضحی ... ذات شجو صدحت في فنن

ولقد اشکو فما افهمها ... ولقد تشکو فما تفهمني

خبراني بالهوی اعرفها ... وهي ایضاً بالهوی تعرفني

ذکرت الفا ودهرا صالحا ... فبکت شجوا وهاجت شجني

وی شنید که کسی میگفت الخیار عشرة بدانق فریاد کرد و گفت اذا کان الخیار عشرة بدانق فکیف بالشرار

ابو بکر ارموی از طبقهٔ رابعه ست در تصوف و پرا طریقهٔ خاص بود خدارا بخواب دید گفت خداوندا حاجتی دارم گفت چه حاجت خواهی به ازان که ترا از دستبند صوفیان رهانیدم مراد بدستبند حال محال و

اشارات باطلست وی گفته الملائکة حراس السماء واصحاب الحدیث حراس السنة والصوفیة حراس الله گفته المعرفة تحقق القلب بوصدانیة الله والمحبة اصلها الموافقة والمحب هو الذي یوثر رضا محبوبه علی کل شيء وهم وی گفته من استغفر الله وهو مصر لازم الذنب حرم الله علیه التوبة والانابة الیه

ابو بکر صیدلانی از اجلهٔ مشایخ ست شبلی او را بزرگ داشته وی گفته صحبت باحق دارید واگر نتوانید بانکس دارید که صحبت دارحق ست تا برکت صحبتش شمارا بوئی برسد امید بوئی تواز نو بهار بود مرا دگرنه باگل وگلشن چه کار بود مرا

ابو بکر خباز از استادان جریری ست وی گفته العیال عقوبة تنفیذ شهوات الحلال

ابو بکر ابهری از طبقهٔ رابعه ست ازوی پرسیدند حقیقت چیست گفت همهٔ آن علم ست گفتند علم چیست گفت همهٔ آن حقیقت ست وی گفته الجمع جمع المتفرقات والتفرقة تفرقة المجموعات فاذا جمعت قلت الله واذا فرقت نظرت الی الکون گفت مردی را دیدم که وداع کعبه میکرد ومیگریست واین بیت میخواند

الادب من یدنو ویزعم انه ... یحبك الناني اود واقرب

ابو بکر طرطوسی از طبقهٔ ششم ست گفت بمکه مهمان بودم میزبان کنیزکی داشت که چیزی می توانست خواند کنیزک بخواند

لامني فیك معشر ... فاقلوا واکثروا

درویشی برپاخاست بانگی چند بزد وبیفتاد واز دنیا برفت گویم ابو القاسم سائح با قوم در همانی بود گوینده خواند

کل بیت انت ساکنه ... غیر محتاج الی السرج

وجهك المیمون حجتنا ... یوم یاتی الناس بالحجج

لا اتاح الله لي فرجا ... یوم ادعو منك بالفرج

وی دست برآورد وبانگ زد وبیفتاد ونگریستند مرده بود یکی گفت درنیسابور حادثه بود مردم از شهر بیرون رفته بودند من در مسجدی بودم در کنج آن مسجد درویشی دیگر بود گوینده درآمد درویش وی را گفت چیزی بگو وی برخواند

الفیت بیني وبین الحب معرفة ... لاتنقضی ابدا اذ ینقضی الابد

لاخرجن من الدنیا وحبکم ... بین الجوانح لم یشعر به احد

درویش بیفتاد ومی طپید تا میان دو نماز انگاه بیار مید چون نگریستم برفته بود

ابو بکر سوسی شبی گفت ما را کسی باید که چیزی برخواند نخعی چیستند نیافتند جوانی مطرب آمد و برخواند ؎

القوم اخوان صدق بینهم سبب	من المودة لم یعدل به نسب
تراضعوا درة الصهباء بینهم	واوجبوا الرضیع الکاس ما یجب
لا یحفظون علی السکران زلتهم	ولا یریبك من اخلاقهم ریب

شیخ را وقت خوش گشت شیخ الاسلام هروی گفته ذوالنون و شبلی دخراز و نوری و دراج همه در سماع رفته اند و سه تن از ایشان سه روز زیسته و غیر ایشان نیز از مشایخ و مریدان در سماع رفته اند چه در سماع قرآن و چه در سماع غیر آن ذراره قاضی بصره در محراب بود یکی برخواند فاذا نقر فی الناقور فذلك یومئذ یوم عسیر بانگی زد و مرده بیفتاد درویشی در جبال آذربیجان میرفت واین بیتها می خواند ؎

والله ما طلعت شمس ولا غربت	الا وانت منی قلبی ووسواسی
ولا جلست الی قوم احدثهم	الا وانت جلیسی بین جلاسی
ولا هممت بشرب الماء من عطش	الا رایت خیالا منك فی کاسی

ناگاه بیفتاد و بمرد ؛

ابو بکر سوازینی وی گفته ابن خباز را شنیدم که گفت روز عید اضحی نزدیک جمره بودم درویشی دیدم استاده و بدست وی کوزه میگفت یا سیدی تقرب الناس الیك بذبائحهم وقربانهم ولست املك الا نفسی فتشهق شهقة ومات

ابو بکر اشنانی وی در سماع برفت نوجوانی آمده بود و قوالی میکرد این دو بیت خواند ؎

دنف یذوب بدائه	والموت دون بلائه
ان عاش عاش مغضضا	او مات مات بدائه

ابو بکر شنید واز بام بیفتاد پای بشکست و بمرد آری وفای دوستی در دوستی رفتن ست

ابو بکر همدانی وی گفته درویشی سه چیز ست طمع نکند و منع نکند و جمع نکند

ابو بکر دینوری با شام نشسته و با این جلا صحبت داشته وی گفته معده محل طعام ست اگر حلال در وی افگنی قوت طاعت یابی و اگر بشبهت بود در راه حق پوشیده کند و اگر حرام بود معصیت زاید

ابو علی رودباری از طبقهٔ رابعه ست نسبت وی بکسری میرسد عالم و فقیه و محدث و ادیب و امام و

سید قوم بود در وقت نزع گفته ؎

وحقك لا نظرت الى سواكا　　بعين مودةٍ حتى اراكا

وهم وی گفته فضل مقال برفعال متقصت ست وعکس آن مکرمت وگفته علامة اعراض الله عن العبد ان یشغله بما لا ینفعه وگفته ما الرجل تخرج من کلیتك لم تدخل في حد المحبة

ابو علی ثقفی از طبقهٔ رابعه ست اخص مشایخ بود در کلام در عیوب نفس وآفات اعمال وی گفته العلم بالله حیاة القلب من الجهل ونور العین من الظلمة ازوی پرسیدند ناخوشتر در زیست کیست گفت آنکه بر نومیدی زید یعنی لا ییاس من روح الله الا القوم الکافرون در اثنای مجالس خود بسیار گفتی ای همه را ابهیچ بفروخته وهیچ را بهمه خریده روزی در محبت واحوال محبان سخن میگفت دران میانه این دو بیت خواند ؎

الی کم یکون الصد في کل ساعة　　وکم لا تملّ القطیعة والهجرا

رویدك ان الدهر فیه کفایة　　لتفریق ذات البین فانتظر الدهرا

ابو علی کاتب مصری از طبقهٔ رابعه ست وی گفته خدا میگوید وصل الینا من صبر علینا اورا پرسیدند که ازین دو یعنی فقر وغنا بکدام یک مائل تری این دو بیت بخواند ؎

ولست بنظار الی جانب الغنی　　اذا کانت العلیاء في جانب الفقر

واني لصبار علی ما یشینني　　وحسبك ان الله اثنی علی الصبر

ابو علی رازی وی گفته اذا رایت الله عز وجل یوحشك من خلقه فاعلم انه یرید ان یونسك بنفسه

عبد الله ابو محمد مرتعش از طبقهٔ رابعه ست ازوی پرسیدند که تصوف چیست گفت اشکال وتلبیس وکتمان اورا گفتند که ای الاعمال افضل گفت رؤیة فضل الله واین بیت برخواند ... ؎

ان المقادیر اذا ساعدت　　الحقت العاجز بالحازم

وهم وی گفته افضل الارزاق تصحیح العبودیة وملازمة الخدمة علی السنة وی گفته عارف صید معروف ست گفتند فلان بر هوا میرود گفت آنرا که خدای تعالی توفیق مخالفت هوا دهد بهتر ازان ست که بهوا رود آخر وقت وصیت خواستند گفت پیش کسی روید که شما را به از من بود ومرا بکسی گذارید که مرا به از شما بود

عبد الله منازل از طبقهٔ رابعه ست وی گفته اگر بنده را در همه عمر یکنفس درست شود که از شرک دریا پاک باشد هر آینه برکات آن نفس در آخر عمر بوی سرایت کند وی در تجرید وتفرید یکتا بود ابو علی ثقفی از

تجرید سخن میگفت گفت اگر مرگ را آماده باشی این سخن دربست ست ابو علی گفت تو ساخته مرگی گفت آری دست را بالین داشت و سر بران گذاشت و از عالم رحلت کرد وی گفته هر که سخن گوید از حال خود گوید والا فسانه گوست که حاکی احوال دیگران ست اثر درد لها کم کند و گفت هر که خواهد که در چشم خلق با قدر باشد واجب ست که نفس او در چشم او خوار بود

عبد الله نباذانی وی گفته مصطفی صلعم بخواب دیدم گفتم یا رسول الله با کدام قوم بنشینم گفت با قومی که بمهانی شوند یعنی درویشان نه بقومی که مهانی کنند یعنی تونگران

ابو الخیر تیناتی از طبقهٔ رابعه ست زنبیل بافتی و چون کسی نبودی با شیر موانست داشتی ویرا گفتند بلغنا ان السباع تانس بك قال نعم الکلاب یانس بعضها بعضاً

ابراهیم بن مول از طبقهٔ رابعه ست یکی ویرا بخواب دید و گفت مرا وصیت کن گفت علیك بالقلة والذلة الی ان تلقی ربك وی گفته عجب آیدم از کسیکه بشناخت که ویرا راهی بخداست پس با غیر او چون نیاز مندی میکند با آنکه او تعالی میفرماید وانیبوا الی ربکم واسلموا له

مظفر کرمانشاهی وی از طبقهٔ رابعه ست شب را سه حصه کرده بود یکی نماز کردی و یکی قرآن خواندی و یکی مناجات کردی وی گفته العارف من جعل قلبه لمولاه وجسده لخلقه و هم وی گفته باید که نظر تو در دنیا از برای اعتبار باشد و سعی تو دران بر حد اضطرار و ترک تو آنرا بر سبیل اختیار

ابو سعید اعرابی از طبقهٔ خامسه ست ویرا جزوی ست در نکتهای توحید سخت نیکو و را نجا گفته لا یکون قرب الا و ثمة مسافة وی گفته التصوف کله ترك الفضول والمعرفة کلها الاعتراف بالجهل و هم وی گفته لا یکون الشوق الا الی غائب

ابو عمرو زجاجی از طبقهٔ خامسه ست وی گفته کان ینقص من البشریة شیء احب الی من ان امشی علی الماء

ابو الحسن صوفی از طبقهٔ پنجم ست اعلم مشایخ بود در وقت خود بعلم توحید و علوم معاملات او را پرسیدند تصوف چیست گفت اسم ولا حقیقة وقد کان قبل حقیقة ولا اسم وی گفته مردم سه گروه اند اولیاء که باطن ایشان بهتر ست از ظاهر و علما که ظاهر و باطن ایشان برابر ست و جهال که ظاهر ایشان بدتر ست از باطن خود انصاف نمیدهند و از دیگران انصاف میخواهند و هم وی گفته لیس فی الدنیا شیء اسمج من محب بسبب وعوض

ابو القاسم نصیرآبادی از طبقهٔ پنجم ست وی گفته اذا بدا لك شيء من بوادي الحق فلا تلتفت بها الى جنة ولا نار ولا تخطرهما ببالك واذا رجعت عن ذلك فعظم ما عظمه الله تعالى

ابو بکر رازی وی را در نیسابور قبول عظیم بود کسی ویرا گفت در سماع چگوئی گفت بس فتنه آمیزست و طرب انگیز خویشتن را از فتنه گوشه دار گفتند مشایخ آنرا کرده اند گفت جان پدر وقتی که وقت تو چون وقت ایشان شود تو هم چنان کن که ایشان کرده اند

ابو اسحق گازرونی پدرش شهریار مسلمان شد وی صوفی و محدث ست وی آنحضرت صلعم را در خواب دید پرسید که یا رسول الله ما التصوف فرمود ترك الدعاوي وكتمان المعاني دیگر پرسید که ما التوحید فرمود كل ما هجس ببالك او خطر في خيالك فالله سبحانه بخلاف ذلك دیگر پرسید که ما العقل فرمود اداء ترك الدنيا واعلاه ترك التفكر في ذات الله و وی گفته التوحيد تنزيهه عن الشك والشرك والتعطيل

شیخ روزبهان گازرونی بقلی با شیخ ابو النجیب سهروردی در سماع صحیح بخاری در اسکندریه شریک بوده ویرا تصانیف بسیارست وی صاحب سماع بود در آخر عمر ازان باز ایستاد در معنی سخن گفتند گفت اني اسمع الان من ربي عز وجل فاستعرض مما سمعت من غيره اکثر اوقات در مقام استغراق می بود در مصر گفته قيل لي مرارا اترك الصلوة فانك لا تحتاج اليها فقلت يارب اني لا اطيق ذلك كلفني شيئا آخر

عبد الله بلیانی فرزند ابو علی دقاق ست و در کمالات شهره آفاق وی گفته خدای دان باشید و اگر خدا دان نئید باری خود دان نیز مباشید وی گفته ؎

تا حق بدو چشم سر نه بینم هردم — از پای طلب می ننشینم هردم
گویند خدا بچشم سر نتوان دید — آن ایشانند من چنینم هردم

محمد طوسی از طبقهٔ پنجم ست یگانهٔ وقت بود در طریقت و کرامات وی گفته طوبى لمن لم يكن له وسيلة اليه غيره وهم وی گفته ترك الدنيا للدنيا من جمع الدنيا

ابو علی دقاق زبان وقت بود و امام فن خود ابو القاسم قشیری داماد و شاگرد اوست کسی ویرا از نزول پرسید باین دو بیت جواب داد ؎

خليلي هل ابصرتما او سمعتما — باكرم من رب تمشى الى عبد
اتى زائرا من غير وعد وقال لي — اصونك من تعليق قلبك بالوعد

رو وی بری رسید یکی وی را بشناخت و گفت این ابو علی دقاق ست بزرگان آمدند درس خواستند قبول نکرد الحاج بسیار نمودند و منبر نهادند تا وعظ گوید بمنبر بالا رفت و اشارت براست کرد و گفت الله اکبر و روی بقبله کرد و گفت و رضوان من الله اکبر و بجانب چپ اشارت کرد و گفت والله خیر و ابقی خلق بیکبار بهم برآمدند و غریو برخاست و چندکس برجای بمردند دران مشغله از منبر فرود آمد و برفت بعده وی را طلب کردند نیافتند

ابو الحسن خرقانی یگانهٔ روزگار و قبلهٔ وقت خود بود از وی پرسیدند که صوفی کیست گفت بمرقع و سجاده

صوفی نبود صوفی آن بود که نبود ؎

کمال شوق بتی آن بود که خود نبود　　وگرنه طالب و مطلوب در جهان همه جاست

وی گفته اند وه طلب کنید تا بگریه آئید که حق تعالی گریندگان را دوست میدارد پرسیدند صدق چیست گفت آنست که دل سخن گوید گفتند اخلاص چیست گفت هرچه برای حق کنی اخلاص ست و هرچه برای خلق کنی ریاست وی گفته هرگز با کسی صحبت مدارید که شما خدا گوئید و او گوید چیزی دیگر و هم وی گفته اگر کسی سر وی گوید و آن حق را خواهد بهتر ازان بود که قرآن خواند و آن حق را نخواهد و گفته وارث رسول آنکس بود که بفعل رسول اقتدا کند نه آن بود که روی کاغذ سیاه کند و گفته علما و عباد در جهان بسیارند ترا باید که روز بشب آری چنانکه حق پسندد و شب بروز بری چنانکه او خواهد

ابو سعید ابن ابی الخیر فضل الله نام دارد سلطان وقت و جمال اهل طریقت بود همه مشایخ ویرا مسخر بودند گفت بدرس بو علی فقیه آمدم او را اول درس این بود قل الله ثم ذرهم في خوضهم يلعبون در اندم دری در سینهٔ من کشادند و بسماع این کلمه ما را از ما فراستدند در باعیات و جهانگیرست او را گفتند که فلان کس روی آب میرود گفت سهل ست بزغی وصعوه نیز بر آب رود گفتند فلانی در هوا می پرد گفت زغنی و مگسی نیز در هوا می پرد گفتند فلانی در یک لحظه از شهری بشهری میرود گفت شیطان نیز در یک نفس از مشرق بمغرب میرود این چنین چیزها را قیمتی نیست مرد آن بود که در میان خلق نشیند و داد و ستد کند و زن خواهد و با خلق درآمیزد و دمی از خدای خود غافل نشود او را پرسیدند که تصوف چیست گفت آنچه در سرداری بنهی و آنچه در کف داری بدهی و از آنچه بر تو آید نجهی وی گفته معنی تفکر ساعة خیر من عبادة سنة آنست که اندیشه در نیستی خود بهتر ست از عبادت یکساله در هستی خود مردی گفت خدا را کجا جویم گفت کجاش جستی که نیافتی گفت بخدمت شیخ

ابوالعباس قصاب سالتمام گذرانیدم گفت باز گرد بمهنه روتا روزی چند این علم بر در سرای تو زنند بنا بر آن بمهنه آمدم در مناقب الاولیاء گفته مهنه موضعی ست بنیشاپور وهم وی گفته الله بس و ماسواه هوس انقطع النفس

ابوسهل صعلوکی امام وقت بود در علوم شریعت او را از سماع پرسیدند گفت یستحب لاهل الحقائق و یباح لاهل العلم ویکره لاهل الفسق وهم وی گفته قد تجنی من تمنی ان یکون کمن تعنی وگفته من تصدر قبل اوانه فقد تصدی لهوانه وگفته در همه قرآن مرا این شگفت تر می آید که او تعالی موسی را گفت و اصطنعتك لنفسي هروی گوید مرا حسدست برین سخن که وی گفته

ابوالقاسم قشیری صاحب رساله ست ومصنف تفسیر لطائف الاشارات در هر فنی تصنیفی دارد وی گفته مثل الصوفي كمثل البرسام اوله هذيان واخره سكوت فاذا تمكن خرس وهم وی گفته التوحید سقوط الرسم عند ظهور الاسم وفناء الاغیار عند طلوع الانوار وتلاشی الخلائق عند ظهور الحقائق وفقد رویة الاغیار عند وجد قربة الجبار وهما النشدة لنفسه ؎

سقى الله وقتا كنت اخلو بوجهكم ... وثغر الهوى في روضة الانس ضاحك

اقمنا زمانا والعيون قريرة ... واصبحت يوما والجفون سوافك

ابوالعباس شقانی عالم بود باصول وفروع واز کبار صوفیه بزرگی گفته هرگز از هیچ صنف کسی ندیدم که شرع را نزدیک وی تعظیم بیشتر بود از انکه نزدیک وی پیوسته از دنیا دعقبی نفور بود وی گفتی اشتهی علما وجوده روزی در خانقاه شیخ ابوسعید ابوالخیر شد سید اجل پهلوی شیخ نشسته بود شقانی را بالای او بنشاندند سید رنجه شد شیخ گفت شما را که دوست دارند از برای مصطفی صلعم دوست دارند و اینها را که دوست دارند از برای خدا دوست دارند

محمد ختلی باوجود آیات وکرامات لباس ورسوم متصوفه نداشتی وباهل رسم سخت بود وی گفته الدنیا یوم ولنا فیها صوم

شیخ الاسلام حافظ ابوعبدالله اسمعیل بن ابی منصور محمد الانصاری الحنبلی الهروی رح امام صوفیه وشیخ فقرا ست کتاب او منازل السائرین در تفسیر سورهٔ فاتحه محتوی حالات ومقامات سلوک کتاب بی نظیرست حافظ ابن القیم تلمیذ شیخ الاسلام ابن تیمیه رح بران شرحی مبسوط نوشته ومدارج السالکین نام کرده این شرح نیز در باب خود بی مثل ومثال ست وشیخ عبدالله انصاری هروی دیگرست وبالجمله شیخ الاسلام گفته من بیعام

در وقت بهار زاده ام و بهار را سخت دوست دارم آفتاب بهفدهم درجه ثور بود که من زاده ام هرگاه که آفتاب انجا رسد سال من تمام گردد و آن میانه بهار بود و وقت گل و ریاحین باشد ؎

بیاد زلف و رخش می روند و می آیند　　صبا بغالیه سائے و گل بجلوه گری

وی گفته من از سیصد تن حدیث نوشته ام همه سُنّی بوده اند نه صاحب رای و نه مبتدع بلکه صاحب حدیث و گفته بس اسانید عالیه دارم که بگذاشته ام و ننوشته که آنمرد صاحب رای بود یا از اهل کلام ابن سیرین گوید ان هذا العلم دین فانظروا عمن تاخذونه

یحیی بن عمار شیبانی رسوم علم را بهرات وی آورد و مجلس داشتن و دین را باسنت موافق کردن از وی تازه گشت قاضی ابو عمرو گفته طفت الدنیا شرقا و غربا فوجدت الدین غضا بهراة

ابو الحسن نجار در ترجمهٔ او مذکور ست که عادت شیخ الاسلام چنان بود که هر چه شنیده بودی از خصال حمیده و افعال پسندیده چه در حدیث و چه در حکایات مشایخ البته خواستی که آنرا بکند وی گفته چون سنتی بشمار سد از پیغمبر صلعم اگر نتوانید که آنرا ورد کنید و دائم بورزید باری یکبار بکنید تا نام شما در زمرهٔ سنیان کنند

مختار هروی از بزرگان هرات ست جامع بود میان علم ظاهر و باطن وی گفته طعام چنان خور که تو او را خورده باشی نه او ترا که اگر تو او را خوری همه نور شود و اگر او ترا خورد همه دود گردد و جامه چنان پوش که رعونت و فخر و خیلا را در نهاد تو بسوزد نه آن که آتش او علتها را برافروزد و هم وی گفته اصل عبودیت آنست که چنان باشی بظاهر که از تو همه شرع ظاهر بود و چنان باشی بباطن که در تو یاد غیر را گنجایش نبود

شیخ ابو ذر یوزجانی از کبار عرفاست وے گفته ؎

یعرفنا من کان من جنسنا　　وساتر الناس لنا منکرون

وهم از اشعار وی ست ؎

چون بعلم ازل مرا دیدے　　دیدی آنگه بعیب بخریدے

تو بعلم آن و من بعیب همان　　رد مکن آنچه خود پسندیدے

ابو بکر رستاج از اصحاب ابو القاسم گرگانی ست از وی پرسیدند که دیدار مطلوب را بچه توان دید گفت بدیدهٔ صدق در آیینهٔ طلب وی گفته تصور آب تشنگی ننشاند و فکرت آتش گرمی نبخشد و دعوی طلب بمطلوب نرساند و هم وی گفته تا هستی موهوم سوخته نشود دیدهٔ دل بسوزن غیرت از غیر او دوخته نشود خلوتخانهٔ جان

بشمع تجلیات جانان افروخته نگردد زیرا که تخم در زمین کاشته نگارند و نقش بر کاغذ نوشته نگارند وی گفته توکل آنست که منع و عطا جز از خدا نبینی وی در مناجات گفت خداوندا در آفرینش من چه حکمت ست گفت حکمت آنست که جمال خود را در آیینهٔ روح تو به بینم و محبت خود را در دل تو بیفگنم

محمد بن محمد غزالی شهرت و قبول او مستغنی ست از بیان حال او خلیفه ابو علی فارمدی ست وی از شیخ خود ابو القاسم گرگانی حکایت کرده که ان الاسماء التسعة والتسعین تصیر اوصافا للعبد السالك وهو بعد فی السلوك غیر واصل کتاب احیاء العلوم او معروف و مقبول ست آنحضرت صلعم در واقعه بتغریر بعض منکران آن کتاب امر فرموده و با موسی و عیسی بغزالی مباهات کرده و بالجمله بعد از اسقاط مادهٔ فاسده کتاب مذکور بی نظیر ست ترجمهٔ حافظ او در اتحاف النبلاء و نسیم الریاض مرقوم ست حاجت اطالت در نیقام نیست اگر او را هیچ نباشد مگر کتاب احیاء از برای ثبوت فضل او در علم ظاهر و باطن بسنده ست فکیف که کتب نافعه ممتعه بسیار دارد مثل کیمیای سعادت و جز آن وقت وفات صحیح بخاری بر سینهٔ او بود آغاز او بر علم کلام شد و انجام او بر درست حدیث خیر الانام این رباعی از وست ؎

فی بیتك لولا الحب کنت فی بیتی	ولکن بسحر المقلتین سبیتنی
اتیتك لما ضاق صدری من الهوی	ولو کنت تدری کیف حالی اتیتنی

در شنهٔ ۵۱۱ از این عالم بآن عالم شتافت

احمد غزالی از اصحاب ابو بکر نساج و برادر امام غزالی ست تصانیف معتبر دارد از انجمله سوانح ست روزی در مجلس وعظ وی قاری این آیت خواند یا عبادي الذین اسرفوا الخ گفت شرفهم بیاء الاضافة الی نفسه بقوله یا عبادي تم انشد ؎

وهان علی اللوم فی جنب حبها	وقول الاعادي انه لخلیع
اصم اذا نودیت باسمي وانني	اذا قیل لي یا عبدها لسمیع

گویم و از غرائب استنباط ست انچه در دیباچهٔ کتاب دراسات اللبیب بذیل نعت نبوی صلعم گفته الناتک رقیقه وبن لك ینادی بامر الحق حیث قال له قل یا عبادي فلا یشارکه فیهم احد سواه ویعامهم بالصلاح الاعظم علی ما یراه وقت احتضار اسپان طویله اش رسیدند اطلاع یافت گفت با فرود آمدیم هر که خواهد سوار شود در ۵۱۷ وفات نمود عین القضاة همدانی مرید اوست

یوسف همدانی فقیه و محدث بود سپس ترک همه کرد و طریق عبادت پیش گرفت روزی در نظامیه بغداد وعظ میگفت فقیهی ابن السقا نام در مجلس برخاست مسئله پرسید گفت بنشین که در سخن تو بوی کفری یابم وشاید مرگ تو بر دین اسلام نباشد و همچنان شد که وی نصرانی گردید و در مرض موت از وی پرسیدند که هیچ از قرآن بر خاطر تو ماندهست گفت هیچ باقی نمانده الا این آیت ربما یود الذین کفروا لو کانوا مسلمین

عبدالخالق غجدوانی روش ایشان در طریقت حجت ست و مقبول همه فرق علی الدوام در متابعت شرع و سنت و مجانبت و مخالفت بدعت و هوا کوشیده اند و روش خود از اغیار پوشیده جمعی در خدمت او نشسته بود و وی در معرفت سخن میگفت ناگاه جوانی در آمد خرقه در بر و سجاده بر کتف و در گوشه بنشست بعد از ساعتی آن جوان برخاست و گفت آنحضرت فرموده ست اتقوا فراسة المومن فانه ینظر بنور الله سر این حدیث چیست فرمود سرش آنست که زنار ببری و ایمان آری گفت معاذ الله که مرا زنار باشد فرمود تا خادم خرقه از سر او برکشید زیر آن زناری پیدا شد وی فی الحال ایمان آورد خواجه فرمود ای یاران بیائید تا ما نیز بر موافقت این نو عهد زنار ها ببریم و ایمان آریم او زنار ظاهر برید ما زنار باطن قطع کنیم حالتی عجیب بر یاران ظاهر شد و تجدید توبه کردند وی گفته فنا نفس آنکس را مسلم شود که روی براه حق دارد و کتاب خدا عز و جل بدست راست و سنت رسول بدست چپ و در میان این دو در روشنای راه رود و صلایای خواجه متداول ست و بران شرحی ست از شیخ خواجه الله آبادی رح

علی رامیتنی لقب وی حضرت عزیزان ست بصنعت بافندگی مشغول بود از وی پرسیدند که ایمان چیست گفت کندن و پیوستن گفتند مسبوق بقضا کی برخیزد گفت پیش از صبح

قثم شیخی از مشایخ ترک ست از غایت انقطاع و بی تعلقی که داشت در آخر حیات بخارا در آمد و بر دکانچه نشست و آنان که با وی بودند همه را بخواند و گفت زمان نقل ما رسیده ست کلمه توحید را بر موافقت بگوئیم بگفت و دیگران بگفتند در حال جان تسلیم کرد ؎

رفت نواب و همان کلمه توحید بلب ‌ ‌ ‌ کس ندیدست ز گیتی سفری بهتر ازین

خواجه بهاء الدین نقشبند محمد بن محمد بخاری ست شیخ او محمد بابا سماسی ست و شیخ او امیر کلال و شیخ او خواجه عبدالخالق غجدوانی و بحسب حقیقت اویسی بود وی گفته در همه احوال قدم بر جادهٔ امر و نهی نهی و عمل بعزیمت و سنت بجا آری و از رخص و بدع دور باشی و دائما احادیث مصطفی را صلعم پیشوای خود سازی

وتفحص وتجسس اخبار وآثار رسول وصحابه او باشی او را پرسیدند که درویشی شما را موروث ست یا مکتب
گفت بحکم جذبة من جذبات الحق توازی عمل الثقلین باین سعادت مشرف گشتم گفتند در طریقه شما ذکر
جهر وخلوت وسماع می باشد فرمودنی باشد گفتند آخر طریقه شما چیست گفت خلوت در انجمن یعنی ظاهر با خلق
وبباطن باحق رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله اشارت باینمقام ست خواجه را هرگز غلام و
کنیزک نبوده ست چون پرسیدند گفت بندگی باخواجگی راست نمی آید کسی گفت سلسله حضرت شما بکجا میرسد
گفت کسی از سلسله بجائی نمیرسد گفتند فلان بیمار ست دریوزه توجه دارد گفت اول باز گشت خسته باید
انگاه توجه خاطر شکسته یعنی اول او را توبه باید کرد تا توجه را اثری باشد فرمود نفس را متهم دارید که هر که بدیهای
نفس وبکرد او شناخت عمل بآسانی یافت وگفت طریقه ما صحبت ست چه در خلوت شهرت ست ودر شهرت
آفت وفرمود یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالله اشارت باینست که در هر طرفة العین نفی این وجود طبیعی
حسی میباید کرد واثبات معبود حقیقی میباید نمود وگفت نفی وجود نزدما اقرب طرق ست لکن جز تبرک اختیار
ودیده تصور اعمال حاصل نمیشود تعلق باسوی رونده این راه را حجابی بزرگ ست اهل حقیقت
ایمان را چنین تعریف کرده اند که الایمان حفظ القلب بنفی جمیع ما تلهت القلوب الیه من المنافع
والمضار سوی الله تعالی وی گفته طریقه ما عروة وثقی ست چنگ در ذیل متابعت حضرت رسالت صلعم
زدن واقتدا بآثار صحابه کرام کردن در دین طریقه باندک عمل فتوح بسیار ست اما رعایت سنت کاری
بزرگ ست هر که از طریقه ما رو گرداند خطر دین دارد فرمود لا اله نفی آلهة طبیعت ست والا الله اثبات
معبود بحق ومحمد رسول الله خود را در مقام فاتبعونی در آوردن فرمود مقصود از ذکر آنست که بحقیقت
کلمه توحید برسند وحقیقت کلمه آنست که از گفتن کلمه ما سوی بکلی نفی شود بسیار گفتن شرط نیست از ایشان
طلب کرامات کردند فرمود کرامات ما ظاهر ست که باوجود چندین گناه بر روی زمین میتوانیم رفت توفی رح
فی سنة ۹۱ شب دوشنبه بستم ماه ربیع الاول خواجه محمد پارسا ویعقوب چرخی از خلفاء او بیند رحمهم الله تعالی
علاء الدین عطار محمد بن محمد بخاری خلیفه خواجه بهاء الدین نقشبند ست سید شریف جرجانی گفته تا من بصحبت
زین علی کلا نرسیدم از رفض نرستم وتا بصحبت خواجه عطار نه پیوستم ضدای را نشناختم کلمات قدسیه او را
خواجه پارسا در قید کتابت آورده واند کی ازان در نفحات ذکر نموده وی گفته اگر چه قرب صوری را در زیارت
مشاهد آثار بسیار ست اما در حقیقت توجه را بارواح مشاهد بعد صوری مانع نیست در حدیث نبوی صلوا علی

حیثما کنتم بیان و برهان این سخن ست و مشاهدهٔ صور مثالیه اهل قبور اعتبار کم دارد در جنب شناختن صفت ایشان و با اینهمه خواجه بزرگ فرموده مجاورت حق سبحانه بودن احق و اولی ست از مجاورت خلق و این بیت بر زبان مبارک ایشان بسیار گذشتی ؎

تو تا کی گور مردان را پرستی ‌ ‌ ‌ بگرد کار مردان گرد رستی

خواجه محمد پارسا بخاری خواجه بزرگ گفته مقصود از ظهور ما وجود اوست او را هر دو طریق جذب و سلوک تربیت کرده ام و نیز گفته هر چه او میگوید حق تعالی آن میکند ان من عباد الله من لو اقسم علی الله لابره ✻ مولانا جامی پنج ساله بود که او را دیده میگوید امروز شصت سال ست هنوز صفای طلعت منور او در چشم من ست و لذت دیدار مبارک در دل من و گفته فصوص جان ست و فتوحات دل هر که فصوص را نیک میداند ویرا داعیهٔ متابعت حضرت رسالت صلعم قوی میگردد فصل الخطاب تصنیف اوست او را گفتند سلوک این راه چیست گفت اذا سکت اللسان عن فضول الکلام نطق القلب مع الله و اذا نطق اللسان سکت القلب و گفت خموشی زبان از ناگفتنی ست و خموشی دل از خطرات هر که خواهد دست جان در گردن جانان کند

در خموشی گفتگوئی هست ترک آن کند ؎

بخاطر هیچ مضمون نه لب بستن نمی آید ‌ ‌ ‌ خموشی معنی دارد که در گفتن نمی آید

مولانا یعقوب چرخی از اولاد امام علی موسی رضاست چرخ از قرای غزنین ست از اصحاب خواجه بزرگ و عالم و صوفی سترگ طریقهٔ او چنان بود که ساعتی فساعة از خود غائب حی شد و چون حاضر می آمد این بیت میخواند ؎

چو غلام آفتابم همه ز آفتاب گویم ‌ ‌ ‌ نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم

خواجه عبید الله احرار پیر طریقت مولانا جامی ست و در موفیه جلیل القدر و نامی ست ؎

چو فقر اندر لباس شاهی آمد ‌ ‌ ‌ بست در پیر عبید الله آمد

وی گفته برخورداری از حیات کسی راست که دلش از دنیا سرد باشد و بذکر حق بجانه گرم و حرارت قلبش نگذارد که محبت دنیا گرد حریم دل او گردد تا چنان گردد که اندیشه اش جز حق سبحانه هیچ نباشد و در تفحات کلمات او بسیار ایراد نموده و در اتباع سنت سخن رانده و گفته طریقهٔ ایشان اعتقاد اهل سنت و جماعت و اتباع احکام شریعت و اتباع سنن سید المرسلین صلعم [illegible] که عبارت ست از دوام آگاهی بجناب حق بی مزاحمت [illegible] گشتن بواسطهٔ آن [illegible]

کر ظلمت هوا و بدعت ظاهر و باطن ایشان را فرو گرفته و ر حسد و عصبیت دیدهٔ بصیرت ایشان را کور ساخته لاجرم انوار هدایت و آثار ولایت ایشان را نه بینند و این نابینائی بجود و انکار آن انوار و آثار که از مشرق تا مغرب گرفته ست اظهار کنند بیهمات بیهمات ۵

نقشبندیه عجب قافله سالارانند — که بر ند از ره پنهان بحرم قافله را
از دل سالک ره جاذبهٔ صحبت شان — می برد وسوسهٔ خلوت و فکر چله را
قاصری گر زندین طائفه را طعن قصور — حاشش لله که برآرم زبان این گله را
همه شیران جهان بسته این سلسله اند — روبه از حیله چسان بگسلد این سلسله را

عین القضاة همدانی فضائل و کمالاتش از مصنفات عربی و فارسی او ظاهرست آنقدر کشف حقائق و شرح دقائق که وی کرده کم کسی کرده ست واز وی خوارق عادات چون احیا و اماتت بظهور آمده در کتاب زبدة الحقائق نوشته بعد ازان که از گفتگوی علوم رسمی ملول شدم بمطالعه مصنفات حجة الاسلام غزالی اشتغال نمودم و مدت چهار سال دران بودم چون مقصود خود ازان حاصل کردم پنداشتم که بمقصود خود واصل شدم با خود گفتم ۵

انزل بمنزل زینب و رباب — وارتع فهذا مربع الاحباب

ناگاه احمد غزالی در همدان آمد در صحبتش در بست روز چیزی بر من ظاهر شد که از من و طلب من غیر خود هیچ باقی نگذاشت الا ماشاء الله الی آخره در مناقب الاولیا گفته مرید احمد غزالی ست و نعمت از حضرت شیخ عبد القادر جیلانی یافت گویند او مرده را زنده کرده بود وی گفته ای عزیزان کاری که بغیر خدا منسوب بینید مجازی دانید حقیقی که فاعل حقیقی خداست قل یتوفاکم ملک الموت مجازست والله یتوفی الانفس حقیقت نسبت یک فعل بدو فاعل حقیقت نتواند بود

شیخ مجد الدین بغدادی از کبار مشایخ ست خلیفه نجم الدین کبری بود در خوارزم مسکن داشت موت او بغرق در دریا شد در سنه ۶۱۶ وی گفته در واقعه حضرت رسالت را صلعم پرسیدم که ما تقول فی حق ابن سینا فرمود هو رجل اراد ان یصل الی الله بغیر واسطتی فجعته بیدی هکذا فسقط فی النار مولانا جمال الدین حلبی گوید در خواب پرسیدم که یا رسول الله ما تقول فی ابن سینا فرمود رجل اضله الله علی علم گفتم ما تقول فی حق شهاب الدین المقتول گفت هو من متبعیه بعده گفتم از علماء اسلامی نیز

بپرسم گفتم ما تقول في حق فخر الدين الرازي گفت هو رجل معاتب گفتم ما تقول في حجة الاسلام الغزالي گفت هو رجل وصل الى مقصوده گفتم ما تقول في حق امام الحرمين الجويني گفت هو من نصر ديني گفتم ما تقول في حق ابي الحسن الاشعري گفت انا قلت وقولي صدق الايمان يمان والحكمة يمانية بعد ازان كسيكه نزديك من بود مرا گفت كه اين سوال را چه ميكني دعاي درخواست كن كه ترا فائده كند گفتم يا رسول الله مرا دعائي بياموز فرمود قل اللهم توب علي حتى اتوب واعصمني حتى لا اعود وحببني الى الطاعات وكرهني الى الخطيآت شيخ ركن الدين علاؤ الدوله گفته مولانا جمال الدين مردي عزيز بود او را تصانيف مشهوره در علوم بسيار ست وميان او وغزالي دو واسطه بيش نبوده و اين حكايت وي دليل ست مر صحت واقعه شيخ مجد الدين را اگويم اين حكايت را شيخ عبد الحق دهلوي نيز مختصر در مرج البحرين بحواله بعض ارباب كشف آورده ونام مولانا نبرده وما را بخاطر ميرسد كه در جاي درين حكايت اين زيادت هم ديده ايم كه گفتم ما تقول في الجنيد واصحابه فرمود اولئك هم الفلاسفة حقا

سعد الدين حموي از اصحاب شيخ نجم الدين كبري ست صاحب احوال وريآضات واصحاب ومولفات بود در سنجل الارواح سخنان مرموز وكلمات مشكل گفته كه نظر عقل وفكر از كشف وصل آن عاجز ست همانا تا ديدهٔ بصيرت بنور يقين منفتح نشود ادراك آن متعذر ست وي گفته بشرني الله سبحانه وقال من اصغى كلامك بحسن القبول والاعتقاد في ذكري وتعريفي فقد اندرجت فيه نقطة العلم والمعرفة وان التبس عليه في الحال فقد ثبت له النصيب في طور من اطوارها درشصد از دنيا رفته

سيف الدين باخرزي از خلفاء نجم الدين كبري ست او را رباعيات خوب ست روزي بجنازه درويشي حاضر شد گفتند تلقين فرمائيد پيش روي ميت آمد واين رباعي فرمود ؎

گر من گنه جمله جهان كرده ستم — لطف تو اميد ست كه گيرد دستم
گفتي كه بوقت عجز دستت گيرم — عاجز تر ازين مخواه اكنون هستم

نجم الدين رازي معروف بدايه در فتنهٔ چنگيز خان از خوارزم بروم رفت وقتي شيخ صدر الدين قونوي ومولانا جلال الدين رومي در يك مجلس بودند نماز شام قائم شد ازوي التماس امامت كردند در هر دو ركعت سورهٔ كافرون خواند چون نماز تمام كردند مولانا رومي باشيخ قونوي بروجه طيبت گفت ظاهرا يكبار براي شما خواند ويكبار براي ما وي گفته ؎

شمع ارچه چو من داغ جدائی دارد | با گریه و سوز آشنائی دارد
سر رشتهٔ شمع به ز سر رشتهٔ من | کان رشته سری بر و شنائی دارد

شیخ رضی الدین علی لالا وی بصحبت بسیاری از مشایخ رسیده بود و سفر هندوستان کرده و صحبت ابو الرضا رتن دریافته علاؤ الدوله گفته صحب علی لالا ابا الرضا رتن بن نصر فاعطاه مشطا من امشاط رسول الله صلعم و خود علاؤ الدوله آن شانه را در خرقه پیچیده و بران بخط خود نوشته هذا مشط من امشاط رسول الله صلعم وصل الی هذا الضعیف من صاحب رسول الله صلعم وهذه الخرقة وصلت من ابی الرضا رتن الی هذا الضعیف انتهی گویم رتن هندی را که دعوی صحبت نبوی و عمر دراز کرده کل و جل اهل حدیث انکار کرده اند و او را وضاع کذاب دجال گفته و هوالحق و مراد انکار صحبت ست نه انکار وجود زیرا که شیخ مجد الدین فیروز آبادی صاحب قاموس دین او بچشم خود بیان میکند فوحد الله الصوفیة الصافیة الی این ذهب بهم حب الله والرسول حتی وقعوا فیما یکن به الشرع والعقول

محمد آد کانی مرید علاء الدوله ست عمر وی بهشتاد سال رسیده بود وی گفته در حدیث علیکم بالسواد الاعظم ای بالقرآن یعنی قرآن جامع جمیع معارف و حقائق ست و رنه مشهور میان این طائفه آنست که سواد اعظم رسانیدن خود ست بمقام فنا

مولوی معنوی جلال الدین بلخی رومی مرید شمس الدین تبریزی ست زادش در بلخ در ۶۰۴ بوده وی گفته مرغی که از زمین بالا پرد اگر بآسمان نرسد اما اینقدر باشد که از دام دور تر گردد همچنین اگر کسی درویش شود و بکمال درویشی نرسد اما اینقدر باشد که از زمرهٔ خلق و اهل باز امتیاز شود و از زحمتهای دنیا برهد و بسیار گردد که یجی المخففون و هلك المثقلون یکی از ابناء دنیا پیش وی عذر خواهی کرد که در خدمت مقصر گفت حاجت باعتذار نیست آنقدر که دیگران از آمدن تو منت دارند ما از نا آمدن تو منت داریم ع منت نا آمدن از آمدن افزون بود یکی گفت فلانی میگوید که دل و جان من در خدمت مولوی ست گفت خموش باش که این دروغ میان مردم شائع ست او چنان دل کجا یافت که در خدمت مردان باشد وی از خادم می پرسید که در خانه چیزی هست اگر گفتی نیست گفتی که خانهٔ ما بخانهٔ پیغمبر می ماند و اگر گفتی هست اندوهگین گشتی و گفتی از خانهٔ ما بوی قارونی می آید وی گفته آزاد مرد آنست که از رنجانیدن کسی نرنجد و جوانمرد آن باشد که مستحق رنجانیدن را نرنجاند روزی میگفت که ما آواز صریر باب بهشت از رباب می شنویم منکری گفت که ما نیز همان

آواز شنوم چون ست که گرم چنان نمی شوم که مولانا فرمود کلا وحاشا انچه ما می شنویم آواز باز شدن آن در ست و انچه تو میشنوی آواز فراز شدن ست صائب گوید ؎

هوالغفور ز جوش شراب می شنوم — صریر باب بهشت از رباب می شنوم

تفاوت ست میان شنیدن من و تو — تو لبستن در و من فتح باب می شنوم

وی فرموده کسی بخلوت درویشی در آمد و گفت چرا تنها نشسته گفت ایندم تنها شدم که تو آمدی و مرا از حق مانع شدی و هم وی گفته که شمس الدین تبریزی فرموده علامت مرید مقبول آنست که اصلا با مردم بیگانه صحبت نتواند داشتن و اگر ناگاه چنین افتد چنان نشیند که منافق در مسجد و کودک در مکتب و اسیر در زندان وی در وصیت احباب چنین گفته اوصیکم بتقوی الله فی السر والعلانیة وبقلة الطعام وقلة المنام وقلة الکلام وهجران المعاصي والاثام ومواظبة الصیام ودوام القیام وترک الشهوات علی الدوام واحتمال الجفاء من جمیع الانام وترک مجالسة السفهاء والعوام ومصاحبة الصالحین والکرام وان خیر الناس من ینفع الناس وخیر الکلام ماقل ودل والحمد لله وحده مثنوی شریف او خیلی پر مغز واقع شده وسبب وصول جمعی جم بمعارف گردیده وقبول غریب یافته گفت یاران ما را انچنان نمی گذارند و مولانا شمس الدین آنچنان نخواند یا قومنا اجیبوا داعی الله نا چار رفتنی ست توفی فی ۶۷۲ه

شیخ شهاب الدین سهروردی از اولاد ابو بکر صدیق ست بصحبت شیخ عبد القادر جیلی رسیده و آنجناب در باب او فرموده انت آخر المشهورین بالعراق عوارف و رشف النصائح تصنیف اوست در تصوف سنی کتابی بهتر از عوارف نیست شیخ فرید الدین گنج شکر او را دیده و دریافته شیخ سعدی شیرازی مرید اوست میگوید ؎

مرا پیر دانای مرشد شهاب — دو اندرز فرمود بر روی آب

یکی آنکه بر خویش خود بین مباش — دگر آنکه بر غیر بد بین مباش

خلیفه رشید او شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی ست عمر او نود و دو سال بود چهارم محرم ۶۶۶ه وفات یافت مرقد شریف در بغداد ست سعد الدین حموی را پرسیدند که ابن عربی را چون یافتی گفت بحر مواج لانهایة له گفتند سهروردی را چگونه یافتی گفت ما رأیت الا متابعة النبي صلعم في جبین السهروردي شيء آخر گویم در کتاب ست سیماهم في وجوههم من اثر السجود از اشعار او ست ؎

وقد کنت لا ارضی من الوصل بالرضا — واخذ ما فوق الرضی متمرما

فلما تفرقنا وشط مالنا فنعت بطيف منك ياتي مسلما

عزالدین محمود کاشی وی صاحب ترجمه عوارف وشارح قصیده تائیه فارضیه ست در دیباجه قصیده گفته لوراجع فی املائه الی مطالعة شرح کیلا یرتسم منه فی قلبی رسوم واثار تسد باب الفتوح وتتشبث باذیال الروح فانه حینئذ تلو الغیر واحد وحدوه فی السیر ودابی فی التحریر تفریغ القلب من مظان الریب وتوجیه وجهه تلقاء مدین الغیب استنزالا للفیض الجدید واستفتاحا لابواب المزید گویم این ترجمه نزد محرر سطور موجود ست بغایت نغز وچست واقع شده

شیخ علاء الدوله سمنانی ملک زاده سمنان بود در خدمت بادشاه منصب وشغلی داشت ترک کرده بخدمت شیخ نورالدین در بغداد رسید وبارشاد مشرف گردید از مقالات اوست تمام جهد آنست که یک لقمه بغفلت فرو نبرد هرکه تخم اعمال خود بغفلت اندازد ممکن نیست که جمعیت وهوشیاری بردهد وگفت درویشان که بکار مشغول اند باید که بطالان وبیکاران را با ایشان راه نباشد که یکدم بیکار صد مرد کار را از راه براند وگفت همه انبیا مبعوث اند که چشم امت بگشایند بعیب خود ها وجمال حق وبعجز خود وقدرت حق وبظلم خود وعدل حق وبجهل خود وعلم حق وبمذلت خود وعزحق وبفنای خود وبقای حق وعلی هذا القیاس وشیخ نیز بهمت آنست که چشمهای مریدان باینمعنی بگشاید اگر کسی را یک لحه نظر بکمال خویش افتد از دیدن کمال حق کور شود وگفت انبیا را از ارتکاب گناه عمدا معصوم اند واولیا از حقیر شمردن گناه محفوظ وهیچ گناهی بدتر ازین نیست که خود را بیگناه داند چون عمرش بهفتاد رسید در سنه هفصد وسی وشش این عالم را پدرود نمود گویم وی اول کسی ست که انکار وحدت وجود کرد وقائل شد بوحدت شهود وتحقیق آنست که درحقیقت مآل هردو یکی ست ونزاع لفظی ست وغایت آن مطابق شرع شریف ست اگرچه شرع احدی را بقول بدان مکلف نساخته تفصیل این اجمال را از کتاب دمغ الباطل تالیف شاه رفیع الدین دهلوی بن مسند الوقت شاه ولی الله محدث دهلوی باید جست که درین باب بغایت بی نظیر ست والله اعلم بالصواب

شیخ کمال الدین عبدالرزاق کاشی جامع بود میان علوم ظاهری وباطنی شرح دارد بر فصوص وبر منازل السائرین میان وی وشیخ رکن الدین علاء الدوله در قول بوحدت وجود مخالفات ومباحثات واقع شده ودران معنی بیکدیگر مکتوبات نوشته اند خلاصه هردو نامه این ست کمال الدین نوشته هرچه نه برقانون کتاب وسنت مبتنی بود نزد این طائفه اعتباری ندارد چه ایشان طریق متابعت می سپرند بنا بر این معنی برین دو آیت

یکی سنزهم ایاتنا فی الافاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق و دیگر اولم یکف بربك انه علی کل شئ شهید الا انهم فی مریة من لقاء ربهم الا انه بکل شئ محیط و مردم در سه مرتبه اند یکی مرتبه نفس واین طائفه اهل دنیا و اتباع حواس اند و اصحاب حجاب که چون حق و صفات او را نشناسند قرآن اخمن محمد میگویند صلعم حق تعالی ایشان را فرمود قل ارایتم ان کان من عند الله ثم کفرتم به من اضل ممن هو فی شقاق بعید و اگر کسی از ایشان ایمان آرد رستگار شود و از دوزخ خلاص یابد دوم مرتبه قلب و اهل این مقام ازان مرتبه ترقی کرده و عقول ایشان صافی گشته بدان رسیده اند که بآیات حق استدلال کنند و تفکر در آیات وانفس و آفاق بقران و حقیت آن معترف شوند حتی یتبین لهم انه الحق و این طائفه اهل برهان باشند و در استدلال ایشان غلط محال بود و اینچ طائفه اول و انند این طائفه بینند و زجهان نکون منهم سوم مرتبه روح و اهل این مقام از مرتبه تجلی صفات گذشته بمقام مشاهده رسیده اند اولم یکف بربك انه علی کل شئ شهید و این طائفه خلق را آینهٔ حق بینند یا حق را آینهٔ خلق و بالاتر ازین استهلاک ست در عین احدیت ذات و محجوبان مطلق را فرمود الا انهم فی مریة من لقاء ربهم و ماندگان در مقام تجلیات اسماء و صفات هر چند بسبب یقین از شک خلاص یافته اند اما از بقاء علی الدوام و معنی کل من علیها فان و یبقی وجه ربك ذو الجلال والاکرام قاصر اند و محتاج تنبیه الا انه بکل شئ محیط و بشهود این حقیقت و بمعنی کل شئ هالك الا وجهه جز طائفه اخیر ظفر نیافته و درین حضرت هو الاول والاخر والظاهر والباطن عیان ست و در کل متعینات وجه حق مشهود و در وجوه اسماء و تعینات آن تنزیه فاینما تولوا فثم وجه الله محقق ایشان شد

هر نقش که بر تختهٔ هستی پیداست — آن صورت آنکس ست کان نقش آراست
دریای کهن چو بر زند موجی نو — موجش خوانند و در حقیقت دریاست

ومن لم یصدق الجملة فهان علیه التفصیل وانا وایاکم لعلی هدی او فی ضلال مبین علاء الدولة

در جواب این مکتوب نوشت که مدت سی و دو سال شرف صحبت شیخ نور الدین اسفراینی یافته ام پس اینچه درین مکتوب ازوی روایت کرده هرگز آن معنی بر زبان او نرفت بلکه پیوسته از مطالعه تصنیفات ابن عربی منع فرموده تا آنکه نسخه فصوص را بدرید و اینچه بصاحبقران اعظم حوالت کرده پس وی گفته که من ازین اعتقاد و معارف بیزارم در وقت خوش خود کتاب فتوحات را مخشی میکردم بدین تسبیح رسیدم که گفته ست سبحان من اظهر الاشیاء وهو عینها نوشتم که ان الله لا یستحیی من الحق ایها المسیح لو سمعت من احد انه

يقول فضلة الشيخ عين وجود الشيخ لا تسامحه البتة بل تغضب عليه فكيف يسوغ لعاقل
ان ينسب الى الله تعالى هذا الهذيان تب الى الله توبة نصوحا لتنجو من هذه الورطة الوعرة التي
يستنكف منه الدهريون والطبيعيون واليونانيون والكثمانيون والسلام على من اتبع الهدى
واما انچه نوشته كه در عروة وثقى برهان برنهج مستقيم نيست پس چون سخن مطابق واقع باشد خواه برهان منطقى
راست باش گو خواه مباش وچون نفس الاطمينان در مسئله حاصل شود ومطابق نفس الامر بود وشيطان انجا
اعتراض نتواند كرد ما را كافى ست والحمد لله على المعارف التي هي تطابق الواقع عقلا ونقلا بحيث
لا يمكن للنفس تكذيبها والشيطان تشكيكها وتطمئن القلوب على وجوب وجود الحق ووحدانيته
ونزاهته ومن لم يؤمن بوجوب وجوده فهو كافر حقيقي ومن لم يؤمن بوحدانيته فهو مشرك حقيقي
ومن لم يؤمن بنزاهته عن جميع ما يختص به الممكن فهو ظالم حقيقي لانه ينسب اليه ما لا يليق بكمال
قدسه والظلم وضع الشئ في غير موضعه ولذلك لعن الله في كتابه بقوله الا لعنة الله على
الظالمين سبحانه وتعالى عما يصفه به الجاهلون بعده در بيان بطلان اين عقيده بسط لائق كرده
وگفته وانچه بيان نموده كه آخر مقامات در منازل السائرين توحيد ست پس نه همچنين ست بلكه او در همين مقام افتاده ست
واخر المقامات المائة العبودية المعهودة وهو عود العبد الى بداية حاله من حيث الولاية المفتوح
واوهاد ائرا مع الحق في شيون تجلياته تمكنا والرجوع الى الحق خير من التمادي في الباطل والا تضوا لله
الامثال انتهى المراد منها ملخصا والحق هو ما قاله الآخر

شيخ نظام الدين اولياء وى از مشاهير مشايخ هندست اصلش از سادات بخاريست در احداد اعلى بامحمد
سطور متصل ميشود چنانكه از كتب انساب ظاهرست شبى در جامع دهلى بسر مى برد چون وقت سحر موذن بمناره
برآمد اين آيه برخواند الم يأن للذين امنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله وما نزل من الحق وى شنيد
وحال بروى متغير شد بامداد بى زاد وراحله روبدر يافت خدمت شيخ فريد الدين شكر گنج نهاد ورسيد بجائى
كه رسيد حسن علاى سنجرى فوائد الفواد در ملفوظات او نوشته وبسيار خوب نوشته خسرو دهلوى از اعظم
اراد تمندان او بود در فوائد گفته بر لفظ مبارك وى راند كه تائب متقى برابرست متقى آنست كه مثلا در همه عمر خويش
شرب نكرده باشد ومعصيتى بوجود نياورده وتائب آنست كه كرده باشد وانابت آورده بعد ازان فرمود
كه هر دو برابر باشند بحكم اين حديث التائب من الذنب كمن لا ذنب له حسن علاء گويد اين معنى

هم دران محل فرمودند آنکه معصیتی کرده باشد و ازان معصیت ذوقها گرفته چون تائب شود طاعت کند هر آیینه از طاعت نیز ذوقها گیرد ممکن بست که یکذره ازان راحت که در طاعت یابد آن ذره خرمنهاے معاصی را بسوزد لختی سخن در جد و اجتهاد افتاد دران معنی این دو بیت از لفظ دربار ایشان استماع شد

گرچه ایزد دهد هدایت دین　　بنده را اجتهاد باید کرد
نامه کان بحشر خواهی داد　　هم از ینجا سواد باید کرد

لختی سخن دران افتاد که مردان خدا خود را پوشیده داشته اند و حق تعالی ایشانرا ظاهر گردانیده بر لفظ مبارک راندکه خواجه ابوالحسن نوری در مناجات می گفت الهی استرنی فی بلادک بین عبادک ازمانی آواز شنید یا ابا الحسن الحق ما لا یستر شیئا و می گفته درین راه خواجگی و غلامی درمیان نیست هر که در عالم محبت درست آمد کار او ساخته شد

شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سره شهرت او بی نیاز میکند از ذکر او حنبلی مذهب بوده و در علم ظاهری بمرتبهٔ اجتهاد رسیده و در باطن کمتر کسے باو میتواند رسید یا می گفته کرامات خارجة عن الحصر وقد تواترت او توبت من التواتر سلسلهٔ او بیشتر واسطه بحضرت جنید بغدادی میرسد و بنوع واسطه بامام علی رضا وی از جانب پدر حسنی ست و از طرف مادر حسینی قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله مشهور آنست که مراد اولیا همه عصر اند اما شیخ احمد نقشبندی گفت که این حکم مخصوص با ولیاء آنوقت ست اولیا متقدم و ماتاخر ازین حکم خارج اند چنانکه از کلام شیخ حماد معلوم می شود و در مناقب الاولیا گفته همیشه وقت اوست تا که ولایت باقی ست گویم صحیح همان اول ست زیرا که در حدیث آمده در صفت این امت که کالمطر لا یدری اوله خیر ام آخره و آخر شامل ست تا غایت عالم و الله اعلم کتاب بستین از ملفوظات وی رحمت در حق شهاب الدین سهروردی گفته انت آخر المشهورین بالعراق و بالجمله مرتبهٔ او در علم و ولایت بغایت رفیع ست اما نچندان که خداوند تعالی شانه را گذاشته دوگانه گذارند و دعا را بلفظ شیئا لله نمایند مریدان او را تا قیامت حکم بخیریت خاتمه فرمایند سند قصیدهٔ سقانی الحب تا بجناب او بصحت نرسیده و لفظ غوث الثقلین و قطب الاقطاب و غوث اعظم و امثال آن هرچند بر زبان خامهٔ بسیاری از ترجمه نویسان دانشمند جاری شده اما خالی از کراهت و بدعت بلکه نوعی از شرک نیست اسم اعظمش همین عبدالقادر بنده ست که خبر از عبودیت نامهٔ او میدهد عامه خلق بلکه بعض اهل خصوصیت نیز در وغ بسیار و حکایات بی شمار

خلاف نقل بعقل بر وبسته اند وجهانی را گمراه کرده عفا الله عنا وعنهم اجمعین ورحمنا وایاهم فهو علم الراحمین
در مناقب الاولیا دفوشته خلفاء وی بسیار بودند یکی از انجمله علی جامع ست که پیر شیخ محی الدین بن عربی
بعده گفته خلیفهٔ رشید او سید شهاب الدین بود از و سید شمس الدین خلافت یافت از و سید احمد خلافت
داشت از و سید عبد الجلیل بغدادی خلافت داشت از و شاه صادق گنگوهی خلافت یافت و از و شاه
عبد الجلیل الٰه آبادی خلافت یافت واز واین فقیر حبیب الله قنوجی خلافت یافت انتهی وبالجمله در اخبار الاخیار
ومناقب الاولیا در ترجمهٔ او اطالت بسیار کرده وچیزی ذکر نموده که عقل وشرع بدان دستوری نمیدهد
ولکن چون از وادی حبک الشیء یعمی ویصم درخور التفات نیست وبران ابتنای حکمی وفهمی نمیتوان کرد شیخ
رح در غنیة الطالبین مسئلهٔ استواء رب العالمین بر عرش برین برحسب فحوای قرآن کریم بسیار خوب
نوشته وامام ابو حنیفه را از مرجیه نشان داده وگفته از مشرق تا مغرب هیچ ولی از اولیا حنفی المذهب
نیست جز فلان والله اعلم سعدے در گلستان گفته ؎

بر درِ کعبه سائلے دیدم — که همیگفت ومیگریستی خوش
من نگویم که طاعتم بپذیر — قلم عفو بر گناهم کش

گویند باین سائل مراد حضرت جیلانی ست مات رح فی سنة رضی الله عنه

ابو مدین مغربی شیخ ابن عربی ست ذکرش در فتوحات کرده وی گفته اذا ظهر الحق لم یبق معه
غیرة وهم وی گفته لیس للقلب سوی وجهة واحدة فالی ای وجهه تو جهت حجبت عن غیرها وهم وی گفته
ما وصل الی صریح الحریة من علیه من نفسه بقیة

احمد رفاعی از نسل امام موسی کاظم ست مقامات علیه وحالات سنیه داشت جامی گفته خرق الله سبحانه
علی یدیه العوائد وقلب له الاعیان واظهر العجائب فی لکن فی اصحابه الجید والردی یدخل بعضهم
النیران ویلعب بالحیات وهذا ما عرف الشیخ ولا اصلحاء اصحابه ونعوذ بالله من الشیطان انتهی
وی گفته الحمد لله الذی اراني عتق اصحابي من النار فی الدنیا قبل الاخرة

شیخ عمر بن الفارض حموی از قبیلهٔ بنی سعد ست که حلیمه مرضعهٔ ازان قبیله بود نزد ما از اهل سکر ست
از کبار علماء مصر بود قصیدهٔ تائیه او کما بیش هفصد وپنجاه بیت ست ودرمیان مشایخ صوفیه ودیگر علماء حقیقت
خیلی شهرت یافته وجامع جمیع حقائق ودقائق ومعارف ومسالک آمده گویند چون قصیده باتمام رسانید پیغمبر

ما صلعم در خواب فرمود این را چه نام کردی گفت روائح الجنان فرمود نظم السلوک نام کن و او را دیوانی مشهورست که درین نزدیکی بمصر قاهره مع الشرح مطبوع گشته وفات او در سنه سیصد و سی و دو بود شیخ الاسلام ابن تیمیه و حافظ ابن القیم و شوکانی در بدر الامر او را و ابن عربی و ابن سبعین و امثال ایشان را تکفیر کرده اند و بالحاد نامیده بنا بر شطحیات این قوم و کلمات و مسائل مخالف شرع ولکن الشرع رفع القلم عن الثلثة الذین منهم المجنون فمالنا ولهؤلاء السکاری ومن کلامه رح ؎

هنیئا لاهل الدیر کم سکروا بها ... وما شربوا منها ولکنهم همّوا

علی نفسه فلیبک من ضاع عمره ... ولیس له فیها نصیب ولا سهم

ابراهیم جعبری صاحب آیات ظاهره و مقامات فاخره بود مذهب وی محو کلی و نفی وجود و افلاس و نا داشت ست شاگردی او را گفت که دو بیت شنیده ام که مرا بسیار خوش آمده ست گفت کدام ست وی برخواند ؎

وقائلة انفقت عمرک مسرفا ... علی مسرف فی تیهه ودلاله

فقلت لها کفی عن اللوم انني ... شغلت به عن هجره ووصاله

شیخ گفت این نه مقام تست و نه مقام شیخ تو گویند چون اجل وی نزدیک شد بموضع قبر خود آمد و گفت یا قبر قد جاءک زبیر

شیخ محی الدین بن عربی رح خلیفه علی جامع ست و علی جامع خلیفه شیخ عبد القادر جیلانی ست وی قدوهٔ قائلان بوحدت وجود ست جامی گفته بسیاری از فقهاء و علماء ظاهر در وی طعن کرده اند و او را از فقهاء و جماعتی از صوفیه نیز بزرگ داشته اند فقهوا تفخیما عظیما و مدحوا کلامه مدحا کریما و وصفوه بعلو المقامات و اخبروا عنه بما یطول ذکره من الکرامات انتهی او را با شیخ شهاب الدین سهروردی ملاقات و اجتماع افتاده هر یکی در دیگری نظر کرده جدا شدند بی آنکه سخنی درمیان آید بعده وی را از سهروردی پرسیدند گفت رجل مملو من فرقد الی قدمه من السنة و سهروردی را از وی پرسیدند گفت هو بحر الحقائق اعظم اسباب طعن در وی کتاب فصوص الحکم ست جامی گوید و همانا منشأ طعن تقلید و تعصب ست یا عدم اطلاع بر مصطلحات وی یا غموض معانی بعده در ترجمهٔ او بسط بسیار کرده در مناقب الاولیا نوشته شیخ بحر الحقائق و خاتم الاولیاء بود ولایت مقیده محمدی بر وختم شد شیخ مؤید الدین جندی در شرح فصوص

آورده و من دلائل ختمیته انه کان بین کتفیه علامة بعضی در تکفیر و تضلیل شیخ مبالغه دارند شیخ عزالدین بن
عبدالسلام گفتی شیخ زندیق ست انتهی گویم علامهٔ شوکانی اولا قائل بود بکفر کلام او اما بعد از چهل سال
ازان رجوع فرمود و گفت سخنش احتمال تاویل دارد و شیخ احمد ولی الله نیز در بارهٔ او قائل بتکفیر نیست
واز وی درگذر میکند والله اعلم من نیز اینقدر میدانم که وی را در اتباع سنت وجدی بالغ و حرصی قوی وحشی
متین ست و بر تقلید مذاهب خیلی لوم و نفرین و آین دلیل ست بر آنکه هر چه از وی خلاف ظاهر سنت
آمده حسن ظن آنست که مدسوس ست در کتاب او یا محمول ست بر حالت سکر شعرانی در یواقیت و جواهر قصد
توفیق کلام او باظاهر شرع کرده و جهد بسیار نموده جزاه الله خیرا و فات شیخ در ۶۳۸ بود مدفنش صالحیه دمشق ست

شیخ صدر الدین قونوی جامع بود میان علوم عقل و نقل و فنون ظاهر و باطن میان وی و نصیر الشرک
طوسی رافضی اسوله و اجوبه واقع شده قطب شیرازی در حدیث شاگرد اوست جامع الاصول را بخط خود
نوشته بروی خوانده ست و بدان فخر میکرد یکی از و پرسید که من این الی این و ما الحاصل فی البین
گفت من العلم الی العین و الحاصل فی البین تجرد نسبة جامعة بین الطرفین ظاهرة بالحکمین
در مناقب الاولیا گفته وی فرزند و مرید شیخ محی الدین بن عربی ست هرگاه شیخ از روم بقونیه رسید بعد از
ولادت صدر الدین و وفات پدرش مادرش در نکاح شیخ محی الدین آمد و صدر الدین در خدمت شیخ تربیت
یافت نقاد کلام شیخ ست مسئله وحدت وجود مطابق عقل و شرع از تتبع تحقیقات او توان یافت از مصنفات
او نصوص و فکوک و نفحات آلهیه مشهور ست با جلال الدین رومی اختصاص بسیار داشت و مولانا روم وصیت
نماز خود بوی نمود

شیخ ابو الحسن شاذلی از کبار اولیا صاحب سلسله ست یافعی گوید چون کسی از وی دعامی خواست گفتی
کان الله لك و این کلمه با وجود کوتاهی جامع همه مطلوبات ست کما قال صلعم من کان لله کان الله له
وی گفته انا لا نری مع الحق من الخلق شیئا وان کان و لا بد فکالهباء فی الهواء ان فتشته لم تجده
شیئا و گفته لا یکن حظك من دعائك الفرح بقضاء حاجتك دون فرحك بمناجاتك بمحبوبك
فتکون من المحجوبین در ۶۵۴ از دنیا برفته

عفیف الدین تلمسانی ویرا بزندقه و الحاد منسوب داشته اند اما سخن او از وادی ذوق و وجدان ست
و او را دیوان شعری ست در کمال لطافت و عذوبت هر که آنرا مطالعه کند داند که از سرچشمه کدر هرگز

چنان زلال صافی نجوشد واد شجرهٔ خبیث ز نهار چنان میوهٔ طیب نیاید قائل بود بوحدت وجود لهذا
درمیان متقشفه فقها، مردود شد والله اعلم بحاله وقاله گویم توحید الهی نزد این طائفه آنست که او تعالی
در ازل از آل بنفس خود بتوحید دیگری همیشه بوصف وحدانیت ونعت فردانیت موصوف بود و
منعوت کان الله ولم یکن معه شیء واکنون همچنان بر نعت ازلی واحد وفرد است الان کما کان
وتا ابد الآباد همین وصف خواهد بود کل شیء هالك الا وجهه ونگفت یهلك تا معلوم شود که وجود
همه اشیاء در وجود او امروز هالك ست وحواله مشاهدهٔ ایخال بفردا در استقبال در حق محجوبان ست ورنه
اصحاب بصائر وارباب مشاهدات که از مضیق زمان ومکان امکان خلاص یافته اند این وعده در حق
ایشان عین نقد وقت ست واین توحید الهی ست که از وصمت نقصان بری ست وتوحید خلائق بنابر
نقصان وجود ناقص شیخ الاسلام هروی قدس سره کتاب منازل السائرین را باین سه بیت ختم کرده ؎

ما وحد الواحد من واحد	اذ کل من وحده جاحد
توحید من ینطق عن نعته	عاریة ابطلها الواحد
توحیده ایاه توحیده	ونعت من ینعته لاحد

امام عبد الله یافعی یمنی الاصل حرمی النزول ست عالم وشیخ کبیر بود عبرة الیقظان ومرآة الجنان و
روض الریاحین وجز آن تالیف اوست واشعار نیز نیکو گفته میگوید در اوائل حال متردد بودم که بطلب
علم مشغول باشم که موجب فضیلت وکمال ست یا بعبادت که ثمر حلاوت وسلامت از آفت قیل وقال ست
کتابی داشتم درین کشاکش آنرا کشودم ورقی دیدم که هرگز ندیده بودم ودر وی بیتی چند نوشته که از آن
نشنیده بودم چون آنرا خواندم گویا آبی بر آتش من زدند وشدت قلق وحرارت مرا نشاندند آن ابیات
این ست ؎

کن عن همومك معرضا	وکل الامور الی القضا
فلربما اتسع المضیق	ولربما ضاق الفضا
ولرب امر مُتعب	انت فی عواقبه رضا
الله یفعل ما یشاء	فلا تکن متعرضا

شهاب الدین مقتول سهروردی مرید مولانا شمس الدین تبریزی ست [illegible] اشراقیان

متجر بوده و در هریک ازان تالیفات رائقه دارد و بیرا منسوب بسیمیا داشته اند و حکایتی ازین باب بارهٔ سرگوسفند آورده که بی قیمت بفن سیمیا از ترکمانی سنده یا فعی گفته بداکار هاکه اینهاست و بداکسانی که این کارها کنند و بداعلی که مفضی بچنین کارها گردد از کلام اوست حرام علی الاجساد المظلمة ان یلجن في ملکوت السموات فوحد الله سبحانه وانت بتعظیمه ملان واذکره وانت من ملا بلسان کوان

عریان و من ابیاته

خلعت هیاکلها بجرعاء الحمی	وصبت لمعناها القدیر تشوقا
وتلفتت نحو الدیار فشاقها	ربع عفت اطلاله فتمزقا
وقفت مسائلة فرد جوابها	رجع الصدی ان لا سبیل الی اللقا
وکانها برق تالق بالحمی	ثم انطوی وکانه ما ابرقا

در مناقب الاولیا گفته جمعی او را صاحب کرامات می گفتند و اهل ظاهر او را بتکفیر نسبت کردند شمس تبریزی گفته حاشا و کلا که او کافر باشد یا فعی گفته ویرا بخلل در عقیده و باعتقاد حکماء متقدمین متهم داشته اند چون بحلب سید علما بقتل وی فتوی دادند کشته شد و در ۵۹۸ از دنیا برفت گویند عقلش بر عقل غالب بود با آنکه عقل میاید که بر علم غالب باشد و مثل ست که یک من علم را ده من عقل باید

اوحدالدین کرمانی بسی بزرگوار بود در فتوحات ازوی حکایتهاست شیخ شهاب الدین سهروردی گفته نام وی پیش من مبرید که مبتدع ست یعنی در شهود حقیقت توسل بمظاهر صوری می کرده و جمال مطلق را در صور مقیدات مشاهده نمود چنانکه شمس تبریزی ازو پرسید که در چه کاری گفت ماه را در طشت آب می بینم شیخ گفت اگر بر قفا دیده نداری چرا بر آسمان نمی بینی در مناقب الاولیا گفته جمال حق یکی مطلق ست که عارفان را در فنای الله مشاهده می شود دوم مقید و آن بحکم تنزل در مظاهر سه یار وحانیه مشهود میگردد و یشاهد و بالبصیرة الجمال المطلق المعنوي کما یعاینون بالبصر الحسن المقید الصوري انتهی گویند وی شاهد باز بود اما پاکباز می زیست ۵

زان می نگرم بچشم سر در صورت	زیرا که ز معنی ست اثر در صورت
این عالم صورت ست و ما در صوریم	معنی نتوان دید مگر در صورت

و بالجمله چون این سخن با در سانیدند گفت هر چند شیخ مرا مبتدع گفت اما مرا این مفاخرت بس که نام من

بر زبان اورفت و درین باب این بیت خواند ؎

ماساءني ذكراك لي بمسيئة ۔۔۔ بل سرني اني خطرت ببالكا

گر بگذرم بخاطر عاطر شگفت نیست ۔۔۔ خاشاک بین کہ بر لب دریا گذر کند

جامی گفتہ حسن ظن بلکہ صدق اعتقاد نسبت بجماعتی از اکابر چون شیخ احمد غزالی و اوحدالدین کرمانی و فخرالدین عراقی کہ بمطالعہ جمال مظاہر صوری حسی اشتغال می نمودہ اند آنست کہ ایشان در انجا مشاہدہ جمال مطلق حق سبحانہ میکردہ اند و بصور حسی مقید نبودہ اند و اگر از بعض کبار نسبت بایشان انکاری واقع شدہ است مقصود ازان آن بودہ باشد کہ محجوبان آزاد ستوری نسازند و قیاس حال خود بر حال ایشان نکنند و جاویدان در حضیض خذلان و اسفل سافلین طبیعت نمانند و اللہ اعلم از رباعیات اوست ؎

او حد در دل میزنی آخر دل کو ۔۔۔ عمریست کہ راہ میروی منزل کو

در دنیا دون بی وفا میگردے ۔۔۔ پنجاہ و دو چلہ داشتی حاصل کو

شیخ اوحدالدین اصفہانی کہ مصنف جام جم ست مریدا وست میگوید ؎

او حدی شصت سال سختے دید ۔۔۔ تا شبی روی شیخے نبیختے دید

سر گفتار ما مجازے نیست ۔۔۔ باز کن دیدہ کاین بازی نیست

حکیم سنائی غزنوی از کبار شعرا صوفیہ ست نامش مجدد و کنیتش ابوالمجید بود مرید خواجہ یوسف ہمدانی ست و سخنہای او را باستشہاد در مصنفات آوردہ اند حدیقۃ الحقیقۃ بر کمال وی در شعر و بیان از دواق و مواجید و معرفت و توحید دلیلی قاطع و برہانی ساطع ست ہموارہ منزوی و منقطع می بود و از مخالطت اہل دنیا معرض تکی از ارباب جاہ و جلال را عزیمت ملازمت او شد شیخ مکتوبی بوی نوشت مشتمل بر سے لطائف از انجملہ آنکہ این داعی را عقل و روح در پیش خدمت ست و بنیہ ضعیف دارد کہ طاقت تفقد و قوت تعہد ندارد ان الملوك اذا دخلوا قریۃ افسدوھا از رباعیات اوست رباعی

ای عشق ترا روح مقدس منزل ۔۔۔ سودای ترا عقل مجرد محمل

سیاح جہان معرفت یعنی دل ۔۔۔ از دست غمت دست بسر پای بگل

مولوی فرمودہ ؎

عطار روح بود سنائی دو چشم او ۔۔۔ ما از پی سنائی و عطار میرویم

شیخ فریدالدین عطار نیشاپوری مرید شیخ مجدالدین بغدادی ست و هم او بسی بود مولوی روم در هنگامی که نیچ میرفت بخدمت شیخ رسید وی کتاب اسرارنامه خود بمولوی داد که پیوسته با خود میداشت مولوی گفته نور منصور بعد از صد و پنجاه سال بر روح عطار تجلی کرد او ستی او شد آنقدر اسرار توحید و حقائق اذواق و مواجید که در مثنویات و غزلیات وی اندراج یافته در سخنهای هیچکی ازین طائفه یافت نمی شود پندنامه او عالمگیرست در سنه ۶۲۷ بدست کفار تاتار در سن صد و چهارده شهید شد رح

شیخ شرف الدین مصلح بن عبد الله السعدی الشیرازی از افاضل صوفیه و اعاظم شافعیه بود از علم بهره تمام داشت و از آداب نصیب کامل سفر بسیار کرده و اقالیم را گشته و در بتخانه سومنات هند در آمده بت بزرگ را چون ابراهیم خلیل شکسته و مشایخ بسیار را دریافته و بارها بسفر حج پیاده رفته و بصحبت شیخ شهاب الدین سهروردی رسیده و با وی در یک کشتی سفر دریا کرده کتاب گلستان و بوستان او جهانگیرست و تا انجا در قبول لفظ و معنی رسیده که در السنه مختلفه ترجمه گردیده و جهانی در اصلاح ظاهر و باطن بمضامین بلاغت آگینش گرویده و بمعارف بلند و حقائق ارجمند رسیده این نوع پذیرائی و دلربائی در کلام هیچکی نتوان یافت در سنه ۶۹۱ از دنیا رفته میگوید ؎ گفتی برهم نشین یا از سر جان برخیز + برگردست گردم بنشینم و برخیزم

شیخ فخرالدین عراقی صاحب کتاب لمعات صوفی شاعر و عارف ماهرست در ملتان رسیده صحبت شیخ بهاء الدین زکریا دریافته در رده اول از چله او را وجدی بهم رسید و حالی مستولی شد این غزل گفت ؎

نخستین باده کاندر جام کردند — ز چشم مست ساقی وام کردند
چو خود کردند رازش خویشتن فاش — عراقی را چرا بدنام کردند

شیخ گفت کار او تمام شد برخاست و بدر خلوت وی آمد و گفت عراقی مناجات در خرابات میکنی بیرون آئی و خرقه از تن مبارک خود کشید و در وی پوشانید و دختر را بعقد او در آورد در سنه ۶۸۸ از دنیا برفت و در قضای ابن عربی در صالحیه دمشق بیاسود

حافظ شمس الدین شیرازی لسان الغیب و ترجمان الاسرارست بسی رموز عینیه و معانی حقیقیه را در کسوت صورت و لباس مجاز باز نموده و سخن وی بر مشرب این طائفه چنان واقع شده که هیچکس را آن اتفاق نیفتاد هیچ دیوان در دنیا بهتر از دیوان او نیست زمانی یزدی جواب هر یک غزل او گفته پیش شاه عباس ماضی برد و گفت دیوان خواجه را جواب گفته ام شاه فرمود خدا را چه جواب خواهی گفت محرر سطور را بدیوانش از طفلی لابستگی تمام ست و بمبانی

ومعانیش ذوقی بسیار ولیکن زره ست

این حدیثم چه خوش آمد که سحر گه میگفت — بر در میکده با دف و نی ترسائی
گر مسلمانی همین ست که حافظ دارد — وای اگر در پی امروز بود فردائی

ذکر النساء العارفات الواصلات الی مدارج الرجال در فتوحات گفته کل ما نذکره من هؤلاء الرجال باسم الرجال فقد یکون منهم النساء ولکن یغلب ذکر الرجال وبالجمله از زنان یکی رابعهٔ عدویه ست از اهل بصره سفیان ثوری از وی مسائل می پرسید وبموعظت ودعائی او رغبت می نمود وی گفته اندوه من ازان نیست که اندوهگینم اندوه من ازانست که اندوهگین نیستم دیگر صوفیه بصریه ست بارابعه همنشین بود گفت تا این آیت شنیدم وفی السماء رزقکم وما توعدون هرگز غم روزی نخوردم ودر طلب آن رنج نکشیدم دیگر معاذهٔ عدویه ست در روزه چیزی نخوردی ودر شب خواب نکردی گفتند بجان خود بسیار گزندمیرسانی گفت هیچ ضرر نمیرسانم خواب شب را بروز انداخته ام وخوردن روز را بشب افگنده دیگر شعوانه ست از عجم بود آواز خوب داشت ووعظ میگفت واز مجتهدات خافیات وباکیات ببکیات بود ویرا گفتند می ترسیم که از بس گریه چشم تو نابینا شود گفت کور شدن در دنیا از گریه بسیار مرا دوست تر ست از کوری از عذاب نار روی گفته چشمی که از لقای محبوب باز ماند وبدیدار آرزومند باشد بی گریه نیک نمی نماید دیگر فاطمه نیسابوریه ست در فهم معانی قرآن سخنها میگفت وی گفته من لم یکن الله منه علی بال فانه یتخطی فی کل میدان ویتکلم بکل لسان ومن کان الله منه علی بال اخرسه الا عن الصدق والزمه الحیاء منه والاخلاص له وهم وی گفته من عمل لله علی المشاهدة فهو عارف ومن عمل علی مشاهدة الله ایاه فهو المخلص دیگر فاطمه بردعیه ست در اردبیل می بوده یکی اورا از معنی حدیث انا جلیس من ذکرنی پرسید گفت ان الذکران تشهد المذکور لك مع دوام ذکرك له فیفنی ذکرك فی ذکره ویبقی ذکره لك دیگر تحفه ست رح در نفحات در ترجمهٔ وی اطالت کرده یکبار می گریست کسی اورا گفت خدائتعالی ترا رهائی داد که همه مال صدقه کردی گریه چیست

هربت منه الیه — وبکیت منه علیه
وحقه وهو سولی — لا زلت بین یدیه
حتی انال واحظی — بما رجوت لدیه

هذا واقل سبحان الذي لا تقوم الحادثات لتجلي نور جلاله الا بتشبيته ولا تستقر الكائنات لظهور صفاته الا بتائيده بل اختطفت سبحات قدسه ابصار العقول واخذت نفحات بهائه الباب الفحول

ابراهيم ابن احمد كنيعي از اولياء يمن ست شوكاني رحمه الله تعالى كتاب بدر طالع را بذكر او آغاز ديده او را كلمات نافعه ست كه اصلاح قلوب قاسيه را دواى مجرب بوده كقوله ليس الزاهد من لا يملك شيئا انما الزاهد من لا يملكه شيء وهم وى گفته يا اخي جدد السفينة فان البحر عميق واكثر الزاد فان الطريق بعيد واخلص العمل فان الناقد بصير او را بعد از مرگ در خواب ديدند وى در مكانى ارفع از مكان ابراهيم بن ادهم ست گويند گفت لو لا ان منازل الانبياء لا يحلها غيرهم لكان بها ابراهيم الكنيعي وبود مجاب الدعوات واو را در ين باب حكايات و روايات بسيار ست در ١٣١٠ از دنيا برفت

ابراهيم بن حسن يعمري يمني زاهد عصر و ناسك دهر بود و در ورع و حسن سمت و تواضع و اشتغال بخاصه نفس نظير نداشت شوكاني گفته هو الان حسنة الزمن وزينة اليمن مع المحافظة على الشرع والاقتداء برسول الله صلعم والاستكثار من النوافل والاوراد مات في ١٢٢٣

احمد بن عبد الحليم بن تيمية تقي الدين الدمشقي شوكاني گفته شيخ الاسلام امام الائمة المجتهد المطلق ولد في ٦٦١ سنه ولا اعلم بعد ابن حزم مثله وما اظن سمح الزمان ما بين عصري الرجلين ممن يشابههما او يقاربهما ونيز گفته كانت السنة نصب عينيه وعلى طرف لسانه وكان اية من ايات الله في التفسير وكان قوالا بالحق لا تاخذه في الله لومة لائم شوكاني گويد اتفقت الالسنة بالثناء عليه الا من لا يعتد به بعده فتنه او وحكم ابن مخلوف قاضي مالكيه در بارهٔ او ذكر كرده وگفته هذا الامام الذي سمح الزمان به وهو بمثله بخيل چون او را در قلعه محبوس كردند نزد در آمدن در سور حصن اين آيه برخواند فضرب بينهم بسور له باب باطنه فيه الرحمة وظاهره من قبله العذاب در سلوك شاني عظيم داشت حكايات كرامات و روايات بركات او بيش از حصرست در ٧٣٨ بجوار رحمت حق آسود

احمد بن عطا شاذلي در زمان خود بر زبان صوفيه سخن ميراند شوكاني گفته وهو ممن قام على شيخ الاسلام ابن تيمية رح فبلغ ذلك حكم او مشهورست بحكم ابن عطاء الله بسياري از متصوفه زمان كلماتي ازان ياد دارند و حكايت وعظ و روايت كراماتش مينمايند

احمد مکرّ از اهل یمن ست شوکانی او را دیده و گفته صار في سن عالية اخبرني انه في مائة سنة واربع وعشرين سنة ونصف سنة ومعهذا فهو صحيح العقل والحواس مستقيم القامة حسن العبارة او را تعلق تام بود بتصوف وهم شوکانی گفته رايته كثير المكاشفة وبعد هذه السين تزوج وولد له ورايت زجلا آخر على راس القرن الثاني عشر وقد صار في مائة سنة وسبع وعشرين سنة ونصف سنة وهذا العمر خارج عن العادة المعروفة في هذه الازمنة انتهى

اسمعیل بن حسن شامی از خیار زهاد یمن ست شوکانی را با او اجتماعات نفیسه اتفاق افتاده میگوید له يد في المعارف العلمية وعمل بما يقتضيه الدليل وانصاف في جميع مسائل الخلاف توفي رح في سنه ۱۲۳۴

اسمعیل بن ابی بکر شرجی زبیدی علامهٔ وقت خود بود در جمیع علوم عقل ونقل وباوجود ذکا غایت بود در نسیان تا آنکه انچه در اول روز میگذشت در آخر روز بیادش نمی ماند شوکانی گفته وكان منكر نحلة ابن عربي واتباعه وبينه وبين متبوعيه معارك وله في ذلك رسالتان وقصائد وترجمته تحتمل كراريس مات في سنه ۱۰۳۷

ایمن بن محمد وبعد محمد سیزده کس بهمین اسم بیک نسق بوده ابن حجر گفته لم يوجد له نظير في ذلك ان كان ثابتا مادح نبوی بود ومجاور مدینه چون خواست که از انجا رحلت کند آنحضرت را صلعم در خواب دیده میفرماید یا ابا البركات كيف ترضى بفراقنا پس رحیل ترک کرده بمدینه مقیم شد شوکانی گفته وقد سمى نفسه عاشق النبي صاحب تونس عودا وبوطن خواست وی گفت اگر ملک مشرق ومغرب بمن دهند هرگز از جوار رسول خدا صلعم رغبت نکنم وآنحضرت را دید که سه لقمه باو خورانید وگفت مراسخنی فرمود که هیچکس را نگویم چون آنکه در آخر کلام گفت واعلم اني عنك راض پس قصیده گفت منها ؎

فزرت من الدنيا الى ساكن الحمى ... فزار محب عائل بحبيبه

لجأت الى هذا الجناب وانما ... لجأت الى سامي العماد رحيبه

ابن فضل الله گفته وذكر ابو البركات انه رأى النبي صلعم فانشد بين يديه هذا البيت ؎

لولاك لم ادر الهوى ... ولولاك لم ادر الطريق

حسن بن اسمعیل مغربی حنیدشارح بلوغ المرام شوکانی در ترجمهٔ او گفته والحاصل انه من العلماء

الذين اذا رايتهم ذكرت الله عز وجل وكل شئونه جارية على نمط السلف ورثيته بابيات اولها ؎

جفن المعارف من فواقك سافح والعلم ينعاك بعد اشائم

حسن بن علی شهاری از کبار امراء و علماء و مشایخ یمن بست شوکانی بعد از ترجمه وی گفته والحاصل انه للدولة جمال ولاهل العلم جلال وللفقراء ذخيرة افضال طالت ايامه ومدت اعوامه وحصل له نسيان وكثرة سهو توفي في ۱۳۰۵

حسین بن محمد الرحمی از علماء عامل بود شوکانی گفته له مؤلف في مروق ابن عربي وابن الفارض واتباعهما وهو من مشاهير علماء اليمن توفي في ۱۳۰۵

حسین بن علی بن الامام المتوكل على الله اليمني شاعر كبير وعالم شهير شوكاني گفته قد حبب الله اليه الانعزال عن بني الدنيا منذ حين ولده ومن شعره ؎

لا تحسبن لباس الصوف في جلدا تدعى به بين اهل الفضل بالصوفي

وانما الزهد [illegible]

واورد قصيدة ليست كبيرة [illegible] اولها ؎

اوليك الانبياء مع عظم الاصل طال ما عن نيله حال الاجل

مات في ۱۳۰۵

[illegible] المقبلي ثم المكي از ائمه مجتهدين صنعاست شوكاني گفته لكلامه وقع في الاذهان [illegible] فهو فيبقى على التقليد بعد ذلك وقد اكثر الخطا على المعتزلة في بعض المسائل الكلامية وعلى الاشعرية في بعض اخر وعلى الفقهاء في كثير من تعريفاتهم وعلى الصوفية في غالب مسائلهم وعلى المحدثين في بعض غلوهم ولا يبالي اذا تمسك بالدليل بمن يخالفه كائنا من كان ومع ذلك فهو بشر يخطي ويصيب ولكنه قد قيد نفسه بالدليل لا بالقال والقيل وكان قد الزم نفسه سلوك مسالك الصحابة وعدم التعويل على التقليد لاهل العلم في جميع الفنون و نسبوا الى الزندقة بسبب عدم التقليد والاعتراض على اسلافهم

صدیق بن علی مزجاجی زبیدی پنجاه ساله بود که از شوکانی اجازت گرفت و وی سی ساله بود و گفته لا اعتقد صحة ما يخالف الدليل وان قال به مئون قال ولا ادين الله بما يقوله ابو حنيفة واصحابه

اذا خالف الحديث الصحيح شوكانی گفته وكان ذكيا فطنا ساكنا متواضعا جيد الفهم قوی الادراك
گويم نام من نيز صديق ست ووی فرزند علی ست ومن فرزند حسين بن علی واو بلا واسطه تلميذ شوكانی ست
ومن بيک واسطه ومعهذا درين طريق كه ذكر يافت من نيز رفيق اويم وبالله التوفيق

صلاح بن حسين عالم محقق وزاهد متعفف از علماء يمن ست در راه خدا انديشه لوم لائم نميكرد وبا حدی نزد مخالفت او باحق مبالات نمی نمود در زهد ضرب المثل ست شهرت عظيمه در يمن داشت در ۱۱۸۸ از دنيا رفت ازدحام مردم بر جنازهٔ او بسيار شد واسواق را بند كردند

عبد الرحمن بن احمد الجامی عالم بود صحبت مشايخ صوفيه دريافته ودر جميع معارف بارع برآمده در خراسان شهرت عظيم داشت تا آنكه سلطان روم بايزيد خان او را از برای حكم بودن در اختلاف صوفيه وعلماء كلام وحكما طلبيد تا هدان رفته برگشت شوكانی گفته له مصنفات ونظم بالفارسية يتنافس في حفظها اهل تلك اللسان توفی بهراة في سنه ۸۵۸ شرح كافيه او در علم نحو وسلسلة الذهب وتحفة الابرار ويوسف زليخا معروف ست

محمد بن ابراهيم معروف بابن الوزير علامهٔ عصر ومجتهد دهر خود ست در جميع علوم تبحر عظيم داشت صاحب اطلاع بدو رگفته وقد ترجم له الطوائف واثنوا عليه المؤالف والمخالف ترجم له ابن حجر العسقلاني في الدرر الكامنة وترجم له مصنف سيرة العراقي علامة وقته بمكة انتهى لكن شوكانی گفته ترجمهٔ او در دُرر نيست بلكه در انباء الغمر ترجمهٔ او نوشته آری سخاوی او را ترجمه كرده وتقی بن فهد در معجم نيز ترجمهٔ او نگاشته سخاوی گويد صنف في الرد على الزيدية العواصم والقواصم في الذب عن سنة ابي القاسم واختصره في الروض الباسم ابن حجر درانباء گفته مقبل على الاشتغال بالحديث شديد الميل الى السنة بخلاف اهل بيته انتهى شوكانی گفته ولو لقيه الحافظ ابن حجر بعد ان تجر في العلوم لاطال عنان قلمه في الثناء عليه وكذلك السخاوي لو وقف على العواصم لرأى فيها ما يملأ عينه وقلبه ولكن لعله بلغ الاسعود دون المسمى گويم منت خدای را عزوجل كه اين عاجز را وقوف بر عواصم ومختصر شرح روض (؟) ومؤلفات جليلهٔ ديگر موفقت جليل ارزانی داشته وغالبها موجود عندی ولله الحمد در رد زيديه وشيعه انچه نوشته يكی از كرامات اوست وما احسن ما قال الشوكاني في البدر الطالع ان في ديار الزيدية من ائمة الكتاب والسنة عليهما افضل الصلاة والسلام من هو بالغ في الصحة مبلغ يقتدى بالعمل بنصوص الادلة ويعتمدون على ما صح في الاحاديث النبوية مما يتعلق بامور الدين المشتملة على سنة سيد الانام ولا يرفعون الى التقليد راسا ولا يشتغلون بدين جامد من دين العجائز

لا يخلو اهل مذهب من المذاهب من شيء منها بل هم على نمط السلف الصالح في العمل بما يدل عليه كتاب الله وما صح من سنة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مع كثرة اشتغالهم بالعلوم التي هي آلات لعلم الكتاب والسنة من نحو وصرف ومعان وبيان واصول ولغة وعدم اخلالهم بما عدا ذلك من العلوم العقلية ولو لم يكن من المزية الا التقييد بنصوص الكتاب والسنة وطرح التقليد فان هذه خصيصة خص الله بها اهل هذه الديار في هذه الازمنة الاخيرة ولا تجد في غيرهم الا نادرا ولا ريب ان في سائر الديار لا سيما المصرية والشامية من العلماء الكبار من لا يبلغ غالب اهل ديارنا هذه الى رتبته ولكنهم لا يفارقون التقليد الذي هو حجاب بين من لا يعقل بحجاب الله ورسوله ومن لم يفارق التقليد لم يكن لعلمه كثير فائدة وان وجد منهم من يعمل بالادلة ويدع التعويل على التقليد فهو القليل النادر كابن تيمية وامثاله واني لاكثر التعجب من جماعة من اكابر العلماء المتاخرين الموجودين في القرن الرابع وما بعده كيف يتفقون على تقليد عالم من العلماء ويقدمونه على كتاب الله وسنة رسوله مع كونهم قد عرفوا من علم اللسان ما يكفي في فهم الكتاب والسنة بعضه الى آخر ما قال وفي بيان ذلك قال اطنب واطال واين عبارت دلالت دارد بر آنكه علماء ومشايخ يمن در عمل بادله ظاهري محض نبودند بلكه جمع ميكردند در ميان علوم آليه وفنون سنيه وهمين ست داب تلامذهٔ اين گروه سيما شاگردان شوكاني رح على الخصوص داب اين بنده وبعض ياران وفرزندان او وچون در مذهب ما تقليد احدى نيست در بعض مسائل ميان اين عاجز وحضرت شوكاني وشيخ الاسلام ابن تيميه وحافظ ابن القيم خلافي بوده ست وظاهر آنست كه اين خلاف از راه قصور فهم ما وقلت درايت ماست وبالجملة ابن الوزير رح از قدم گوشه گير وبعبادت وعلم روشن ضمير بود ودر معارف وحقائق ايماني ويماني بي نظير توفي رح في سنة ٨٤٠

سيد محمد بن سمعيل بن صلاح الامير امام صنعا وعلامهٔ يمن وشاعر مجيد ومجتهد مفيد ومحدث كامل وعارف واصل ست عامل بود بكتاب وسنت بحسب اجتهاد نفس خود تقييد بتقليد احدى از اهل علم نداشت شوكاني گفته وكانت العامة ترميه بالنصب مستدلين على ذلك بكونه عاكفا على الامهات الست وسائر كتب الحديث عاملا بما فيها ومن صنع هذا الصنع رمته العامة بذلك لا سيما اذا نظروه يفعل شيئا من سنن الصلوة كرفع اليدين ونحوهما فانهم ينفرون عنه ويعادونه ولا يقيمون له وزنا وليس للذنب في معاداة من كان كذلك للعامة الذين لا تعلق لهم بشيء من المعارف العلمية فانهم اتباع كل ناعق اذا قال لهم من له هيئة اهل العلم ان هذا الامر حق قالوا حق وان قال باطل قالوا باطل انما الذنب لجماعة قرؤا شيئا من كتب الفقه الى آخر ما قال

بعده ذکر تصانیف او کرده وگفته وبالجملة فهو من الائمة المجتهدین لمعالم الدین وقد رایته فی المنام فی سنة ٧٠٠ وهو یمشی راجلا وانا راکب فی جماعة معی فلما رایته نزلت فسلمت علیه فدار بینی وبینه کلام حفظت منه انه قال لی دقق الاسناد وتانق فی تفسیر کلام رسول الله صلعم ثم سالته عن ذلک عن اهل الحدیث ما حالهم فی الاخرة فقال یلغوا بحذ یتهم الجنة او یلغوا بحذ یتهم بین یدی الرحمن الشک منی ثم بکی بکاء عالیا وضمنی الیه وفارقنی فقصصت ذلک علی بعض من لدیل فی التعبیر وسالته عن تعبیر البکاء والضم فقال لابد ان یجری لک ما جری له من الامتحان فوقع من ذلک بعد تلک الرویا عجائب وغرائب کفی الله شرها وتوفی رح فی سنة ٨٠٢ ووالده کان من الفضلاء الزاهدین فی الدنیا الراغبین فی العمل للاخرة وله عرفان وشعر جید گویم تاریخ وفات شریفش در نظم چنین ست ع هم فی جنان الخلد قد نزلا ـ والحمد لله که بعض اوغاد بامانیز همان اندیشیدند که با این هر دو بزرگوار از امتحان و ابتلا خواستند بجهت آنکه حمایت سنت میکنیم و در برابر ادله تقلیدیه بذهب نمی شناسیم وشکایت وحکایت را از بلدهٔ سورت تا لندره وروم رسانیدند ولکن حفظ وصون الهی کفایت شرور این اشرار کرد وکفی الله المؤمنین القتال وبالجمله سنت الله در بارهٔ عباد مخلصین متبعین خود چنان جاری وساری بوده ست که هر که دامن سنت بدست محکم میگیرد واقعه طلبان تقلیدیش در پی آزار او میشوند واز زبان وبیان بتقصیری از خود در ازالهٔ عرض ومال وجاه بلکه دم او رضا نمیدهند خواه این بلا باو رسد یا نرسد اللهم انت ولیی فی الدنیا والاخرة توفنی مسلما والحقنی بالصالحین واحشرنی فی زمرة المحمدیین المتبعین

محمد بن ابی بکر شمس الدین ابن القیم علامهٔ کبیر مجتهد مطلق ست در جمیع علوم بارع بود در اقرآن ومشهور شد در آفاق بمعرفت مذاهب سلف تبحر داشت شوکانی گفته غلب علیه حب ابن تیمیة حتی کان لا یخرج عن شیء من اقواله بل ینتصر له فی جمیع ذلک وهو الذی نشر علمه واعتقل معه واهین وطیف به علی جمل مضروبا بالدرة فلما مات ابن تیمیة افرج عنه وامتحن محنة اخری بسبب فتاوی ابن تیمیة وکان ینال من علماء عصره وینالون منه اورا مؤلفات ممتعه نافعه بسیار ست وبیشتری ازان موجود نزد این خاکسار ست منازل السائرین راکه از شیخ الاسلام هروی ست شرح نوشت مدارج السالکین نام تبحر او در علم سلوک ازان معلوم میشود در بدر طالع گفته کل تصانیفه مرغوب فیها بین الطوائف کما قال ابن حجر فالرد ولیس له علی غیر الدلیل معول فی الغالب وقد یمیل نادرا الی مذهبه الذی نشأ علیه لکنه لا یتعاسر

على الدفع في وجوه الادلة بالمحامل الباردة كما يفعل غيره من المتمذهبين بل لا بد لمن مستند في ذلك وغالب ابحاثه الانصاف والميل مع الدليل حيث مال وعدم التعويل على القيل والقال واظنها سرت اليه بركة ملازمته لشيخه ابن تيمية في السراء والضراء وبالجملة فهو واحد من قام بنشر السنة وجعلها بينه وبين الاراء المحدثة اعظم جنه ورأى شيخه في المنام وسأله عن منزلته فقال انت في طبقة ابن خزيمة مات في ثالث شهر رجب سنة ۱۲۵۰ رضي الله عنه

شیخنا شیخ شیوخنا بواسطة واحدة وبواسطتین محمد بن علی بن محمد بن عبد الله الشوکانی الیمانی نسبیل یمن وعلامهٔ زمن ومجتهد مطلق آندیار وامام ایمه جمله اقطار فخر خلف بقیه سلف صاحب مؤلفات نفیسه و کمالات غیر متناهیه عارف بالله واصل الی رحمة الله دست ترجمهٔ شریفهٔ خود در بدر طالع مبسط تمام نوشته وجمعی جم بافراد ترجمه او در مولفات حافله پرداخته وی از اولاد هود علیه السلام ست و در صنعا معروف بشوکانی شده نسبت بشوکان که قریه ایست بر مسافت یکروز از صنعا وآنرا هجرهٔ شوکان گویند وآنکه در اتحاف شوکانی نسبت بقبیله نوشته شده پس بجای قریه لفظ قبیله سهو القلم کاتب یا طابع ست در قاموس گفته شوکان حصن بالیمن واین حصن از اعاظم حصون یمن ست صاحب ترجمه از انجاست ومیان هجره وشوکان کوهی بزرگ واز واقع ست داین هجره معمور ست بافضل وصلاح ودین از قدیم زمان ودر هیچ زمانی وجود عالمی خالی نبوده وایشان را نزد ائمه یمن جلالتی عظیمه ست ودر انجا رؤسا وکبار گذشته اند اگرچه سه قریه دیگر در صنعا باین نام شوکان شهرت دارند وبالجمله صاحب ترجمه در سنه سبع وسبعین ومائة والف متولد شده اورا مولفات بسیار ست ودر نظم ید بیضا داشت امام منصور بالله اورا قاضی القضاة صنعا کرد وقتی که میان سی وچهل سال بود اما وی این قضا را ابتلائی انگاشت تاریخ وفات او بعضی سنة ۱۲۵۵ نوشته اند وبعض سنة ۱۲۵۰ وصحیح ثانی ست محرر سطور دو سال پیش از وفات شریفش متولد شد واز مولفات لطیفش قسط عظیم فیوض ظاهر وباطن درگرفت در اول نیل الاوطار مطبوع مصر ودر اتحاف النبلاء وابجد العلوم ترجمه حافلهٔ اش مرقوم ست اگر زیادت علم خواهی بدان رجوع کن این مختصر گنجایش بسط آن همه فضائل واحوال ندارد وبالجمله حضرت وی قدس سره بست وسه سال از قرن دوازدهم وپنجاه سال از قرن سیزدهم دریافته وذوالقرنین عهد خود بوده وباین حساب عمر شریفش هفتاد وسه سال میشود والله اعلم از انچه وی در آخر ترجمه خودش تحریر فرموده ست واضح میشود که قسطی عظیم از ذوق صحیح ووجد صریح وحصهٔ بزرگ از دریافت معارف وحقائق داشت قال

وهو الآن يسأل الله الذي لا اله الا هو الحكيم الكريم رب العرش العظيم ان يحسن ختامه وينيله من خيري الدارين مرامه ويسدده في اقواله وافعاله وينزع حب الدنيا من قلبه حتى ينظر الى الحقيقة فيفوز بنيل دقائق الطريقة اللهم اجذبه الى جنابك العلي جذبة يصحى عندها من سكر غروره وافتح له خوخة يتخلص بها عن حجاب المظلم الى المعارف الحقيقية ولا تخرجه من بذه الدار الا بعد ان يسبح في بحار حبك ويغسل ادران قلبه بمياه قربك فانت اذا شئت جعلت المريد مرادا ؎

اذا كان هذ الدمع يجري صبابة ... على غير ليلى فهو دمع مضيع

ولست اقول كما قال من قال ؎

وكيف ترى ليلى بعين ترى بها ... سواها وما طهرتها بالمدامع

وتلتذ منها بالحديث وقد جرى ... حديث سواها في خروق المسامع

بل اقول كما قال الاخر ؎

الا ان وادي الجزع اضحى ترابه ... من المسك كافورا واعواده رندا

وما ذاك الا ان هندا عشية ... تمشت فجرت في جوانبه بردا

واقول ؎

انا راض بما قضى ... واقف تحت حكمه

سائل ان افوز بما ... لخير من حسن ختمه

وما احسن قول من قال ؎

العقور جي من بني آدم ... فكيف لا يرجى من الرب

واقول مجيزا لهذا البيت ؎

فانه ارأف بي منهم ... حسبي به حسبي به حسبي

واين عبارت صريح ست در حصول مقام تسليم ورضا وبلوغ درجات فنا وبقا ووصول بمنازل حقائق عملى اللهم ارزقني منها ما رزقته واجعله متاعا وبلاغا الى حين والحقني بالصالحين واجعل لي لسان صدق في الاخرين

ابراهيم بن علي القشلي از مردم ساحل بحرست كه با وادي زبيد قرب دارد وصاحب كرامات سائره

واحوال ظاهره بود جامع میان شریعت وحقیقت موثر عبادت وخلوت شیخ عارف زین الدین احمد بن احمد الشرجی مولف طبقات الخواص فی ذکر اهل الصدق والاخلاص که کتابی در مناقب اولیاء یمن بست نوشته ظهرت علیه الکرامات وتواترت عنه الاشارات وصحبه جمع کثیر من الاکابر احمد صیاد روزی بمجلس او سخن میکرد ویرا ازجر نمود باز نماند گفت اللهم اعقل لسانه در حال زبانش بند شد بسوی بریه برآمد وگفت یارب وحقک لابرحت من هذا الموضع حتی ترد علی ما وهبت لی او تعالی زاری او شنید ورد بسط کرد چون نزد فشلی آمد گفت یا الصرحت الی موضع کذا وشکوتنی

ابراهیم بن عبد الله بن زکریا امام کبیر صاحب علم وصلاح وعبادت وزهد وورع ست وی آنحضرت را بخواب دید فرمود ای ابراهیم برمن سورهٔ مریم بخوان چون باین آیت رسید وان منکم الا واردها فرمود نعم الاهل الیمن گفت کدام اهل یمن فرمود سوره را تمام کن چون تمام کرد فرمود من الحالب الحبس گفت وبعد نالواذ الک یا رسول الله فرمود بصبرهم علی جوعهم وعلاهم اسمعیل حضرمی چون از نزدیک مزار وی میگذشت از مرکب فرود می آمد وزیارتش میکرد وبمسجد خود آمده برستر خاک دراز میشد وباین ابیات کثیر تمثل مینمود ؎

خلیلی هذا ربع عزة فاعقلا ... قلوصیکما ثم احلا حیث حلت

ومسا ترا باطال ما مس جلدها ... وبینا وظلا حیث باتت وحلت

ولا تیأسا ان یغفر الله ما مضی ... اذا انتما صلیتما حیث صلت

احمد مجیل عالم کبیر وعارف شهیر ست از اولیاء یمن میمون اوراکرامات بسیار بود روزی نزد او مصروعی حاضر شد بروی این آیه برخواند قل الله اذن لکم ام علی الله تفترون شیطانش فریاد برآورد وگفت لا والله لا والله بعد فوت احمد یکی از حضار آن مجلس بر مصروع همان آیت خواند شیطان خندید وگفت الا ان الا یة والرجل غیر الرجل در ساعة از دنیا برفت

احمد صیاد از کبار اولیاء واصحاب احوال ست حکایت بود یکی در خوابش نداکرد یا صیاد انت تربد نا قال نعم فقال انقطع الینا فی المفازات قال فترکت الاهل والاولاد وانقطعت الی الله تعالی وی گفته بعض مشایخ گفته اند که در دل من خطور رشد که حقیقت مخالف شریعت ست ناگهی آواز دادای فلان کل حقیقة تخالف الشریعة فهی باطل وی گفته العارف مع الخلق بارکاند ومع الحق بجانه

وهم وی گفته العارف مفارق المخلوقه وهو ناظر الی الحق وهو صامت وناطق وهو غائب اورا از محبت پرسیدند گفت المحبة حالة تنال لیست بمقالة تقال

احمد بن ابی الخیر شمامی از علماء وعرفا ایمن ست بعض صلحا وآنحضرت را صلعم در خواب دیدند ودر پهلوی وی مردی نشسته ست فرمود این امی شناسی گفت نه فرمود ابن احمد بن ابی الخیر ست که لم یزل بر سنت من ست

احمد بکری شیخ عارف ومحقق علم طریقه ومتمکن در علوم شریعه بود در تصوف وتراجم احادیث نبویه ومدایح مصطفویه قصید با دارد وی گفته الفقراء هم قوم نزعوا عن الکل وماد خلوا من حیث خرجوا ولا خرجوا من حیث دخلوا

اسمعیل بن محمد حضرمی قدوهٔ فریقین وعمدهٔ اهل طریقین ست وی گفته رسول خدا را صلعم در خواب دیدم وپرسیدم که الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون کدام کس اند فرمود درسه گفتم کدام درسه فرمود درسه علم گفتم درسه قرآن فرمود اولئک اصفیاء الله

علی طواشی از کرام عرفا وشیوخ اولیا دست روزی برای نماز جمعه باجماعه از اصحاب میرفت بر مردی منسوب بسوی فلسفه گذشت وی اورا دشنام دادن آغاز کرد خواستند که بوی بیاویزند شیخ گفت دعوه معه مایکفیه وردم آتشی در وی زد آبها ریختند منطفی نشد تا آنکه بعض جسم بسوخت صاحب طبقات الخواص گوید رد ذلک مما استفاض بتلک البلاد اذ کان علی ملأ من الناس یا هی از وی حکایت کرامات بسیار کرده واشعار او در سلوک وجز آن نقل نموده

جمال موصلی از واصلان طریقت وصاحب جمالان حقیقت ست شیخ فریدالدین عطار در تذکرة الاولیاء ذکر کرده که وی عمری خون خورد وجان کند ومال وجاه بذل نمود تا در محاذات جوار روضهٔ مصطفی صلعم یک گور جای یافت انگاه وصیت کرد که بر سر خاکم بنویسند وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید خداوندا سگی قدمی چند برابر دوستان تو زد اورا در کار ایشان کردی ؎

سگ اصحاب کهف روزی چند ... پی نیکان گرفت مردم شد

من نیز دعوی دوستی دوستان تو دارم بحق السائلین علیک من بیچاره ودر دشت ایجاد آواره را از برکات این قوم بحرمان مگزین وازان نظر خاص که بایشان میرسد محجوب مگردان انک علی ما تشاء قدیر وبالاجابة جدیر ؎ عمر بگذشت بحرمی اگر روز پسین ... ختم بر دولت دیدار شود باکی نیست

مالک دینار از مشاهیر زهاد ست واز کملا عباد خلیفه حسن بصری ست سعدی گوید ؎

ترا کی مالک دینار نیستی سعدی ‌ ‌ ‌ طریق نیست بجز زهد مالک دینار

وی گفته ای نفس رنجی که بتو میدهم نه از راه عداوت ست بلکه غایت شفقت تا فردا در آتش غضب نسوزی چند روز صبر کن تا نعمتهای لایزال بیابی وی چون در نماز ایاک نعبد وایاک نستعین خواندی بگریستی گفتند چرا گریه می شوم از انکه استعانت از دیگران میخواهم درحج وقت لبیک گفتن بنالید که مبادا جواب آید لالبیک می گفته اگر نداکنند که هرکه از همه بدتر باشد از مسجد بدر آید اول من برآیم گفت هرکه با مردم سخن گفتن دوست دارد از مناجات علش آندک بود وعمرش ضائع وگفت هرکه طالب شهوت بود شیطان از وفارغ ست هرکه اورا دیدی در نماز دیدی باخود میگفت انت منافق بعد از یکسال شبی بتماشا بیرون آمد اورا نداکردند یا مَالِكُ مالَكَ ان لاتتوب بمسجد برگشت شبی آتشی در بصره افتاد مالک بالا رفت ونظاره کرد دید گروهی در رنج وتعب افتاده وگروهی رخت میکشد گفت نجا المخففون وهلك المثقلون بقیامت نیز چنین خواهد بود وقتی زنی اورا گفت ای مرائی جواب داد بست سال ست که مرا کسی بنام من نخواند الا تو نیک دانستی که من کیم بعد از مرگ اورا در خواب دیدند پرسیدند که خدا با تو چه کرد گفت خدا تعالی را دیدم با همه گناه اما بسبب حسن ظن که بخداوند داشتم وبگمان نیکو که بوی بردم همه محو کرد

حبیب عجمی ولی قبیه غیرت وصفی پرده وحدت ست اورا گفتند یکی را از ین پنج نماز نمازی فوت شد ونمیداند که کدام ست چه باید کرد گفت این دل کسی بود که از خدا غافل ست اورا ادب باید کرد وهر پنج نماز را قضا باید نمود وی در گوشه نشسته بود ومیگفت هرکه با تو خوش نیست خوشش مباد وهرکرا با تو انس نیست با هیچکس انسش مباد گفتند تو عجمی وقرآن ندانی گریه از چیست گفت زبانم عجمی ست اما دلم عربی ست درویشی گفت اورا دیدم در مرتبه عظیم گفتم آخر عجمی این مرتبه از کجا یافتی آواز آمد آری عجمی ست اما حبیب ست

فضیل عیاض عارف مشهورست در ابتدا رحال برزنی عاشق بود هرچه در راهزنی می یافت براو صرف میکرد ونماز میکرد واین آیه می خواند واخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحا واخر سیئا روزی کاروانی از بیابان میگذشت درمیان آن حافظی این آیه برخواند الم یأن للذین امنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله وما نزل من الحق گویا تیری برجان او آمد گفت آن وحان فتاب واناب شبی هارون رشید بدر خانه او رسید این آیه میخواند ام حسب الذین اجترحوا السیئات ان نجعلهم کالذین امنوا وعملوا الصالحات

سواء محیاهم ومماتهم ساء ما یحکمون هارون گفت اگر پندی میطلبم این کفایت ست چون دست او
بر دست فضیل آمد گفت ما الی هذا الکلف لو نجا من النار در عرفات از وی پرسیدند که حال این خلق
چون می بینی گفت آمرزیده اند اگر فضیل در میان نبودی سفیان ثوری گفت شبی پیش او رفتم و آیات
و اخبار می گفتم پس گفتم مبارک شبی که امشب بود و ستوده نشستی که دوش بود همانا که نشستی چنین بهتر
از وحدت بود فضیل گفت بد شبی که امشب بود و تباه نشستی که دوش بود گفتم چرا گفت زیرا که تو همه شب
در بند آن بودی تا سخنی گوئی که مرا خوش آید و من در بند آن بودم تا از کجا جوابی نیکو گویم که پسندیده خاطر
تو آید بسخن یکدیگر از خدا تعالی باز ماندیم تهنائی بهتر و مناجات با حق خوشتر مردی بزیارت او آمد گفت
بچه کار آمده گفت تا از تو آسایشی یابم و موانست کنم گفت بخدا که این بوحشت نزدیکتر ست و نیامده
مگر از برای آنکه مرا بدروغ بفریبی و من ترا فریم بدروغ وی گفته مردم که از یکدیگر بریده شدند بسبب تکلف
شدند هرگاه تکلف از میان برخیزد گستاخ با یکدیگر توانند زیست یکی او را گفت مرا وصیتی کن گفت ارباب
متفرقون خیر ام الله الواحد القهار وی گفته هر که را خدا دوست دارد اندوهش افزاید و هر که را
دشمن دارد دنیا بروی فراخ گرداند اللهم لا تجعل الدنیا اکبر همنا و هر که از خدا ترسد همه چیز از و بترسد
ابراهیم ادهم سید الطائفه جنید بغدادی او را مفاتیح القلوب گفتی و امام ابو حنیفه او را مولانا و سید ابراهیم میگفت مریدی خواجه فضیل عیاض
او را گفتند دائم بحق مشغولی چرا حدیث نمیخوانی گفت هنوز از یک حدیث فارغ نشدم ترکت الدنیا راس کل عبادة گویم شاید نه حدیث
مروی بالمعنی باشد و نه بالفظ در کتب حدیث موجود نیست بعضی میگویند قبر او در شام ست و برخی میگویند در بغداد و سلسله ادهمیه
از وست و حذیفه مرعشی خلیفه او ست وی گفته پانزده سال سختی و مشقت کشیدم تا ندا شنیدم کن عبدا
فاستراحت یعنی فاستقم کما امرت او را چون واردی از غیب فرود آمدی گفتی کجا اند ملوک دنیا به بینند
تا این چه کار و بار ست و از ملک خود شان ننگ آید و هم وی گفته هر که دل خود حاضر نیابد در سه موضع این
نشان آنست که در بر و بسته اندیکی در وقت خواندن قرآن دوم در وقت ذکر گفتن سوم در وقت نماز
کردن شقیق او را گفت چرا از خلق میگریزی گفت دین خود در کنار گرفته ام و از ین شهر بآن شهر میگریزم
و از ین کوه بآن کوه تا هر که مرا بیند پندارد که حمالم یا وسواس دارم تا با شد که دین از دست ابلیس نگاه دارم
و بسلامت از دروازه مرگ بیرون روم معتصم از وی پرسید که چه پیشه داری گفت دنیا را بطالبان دنیا
گذاشته ام و عقبی را بخواستاران عقبی در یعمان ذکر خدا گزیده ام و دوران جهان لقای خدا دیگر

پرسید چه حرفه داری گفت ندانی که کارکنان خدای را حاجت به پیشه نیست وی گفت زاهدی متوکل را دیدم
پرسیدم تو از کجایی گفت این علم من کیست از من میت از من دهنده بپرس مرا باین فضول چه کار ست
از و پرسیدند که تو بنده کیستی بر خود از زید و بر خاک بیفتاد پس برخاست و گفت ان کل من فی السموات
والارض الا آتی الرحمن عبدا گفتند چرا اول جواب ندادی گفت ترسیدم که اگر گویم بندهٔ اویم او حق
بندگی طلب کند و اگر گویم که نیم نتوانم که گویم یکی از وی و صیتی خواست گفت بسته بگشائی یعنی کیسه و گشاده
دربند یعنی زبان وی بصحرا رفته بود لشکری پیش آمد و گفت آبادانی کدام طرف ست اشارت بگورستان کرد

ابو عبد الله مغربی از قدماء مشایخ ست از طبقهٔ ثانیه ابراهیم شیبانی خلیفه اوست صد و بست سال عمر یافت
زیر سنه در مغرب بود دائم احرام میداشت و هرگز جامهٔ او چرکین نمیشد و موی او نمی بالید گفت هر که دعوی
بندگی کند و را هنوز مرادی بود در دروغ زن ست بندگی آنزمان درست باشد که از مراد خود فانی شود گفت
درویشان راضی اند بحق اندر حرکت ایشان بلا از خلق بر نمیخیزد و گفت منصف تر از دنیا ندیدم تا که او را
خدمت کنی خدمت کند و هرگاه ترک کنی ترک کند

ابو بکر کتانی قدس سره ختم قرآن بسیار کردی و در شبانروز یکبار وضو نمودی گفت در خواب جوانی جمیل
دیدم گفتم کیستی و کجائی باشی گفت تقوی ام در دل اندوهناکان میباشم باز زنی زشت رو دیدم گفتم کیستی
و کجائی باشی گفت خنده ام در دل اهل نشاط همی باشم گویم اعمال هر چند در نیخا اعراض اند اما در انجا جواهر گردند و
موزون نموده شوند سپس اولیاء را گاهی در منام عالم مثال مینماید و بر حقائق آن اعمال ایشان آگاهند وی گفته پیغمبر را
در خواب دیدم گفتم چه میگوئی که دلم نمیرد فرمود هر روز چهل بار بگو یا حی یا قیوم لا الٰه الا انت گویم لفظ حدیث
هم چنین ست یا حی یا قیوم برحمتک استغیث لا تکلنی الی نفسی طرفة عین و اصلح لی شانی کله و بالجمله این کلمه مبارک را
اثر بادیدم که در هیچ شی نیافتم بلا با از گفتن او دور شده و سرورها از زدن او بر زبان نقد وقت آمده
کتانی گوید تصوف همه خلق ست هر کرا خلق بیشتر تصوف بیشتر و گفت فراست پیدا شدن یقین ست
و توکل در حقیقت کامل شدن یقین ست و گفت وردی بوقت انتباه از غفلت و لرزیدن از بیم قطعیت
فاضلتر از عبادت ست گفت باد صبا مخزون ست در زیر عرش چون صبح بدمد باد صبا بوزد
تا نالهای استغفار برساند

ابو عبد الله محمد بن خفیف بغدادی قدس سره مرید ابو محمد رویم ست گفت رضا دو قسم ست رضا در

ورضا از و رضا در و در تدبیر ست و رضا از و در تقدیر گفتند عبودیت کی درست آید گفت وقتی که همه کارها بخدا گذارد و در بلا صبر نماید وی از طبقهٔ خامسهٔ ست شافعی مذهب بوده امام زمانه خود بود در انواع علوم وی گفته التوحید الاعراض عن الطبیعة جنید و ابن عطا و جریری و حسین حلاج و غیرهم را دیده بود

لقمان سرخسی قدس سره در اول حال صاحب مجاهده بود تا که حالی بر او غلبه نمود که عقل را در ربود مجذوب شد از وی پرسیدند این چه حال ست گفت هر چند بندگی کردم بیش می بایست درماندم گفتم خداوندا پادشاه مجاز را چون بنده پیر میشود آزادش کنند تو پادشاه حقیقی در بندگی تو پیر شدم اکنون آزادم کن آوازی شنیدم که آزادت کردم و نشان آزادی آنست که عقل از و برگرفتند او از عقلا و مجانین ست در وقت مرگ یکی او را گفت بگو لا اله الا الله تبسم کرد و گفت ای جوانمرد ما خراج داده ایم و برات گرفته ایم و باقی بر تو خواهیم

شیخ عبدالله انصاری از فرزندان ابی ایوب انصاری ست با احنف بن قیس در خراسان آمد و در هرات سکونت فرمود و از موعظت و هدایت هرات را گلزار نمود از اینجاست که مشایخ هرات را باغچهٔ انصاریان گویند تصنیفات او اعتبار تمام دارد رساله او مشهور ست و نزد این عاجز موجود وی گفته اگر یکبار بگوید بندهٔ من از عرش بگذرد خندهٔ من و گفت کاسنی اگرچه تلخ ست ولی از بوستان ست عبدالله اگرچه مجرم ست ولی از دوستان ست گفت التصوف هو الخلق ابو سهل صعلوکی گفته خلق اعراض ست از اعتراض مناجات وی در رساله عجب نمکی و شوری دارد

احمد جام از فرزندان جریر بن عبدالله بجلی ست خلیفه شیخ ابو سعید ابو الخیر ست بتربیت باطن و در ظاهر مرید ابو طاهر فرزند ابو سعید مذکور بود ابو سعید وقت وفات وصیت کرد که خرقه من بوی دهید ابو طاهر آرزو کرد که این ولایت و ولایت نصیب او شود گفت این کار بآرزو راست نیاید آزاد بگیری دادند و علم شیخی ما را بر در خراباتی زدند و آن احمد جام بود که با اهل فسق خراباتی بود ؎

مناجاتیان ذکر خوان من اند خراباتیان خود از آن من اند

وی امی بود در بست و دو سالگی توبه نمود ؎

توبه از باده در ایام جوانی کردم اول مستی من بود که هشیار شدم

در چهل سالگی حق تعالی او را علم لدنی عطا فرمود کتابها تصنیف کرد از سراج السالکین نوشته اکنون شصت و دو سال ام که این کتاب تصنیف کرده ام و صد و هشتاد هزار کس بدست من توفیق توبه یافته گویم سبحان الله

این چه دولت ست که اورا دست بهم داده آنحضرت صلعم می فرماید لان یهدی الله بک رجلا خیر لک من حمر النعم وفات او در ۵۳۰ بود

سالار مسعود غازی در مناقب الاولیاء نوشته وی از اولاد محمد بن حنفیه ست مادرش ستر معلی خواهر سلطان محمود غزنوی بود پدرش ساهو سالار اکثر کفار را تیغ آبدار تیغ آوزد بقیه گریخته بقنوج در پناه رای جیپال آمدند خطبه بنام سلطان محمود خواند وعیال خود ستر معلی را باجمیر طلبداشت ۲۱ رجب ۴۰۵ سالار مسعود متولد شد تولد ناصر دین تاریخ ست چون سلطان بر رای مذکور غالب آمد واموال واستعه گرفته بغزنی رفت مسعود در هندوستان ماند واکثر مواضع فتح کرد واموال بسیار وسپاه بیشمار بهم رسید رای مهیپال که راجه دهلی بود وپسرش گوپال جنگ عظیم کردند از دست گوپال زخمی برجبینی سالار مسعود رسید ودندان هم شکست گردید اما فتح بدست سالار ماند سالار مرید ابو محمد چشتی ست مردم هرچند گفتند که بر تخت دهلی نشیند گفت مطلوب من امتثال امر الهی ست نه پادشاهی خطبه بنام محمود خواند وبقنوج برلب آب گنگ دائره لشکر کشید اجیپال بنیازمندی پیش آمد وملازمت نمود وبخدمت راهداری ممتاز گشت سالار دریا عبور کرد واکثر رایان اطراف را شکست داده در اطاعت اسلام آورد ودر ۴۲۳ ۱۷ شعبان بعجبت شکار بهرائچ رفت وفرمود از اینجا بوی محبت می آید استقامت نمود وسوزج کند که معبد عظیم کفار بود هردم نموده باغی عظیم پیدا شد رایان بدرایان جنگی عظیم درمیان آوردند قضا را دران معرکه روز یکشنبه وقت عصر ۱۴ رجب ۴۲۴ تیری برشهرک سالار مسعود رسید کلمه شهادت گویان شربت شهادت چشید ودرهمان باغ دفن شد ورواج بت پرستی داد ند تا آنکه حضرت خواجه معین الدین چشتی در ۵۹۳ در اجمیر در وقت رای پتهورا قدوم فرمود واسلام را از سر نو تازگی بخشید ولله الحمد انتهی جاهلان هندوستان میله بهرائچ میکنند وشرکها وکفرها باگور آن شهید میان می آرند وانچه از برای همه اولیاء تصرف ثابت میکنند همچنان اعتقاد مشرکانه وارادت کافرانه بجناب او نیز دارند ووی وجمله اولیاء بهزار دل ازین حرکات ورانند

شیخ نجم الدین کبری قدس سره از اجله مشایخ خوارزم ست از مریدان شیخ عمار بن یاسر واز شاگردان تلامذه محی السنه در زمان طلب علم باهر که مناظره کردی غالب آمدی چندانکه بطامه کبری لقب کردند بعده طامه افتاد کبری ماند اورا ولی تراش ازان گویند که درغلبه حال بهرکه نظر می افگند ولی میشد بابا فرخ جامه خود باو پوشانید وگفت ترا وقت دفتر خواندن نیست وقت آنست که سر دفتر جهان شوی وی گفته رسول خدا را صلعم بخواب دیدم التماس کنیت نمودم فرمود ابو الجناب گفتم بتشدید یا بتخفیف فرمود مشدد دانستم که از دنیا اجتناب باید کرد

تجرید اختیار کردم وی پادشاه را بدعا نمود تا چنگیز خان برا و خروج نمود و خلفا و خود را گفت بلاد خود ها
رؤید که آتشی از سمت مشرق فروزان شده سعی تا مغرب خواهد سوخت درین امت همچو این فتنه واقع
نشده گفتند شیخ دعا کند تا این بلا مندفع گردد فرمود بلا مبرم ست دعا اثر نکند گفتند شیخ هم بیا گفت
مرا حکم نیست همین جا شهید خواهم شد خلفا و بلاد خود ها رفتند چنگیز خان و کفار مغول در خوارزم در آمدند
خوارزم شاه بگریخت کشته شد مملکت تاراج گشت شیخ مقاتله کرد چند کفار را کشته پرچم کافری برکشید
ناگاه تیر قضا بر سینه رسید شربت شهادت چشید بعد از شهادت پرچم از دست شیخ باز کردن نتوانستند
تا که آنرا بریدند در مناقب الاولیا گفته پرچم موی سر را میگویند مولوی روم گفت ؎

ما ازان هفتشاهیم کساغر گیرند　　نه ازان مفلسکانی بزلاغر گیرند
بیکی دست حق خالص ایمان نوشند　　بیکی دست دگر پرچم کافر گیرند

شهادت شیخ در سنه سیصد و هژده هجری بود مجد الدین بغدادی خلیفه اوست

شیخ علی ابو الحسن مغربی قدس سره وی گفته در مغاری گفتم الهی ترا کی شاکر باشم ندا آمد وقتی که غیر خود را
منعم علیه نبینی گفتم چگونه که تو برانبیا و علما و ملوک انعام کرده آواز آمد اگر انبیا نمی بودند راه از که می یافتی
و اگر علما نمی بودند اقتدا بکه میکردی و اگر ملوک نمی بودند ترا امین که کردی پس این همه نعمت من ست بر تو از
مقالات اوست رح باید که خوشی تو بیافتن مراد و برآمدن حاجات نباشد بلکه خوشی بدعا و مناجات و عرض
حاجات باشد والا از محجوبان باشی و فاتش در سنه ششصد و پنجاه و چهار واقع شد

مخدوم اخی جمشید راجگیری سالک صاحب جذبه بود گویند ارشاد از شاه شرف بوعلی قلندر یافت و بعضی
میگویند خلافت از مخدوم جهانیان داشت در اصل از قدوانیان اطراف لکنهٔ بود از طرف پادشاه منصبی
داشت ترک کرده بمجاهده و ریاضت پرداخت وفات او روز چهارشنبه دهم شوال در سنه هشتصد و چهل
و دو بوقوع انجامید راجگیر محله ایست از شهر قنوج مدفن او انجاست وی صاحب لفظ ست والد مرحوم رضی الله
عنه در مجموعهٔ ملفوظات او را بقلم خود نوشته از انجمله این ست که وی گفته او تعالی هرگز جاهلی را ولی نگرفته و در
کتاب خود گفته و اعرض عن الجاهلین پس اعراض از صحبت جهال واجب ست ؎

صحبت بدکاره تبه می کند　　دیگ سیه جامه سیه میکند

وهم وی گفته رجل و نصف رجل و لا شیء فالرجل الواصل و نصف الرجل الطالب و لا شیء طالب الدنیا

گفت طالب صادق را باید که قدم در متابعت شریعت حضرت رسالت صلعم زند و در اعمال پیروی او کند
و آنچه وی صلعم فرموده ست ازان برابر سوزنی تجاوز ننماید و همیشه بر جادهٔ سنت مستقیم باشد و اگر یکی بر روئی
دریا میرود یا در آتش درمی آید و خارق عادت بخلق مینماید و فریضه از فرائض الله عمدا ترک میدهد یا سنتی از
سنن محمد رسول الله صلعم نقصان میکند بدانکه او شیطان و ضال مضل ست و کرامت نمودن او استدراج اوست
و در دعوی کذاب ست اتقوا من الصوفیة الجهلة فانهم لصوص الدین و قطاع طریق المسلمین ؎

جنگ و جال از درون و رنگ و بال از برون دام دزدان در ضمیر و رمز شاهان در خطاب

اورا در ذم دنیا سخنهای بسیار خوب ست و کلام مرغوب میفرماید با چندین زهد اگر ذره محبت دنیا در دل وی
باشد هرگز لائق جوار حضرت پادشاه قدیم نگردد لو اری في قلبه حبة من محبة الدنیا لا ذیقه حلاوة
محبتی لان الملوث لا یصلح للحظیرة القدسیة و الحضرة الربانیة ؎

خمار عشق تو اندر دماغ ازان باقی ست که صورت لمن الملک هر زمان ساقی ست

بشر حافی محدث صوفیست و منتحل این طائفه علیه اما روایت نکرد و گفت در خود شهوت آن می بینم اگر شهوت
در خاموشی بینم روایت کنم او را گفتند بغداد مختلط شده ست بلکه بیشتر حرام ست تو از چه میخوری گفت از همین
که شما میخورید گفتند باین منزلت چون رسیدی گفت بلقمه کمتر از لقمه و بدستی کوتاه تر از دستی و کسیکه خورد و
خند و با کسیکه خورد و گرید برابر نبود و حلال را اوقات پذیرد و هم وی گفته رسول خدا را بخواب دیدم فرمود
هیچ میدانی ترا از میان اقران چرا برگزیده اند گفتم نه فرمود از بهر آنکه متابعت سنت من کردی و صالحانرا
حرمت داشتی و برادران را نصیحت کردی و یاران و اهل بیت مرا دوست گرفتی وی گفته سیاحت کنید آب
چون روان شود خوش باشد و چون ساکن بود متغیر شود یکی او را بخواب دید و پرسید خدا با تو چه کرد گفت بیامرزید
و نیمهٔ بهشت مرا مباح گردانید و باجماع وی خلیفه جنید بغدادی ست مولدش مرو و مسکنش بغداد بود مردم گفتند
که با تو بچ رویم گفت بسه شرط آنکه زاد نگیریم و از کسی نخواهیم و اگر دهند نستانیم گفتند همه کنیم اما اگر فتوحی رسد
رد نکنیم گفت پس توکل بر زاد حاجیان کردیم گفتند پادشاه را که ظالم ست چرا وعظ نگوئی گفت خدا بزرگتر
ازان ست که پیش کسی که او را نداند یاد کنیم وی گفته سخت ترین کارها سه چیز ست سخاوت در تنگدستی
ورع در خلوت حق گفتن پیش کسی که از و بترسی گفت هر که عزت خواهد از سه چیز احتراز کند حاجت از خلق
خواستن و مردم را بد گفتن و بمهمانی رفتن او را بخواب دیدند و پرسیدند خدا تعالی با تو چه کرد گفت فرمود

چرا چندین می ترسیدی اما علمت ان اکرم صفتی

امام اعظم ابو حنیفه کوفی وی چنانکه در علم دین منصب امامت دارد همچنان در زهد و عبادت امام سالکان است توجه بقبلهٔ حقیقی داشت و روی از خلق گردانیده بر ترک قضا ممتحن شد و شکیبا ماند یکی از ظلمه بیامد و گفت مرا قلمی تراش گفت نتراشم گفت چرا گفت ترسم که از ان قوم باشم که حق تعالی فرموده احشروا الذین ظلموا و ازواجهم کودکی را دید در گل مانده گفت گوش دار نیفتی کودک گفت افتادن من سهل ست اگر بیفتم تنها باشم اما تو گوشدار اگر پایت بلغزد همگنان کز اثر تو آیند بلغزند و بر خاستن همه دشوار بود امام را عجب آمد و یاران را گفت زنهار اگر شما را در مسئله چیزی ظاهر شود و دلیل روشن تر بیابید دران متابعت من نکنید و بتقلید من تحقیق خود را مانید شیخ عارف فرید الدین عطار گفته و این نشان کمال انصاف ست تا الاجرم ابو یوسف و محمد حسن اقوال دارند در مسائل مختلفه اکثر گویم بر پیروی امام خود کسی ست که اتباع دلیل میکند نه پیروی قال و قیل مردی مال را از حضرت عثمان رضی الله عنه خواست گفت خواهم که دختر ترا بفلان بود بدهم وی گفت تو امام مسلمانان باشی روا داری که دختر مسلمانی بجهودی دهی وی خود هرگز ندهم گفت سبحان الله روا باشد که محمد رسول الله دو دختر خود بجهودی بدهد آنمرد در حال دانست که سخن از کجاست توبه کرد و از ان اعتقاد برگشت گویند خلیفه مهدی ملک الموت را در خواب دید و پرسید که از عمر او چند مانده ست وی اشارت کرد بپنج انگشت هیچکس تفسیر نتوانست گفت از امام پرسید گفت اشارت باین آیت ست ان الله عنده علم الساعة و ینزل الغیث و یعلم ما فی الارحام و ما تدری نفس ماذا تکسب غدا و ما تدری نفس باي ارض تموت معانی رازی گفتم پیغمبر علم را دو خواند و ندیدم گفتم این اطلبك فرمود عند علم ابی حنیفة گویم علم او اتباع دلیل و ترک تقلید بود و کما تقدم و مناقب او بسیار و مجاهدات او بیشمار ست پوشیده نیست

محمد بن ادریس شافعی مطلبی وی شعبه شجر مبدی ست و شجر بوستان مصطفوی شیخ عطار میفرماید هم کریم جهان بود و هم جواد زمان هم افضل وقت و هم اعلم عصر هم حجة الایمه و هم مقدم الامة ریاضات و کرامات او بسیار است که این کتاب حمل آن تواند کرد در پانزده سالگی فتوی داد احمد حنبل که امام جهان بود بشگرفی او آمدی احمد گفت ما هر چه یاد داریم معانیش او میداند شافعی رسول خدا را صلعم در خواب دید فرمود کیستی گفت یکی از گروه قوم گفت نزدیک آئی نزدیک شد آب دهن خود بگرفت و تا دهن باز کرد بدهن او انداخت شبی هارون بازید مناظره میکرد زبیده گفت ای دوزخی هارون گفت اگر من دوزخیم ترا طلاق ست از یکدیگر جدا شدند علماء

بغداد را حاضر کردند هیچکس جواب ننوشت شافعی را پرسیدند وی هارون را پرسید که هرگز بر تخت مصیبتی قادر شده واز بیم خدا استاده گفت بل شافعی گفت وامامن خاف مقام ربه ودهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی یکی پیش از مرگ او در خواب دید که آدم علیه السلام بمرد معبری گفت اعلم زمان وفات کند چه علم خاصه آدم ست وعلم ادم الاسماء کلها او را بعد از وفات در خواب دیدند و پرسیدند که خدا با تو چه کرد گفت مرا برکرسی نشاندو زر و مروارید بر من افشاند و رحمت کرد

احمد حنبل امام سنت ومقتدای ملت ست عطار قدس سره فرموده هیچکس را در علم احادیث آن حق نیست که او راست در ورع وتقوی وریاضت وکرامت شانی عظیم داشت ومستجاب الدعوة بود وجمله فرق او را مبارک داشته اند واز انچه شبهه روی افتد اکرند مبراو مقدس ست ذوالنون وبشر حافی وسری سقطی ومعروف کرخی وامثال ایشان بسیار مشایخ را دیده بود امتحان او در قول بخلق قرآن واثبات او بر عدم آن معروف ست روز مرگ او هجوم مردم بر جنازه از لکوک در گذشت والوف گبر وترسا مسلمان شدند محمد بن خزیمه گفته احمد را بعد از وفاتش در خواب دیدم پرسیدم خدا با تو چه کرد گفت بیامرزید و تاج کرامت بر سرمن نهاد ونعلین در پای من کرد وگفت احمد این از برای آنست که قرآن را مخلوق نگفتی گویم او را مذهبی نبود جز حدیث و بر کرت همین حدیث رسید بجائیکه رسید وچندان مجتهدین که در طریقه او برخاستند در هیچ مذهب معلوم نیست واگر هیچکسی نباشد مگر ابن تیمیه وابن قیم از برای موازنه باتمام علماء زمان واهل سلوک جهان کفایت ست خصوصا وجود شیخ عبد القادر جیلانی در طبقه او والله اعلم

مالک بن انس امام دار الهجره ست وامامی از ایمه مذاهب در تذکرة الاولیا ذکر او نکرده با آنکه سلسله امام امام برده ترجمه شریف او چندان ست که این نامه متحمل آن نمیتواند شد در اتحاف وفا آن بسیار نوشته ام ومی گفته حق تعالی فرموده قالوا حسبنا الله ونعم الوکیل خواستم که مضمون این کلمه نقش خمیر من باشد پس در نگین خاتم آزاکنده کرد وبر دروازه خود این کلمه نوشته بود ماشاء الله پرسیدند چرا چنین کردی گفت او تعالی فرموده ولولا اذ دخلت جنتك قلت ماشاء الله وجنت من خانه من ست خواستم که هر بار که بخانه در آیم این کلمه بیاد من آید وبر زبان من رود خانه او در مدینه خانه ابن مسعود بود مجلس او در مسجد نبوی مجلس عمر فاروق وی گفته من تمام عمر با سفیهی وسبک عقلی همنشینی نکرده ام امام احمد گوید این امر عظیم ست که جز از مالک دیگری را میسر نشده

واین بیت بسیار می خواند ؎

وخیر امور الدین ما کان سنة وشر الامور المحدثات البدائع

در اتباع سنت و سد ذرائع بدعت آیتی بود از آیات خداوندی گفته لیس العلم بکثرة الروایة انما هو نور یضعه الله فی القلب واین کلمه تحقیقی دارد بس عمیق هارون رشید خواست تا بخانه او آمده اطفال او را روایت موطا کند گفت العلم یوتی ولا یاتی شافعی شاگرد اوست واحمد شاگرد شافعی ست عمر شافعی در خواب دید که کسی میگوید که امشب آنکه از همه زمینیان در علم وفقه افزون بود بمرد وچون آنشب را شمردند شب وفات او بود نزد وفات خود میگریست پرسیدند این گریه چراست گفت دوستدارم که فتوی ندهم بر هر مسئله که از برای خود گفته ام مرا تا زنده ام بایست نزد در احیاء العلوم حکایات زهد وسلوک او بسیار آورده ووی اول کسی ست که در حدیث کتاب موطا جمع نموده واین کتاب او کتابی مبارک قدیم ست وهمه محدثان جهان درین باب متطفل او یند رحمهم الله تعالی اجمعین

سید عبد الرحمن بن سلیمان اهدل سعد بن عبد الله سهیل در ترجمه او کتابی مفرد نوشته وفتح الرحمن فی مناقب سید عبد الرحمن نامش گذاشته اورا اجازتی ست از برای بنی شوکانی وی گفته العلم ذباب الصدر جماجمه شفاء والاخرداء یعنی چیزی نیست که او را اصلاحی وفسادی پیش نیاید وبحسب حیثیات گاهی خیر ست وگاهی شر وهم وی گفته لیس العلم بطلاقة اللسان ولا بطول الاطناب وبدیع البیان ولا فی الکراریس الکثیرة والمجلدات الضخیمة انما العلم ما افادته الملکة التامة والرسوخ وکان مما ینفع صاحبه هدایة ویقربه الی رب العالمین وی گفته در قوله تعالی الذین یومنون بالغیب اشارت بسوی علم عقائد ست ودر قوله ویقیمون الصلوة اشارت بسوی علم فقه ودر قوله ومما رزقناهم ینفقون اشارت بسوی علم تصوف وی گفته السلامة کل السلامة فی الملازمة الکاملة علی الفاظ الکتاب والسنة واستفادة العلوم والاسرار من الفاظها فهذا هو الصراط المستقیم واما جعل ما غیر من کتاب الله وسنة رسوله وروی بالمعنی هو الاصل الاصیل وجعل الاستفادة منه فمرتبة دون المرتبة الاولی وگفته واذکر دبابک فی نفسک این را معنی قریب آنست که من عرف نفسه عرف ربه یعنی هر که نفس خود را بحقیقت شناخت رب خود را بقدم شناخت ومن عرف نفسه بالفقر عرف ربه بالغنا ومن عرف نفسه بالسنة والنوم عرف ربه بانه لا تاخذه سنة ولا نوم فمن عرف حقیقة نفسه بالکشف الربانی والذوق عرف ربه فمعرفة النفس باب معرفة الله عز وجل فمن عرفها حق معرفتها فقد ذکر الله فی نفسه

علی بن حسام شاذلی چشتی معروف بعلی متقی در معرکهٔ هزیمت سلطان بهادر از همایون پادشاه بحرمین رفت شیخ ابن حجر مکی هم استاذ و هم مرید اوست در حالت احتضار حکم کرد که تا حین انزهاق روح مقابله کتاب جامع کبیر از دست ندهند شیخ گفت سبحان الله الی الان یصیغ کتب الحدیث والی هذا الوقت یصححها و یتتبع سنن رسول الله صلعم وی گفته که انچه از وجه حلال کسب کنند هرگز ضائع نشود و اگر آزاگم کنند باز یابند

اتحاف المتقی فی فضل الشیخ علی المتقی کتابی ست که خلیفهٔ ایشان عبدالوهاب متقی در مناقب ایشان نوشته و دران گفته توفی فی ۹۷۵ و شیخ عبدالحق دهلوی در زاد المتقین فی سلوک طریق الیقین بابی در حال و مآل وی عقد کرده و محمد طاهر فتنی بمجمع البحار پرداخته و بالجمله بسی بزرگ و عالم و عارف کامل بود و در باب کتب حقائق و اشارات توحید و امثال آن از کلمات شطح و طامات طریقه ایشان سکوت و تسلیم بود در اعتقاد سماع همان تفصیل و تقسیم بود که در کتب متقدمین قوم ست و در عمل آن توقف و اجتناب داشتند جوامع سیوطی را بر ابواب فقه ترتیب بخشیده گفته اند للسیوطی منة علی العالمین وللعلی منة علیه شیخ عبدالوهاب گفته خانه دیدم در وی شیخ علی متقی نشسته و انهار و جداول مختلف در صغر و کبر در صحن خانه جاری اند اشارت بنهری کردند که این جامع کبیر ست و بنهری دیگر که این جامع صغیر ست و بجدولی اشارت نمودند که این فلان رساله ست و بجدول دیگر که این فلان مقالات ست همچنین کتب و رسائل خود را نام بردند و هر یکی را بنهری و جدولی تعیین فرمودند

عبدالوهاب متقی خلیفهٔ اوست ترجمهٔ او در بابی مفرد در زاد المتقین نوشته و گفته طریقهٔ ایشان در تصوف اتباع شریعت و تحکیم کتاب و سنت و استقامت بر آداب طریقت و کتمان اسرار حقیقت و تصحیح نیت و حفظ اوراد و تعلیم علم و تکلم بر قدر عقول و تسلیم حال و اقتصاد در عمل و احتیاط در جمیع احوال ست وی گفته طریق ما آنست که یستفید من کل مفید و یفید لکل مستفید و هم وی گفته مشایخ ما ذلیه گفته اند المقصود موافقة الحق لا مخالفة النفس یعنی اگر شهوت نفس باطاعت حق موافق افتد زهی سعادت این موافقت حکم مخالطت دارد شعر

باشکر دارد ۵

لذت همه در مناسبتهاست از شیر دل شکر کشاید ۵

می فرمودند هر علمی صحیح که بران اطلاع افتد لااقل یکبار خود عمل بدان می باید کرد تا باری از جملهٔ عاملان آن عمل باشد اینمعنی را از دست نباید داد وی گفته ازان باز که بامرهٔ مارفته ست عجب حضوری نصیب ما شده ست مدة العمر اینچنین خلوتی نیافته بودیم شیخ عبدالحق گفته بعد از حصول وداع از انحضرت صلعم و قدوم بمکهٔ معظمه چون بخدمت

ایشان رسیدم خوشحال شدند و مبارکباد گفتند و فرمودند که باری بمشاهدهٔ آثار و ملاحظهٔ انوار آنحضرت صلعم مشرف شدید و این دو بیت فرو خواندند ؎

یا عین ان بعد الحبیب و داره ... و نأت مراحله و شط مزاره

فلقد ظفرت من الزمان بطائل ... ان لم تزاره فانه اثاره

و در وقت وداع پیراهن خاصه عنایت کردند و فرمودند که این خرقه شیخ عبد القادر است و شما را بخدا سپردیم و دعا و وداع خواندند ؎

دلی از سنگ باید بسر راه وداع ... که تحمل کند آن لحظه که محمل برود

ابو الحسن بکری جامع علم و عمل بود و هو ممن یتفق علی ولایته و جلالة شأنه شیخ عبد الحق گفته در علم پایهٔ اجتهاد داشت و با وجود آن دائم نظر در کتاب میگماشت و هرگز کتاب از دست او مفارقت نکردی

زین العابدین حفید اوست وی گفته در بعض مجالس نعتقد ان ابا بکر افضل ممن علی و لکن المحبة و الاعجاب شیء آخر و میگفت مواهبنا کلها علی ید سیدنا علی و هم وی گفته نعتقد ان الفضیلة بین الاصحاب علی ما ذکره العلماء و هذا هو المذهب و لکن للقوم ذوقا و حالا آخر یجدون و یدرکون به اشیاء

ابو بکر بن سالم یمنی حضرمی هو ممن جمع بین العلم و الحال و الولایة و السیادة له کلام عال و اشعار فائقة فیما ینبی عن حاله و مقامه وی قصیدهٔ ابن فارض را معارضه کرده و در ان گفته ؎

فلو لا وجود السر ما کان کائن ... فتمت بذاک السر کل البریة

تمسک بنا و الزم دقائق حسننا ... و زدنی بصرفا لود لسعد بزوری

ولی شرف بالمصطفی سید الوری ... بنسبته نفنا جمیع الخلیقة

و صل علی الهادی النبی و آله ... و اصحابه و التابعین بجملة

شیخ احمد ابو الحرام از اکابر علماء و عرفاء مدینهٔ نبویست پسر او فوت کرد گریستند وی گفت ای پدر گریه مکن اگر من رفتم غم نیست تو باقی بمان که در وجود تو نفع خلق ست و این آیه بر خواند اما الزبد فیذهب جفاء و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض شیخ در زاد المتقین گفته اکنون چون باین آیه میرسند گریه میکردند و قصه فوت پسر یاد می آوردند

شیخ محمد بهنسی از دیهات مصرست و از دیهات عصر بمکهٔ معظمه توطن کرد شاگرد در علی شاگرد سیوطی ست

وی میگفت که عمل من بر اکثر کتب احادیث ست از صحاح و در مسائل فقه اجتهاد و استنباط کردی

شیخ عیسی مغربی متوطن مدینهٔ منوره شیخ عبدالحق دهلوی او را بعد تیکه عربان دارند میگفت لا تمنونا من دعائک

فرمود سبحان الله لست انت ممن تنسی در زاد المتقین نوشته دیوانه بود که در مسجد حرم می آمد و نخستان غریب

می گفت در پیش باب کعبه پائها دراز کرده خواب میکرد گویا که خانهٔ پدرش هست از مشاهدهٔ او حالتی عجیب و ذوقی

غریب دست بهم میساید بعده گفته این فقیر هر بار در طواف بر پای او بوسه میزدم و میگذشتم و وی در خواب نبود

خوش آنکه زمی مست شوی بیخبر افتی پنهان ز تو من بوسه زنم آن کف پا را

و بعده گفته یکی از غرائب اوقات و حالات آنمقام شریف طواف نیم شبی ست و تجلی خاص و عظمتی مخصوص بر در و دیوار

آنمقام می افتد که تعبیر از ان جز بلسان وقت ممکن نگردد معنی بی کم و کیف که میباشد در حال آنجا نه مدرک میگردد

و مشاهده می افتد تا آنکسانی که بصاحب خانه آشنا باشند چه میدیده باشند خدا داند که در ان در و دیوار چه عظمت

نهاده اند و ذلک سر عظیم انتهی گویم درین فهمیدن این حقیر نیز همزبان حضرت شیخ رحمه الله تعالی ست در حالت طواف

نیم شبی این برکات و آثار را بچشم سر خود دیده اللهم ارزقنا هاهرة اخری دیگر زنی بود غالب آنست که از دیار

یمن بود ضعیف کبیر السن در وقت دعا گریها میکرد و شوقها مینمود گویا تمام خانه را در شکم خواهد فرو برد دیگر **حبشی**

بود که محرم می آمد و برای خود اذان و اقامت میگفت و نماز میکرد و تمام شب بالکعبه در بغل بود و الله اعلم شیخ

عبدالحق دهلوی گوید در مدینهٔ مطهره از جنس مجاذیب کمتر دیده شد غالب بر حاضران آنمقام و ساکنان آن بلده سعادت

فرجام ادب و وقار و تواضع و انکسارست و وجود مجاذیب در مکه معظمه بسیار و با وجود آن مردی یمنی بود مجذوب

شکل در عین هوای زمستان با آن سردی هوا که در ان مقام شریف میباشد جامهارا از بدن برکنده در یک ازار

میگشت و در مسجد شریف می آمد و بخنان غریب با اداهای نادر و شیرین میگفت و با حاضران خطاب میکرد و تحریص

بر رعایت ادب و حضور و توجه بجناب نبوت صلعم مینمود و اشاره بحجرهٔ شریفه میکرد و میگفت هذا رسول الله صلعم

جالس فیه و حاضر فیکم و انتم بین یدیه فتادبوا معه و شاهدوا جماله هذا رسول الله هذا چنان مینمود

که گویا بحس بصر آنحضرت را می بیند و باینجهت بمکس اهل مدینهٔ منوره اشارت بجانب آنحضرت صلعم جز حسی نیست

و در محاورات غیر هذا رسول الله و هذا نبی الله نمیگویند و در مسجد شریف آواز بلند نمیکنند روزی از تره فروشی

می شنیدم که میگفت وتر های خود را آب می پاشید یا برکة النبی تعالی وانزلی ثم لا تعلی و جنازه میت را

بر در حجرهٔ شریفه می برند و ساعتی می ایستند و استغفار و استشفاع مینمایند و یکی از اوقات ذوق و حضور وقت

خطیب ست که خطیب در اثنای خطبه روئی خود را گردانیده بجانب آنحضرت صلعم می بیند و میگوید هذا النبی صلعم
قال گویم انچه من شنیدستم از خطیب این لفظ ست صاحب هذا القبر المطهر و المرقد المعطر و مانند آن
وحق آنست که اینجا هر چه گویند کمتر ست و انچه بسیار سرایند مختصر و بالی هو و ای صلعم

میر نور کریا اصل وی از هندست و نشو و نما در بلاد یمن یافته بعد ازان بمکه معظمه شتافته و توطن گزیده
و با فادهٔ علم حدیث شریف کمر بسته یکی او را پرسید چه سرست که حق سبحانه دلهای خلائق را رجوع بخانهٔ کعبه
داده و میلان ارواح مومنان بوی کرده گفت روح اعظم و عقل کل را که این عقول افراد یه و ارواح جزئیه
از وی استفاده و اقتباس دارند تعلق باین خانه داده اند ازانست که تمام عقول و قلوب را میلان و رجوع ست
بسوی اینخانه گویم ؎

زجام مهر بود همچو ماه مستی ما بقدر وصل شود محو یا هستی ما

حاجی نظر الله بدخشی از مردم سلوک ست در مکه معظمه ساکن بود وی گفته درین جبال مکهٔ معظمه و نواحی
آن که می بینند بارها نهاده اند که آسمان طاقت برداشت آن نتواند داشت و یکی از نامهای این بلدهٔ عظیمیه
مکه ست لانها تمك الرجال ای تذلهم و تقهر سکونتا بمقام مردم را پست و پامال کند و از هستی او
چیزی باوی نگذارد خاصیت این مکان اینچنین واقع شده که جمیع انوار و آثار اینجا محو و متلاشی میگردند و اولیاء الله
در اینجا آنچنان باشند که آحاد الناس و لهذا عقاقیر را درین شهر آن تندی و تیزی نبود که در جاهای دیگر ست

مولانا نظر الله شیرازی از صلحاء وقت خود بود و عالم بعلوم دینیه تمام عمر بزهد و توکل و عبادت گذرانیده
و قوت از وجه کتابت کرده و از جهت تقوی از شبهات و جوه اوقاف و وظائف را قبول نکرده یکباری در
بغداد او را امام میگردند گفت آن وظیفه بر من چنان دشوار آمد که گویا کفر و شرک ست و همچنین اگر کسی پیش ما
چیزی می آرد چنان مکروه مینماید که گویا برای کشتن ما می آید و اگر یکی کارد بر حلق ما اندآسان تر ازان مینماید که زر
در دست نهد یکباری ایشان نقل کردند که امام ابوحنیفه پیش مالک چیزی خوانده اند و استماع حدیث نموده
شیخ عبدالحق دهلوی گوید چون این حکایت پیش فقیر غریب نمود روز دیگر که بملازمت مولانا رفته شد گفت
که از شما بوی تعصب می آید در واقع اگر امام ابوحنیفه از مالک استماع حدیث کرده باشد چه نقصان دارد این
تعصب چیزی نیست و اعتقاد ما این ست که هر کمال ولایت و قرب الهی که بایزید و جنید را حاصل ست
ابوحنیفه و شافعی را نیز میسر علاوه فقه و اجتهاد

عبدالله سندی از اصحاب ملی متقی ست و شاگرد ابن حجر کی در علم عربیت استفاده میکرد و اکثر احوال میگفت اعرب الناس انا الکلام دانشمند بود و مرد خدا از هیچکس طمع و با هیچکس کاری نداشت ۵

بهشت آنجا که آزاری نباشد کسے را با کسے کاری نباشد

برای خدا درس داده نمودی و تصحیح کتب حدیث کردی نسخهٔ مشکوتی بدست خود بغایت صحت نوشته و ورق ورق ساخته تا بسیار کس در یک مجلس ازان استفاده نمایند انتساخ میکرد و میگفت که در تمام عمر خود کاریکه کرده ام این مشکوة ست امیدوارم که خدا تعالی مرا بدان بیخشد مات رح فی ۹۹۶ھ

میان خدا بخش دکنی فقیر هندی ست پنجاه سال مجاور مدینهٔ رسول بود از افراد این راه و مردان این طریقه ست شیخ عبدالحق دهلوی روزی قوال ملتانی را همراه گرفته بملازمت او رفت وی همان لفظها را بنیاد کرد ایشان خاموش نشسته بودند شیخ گفت که این سرود عجب چیزیست موثر و رباینده سر بالا کرد و بعظمت تمام گفت بلی بدعتی ست که بعد از پیغمبر خدا صلعم پیدا شده شیخ گفت این ضعیفان و مسکینان که حالت ذاتیه نداشته باشند چه کنند حیلها برانگیزند و دست و پای زنند تا مگر سرگرمی در وقت پیدا شود مثل کسیکه اشتهار طعام غالب ندارد اچار و مانند آن بخورد تا بامداد آن رغبتی در کار شود یا مرد ضعیفی که قوت شهوت او سست افتاده ست زن را بزیور و خوشبو آرایند تا شهوتی حادث گردد و آن قوت و حالت کامل کجا یافت شود بی حیله و تکلف پس باین چیز ها دائم در ذوق باشد شیخ گوید امثال این کلمات از فقیر در غلبهٔ حال سر بزد وی گفت خدا سلامت دارد شما اینجا از برای تاراج خزائن جواهر آمده آید معمور باشید

شیخ احمد شناوی وی پسر علی بن عبدالقدوس بن محمد عباسی ست جامع بود میان علم شریعت و حقیقت علم حدیث از شمس رملی و پدر خود و محمد بکری گرفته و از سید صبغة الله خرقه پوشیده و بدرجات عالیه رسیده وی گفته لو کان للشعراني حیاما وسعه الا اتباعي وهم وی گفته عهدنا بحفظ وان لم نحفظ در انسان العین فی ذکر مشایخ الحرمین نوشته که قبول بیعت را در عرف متاخرین اهل حرمین اخذ عهد گویند یعنی هر که مشایخ صوفیه بیعت او قبول کردند برکت مشایخ آن طریقه چه احیا و چه اموات شامل حال وی میشود روزی در حجرهٔ خود خفته بود و زغی را دید که بر دیوار حجره میرود بحکم شرع خواست که او را بکشد شود و حدست این داعیه را مضمحل ساخت باز خواست که او را بکشد باز شهود و حدت آن داعیه را مضمحل ساخت بالجمله میان این دو خطره متردد شد و بآخر امتثال شرع را مصمم ساخته سنگی بجانب او انداخت آن سنگ خطا شد و زغ بگریخت بسیار خوشوقت شد

وگفت الحمد لله الذي جمع لنا بين الامرين شیخ احمد قشاشی عقب این حکایت گفت اگر من انجا می بودم هیچ توقف نمیکردم و سر آن فرغ را بسنگ می کوفتم شیخ احمد ولی الله دهلوی گفته مراد قشاشی آنست که وحدت در حقیقت بوجهی واقع ست که با کثرت و احکام آن هیچ تنافی ندارد گو آب و نار همه در وجود یکی باشند اما چون هر یکی فوارهٔ فیض خاصی باشد و مظهر استعدادی خاص آمد آب از آتش معدوم شود و آتش از آب منطفی گردد حکم شرع در ضبط احکام این کثرت ست و شهود کامل آنست که آن وحدت کثرت را مزاحمت نکند و نه کثرت وحدت را توفی رحمه الله تعالی فی ۱۰۲۸ و دفن بالبقیع

شیخ احمد قشاشی وی پسر محمد بن یونس ست اصلش از قریهٔ دجانه مضاف بیت المقدس بوده بسیار بزرگ بود قشاشی ازان گویند که برای ستر و اخفاء در مدینه قشاشه فروختی و قشاشه سقط متاع را گویند چون دوات و پاپوش کهنه و مانند آن وی امام ست در علم شریعت و حقیقت چون در حقیقت سخن گفتی آیات و احادیث آنرا مبرهن کردی شنا وی چون اوراد یدگفت مرحبا بمن جاء یقتبس منا علومنا بخط وی یافته شد الذي يتحقق وجدانه ان الخمية الخاصة مرتبة الهية ينزل بها كل احد حسب وقته وزمانه غير منقطعة ابد الآباد الى ان لا يبقى على وجه الارض من يقول الله الله لعدم خلو المراتب الالهية عن القائمين بها سید محمد بن علوی بوی نوشت رایت النبي صلى الله عليه وسلم يقول لي سلم على احمد القشاشي وبشره بالشفاعة و فردای آنروز آمده گفت رایت النبي صلى الله عليه وسلم ثانيا وسمعته يقول لي سلم على احمد القشاشي وقل له انه جليسي في الفردوس گویند چون ذکر مقامات در میان آمدی گفتی نحن لا مقام لنا لانا من اهل يثرب وقد قال تعالى يا اهل يثرب لا مقام لكم گویا اشارت میکرد بمقام بی نشان و آنکه وی بر قدم حضرت خاتمیت ست صلعم یکی از عجائب روزگار قشاشی آنست که قرآن شریف تمامه در منام بر حضرت پیغمبر صلعم خوانده بود و همچنین مقدمهٔ عشماویه در فقه مالکیه شیخ ابراهیم گفته روزی وی بر خاطر من سخن گفت بدانم خطور شد که کار شرا این معامله پیش از میوقت بودی قشاشی بمن التفات کرد و فرمود لو شاء الله ما تلوته عليكم ولا ادراكم به و مثل این اشراقات از وی بسیار روایت کرده اند و سیرت وی آن بود که نه بر نمط فقهای زمانه بودی و نه بر وضع زهاد متقشفه بلکه بر طریقهٔ توسط و بی تکلفی که نهج سنت همان ست و هرگز بخانهٔ امرا نرفتی و اگر ایشان بخانهٔ وی آمدندی بخوشخوئی و بشاشت تلقی کردی و بقدر منزلت هر یکی معامله فرمودی و کریم قوم را بمزید اکرام مخصوص نمودی و امر بمعروف بنهایت لین ادا کردی و زائران خود را از نصیحت خالی نگذاشتی شیخ عیسی مغربی

گفته ما خرجت من عند القشاشي قط الا والدنيا في عيني احقر من كل حقير ونفسي اذل من كل ذليل ولو تكرر دخولي عليه مرات توفي رح في شعبان

سید عبد الرحمن اوریسی مشهور بمحبوب مولدش مکناسه ست از بلاد مغرب مصر وروم وشام را سیاحت کرد بعده سالها بحرمین مجاورت نمود وبیمن رفت تا اولیاء انجا را زیارت کند زیرا که میگویند الیمن بینبت فیها الاولیاء کما ینبت فی الارض البقل واورا با ایشان وقائع عجیبه وصحبتهای رنگین پیش آمد وبعد ازان بمکه باز آمد ورحل اقامت انداخت اهل مکه از وی استفید شدند وخرقه پوشیدند از وی که امات بسیار روایت کنند هر که با وی نشستی مفارقت دوست نداشتی بجهت عذوبت گفتار ونیک خلقی او وعاقل بود وقوی الفطانه وهر که بزیارت او آمدی بقدر استعدادش بر وجوه خیر دلالت میکرد از درود وتلاوت واستغفار واوراد وهر که استعداد دانستی بر مطالعه کلام صوفیه تحریص فرمودی مجلسش ازان لقب کردند که نزدیک سماع روئی خود می پوشید چون گرم میشد پرده از چهره می افگند انوار عجیب ظاهر میشد واثری وی در مجالسیان در میگرفت

محمد بن علاء بابلی حافظ حدیث بود در زمانه خود استاد مصر وحرمین وباخلاق مرضیه متصف در مبدء حال شب قدر را دریافت وبعض آثار عجیبه آنشب مشاهده نمود در انوقت دعا کرد که بارخدایا ما را مانند حافظ ابن حجر عسقلانی گردان این دعای وی مستجاب شد وی گفته لا یؤلف احد الیفا الا في احد اقسام سبعة اما ان یؤلف في شيء لم یسبق الیه یخترعه او شيء ناقص یتممه او شيء مغلق یشرحه او طویل یختصره دون ان یخل من معانیه بشيء او شيء مختلط یرتبه او شيء اخطأ فیه مصنف یبینه او شيء متفرق یجمعه والا كان اضاعة الوقت بمصداق حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم نضر الله امرأ سمع منا الحدیث از جلالت وعظمت وبزرگی واحترام امری عجیب داده شده بود شرفا وباشوات ووزرا همه بوی تبرک می جستند واز قول وی انحراف نمی توانستند وبر تلاوت قرآن عظیم مواظبت داشت در ۹۰ سنه از دنیا برفت بابل دهی ست بمصر رحمه الله تعالے وایانا بمنه وکرمه

شیخ عیسی مغربی عالم کامل بود وجزائر وقسطنطنیه ومصر را پی سپر کرده متجر شد وبمکه وطن گرفت عجمی دارد مقالید الاسانید نام استاذ جمهور اهل حرمین ست ویکی از اوعیه حدیث وقرارت سید عمر اباحسن در حق وی گفتی من اراد ان ینظر الی شخص لا یشك في ولایته فلینظر الی هذا از عمل برسنت ومواظبت حضور جماعه وکثرت طواف وصیام وقیام چیزی عجیب اورا روزی شده بود ومتوسط بود در جمیع امور نه مبالغه داشت

ونه تساهل میکرد احزاب شافعیه را لازم گرفت تا آخر عمر و آن طریقه بروی غلبه داشت و در ۱۱۳۰ برفت از دنیا

محمد بن محمد بن سلیمان مغربی حافظ حدیث بود و جامع فنون علم ریاست دین و دنیا هر دو جمع کرده طریق تصحیح کتب حدیث و اتقان در معرفت آن بحرمین وی آورده استاد جمهور اهل حرمین و یکی از ثقات متبحرین بود شیخ تاج الدین قلعی گفته وی چنانکه علم روایت بکمال داشت صناعات عجیبه و علوم غریبه نیز میدانست و مصداق قوله تعالی وزاده بسطة فی العلم والجسم افتاده بود و عقل معاش نیز بر کمال داشت بآخر حل و عقد مکه بوی افتاد و حاسدان راه یافتند و شد انچه شد شیخ احمد ولی الله دهلوی رح از وفد الله ابن شیخ مذکور اجازت جمیع مرویات والدش حاصل کرده بحق اخذه عن والده قراءة وسماعا ونیز موطا را تمامه بروی خوانده بحق سماعه لجمیعه من الشیخ حسن العجیمی وغیره من المشائخ وگفته والحمد لله

شیخ ابراهیم کردی عالم بود و عارف و شیخ حدیث و پیر طریقت سیاحتها کرده و تالیفها نموده و قشاشی را ملاقات کرده و هر یکی را بدیگری خصوصیت عجیب پیدا شد زبان فارسی و کردی و ترکی و عربی همه میدانست و بهوقد ذهن و تبحر علم و زهد و تواضع و صبر و حلم متصف بود استاد پادشاه روم که آنرا خواجه گفتندی بزیارت مدینه منوره آمد و با جماعه کثیر از علما روابهت عظیم بصحبت شیخ رسید و گفت من در شام بدعتی آشکارا دیدم در قلع و قمع آن سعی بلیغ کردم فرمود آن بدعت چه بود گفت ذکر جهر در مساجد میکردند شیخ این آیه برخواند ومن اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمه وسعی فی خرابها قیافه خواجه متغیر شد و بروی بغایت دشوار آمد و بعض نقول فقهیه که از فتاوی قاضی خان وغیره نوشته بود از جیب برآورده بدست شیخ داد شیخ گفت اگر بتقلید سخن میگوئید من مقلد کسی ام و شما مقلد کسی حجت شما بر من لازم نیست و اگر از تحقیق سخن میگوئید اینک گوئی و میدان و خنجر بیرون در ان باب رساله نوشت و شبهات خواجه را قطع کرد یاران شیخ از تغیر مزاج خواجه که در دولت عثمانیه پایه بلند داشت ملاحظه کردند و گفتند چندین مبالغه در رد مناسب نیست شیخ گفت از حق نتوان گذشت هر چه شود گو شود آخر الامر خواجه و اصحاب وی سخنی نتوانستند و مبهوت ماندند و کلمه الحق یعلو ولا یعلی بظهور پیوست گویم ذکر جهر و ذکر سر هر دو ثابت است در هر جا همان باید کرد که انجا آمده و باین طریق حاصل میشود جمع میان روایات و قصر عمل بر مورد و الله اعلم

شیخ یحیی شاوی بحرمین آمده بود با شیخ ابراهیم ملاقات کرد بعده بروم رفت و زیر روم که معتقد شیخ بود ویرا گفت کیف وجدت شیخنا ابراهیم وی گفت وجدته مجسما و زیر بخشم آمد و او را از ان مجلس باهانت

بدر کرد یحیی را با شیخ حقد قوی افتاد خواست که بقصد ایذا بحرمین آید این قصه را بسمع شیخ رسانیدند فرمود یحبسه حابس الفیل آخر چنان شد که در راه بگذشت و بالجمله سیرت شیخ آن بود که از زی صوفیه و متفقهٔ روزگار رهجو تکبیر عمامه و تطویل اکمام و لباس خوخ و کاوک بیزار بود ثیاب متوسطه و عمامهٔ متقاربه و کوفیهٔ لاطیه چنانکه عامهٔ اهل حجاز عادت دارند می پوشید و هرگز اظهار حشمت نمیکرد در مجلس و تقدم در کلام و امثال آن نمیکرد و افادهٔ وی اصحاب خود را برهیئت مناظره و مباحثه می بود میگفت اما هو کذا او کذا الیس یقولون کذا کذا او کذا و چون در مسئله باوی ادنی مراجعت کردندی متوقف میشد تا آنکه بطریق انصاف و تحقیق رفع آن اشکال نمایند عبد الله عباسی گفته کان مجلسه روضة من ریاض الجنة و نزد تقریر مسائل حکمت البته حقائق صوفیه در ضمن آن ذکر کردی و کلام صوفیه را بتحقیق حکماء ترجیح بیان نمودی و گفتی هولاء الفلاسفة قاربوا الحق و لم یهتدوا الیه یکی از خطبا در تاریخ وفاتش گفته والله انا بفراقك یا ابراهیم لمحزونون

شیخ حسن عجیمی یکی شیخ حدیث و جامع فنون و فائق در فصاحت و حفظ و جودت فهم بود صحبت و استفادهٔ وی از شیخ عیسی مغربی ست اگرچه مشایخ بسیار را مثل قشاشی و بابلی و زین العابدین دریافته و خفی بود اما در سفر جمع میکرد در میان ظهر و عصر و میان مغرب و عشا و در حالت اقتدا فاتحه میخواند و وصیت میکرد که نساء خود را تنگ نگیرید بلکه بعضی از رخص حنفیه ایشان را فرمائید تا نماز توانند کرد در انسان العین گفته غرض آنست که با وجود این همه علم التزام مذهب معین در جمیع امور لازم نمیدانست و تلفیق جائز میداشت بی ملاحظه آنکه حقیقتی ممتنعه نزدیک فریقین متحقق شود یا نه انتهی گویم پیش ازین صد سیزدهم اکثر اهل علم از عرب و عجم همبرین شیوهٔ مرضیه گذشته و بوده اند و اینچنین تقلید بتقلید که امروز نمایان شده در ایشان دیده و شنیده نشده الا من لا یعتد به شیخ ابو طاهر مدنی گفته لو کان سیدی حسن العجیمی بجیل و کانت فی عینیه هنة و کان مع ذلك اذا قرئ الحدیث رُئی حلی وجهه الانوار و صار کاجمل من رُئی فی الدنیا و ذلك اسرع قوله صلعم نضر الله امرأ سمع الحدیث الی آخره خود در رساله ضبط کرده از انجا قوت تبحر وی معلوم توان کرد وی گفته یقول الناس والله العالم نصف العالم و صدقوا فان العالم له نصفان عالم و لیس لواحد منهما معنی فکانهم قالوا والله العالم لا معنی له هر سال بماه رجب بزیارت مدینهٔ مشرفه می آمد و در مسجد نبوی کتابی از کتب ستة بطریق سرد ختم میکرد قاری وی شیخ ابو طاهر می بود و اهل مدینه از وی روایت میکردند و اگر دیگری قرارت میکرد خوش نمی شد رحمه الله تعالی

شیخ احمد نخلی جامع بود میان علم ظاهر و باطن و صحبت بسیاری از مشایخ طریقه و علماء شریعه دریافته و خرقه از محبوب رحمه رومی و عبد الله سقاف و میر کلان بلخی پوشیده و حدیث از بابلی و شیخ عیسی مغربی و طبقه ایشان روایت کرده و تسلسل در سماع بخاری و موطا حاصل نموده و از اول نشو و نما بصلاح و محبت علم و التزام صحبت علماء و اعتقاد مشایخ و تثبت بر اعمال و اشغال ایشان متصف بود و مشهور است ببرکت و استجابت دعوات غرضکه یکی از اعیان مکه معظمه بود رحمه الله تعالی و یرا اجازت طریقه خلوتیه بود از شیخ عیسی بن کنان خلوتی و میل دلش بطریقه نقشبندیه بود بمدینه منوره رفت بعد از نماز جمعه آنحضرت صلعم را بخواب دید که میفرماید هذه سجادة الشیخ تاج اجلس علیها گفت دانستم که اشارت بطریقه نقشبندیه ست و اجازت ست دران

عبد الله بن سالم بصری عالم مکه بود احیاء بسیاری از کتب حدیث کرد از انجمله مسند امام احمد ست نزدیک بود که بروجه ارقی نسخه کامل ازان یافت نشود وی از مصر و عراق و شام از خزائن قدیم اجزاء و اطراف آن جمع کرد و از انهمه یک نسخه نوشت و آنرا صحیح کرد و اصل ساخت و هم تصحیح کتب ستة از اصول پرداخت بر بخاری شرحی دارد مسمی بضیاء الساری که بسبب ضعف پیری اتمام آن نتوانست هم عمر بروایت کتب حدیث سپرد و بحثا گذرانید و بالجمله بحقیقت حافظ درین زمانه متاخروی بود و هیچ وقت خالی نبودی از درس یا تلاوت یا نماز یا سخن ضروری دو بار بخاری را در جوف کعبه معظمه ختم کرد و مسند احمد را نزد سر مبارک نبوی در مسجد شریف در پنجاه و شش روز بخواند عمری طویل یافت و آنهمه در مرضیات الهی گذشت و تا آخر عمر بوفور عقل و حفظ و صحت حواس متصف بود الا سامعه که فی الجمله فتور یافته بود در آخر عمر شیخ عبد الله مغربی کتب ستة را بروی گذرانید و اکثر اهل مکه شیاع آن بروی کردند در ۱۱۳۲ از دنیا برفت

شیخ ابو طاهر مدنی فرزند سعاد تمند ابراهیم کردی ست و شیخ احمد بن شاه ولی الله محدث دهلوی خرقه از پدر پوشید و پدر بران او اجازت از بزرگان بسیار گرفت کتب عربیه از سعید مغربی که سیبویه زمان خود بود حاصل کرد و فقه شافعی از علی طوالوی مصری و معقول از منجباشی که از مشاهیر متجران روم بود و علم حدیث از والد خود برگرفت بعده از حسن عجیمی و احمد نخلی و شیخ عبد الله بصری و بروی مسند احمد در اقل از دو ماه شنید و از وارد دین حرمین بسیار اخذ کرد کتب ملا عبد الحکیم سیالکوتی را از شیخ عبد الله لاهوری روایت کرد و بهمین واسطه کتب شیخ عبد الحق دهلوی را از سیالکوتی سند گرفت و بالجمله متصف بود بصفات صلاح و اجتهاد در طاعت و اشتغال در علم نزد مذاکره در ادنی مراجعت تا تامل وافی نکردی و تتبع کتب نمودے

جواب ندادی ورقیق القلب بود چون احادیث رقاق خواندی چشم پرآب کردی ودر لباس وجزآن هیچ تکلف نداشت در انسان العین نوشته در اثنای قرات صحیح بخاری سخن در اختلاف روایات حدیث وفقها افتاد گفت اینهمه ازان ست که حقیقت آنحضرت صلعم در نهایت جمعیت ست واز فرط جمعیت اضداد را جمع میتواند کرد او کما قال واین نکته عمق دارد تدبر کن روزی سخن در احوال صوفیه افتاد که بعض ایشان با بعض نقاری داشتند واین نقار در تابعان نفوذ میکند گفت من از انکار صوفیه بغایت می ترسم وهرچند بعض اسلاف من با بعض نقاری داشته باشند من همچگونه با آن بعض گران خاطر نمی باشم انگاه گفتند که شیخ محی الدین بن عربی درین باب وصیتی عجیب فرموده ست وباب الوصیة را از فتوحات که بخط مصنف بود برآوردند وآن بحث خواندند حاصلش آنست که شیخ گفته با شخصی عداوت داشتم بجهت آنکه طعن میکرد در شیخ ابو مدین مغربی وگفت علی بصیرة منه روزی آنحضرت صلعم را بخواب دیدم گویا می فرمایند لم ابغضت فلانا گفتم لانه یبغض ابا مدین وانا علی بصیرة منه فرمود الیس یحب الله ورسوله گفتم نعم فرمود فلم ابغضته لبغضه ابا مدین ولم نحبه لحبه الله ورسوله شیخ گوید فتبت الی الله من تلک البغضة ودخلت علیه فی داره واعتذرت الیه وقصصت القصة واهدیت له فی یا عالیا واسترضیته وسالته ما کان سبب وقوعك فی ابی مدین فلم یذکر سببا لا یصلح لوقیعة فعلمته حقیقة الحال فتاب الی الله ورجع عما کان یقول ومنت ببرکة رسول الله صلعم فالحمد لله فی الجمیع ولله الحمد شیخ احمد ولی الله محدث دهلوی فرموده روزی که این فقیر از برای وداع نزدیک شیخ ابو طاهر رفت این بیت برخواند ؎

نسیت کل طریق کنت اعرفه ... الا طریقا یؤدی لربعکم

بحر وشنید بن آن بکابر شیخ غالب آمد وبغایت متاثر شد توفی شیخنا فی رمضان سنة ۱۱۴۵ الهجریة رحمه الله تعالی

شیخ تاج الدین قلعه حنفی مفتی که کمر بسته قاضی عبد المحسن بصحبت بسیاری از مشایخ حدیث رسیده واز ایشان اخذ علم نموده واز هریکی اجازت یافته شاگرد عبد الله بن سالم بصری ست در علم حدیث وی گفت در مجلس درس شیخ محمد بن سلیمان مغربی وقتیکه ختم سنن نسائی حاضر شدم بعد از ختم جمیع حضار مجلس خود را اجازت دادند من نیز مشمول آن اجازت شده ام وصحیحین بر عجمی خوانده واجازت جمیع ما یصح له روایته ازوی حاصل کرده شاه ولی الله دهلوی گفته در مجلس درس وی دران ایام که مذکور بخاری میکردند دو سه روز متصل حاضر شدم واطراف کتب ستة وطرفی از موطا ومسند دارمی وجزآن ازوی شنیدم واجازت سائر آن کتب بجمیع اهل مجلس داد فقیر نیز

داخل آنجا مه بود و حدثنی بالحدیث المسلسل بالاولیة عن الشیخ ابراهیم الکردی وهو اول حدیث سمعته منه بعد [illegible]
من زیارة النبی صلی الله علیه وسلم فی سنة ۱۱۴۳

شیخ احمد بن ادریس از مشاهیر علماء ست ابو طاهر مدنی وغیره شاگرد او ینداما می از تلامذهٔ وی در محراب شریف مسجد نبوی سورهٔ تبت خواند چون نزدیک سبب آمد بروی بسیار عتاب کرد و گفت لا ادالک تقرء بین یدی رسول الله صلی الله علیه وسلم سورة ذکر فیها عمه بما ذکر فان الله یخاطب رسوله بما یشاء ولیس ذلک حرنا شاه ولی الله دهلوی گفته امثال این چیزها اگر چه ناشی از محبت پیغمبر صلعم میشوند اما از ارباب تعمق فی الدین اند میزان در بین چیزها عادات صحابه و تابعین ست چرا نگویند که در بین سورهٔ منقبت علیه و فضل کبیر ست حضرت پیغمبر را صلعم زیرا که در بنجا خدا تعالی لعنت کرده ست اعدی الاعادی آنجناب را بسبب سوء ادب وی در آنجناب انتهی گویم اینچنین محبت از دادی غلو در دین ست که ازان نهی آمده و هیچ سودی بران مترتب نیست خدا رحمت کند بر کسیکه حدیث لا تطرونی کما اطرت النصاری عیسی بن مریم را نصب العین دارد و بر اشهد ان محمدا عبده و رسوله اقتصار میکند

شیخ احمد ولی الله محدث دهلوی فرزند ارجمند شیخ عبد الرحیم ست در نسب فاروقی و در سلسله مجددی نقشبندی و در حسب علامهٔ یگانهٔ روزگار و در علم حدیث و فقه و معقول مسند الوقت و در طریقت شیخ شیوخ هندست خود ترجمهٔ خویش نوشته و بجز و لطیف فی ترجمة العبد الضعیف موسومش کرده و خلیفهٔ ایشان شاه محمد عاشق بن عبید الله بارهوی سهلتی القول الجلی فی ترجمة الولی نوشته سخن در مناقب و فضائل او دراز کردن بی سود ست زیرا که بیش ازان ست که ثنا او در قلم آید و علوم ظاهر و باطن او را احاطه میتوان کرد گوئی در سرزمین هند نظیر او در وفور عقل و علم و سلوک کسی برنخاسته مجتهد عصر و مجدد دین او باتفاق علماء مشایخ آنعهد تا ایفاش بسیار و همه در باب خود بی مثل و مثال اگر نزدیکی هیچ نباشد مگر مولفات وی در دین و دنیا از برای علم ظاهر و باطن کفایت ست وی در ترجمهٔ خود گفته بعد ملاحظهٔ کتب مذاهب اربعه و اصول فقه ایشان و احادیثی که متمسک ایشان ست قرار داد خاطر بهم داد نور غیبی روش فقهای محدثین افتاد بعد ازان شوق زیارت حرمین شریفین در سر پیدا شد و بحج مشرف گردید و یکسال بمجاورت مکه معظمه و زیارت مدینهٔ منوره و روایت حدیث از شیخ ابو طاهر مدنی قدس سره و غیره از مشایخ حرمین موفق گشت و دران میان بروضهٔ منورهٔ حضرت خیر البشر متوجه شد و فیضها یافت و با متوطنان حرمین شریفین از علماء و مشایخ صحبتهای رنگین اتفاق افتاد و خرقه

جامه شیخ ابوطاهر که حاوی جمیع خرق صوفیه توان گفت پوشید و بوطن در کنف صحت و سلامت برگشت
عظمی برین ضعیف آنست که او را خلعت فاتحیه دادند و فتح دورهٔ باز پسین بردست وی کردند و ارشاد
فرمودند که مرضی در فقه چیست آنرا جمع کرده فقه حدیث از سر نیاد کرد و اسرار حدیث و مصالح احکام شرعیات
و سائر انچه حضرت پیغامبر صلعم از خدای آورده ست و تعلیم فرموده بیان نموده و آن فنی ست که پیش ازین
فقیر مضبوط تر از سخن کسی آنرا ادا نکرده ست با وجود جلالت آن فن اگر کسی را درین حرف شبه باشد کتاب
قواعد کبری ببیند که شیخ عزالدین انجا چه جهدها کرده بعشر عشیر این فن فائز نشده و طریقهٔ سلوک که این نوبهار
مرضی حق ست و درین دوره فائز میشود و بر الهام فرمودند آنرا در دو رساله ضبط کرده یکی لمعات و دیگر
الطاف القدس و عقائد قدما اهل سنت بدلائل و حج اثبات کرده و آنرا از رخس و خاشاک معقولیان پاک ساخت
و بوجهی مقرر نمود که محل بحث نماند و علم کمالات اربع یعنی ابداع و خلق و تدبیر و تدلی را با این عرض و اطراح علم
استعدادات نفوس انسانیه را جمیعا و کمال و مآل هر کسی افاضه فرمودند و این هر دو علم جلیل اند که پیش ازین
فقیر کسی گرد آن نگشته و حکمت عملی که صلاح این دوره دران ست بوسعتی تمام افاده نمودند و توفیق تشیید آن
بکتاب و سنت و آثار صحابه دادند و بر تمیز انچه علم دین ست منقول از حضرت پیغامبر صلعم و انچه مدخول ست
و محرف و انچه بدعت ست و انچه هر فرقه بدعت کرده ست افاده ساختند ؎

ولو ان لي في كل منبت شعرة ... لسانا لما استوفيت واجب حمده

انتهی بلفظه الشریف وفات او در ۱۱۷۶ بود رحم کتاب حجة الله البالغه و ازالة الخفا و ترجمهٔ فارسی قرآن حجت
نیره ست بر کمال علم او و وی از مشایخ ماست و کفی بذلك لي فخرا و ثناءً و اولاد امجاد او شاه عبدالعزیز
مولف تفسیر عزیزی و تحفهٔ اثنا عشریه و شاه رفیع الدین مولف رساله تکمیل و دمغ الباطل و شاه عبدالقادر
مولف موضح القرآن و حفید او محمد اسمعیل بن شیخ عبدالغنی جامع صراط مستقیم و رساله امامت و تنویر العینین و هر دو الشرك
و تقویة الایمان و فرزندان دختر شاه عبدالعزیز محمد اسحق مولف مائة مسائل و اربعین و محمد یعقوب مهاجر
مکه معظمه رحمهم الله تعالی هر یکی از ایشان در عهد خود آیتی در علم و عمل و تقوی و ریاضت بود و ما ایتاهم العلوم و
بالغ جنی و دیگر رسائل بعض تراجم ایشان مضبوط ست این مختصر ذکر آنهمه بر نمی تابد

سید احمد بریلوی قدس سره وی از اولاد شاه علم الله ساکن رای بریلی بود در اوائل حال بطلب علم
وارد دهلی شد و در مسجد اکبرآبادی زانوی ادب بخدمت شاه عبدالقادر بن مسند الوقت شاه ولی الله دهلوی

تہ کرد و چیزی از علم صرف و نحو قرات کرد لکن چون شوق علم باطن و فکر تحصیلش بروی غلبہ داشت بخدمت
شاہ عبدالعزیز دہلوی حاضر شد و دست بیعت بدست شریف ایشان داد و کمالات باطن اکتساب نمود
سلسلۂ مشایخ ایشان در کتاب انتباہ فی سلاسل اولیاء اللہ مذکور ست بعدہ چندی در لشکر نواب امیر خان
والی ٹونک بسر برد و آخر ترک روزگار گفتہ راہ مجاہدہ و ریاضت و سلوک پیمود و بار دیگر بدہلی رسید
مولوی اسمعیل و مولوی عبدالحی و دیگر اکابر و اعیان انجا از اہل علم و فضل مرید او شدند و در رکاب وی
از راہ دارالامارۃ کلکتہ سفر حجاز سمینت طراز کردند جمعیت ہفصد مردم بود چون اتفاق مراجعت از حرمین
شریفین شد ہوای جہاد در سر ایشان افتاد در ہند این معرکہ بحسب قواعد شرعیہ راست نمی آمد ناچار اول
مردم را بوعظ و نصایح بر ترک امور شرکیہ و بدعیہ آوردند و جہانی بزرگ باندر ایشان حق بین و حق گزین گردید
و بسی اقوال و اعمال شرک و بدع ازین دیار برافتاد ثانیا عامۂ اہل اسلام را تحریض نمودند بر جہاد و فضیلت
آنرا بزبان و بیان و تحریر بنان آنچنان در دلہای ایشان راسخ کردند کہ جوق جوق مردم ترک خانمان گفتہ
ہمراہ ایشان بر مفارقت اوطان و اخوان رضا دادند و میکہ جمعیت بہمرسید ازین دیار ہجرت نمودہ بحدود
افغانستان پیوستند و قتال و جدال را در دیار ہند کہ زیر حکومت دولت انگلشیہ بود جہاد ندیدند و چندی
در انجا ہنگامۂ حرب و ضرب برپا ماند و شورشی در خراسان افتاد تا آنکہ در سنہ ۱۲۴۶ھ در جنگ قوم سکھ سید احمد
با محمد اسمعیل شربت شہادت چشیدند و مولوی عبدالحی مرحوم پیش ازین معرکہ در راہ کابل بعارضۂ تپ لرزہ
فوت شدند و ازان باز آن ہنگامہ بکلی خاموش گشت ع آنقدح بشکست و آن ساقی نماند و اگرچہ بعض
خلفای ایشان مثل مولوی ولایت علی و عنایت علی عظیم آبادی درین باب کوششہا داشتند اما کاربجای نرسید
ولادت محرر سطور بعد از دو سال از معرکۂ مذکور اتفاق افتادہ و وفات شاہ عبدالعزیز شیخ سید احمد در
سنہ ۱۲۳۹ بودہ و وفات پدر شاہ عبدالعزیز یعنی شاہ ولی اللہ محدث دہلوی در سنہ ۱۱۷۶ گشتہ و وفات پدر محرر
سطور در سنہ ۱۲۵۳ بودہ و ولادت شان در سنہ ۱۱۹۲ و باین حساب عمر ایشان چہل و سہ سال میشود این بندہ نزد وفات
ایشان پنج سالہ بودم و بالجملہ سید احمد مرحوم در علم ظاہر دستگاہ تام نداشتی ہر چند بعض کتب او را مثل حصن حصین
وغیرہ خواندہ بود دگر در علم باطن بدرجۂ کمال و تکمیل رسیدہ و در ہدایت خلق و انابت بسوی خدا آیتی از آیات
الٰہی ظاہر شدہ جہانی بزرگ و عالمی بیشمار بتوجہ قلبی و قالبی او بمرتبۂ ولایت فائز شدہ و وعظ خلفای وی
سرزمین ہند را از خس و خاشاک شرک و بدع پاک ساختہ و بر شاہراہ اتباع کتاب و سنت آوردہ کہ

هنوز برکات آن نصایح جاری و ساری ست مقامات حضرت سید در سلوک ظاهر و باطن عالی تر از آن ست
که بمقامات وحالات فلان وبهمان ماند اگر خواهی که نمونه از ان به بینی بیا و کتاب صراط مستقیم و رد الاشراک
در رساله امامت و تقویة الایمان را ملاحظه کن و دریاب که اینهمه بیان هر چند در ظاهر از زبان خلفا، و مریدان
اوست اما در حقیقت از جنان او فائض گشته ست

خوشتر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران

تسدید و تقریب صوری و معنوی علما، موحدین متبعین این سرزمین را منبع و معدن همین فیوض خاطر اوست
و معدلک چون شوق غزو در دل داشت و در تدبیر آن مشغول بود این بیت بر زبان او بسیار گذشتی ست

گر نثار قدم یار گرامی نکنم گوهر جان بچه کار دگرم باز آید

تا آنکه در همین غوغا جان در راه جان آفرین سپرد حکایت حیات و غیبوبت او در کوهسار افغانستان موضوع
مقرری ست هرگز با نقل و عقل موافقت ندارد علامه عبد الله خان علوی را که شاگرد شهید مرحوم محمد اسمعیل خلیفه
سید احمد بود قصیده ایست در مدح سید مطلع اش این بیت ست

صاحبدلان که دل ز ولائی تو یافتند دل آفریده بهر ثنائی تو یافتند

مومن خان دهلوی نیز ابیات مدح دارد حاصل کلام آنکه درین قرب زمان اینچنین صاحب کمالی در قطری
از اقطار جهان نشان نداده اند و چندان فیوض که ازین جماعه منصوره بخلق رسید عشر عشیر آن از دیگر مشایخ
و علماء این ارض معلوم نیست لکن از انجا که باطل را با حق عداوت ست گورپرستان و پیرپرستان هند بمجرد
دیدن جهاد ازوی در حدود افاغنه طریقه او را بر دامن محمد بن عبد الوهاب نجدی بستند و گفتند انچه گفتند
و نوشتند انچه نوشتند و کردند انچه کردند حاشا و کلا که او را هیچ علاقه ظاهر و باطن با مشار الیه باشد جهاد نه ایجاد
شیخ نجد بود بلکه این مسئله در جمله کتب اسلام از کتاب و سنت و فقه و جز آن مرقوم ست اما تا شروط و قیود آن موجود
نگردد روا نیست و لهذا سید احمد در هند جهاد نکرد و با دولت برطانیه طرف نشد هجرت نمود و بیرون از زمره مسلمان
سیدان صف با سکهان و افغانان آراست این تفرقه یاد داشتنی ست تا فتن و محن که از عوام هندو مانند
ایشان سر بر میزند از اجتهاد نشمری و از شرکت دران و اعانت آن کسان محترز باشی و بالله التوفیق و هو المستعان
شیخ احمد بن عبد الاحد بن زین العابدین سهرندی معروف بمجدد الف ثانی عالم عارف و کامل مکمل بود طریقه
نقشبندیه را امام عهد ست و برای صوفیه در مسالک سلوک مجدد خلیفه خواجه باقی بالله ست سلسله او از هند

تماوراء النهر وشام وروم واقصی مغرب رسیده مکتوباتش که درسه مجلد ست دلیل واضح اند بر علو علم و کمال تبحر او در معرفت وبلوغ غایت مقامات در ترجمهٔ شریفه او رساله ساخته اند این وضع مختصر ذکر آنهمه کمالات را نمی تواند گنجید از افادات اوست فرق میان وحدت وجود و وحدت شهود و بیان تفرقه طریق اتحاد را بر بسیاری از متسترین بزی صوفیه مسدود کرد حریص بود بر اتباع سنت و ترک بدعت مکتوبی در رد احتفال مولد شریف نوشته و داد حق پرستی داد، جزاه الله خیرا وجود امثال شاه ولی الله میرزا مظهر جانجان در اصحاب طریقه او کفایت ست از برای دریافت قدر و منزلت وی رضی الله عنه شیخ عبدالحق دهلوی را در بدایت حال برقال وحال او انکار بود اما آخر الامر رجوع کرد ازان و اعتراف نمود بفضل او در ظاهر و باطن و ولد محمد جهانگیر پادشاه او را بعدم سجده تعظیمی تا سال در قلعه گوالیار محبوس داشت وی در سجن قرآن کریم را از بر گرفت و در ۱۰۳۴ در عمر شصت و سه سالگی از دنیا رفت و بالجمله وی امام اهل سنت بود در عهد خود شیخ عبید الله بن نوح بن آدم اله آبادی حنفی نقشبندی در جواهر اللغات در باب الباء مع التاء در تحت معنی لفظ بدعت میفرماید گفته اند که بدعت بر دو نوع ست حسنه و سیئه حسن آن عمل نیک را گویند که بعد از زمان آنحضرت صلعم و خلفاء راشدین پیدا شده باشد و رفع سنت ننماید و سیئه آنکه رافع سنت باشد درین باب حضرت شیخ احمد کابلی قدس الله سره میفرماید که این فقیر در هیچ بدعتی ازین بدعتها حسن و نورانیت مشاهده نمی کند و جز ظلمت و کدورت احساس نمی نماید اگر فرضاً عمل مبتدع را امروز بواسطه ضعف ابصارت بطراوت و نضارت بینند فردا که حدید البصر گردند دانند که جز خسارت و ندامت نتیجه نداشت ؎

بوقت صبح شود هجور روز معلومت ۔ ۔ ۔ که با که باخته عشق در شب دیجور

الی قوله هرگاه که هر محدث بدعت باشد و هر بدعت ضلالت پس معنی حسن در بدعت چه بود و ایضاً انچه از احادیث مفهوم میگردد آنست که هر بدعت رافع سنت ست تخصیص بعض ندارد ما احدث قوم بدعة الا رفع مثلها من السنة فتمسك بسنة خير من احداث بدعة و حسان گفته ما ابتدع قوم بدعة فيدين بها الا نزع الله من سنتهم مثلها ثم لا يعيدها اليهم الى يوم القيامة انتهى كلامه ملخصا و درين كلام ذكر بدعت بودن عمامه در كفن و نيت نماز بلفظ كردن ذكر نموده و گفته كه اين بدعات را حسنه گفته اند حالانكه رافع سنت بلكه رافع فرض ست بعده گفته و الاجتهاد ليس من البدعة في شيء فانه مظهر لمعنى النصوص لا مثبت امورا زائدة فاعتبروا يا اولى الابصار چه نعمتی ست که مجان و مخلصان بهمگی همت خود متوجه احیای سنتی از سنن مصطفوی

علی صاحبها الصلوة والتحیة باشند و بقلب خود خواهان رفع بدعتی از بدع منکرهٔ نامرضیه شوند سنت و بدعت ضد یکدیگر اند وجود یکی مستلزم نفی دیگرست و احیاء یکی مستلزم اماتت دیگری بود و بدعت حسنه گویند یا سیئه مستلزم رفع سنت ست جمیع سنن مراضی حق اند جل سلطانه و اضداد آنها مرضیات شیطان آمد و ازین سخن بواسطه شیوع بدعت بر اکثر ان گران ست اما فردا معلوم خواهند کرد که ما بر بهدایتیم یا ایشان منقول ست که حضرت مهدی در زمان سلطنت خود چون ترویج دین نماید و احیاء سنت فرماید عالم مدینه که عادت بعمل بدعت گرفته بود و آنرا حسن پنداشته ملحق بدین ساخته باشد از تعجب گوید که این مرد رفع دین نموده و اماتت ملت کرده حضرت مهدی رضی الله عنه امر بکشتن آن عالم فرماید چه او را سیئه انگارد ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم دیگر آنکه محدثات را امور مستحسنه میدانند و آن بدعتها را حسنات میشمارند و تکمیل دین و ملت و تتمیم آن نعمت ازان حسنات می جویند و در اتیان آن امور ترغیبات مینمایند هداهم الله سواء الصراط نمیدانند که دین پیش ازین محدثات کامل شده بود و نعمت تمام گشته و رضای حق تعالی بحصول پیوسته کما قال سبحانه و تعالی الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا پس کمال ازین محدثات جستن فی الحقیقت انکار نمودن ست انتهی و بالجمله مکاتیب عالی جناب حضرت مجدد قدس سره مالامال ست در رد بدعت و انکار تقسیم آن بسوی حسنه و سیئه و طریقهٔ علیه وی رحمه الله مبنی ست بر اتباع کتاب و سنت در ظاهر و باطن و نپذیرفتن چیزی که مخالف این هر دو اصل محکم باشد و این مکتوبات اصول عظیمه ست از برای وصول بمنازل معرفت و قبول طالب صادق و سالک راغب را در هیچ وقتی از اوقات از مطالعهٔ آن بی نیازی حاصل نیست

شیخ عبد الحق دهلوی فقیه حنفی و علامهٔ دین حنیفی ست اما بحدیث مشهور ست و ترجمهٔ او بر مشکوة و جزآن از مؤلفات نافعهٔ ممتعه معروف طریقهٔ قادریه داشت خرقه از شیخ عبد الوهاب متقی و شیخ موسی قادری گرفت متصف بود بکمالات ظاهر و باطن دستگاهش در فقه بیشتر از مهارت در علوم سنت سنیه ست و لهذا جانب داری اهل رای جانب او گرفته معهذا جا بجا حمایت سنت صحیحه نیز نموده طالب علم را باید که در تصانیف وی خذ ما صفا و دع ما کدر پیش نظر دارد و زلات تقلید او را بر محامل نیک فرود آرد و از سوء ظن در حق چنین بزرگوار ان خود را دور گرداند که ان الحسنات یذهبن السیئات بنده عاجز در دهلی بر تربت شریف او رسیده نمیتواند گفتن که کدام روح و ریحان بر کاتش مشاهده نموده رحمه الله تعالی رحمة واسعة وی در ترجمهٔ مشکوة زیر حدیث ما احدث قوم بدعة الا رفع مثلها من السنة فتمسك بسنة خیر من احداث بدعة نوشته چون احداث بدعت رافع سنت باشد همین قیاس

اقامت سنت قامع بدعت خواهد بود بعده گفته پس چنگ درزدن بسنت اگرچه اندک باشد بهتر ست از نو پدید
کردن بدعت اگرچه حسنه بود زیرا که باتباع سنت پیدا میشود نور و بگرفتاری بدعت درمی آید ظلمت مثلا رعایت
آداب خلا و استنجا بروجه سنت بهتر ست از بنای رباط و مدرسه چه سالک برعایت آداب سنت ترقی کند بمقام
قرب و بترک او تنزل کند ازان واین مودی میگردد بترک افضل ازان تا بمرتبه بقساوت قلب که آزارین وطبع
وختم گویند میرسد نعوذ بالله من ذلک انتهی رواه احمد عن خضیف بن الحارث النمالی مرفوعا وحق این ست
که شیخ عبدالحق رحمه الله تعالی در ترجمهٔ عربی بفارسی یکی از افراد این امت ست مثل او درین کار و بار خصوصاً
درین روزگار احدی معلوم نمیست والله یختص برحمته من یشاء در ۹۵۸ متولد شد و در ۱۰۵۲ وفات یافت
میرزا مظهر جانجان شیخ جمیع از علماء و درویشان و اصحاب دل است در ۱۱۱۱ متولد شد عالمگیر پادشاه پدرش
میرزا جان را گفت که چون پسر جان پدر میباشد نامش جانجان مقرر کردیم شاه محمد نعیم الله در معمولاتش کتابی
نوشته و شاه غلام علی رح در حالات و مقاماتش مجموعه فراهم آورده و قاضی ثناء الله پانی پتی تفسیر خود را که مشتمل
بر بسیاری از احوال اوست مظهری نام کرده اگرچه در ظاهر علوی نسب حنفی مذهب بود اما در اتباع قدم راسخ داشت
و تقلید و بدعات صوفیه را کان لم یکن میپنداشت و طریقهٔ شاه ولی الله دهلوی را بجهت کمال متابعت سنت سنیه
بسیار می ستود وی گفته هر مریضی که طالب صحت کامل بود یعنی نسبت محمدیه جوید باید که اتباع سنت نبویه را بهتر
از جمیع ریاضات و مجاهدات شناسد و برکاتی که بران مترتب گردد افضل از همه فیوضات داند و گفته پیر از برای
آن غرض گیرند که دلالت بشریعت نماید نه آنکه مریدان هرچه دانند کنند و هرچه خواهند خورند و پیران سپر بینگارند
واز عذاب نگاهدارند که این تمنای محض ست انجابی از ذن کسی شفاعت نتواند کرد و جای دیگر گفته پیر آنست که در
متابعت کتاب و سنت و آثار سلف صالحین ترغیب فرماید و وصول مطلوب ابی متابعت محال داند و تصحیح
عقاید بمقتضای آرای فرقهٔ ناجیهٔ اهل سنت و جماعت نصیحت نماید و گفته الطریق کلها ادب هیچ بی ادب
بخدا نرسد و دست در نماز بر بر سینه می بست و فاتحه خلف امام میخواند و رفع سبابه میکرد و سفر السعادة را بسیار
می پسندید و بموجب آن کار میکرد و مسئلهٔ وحدت وجود و وحدت شهود را از مسائل عقائد ضروریه نمی انگاشت
و میفرمود که در جمیع احوال عمل سنت را باید گزید و از بدعت مهما امکن احتراز باید نمود و هم وی گفته هر حدیثی صحیح
که از نظر گذرد مهما امکن بر مواظبت عمل آن بکوش ورنه هر قدر که توانی بران عمل کن اگرچه در تمام عمر یکبار باشد
تا از نور آن محروم نمانی و گفته بر سمیات عرفی از عرس وغیره مقید نباید شد که در ارتکاب آن شناعت بسیار ست

وبکی را از خلفا خرقه داد و گفت این خرقه که ترا میدهم کمتر از لنگ زنان حائض نمیدانم مگر آنکه عادت مشایخ سلف
بران جاری ست که وقت رخصت و اجازت خرقه عنایت میفرمایند و فرمود مدار کار طریقه اکابر بر استقامت ست
که فوق کرامت ست ؎

بر اهل استقامت فیض نازل میشود مستمر　　نمیدانی تجلی گر دکوه طور میگردد

کشف را درین راه بازنیست و کرامت را اعتبار نه وجد و سماع را قدر و مقداری نیارد و عرس و چراغان منزلتے
ندارد و خلافت این خانواده موقوف بر شجره و کلاه نیست و مریدی این برگزیدگان بیعت و رسوم نه در جنب
جمعیت باطن اذواق و مواجید متعارفه را اعتباری نه و در پیش اتباع کتاب و سنت آثار و احوال عرفی را قدری
و مقداری نه و از اخلاق شریفه آن بود که طعام بازار میخوردند و جامهٔ دیگر نمیداشتند و در خانهٔ عاریت یا کرایه
زندگانی مینمودند و میگفتند که از برای گذاشتن خانهٔ خویش و بیگانه برابر ست طعام خانهٔ اغنیا نمیخوردند و نذر
و نیاز ایشان نمی پذیرفتند نظام الملک آصف جاه سی هزار روپیه نیاز آورد و سماجتها کرد قبول نکردند ؎

بی نیازی همتی دارد کریمان واقف اند　　ما هم از دست رد خود چیزها بخشیده ایم

و میگفتند فقیر شقی و سعید را از جبین مردم می شناسم بوته اکسیر را که یکی نذر آورد باز پس دادند و میفرمودند الحمد لله
که دنیا داران این وقت با فقر ارسری ندارند ورنه ایشان را نه حال میماند و نه فراغ وقت و ملقب بودند بلقب
سنی تراش و می گفتند که الحمد لله فقیر از سماع غیر مباح تائب و سماع مباح را تارک ست و عملی که بطور سنت صادر میشد
آنرا غنیمت میشمردند در بارهٔ طریقه نقشبندیه میفرمودند که من این طریقه را منطبق بر کتاب و سنت یافتم و الحمد لله
که تا این زمان این طریقهٔ عالیه چنانکه باید از جمیع طرق بدعت محفوظ ست ؎

قدر گل و مل باده پرستان دانند　　نی خودنمایان و تنگدستان دانند

از نقش تو ان بسوی بی نقش شدن　　این نقش غریب نقشبندان دانند

وی گفته عجب ست که مردم از مرگ می ترسند حالانکه در حدیث صحیح ست که روح را بمجرد انقطاع از قالب شریف
التقاء از خدا میسر میشود فقیر را بسیار آرزوی این امر ست از برای حصول ملاقات با ارواح طیبات هفتم محرم
در سنه ۹۵ الا شیئ طنجه بر سینهٔ مبارک زد روز سوم وقت شام شب بهم روز عاشورا جان فدای جان بخش کردند
عاش حمیدا مات شهیدا تاریخ وفات ست در وصیت نامه نوشته اند که مخلصان مراهمین وصیت جامع
کافی ست که تا دم اخیر در اتباع سنت کوشند و مقصود حقیقی غیر از حق تعالی و متبوع واجب الاتباع غیر از رسول

خدا صلم ندانند و از رسوم درویشان متعارف و اختلاط با دنیاداران در اجتناب و احتراز باشند و از شغل
علوم دینی خود را معذور ندارند اللهم دفقهم انتهی قاضی ثناء الله فرمود در بیقراری خبر شهادت حضرت ایشان
این آیه از غیب بر دل سخت او لئک مع الذین انعم الله چون حساب کرد تاریخ بود دیوان آنجناب میسر
مطبوع دلهاست بسی معارف را در انجا کسوت عبارت پوشانیده و طائفه از حقائق را در صورت اشارت
قبول معنی بخشیده کتاب معمولات و کتاب حالات و مقامات که اول از مولانا نعیم الله و ثانی از مولانا غلام علی
مسمی بعبد الله دست هر چند در ظاهر مشتمل بر ذکر آن عالیجناب ست اما در مطاوی فحاوی این هر دو مجموعه نکات سلوک
و بیان مسالک صوفیه و مسائل طریقهٔ این طائفهٔ علیه بسیار ست معلوم نیست که درین آخر زمان بعد از مؤلفات
حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی کسی اینچنین نقش ساده و پر کار بسته باشد دیدن او و نظر کردن در ان
نشانی از برکات صحبت شریفهٔ او میدهد اگر یکی را شیخی میسر نیاید که از وی استفاده این فواید و علوم نماید
مطالعه همچو کتب و سواد بر گرفتن آن خضر راه ست و بی تکلف و تکلیف و بی زحمت حرکت عنیف با صدق و
صفا و معرفت و وفا بر دل طالب اغب می کشاید اما توفیق این کار بدست پروردگار ست نه باختیار ما و شما
یهدی الله لنوره من یشاء و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور

شیخ محمد فاخر زائر الله آبادی ثم المکی رح ترجمهٔ حافلهٔ او در اتحاف و شمع انجمن و دیگر مؤلفات این هیچکاره
مرقوم ست وی معاصر میرزا مظهر جانجان بود و یکدیگر را باهم رابطهٔ محبت قوی شاه غلام علی دهلوی در حالات
مظهریه او را از کبار علمای حدیث شمرده و سید غلام علی آزاد بلگرامی در کسب علم حدیث از شیخ محمد حیات سندی
مدنی شریک او بوده و حضرت میرزا مظهر جانجان گفته که بسیاری را از کبراء دین مشاهده نمودم بعد از یازده
سال یک شخص که عبارت از شیخ محمد فاخر باشد موافق کتاب و سنت دریافتم الحاصل وی رحمه الله تعالی
امام ایمهٔ متبعین سرزمین هندست و شیخ الشیوخ اکابر علماء ارجمند تصنیفها دارد سخن منظومش در مدح حدیث
و ذم رای نوربخش دلهای تاریک ست و افکار صحیحهٔ او در اتباع قرآن و حدیث بغایت لطیف و باریک
خورشید تاریخ ولادت او ست و زوال خورشید سال وفات او یعنی سنهٔ ۱۱۶۴ ظاهرش محدث بود و باطنش
صوفی در بر هانپور مدفون ست و با رحمت رحمن مقرون محرر سطور او را در خواب دید که بر سریری با جامهٔ
کفن سفید چنان خوشحال خفته ست که گویا عروسی در خواب نوشین رفته طریقهٔ او از شیخ بدر الدین کمال مریدی
و از شاه غلام جیلانی مرید شیخ بدر الدین و از شیخ اسمعیل مهمی مرید شاه غلام جیلانی هنوز جاری ست در سر و آزاد

گفته تشرع بدرجهٔ کمال داشت و همیشه همت بتعدیل قسطاس شریعت میگماشت بسیار کشاده دست و شگفته پیشانی بود فتوح ذخیره نمی ساخت و یگانه و بیگانه را باحسان بیدریغ می نواخت جوهر فهم و ذکا را و بس عالی افتاده بود در مقدمات غامضهٔ علم بسرعت هرچه تمامتر میرسید جد امجدش شیخ محمد افضل او را در صغرسن مرید ساخت و تربیت او حوالهٔ شیخ محمد یحیی کرد وی در ظل پدر بزرگوار تربیتها یافت و مجاز و مرخص گردید و بعد ارتحال والد ماجد جانشین گشت و بمصداق فعز زنا بثالث زیب سجادهٔ ابوین و فرع آسمان سای اصلین طیبین بست صاحب صفات رضیه و مناقب سنیه اساس محکم مدارج علیا قیاس منتج ولایت کبری میزان عدل نقلیات برهان نقد عقلیات بود در سنهٔ ۱۱۶۴ از دهلی روانه شده ببرهانپور رسید فلک ناتوان بین فرصت نداد بعد عبور دریای نربدا بیماری سرسام او را عارض شد یازدهم ذیحجه روز یکشنبه وقت اشراق جان عزیز در راه بیت الله فدا ساخت و من یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله در حالت مرض وصیت کرده که از مشایخ برهانپور شیخ عبداللطیف قدس سره در کمال تشرع بودند و بر مرقد مبارک ایشان بعتبای اهل زمان بعمل نمی آید مرا در جوار ایشان دفن سازند موافق وصیت بعمل آوردند واحسرتا که چنین صاحب کمال در ایام شباب از ین عالم رحلت کرد و داغ مفارقت بر دل یاران گذاشت سپهر دوار اگر عمرها چرخ زند مثل که چنین ذات قدسی صفات بهم رساند انتهی گویم زائر صاحب دیوان است علاوهٔ شاعری مضامین ذم رای و اتباع سنت خیلی خوب بسته رحمه الله تعالی **تمام شد فصل اول**

وعقد آن از برای التقاط ترجمه و ملفوظ مشایخ و علما پیشین بود آما بعد از ختم دیده شد که جمعی از متاخرین هم بدان ملحق شده اند که آخر با اول نسبتی دارد و همچنین در فصل ثانی که عقد آن از برای تذکار مشایخ پسین بوده است جرگه از متقدمین خزیده که ازل را با ابد تعلقی هست و کذلک دو سه ترجمه در هر دو فصل مکرر شده در اثنا تحریر این رقیمه کتاب طبقات کبری از شیخ عارف عبدالوهاب شعرانی و دیگر مؤلفات مشیخهٔ ربانی میسر آمد اما قلت فرصت و کثرت غصص نگذاشت که انتخاب بعض معانی و مبانی از ان کتب بوجود آید ناچار این بیاض را همچنان برصراط تالیف غیر مهذب عمدا گذاشته آمد که این هم فنی ست و اهل انصاف و طلبهٔ معارف را باهل سلمان حسن ظنی و هر چند حکایت حالت پریشانم در انجام این نامه باید و خامهٔ واقعه نگار ماجرای دل اندوهگین انجا بسراید اما انچه درخور ذکر پایان این فصل ست در همینقام بگوئیم تا از رفاقت جلوه آرایان این بزم هم محروم نمانیم ولادت این جزو محقر با خاک برابر روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاولی سنهٔ ۱۲۴۸ هجری در شهر بانس بریلی اتفاق افتاده و نشو و نما ظاهری در بلدهٔ قنوج که موطن آبای کرام ست بوده در نسب بامام حسین بن علی شهید کربلا علیهما السلام می پیوندد

و در حسب بایهٔ حدیث و مشایخ نقشبندیه رحمهم الله تعالی میرسد معنی حدیث انی تارک فیکم الثقلین لن تضلوا بعدی ما تمسکتم بهما کتاب الله و اهل بیتی او کما قال در اینجا جلوه گرست در اصول عقاید ماشی بر طریقهٔ سلف و در فروع مذاهب متمسک باخبار و آثار صحیحه دنبالت سالت اساتذهٔ ما همه مجتهد عصر و علامهٔ دهر ائمهٔ سنت و نخبهٔ امت گذشته اند و جز اتباع دلیل و طرح تقلید و ترک قال و قیل بمذهبی و شغلی دیگر کار و باری نداشته اند و لله الحمد منکه هنوز در دست بیعت بدست کسی نداده ام شتاگرد بلاواسطهٔ حضرت قرآنم و مرید بیواسطهٔ جناب رسول انس و جان صلی الله علیه و آله وسلم ؎

چو سایه در قدم سرو سبز فرزانم — مرید سلسلهٔ گیسوی دراز توام
نگاه تست بآزاد بیش از دگران — غلام معتقد حسن امتیاز توام

از بدو شعور تا حال عمر مستعار در مطالعهٔ اسفار هر علم و فن گذشته و بر دواوین لاتعد و لاتحصی از مؤلفات سلف و خلف غایر و ابناء عصر حاضر عبور و اطلاع دست بهم داده و از جملهٔ صنایع علیه علی اختلاف انواعها بقدر مقدور بهره ربوده ؎

تمتع ز هر گوشهٔ یافتم — ز هر خرمنے خوشهٔ یافتم
من کل شیٔ لذ ابی احسنه قدحا — و کل افق فی الکون یطربنی

و عون الهی کتب علوم تفسیریه و حدیثیه رافراوان بمن ارزانی داشته و در نور دراین احوال توفیق تالیف رسائل و مسائل بسیارم در علوم کتاب و سنت و لغت و ادب و انچه از آلات و معدات این فنون شریفه ست بخشیده در طبع تفسیر فتح البیان خاصةً بست هزار و در طبع نیل الاوطار بست و پنجهزار مبلغ در شمار آمده و در تکالیف طبع دیگر کتب و رسائل تا حال مقدار مصارف بنیّف هزار سکه رسیده اگر او سبحانه این خدمت را که خالصاً لوجه الکریم یامید نصح امت مودی شده بپذیرد از برای نجات آخرت کافی و وافی ست انشاء الله تعالی خدا امیدانکه مقصود درین رست و خیز و نشست و برخاست نه بلند ناحی و سمعه و ریاست بلکه هدایت خود و ارشاد دیگر اصحاب صدق و صفا چه انچه اهل زمان را مواد شهرت و نام آوری باشد این کس بیرس ازاهمه بحمده تعالی نقد کف ست و تا قدم از عالم لاهوت بعرصهٔ ناسوت گزاشته ام جز علم و مطالعه و بحث کتب کاری دیگر با خود نداشته ام ؎

شربت الحب کاسا بعد کاس — فما نفد الشراب و لا رویت

هرگز هوای تحسین اکل و شرب و تزئین مرکب و مسکن و توفیر دولت و تدبیر حکومت و خورسندی صحبت ابناء زمان

دماغ مرا پریشان نکرده واز اسباب عیش ومسرت دنیا هیچ شی بخودش مرا دلبستگی وربودگی وشیفتگی وافتتانگی نداده

دولت دنیا که تمنا کند　　با که وفا کرد که با ما کند

نه بروجود چیزی ازین اجناس وفصول خرسندم ونه برعدم آن دردمند هردم دراندیشهٔ دریافت مسائل علوم وذکر ومذاکرهٔ رسائل منطوق ومفهوم بسر می آید وهر ساعتم درنگارش علمی ودانشی وگذارش معرفتی وبینشی روز بشب میرساند ؎

یارا مارا غم تو هر شب　　همخوابهٔ مغز استخوان ست

اگر در سفرم سفر در دستم واگر در حضرم کتاب در کنارم شب در همین اندیشه میخوابم وصبح در همین طلب برمیخیزم آری حیفی که برمن میرود وقصور عمل برمقدار علمست در ۱۲۵۵ ملتزم را در کعبه ملتزم گشته دعا وزیادت علم کردم وآب زمزم را بکلمهٔ رب زدنی علما خوردم ورب اشربه لعطشی یوم القیامة درنیت آوردم دریغم آید که دران هنگام توفیق زیادت عمل چرا نخواستم واز ین نعمت چه تسمم بغفلت درساختم اکنون اگر توفیق ایزدی رفیق ارادت سفر ثانی حجاز میشود درین کرت همین عمل مسئله کنم وحصول رتبه اعلای تقوی در یوزه نمایم وگرد معصیت را از دامن دل وتن بآب دیده بشویم انشاء الله تعالی ومعذلک از خداوند عزاسمه که رحمت او برغضب سابق ست تمنای آن دارم که محبت خدا ورسول واصحاب وعترت مقبول والفت ائمهٔ حدیث ومشایخ سلوک صافی موجب حط وزر وجالب عفو وعافیت از برای من شود ؎

شنیدم که در روز امید وبیم　　بدان را بنیکان ببخشد کریم

در حدیث ست المرء مع من احب وانت مع من احببت وقید مساوات در علی درینجا مذکور نیست خوردن وآشامیدن وجز انها مشترک در علوم بکار دیگر پرداختن برمن چندان گران ست که بر دیگران اشتغال بعلم سنت نمودن چکنم که درینی آدم زاده ام ورنه تنی خواهم که محتاج آب ونان نبود وجانی خواهم که جز ذکر وفکر جان آفرین وشغل تلاوت کلام خدا او را راست حدیث سید المرسلین شغلی دیگر او را پیرامون خاطر نگردد میدانم که یاران عصر این حرف را از من پذیرا نگشند وآنرا حمل بستایش نفس خودم نمایند اما با حرف راست اندیشه تکذیب کسی زیانی در اصل کار نمیکند وصادق را این سوء ظن مبتدعه نزد علام الغیوب کاذب نمیگرداند اگر تمامهٔ دنیا بمن ارزانی دارند مسرتی در خود نیابم واگر بر پارهٔ آب ونانی قانعم سازند اندوهی حوالی دل را فرا نگیرد آری فقری که مدقع باشد وخلق را از خالق برگرداند ودستی که پیش کسی فراز گردد نمیخواهم وخدا را عز وجل منت که مرا ازین مذلت تا حال

نگاهداشته و در تمام عمر که امروز به پنجاه سال نزدیک ست حاجتمند و ام ستدن و چیزی از کسی خواستن و آشنائی آسودگان نمودن و اسباب رفاه و جاه اندیشیدن و در سر آن اوقات نگاه و بیگاه بر باد دادن نفرموده ؎

نه یار آمد بکار من نه اغیار نیم ممنون کس منت خدارا

دلی دارم از درد و قبول همگنان آزاد و خاطری دارم از فکر سود و زیان این و آن نام را دنه دوستی با کسے که دوستیش در آخرت بکار نیاید و نه دشمنی با کسی که دشمنیش نقصان عقبی کند و آنکه کمتر مرا دوست دارند و بیشتر دشمن انگارند و بسیاری بپذیرند و اندکی رد کنند موجب عروج بمعارج دنیا و ابتلای من بسیاست ریاست از طرف ولی نعمت ست مرا خود درین میان تدبیری نیست هر چه هست از وست و همه نیکوست ؎

نقاب عارض گل جوش کردهٔ مارا تو جلوه داری و رو پوش کردهٔ مارا

صورت پرستان که بوئی معنی بدماغ ایشان نرسیده و ظاهر بینان که شراب باطن در ایاغ ایشان نریخته ست ظاهر و صورت دیگران را حمل بر باطن و معنی خود کنند و اندیشه هزار فتنه و ستیزه را بخود راه دهند و سری بسوی دریافت حقائق امور و دقائق نفس الامر بر نمیدارند و بیگانهان غفلت طبیعت را بتردستی فکر بدانديش خود بتلای هزاران بلا میخواهند گاهی بتهمت در دین و گاهی بافترا در دنیا بدنام می کنند و باین حیل و جمل بسیط کامیابی خود بر مرادات این سپنجی سرای اندیشند آما حمایت آلهی و برکت رسالت دستگاهی چون در صدد کار خود ست و عون و صون عزوجل همراه حال این پریشان دل عداوت اعدا مضمحل ست و بغض و شخار ایشان معطل و لولا فضل الله و رحمته علیکم لکنتم من الخاسرین و ان عبادي لیس لك علیهم سلطان من چه باشم که درین طوفان خونریزی و گرد باد فتنه انگیزی حفظ خود تواند کرد و از مکائد و مصائد شیاطین الانس و اخوان الشیاطین بنی آدم تواند رست باری شکر منعم حقیقی ست که معاملهٔ او با بندگان خویش بر وفق ارادت دلهای ایشان ست و لطف خفی و مرحمت جلی او مرهم زخم دلهای پریشان سبحان الله و بحمده کجا بودم و کجا افتادم و کجا نشسته ام و کجا استاده ام من بی سر و پا که ندارم عقل معاش بهرهٔ کافی دارم و نه از فکر معاد حصهٔ وافی دنه در مراتب حسد و تعقب و عداوت تدبیر شافی محض بفضل باری نسمه این نفس چندرا که در دام هوا و هوس گرفتار مست قرین هزار عفو و عافیت بسر می آرم و روز خود را متوکلا علی الله و برکته غافلانه از بازی جهان و جهانیان بشب میرسانم ؎

شایستگی عداوتم نیست بس منفعلم ز کینه ورها

شکر این نعمت بی پایان را اگر هر موی تن زبان سخن گردد پایان نبود و سپاس این احسان گرانمایه را اگر هزار دل
همزبان یکدیگر شوند اندکی از فراوانش نمودی نگردد الٰهی مرا از برای کاری که آفریده و دران مشغول داشته تا آخر
عمر همیران دار و چنانکه تا حال حفظ حضور و غیبت من فرموده بر همان منوال نگهبان من از آفات دارین باش و
الله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین بست و هشت سال ست که خامه بدست گرفته ام و پنجاه و نه کتاب نوشته
و اکثری ازان مطبوع دلهای اهل اتباع گردیده و عرب و عجم را تا بلاد دور دست جهانگیر و عالمستان آمده درین
مولفات برکت روز افزون بخش و این مجامیع را که نخبهٔ علوم علما، و اولیا، سلف و خلف تست تلمح کرامت
و قبول برسر گزار و اگر هیچ توشه راه بدست ندارم همین عمل را که خالصة لذی الاداد بر روی کار آورده ام

سرمایهٔ هزار مغفرت و رضوان خود میشناسم ۵

کریمان را نظر بر زشتی مهمان نمیباشد میرا ز باغ بیرون سبزهٔ بیگانه ما را

درین دور صد سیزدهم از هجرت طرفه ماجریات در پیش ست و غریب آفات دامنگیر هر بیگانه و خویش یکسو
مقلدین رجال در صدد خرابی احوال اهل اتباع اند و طرف دیگر مبتدعه در فکر ازالهٔ اغراض اهل سنت جانب آخر
فساق دنیا طلب حربها بر ارباب صلاح میکنند و جانب دیگر ملوک بر ملوک پیشدستی مینمایند یکی را اگر مسموم کردند دیگری
را بالفسون کشتند آن دیگر را در چاه انداخته اند و آن آخر را در کشاکش هیچ در هیچ ۵

سلیم از دست بیدادِ کنالم بکشت ما گزار شکر افتاد

دنیا از جور و ستم پر شده و نصفت و عدل از طبع همگنان رخت بربسته و امر و آسایش یکقلم از دفتر جهان برخاسته و هوای تر و سیم هر یکی را بر
کینه و عداوت دیگری برداشته و اقامت بر شعائر اسلام سخت تر از صبر بر انگر گردیده و در هیچ محل سکوت و شکیبائی هم صورت نجات نمیگذارد ۵

صبر ست دوائی دل بیمار تو واقف افسوس گر نداری و بسیار ضرورست

بگوئید که چه میتوان کرد که ایمان بسلامت و جان بعافیت ماند کسی را از کجا بدست می توان آورد که قدر راستی داند
و مقدار دینداری شناسد نه در علم برکتی مانده و نه در عمل اخلاصی و نه در عقیده صحتی و نه در سلوک اثری و نه در ملوک انصافی
و نه در عوام صلاحیتی و نه در خواص انسانیتی گوئی همگنان بهائم سیرت و وحوش سریرت مگس طینت گشته اند الا
الشاذ و الفاذ من قبائل شتی و بلاد لا یحیط بها العد و حتی مهجر اگر جویند جز جائی که انجا خون و مال مسلم شیر مادر
باشد میسر نمی آید و ما من اگر خواهند جز مکانی که انجا تکفیر و تضلیل و تبدیع سُنی متبع نمایند دست بهم نمیدهد ظهر الفساد
فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس که ام ماه ست که فلک نادره کار کاری نادر بر روی کار نمی آرد و کدام

سال ست که چرخ دوار گردش گرگون بروزگار نمیدهد

غم چه استاده تو بر در ما ... اندین آیار ما برادر ما

صورتحال زمانه چنان میخواهد که آسمان بتر قدوزمین بشگافد وصور رابدمند وستارگان را برانگیزند درین شورش هر دو یورش اهل عصر هر که جان بعافیت وایمان بسلامت تالب گور برد رستم جهان وسام نریمان زمان ست ما را که تجربهٔ فقر وآسودگی هر دو نواز شها کرده وگلگشت خزان وبهار روزگار عبرتها روزی ساخته معلوم شد که فقر وسکوت درین زمانه که لایحیی فیه ولایموت صفت اوست هزار درجه برآسودگی واختیار عمل می چربد وقلت همنشینی وگریز از یار واغیار صد مرتبه براختلاط من وتو می بالد اما توقع وفا باین کارانه ابنا روزگار کجا وجود اینچنین عزیزان کدام جا ؎

دوستانی که اندرین عمدانند ... مالهم ذمة ولا الٌ

همه در خون یکدگر شده اند ... ثرافتوا بانه حِلٌ

نگوئی که تراجم حال ونامهای مقال تو همه پراز شکوهٔ غربت اسلام واوضاع انام باشد این چه صنیع ست ورسائل ومسائل تو جمله مملو از حکایتهای مظالم زید وعمرو این کدام هنجار بود زیرا که تا از شکم مادر بکنار پدر شتافته ام هیچ وقتی دست بر مراد دل نیافته ؎

زخمه بر تارم پریشان میرود ... کین نواهای پریشان میزنم

در حالت فقر وتهیدستی غم نام نبود واکنون که حالت آسودگی وفراغتی ست غم جهان الحمدلله علی کل حال ؎

یک نیمهٔ عمر در بطالت بگذشت ... یک نیمه بتشویش وخجالت بگذشت

عمری که از و دل جهانی آزرد ... بنگر بچه حیلت وچه حالت بگذشت

آدمی زاد را هیچ مصیبتی بالاتر از سه هنگام نیست روزی که متولد شود وروزیکه بمیرد وروزیکه از گور برخیزد تا پیدا شد نخست غم مکتب نشینی پس صدمهٔ معیشت آنگه در پیش آمد ونمیدانند که عمر با فلاس وریا بگذرد یا بدولت واخلاص وتازنده ست واسیر این خاکدان گنده هزار دشمن در پی ست وتا بمیرد احوال برزخ واهوال محشر در صدد وی باز چون برخیزد حساب وکتاب اعمال این خانهٔ خراب وتباب دامنگیر ومعامله هر عالم ازین هر سه عوالم بر وفق قضا وقدر علیم خبیر بیچارهٔ انسان چه کند مگر آنکه رحمت عامهٔ الهی دستگیری شود ومضمون عیسوی را درحق بندگان عاصی خائف راجی خود جلوه اظهار دهد وسلام علی یوم ولدت ویوم اموت ویوم ابعث حیا

اکنون بنظارهٔ دگرگونی حالات خلق و وارید آفات گیتی دل از همه آرزو ها خالی ست و بقیهٔ انفاس حیات بستعار درکشاکش غم و غصه از خوف و دهشت مالی ست ۵

بدنامی حیات دو روزی نبود بیش — گویم کلیم با تو که آنهم چسان گذشت
یک روز صرف بستن دل شد باین و آن — روزی دگر بکندن دل زینهمان گذشت

چون بحکم ما ابعد ما فات و ما اقرب ما آت در سیاق امر ناگزیریم و هنگام رحیل ازین خاکدان فنا نشان معلوم نداریم و بار گران گناهان بیشمار پشت طاقت را خم کرده و انواع عداوات دنیا داران و دین گذاران خاطر را بستوه آورده چاره کار جز آن نیست که غم و غصهٔ خود را که تعلق بدین و دنیادار در خداوند حقیقی عرض کنیم و بهزار زبان و دل از تبعات گرفتاری این آب و گل توبه نمائیم و از موفق جل مجده دریوزهٔ توفیق خیریت دارین و سعادت نشاتین سازیم و بزبان حال و جنان قال بمناجات ستطاب حضرت رب الارباب پردازیم و با دای بندگانه و ندای نیازمندانه سرشتهٔ عرض حال بکشائیم و گوئیم ۵

ای کریم بخشنده عطا و ای رحیم پوشنده خطا ای خالق خلق را راهنما ای قادر خدائی را سزا جان ما را صفای توحید و چشم ما را ضیای سنت بخش و ما را آن ده که آن به این بنده چه داند که چه می باید خواست دانندهٔ توئی هر چه دانی آن ده انچه پیغمبران و دوستان تو از تو خواسته اند و دران خیریت دارین پنداشته اند آن همه بمن بی برگ ارزانی دار و تیرگی گناه و آلودگی بدعت از دل و تن من شسته بمنده بردار عذرهای ما بپذیر و ما را بر عیبهای ما مگیر ترسانیم از بدی خود ما را بیم ده بخوبی خود بنیاد توحید ما خراب مکن باغ امید ما بی آب مکن هیچ جا شادی نیست و جز از تو روی آزادی ندیدم که درکار تو جان بازیم جائی بخشش که کار انجمن سازیم یقینی لطف کن که در آز بر ما باز نشود قناعتی مرحمت فرما که کنجشک حرص ما باز نگردد دست مرا بگیر که دست آویز ندارم پوزش من بپذیر که پای گریز نیارم بگو که چه آورده که در واشویم مپرس که چه کرده که رسوا شویم آخری ده که از اولی بیزار گردیم توفیقی درکار کن که در دین استوار گردیم یا رب تو بسازکه دیگران نسازند و تو بنواز که فلان بهمان ننوازند قلبی ده که طاعت افزون کند طاعتی بخش که بهشت رهنمون کند علمی ده که در و آتش هوا نبود عملی ده که در و آب ریا نبود دیدهٔ کرامت فرما که جز ربوبیت تو نه بیند جانی بخش که جز عبودیت تو نگزیند نفسی ده که حلقهٔ بندگیت در گوش کشد لبی ده که زهر حکمت تو نوش کند یافت تو آرزوی ماست دریافت تو نیاز وئی ماست امروز معصیت کردیم دوست تو محمد رسول الله صلعم غمگین و دشمن تو ابلیس شاد ست فردا اگر عقوبت کنی

باز دوست تو حزین وعده تو مسرور گردد پس روشنادی بتمن مده و دواندوه بر دل دوست منه گفتی که
مکن و بران داشتی و فرمودی که بکن و بران نگذاشتی علمی که خود شان فراخی نگونسار مکن و چون در آخر عفو
خواهی کرد در اول شرمسار مکن آمرزیدن مطیعان چه کاراست و کرمی که همه را برسد چه مقدار است این بنده
سخت گناهگار است و صفت تو در ازل و ابد غفار است رباعی

من بندهٔ عاصیم رضای تو کجاست — تاریک دلم نور و صفای تو کجاست
ما را تو بهشت گر بطاعت بخشی — آن بیع بود لطف و عطای تو کجاست

یارب جمال تراست باقی همه زشتند عاصیان امیدوار و زاهدان مزدور بهشتند اگر و مبادا بدوزخ فرستی
دعوی داریم و اگر بهشت بری بی دیدار تو خریدار نیم خداوندا ابوجهل از کعبه آمد و ابراهیم از بتخانه کاذب
بعنایت ست باقی بهانه گرفتیم که نور در طاعت ست اما اگر راست پرسند کار بعنایت ست بر عجز خود آگاهم
و بر بیچارگی خود گواه خواست خواست تست من چه خواهم و چرا در تو درگاهی نیست که انجا پناهم این چراغ
افروخته را مکش و این دل سوخته را مسوز و این پردهٔ دوخته را مدر و این بندهٔ آموخته را مران نواخته خود را
مینداز چون تواستم ندانستم و چون دانستم نتوانستم بحرمت آن نامی که تو آنی و بتفصیل آن صفاتی که آنچنانی
بفریادم رس که میتوانی رباعی

یارب ز تو انچه من گدا می خواهم — افزون ز هزار بادشا میخواهم
هر کس ز در تو حاجتے میخواهد — من آمده ام کز تو ترا میخواهم

کار بدل آگاه ست نه بدستار و کلاه یارب همه از تو ترسند و من از خود چه از تو همه نیک آید و از من همه بد
تو نه ظالمی که گویم زنهار و نه مراحقی که گویم بیار این میگویم که چون در اول برداشتی آخر فرو مگذار گناه در جنب
کرم تو نه بوی ست زیرا که کرمت قدیم و گناه من اکنون ست اگر حاضرم باکی نه اگر غافلم هزار سخن بدانگی گفتی کریم
امید بران تمام ست چون کرم تو در میان ست نومیدی حرام ست سری که در و سجودی نیست سنگچه به از و دستی که
در و وجودی نیست کفچه به از و چون بید میلرزم که مبادا فردا هیچ نیرزم ای فریاد از کمینه طاعت عادتی و حکمت
تجربتی و حقیقت عاریتی الهی این چاشنی که بکام شوق دادی تمام کن و این برق که در جان بتابیدی مدام کن

اللهم انا بهٔ و غفرا ه

ان خیتم الله بغفرانه — فکل ما لا قیته سهل

فصل در ذکر بعضی از مشایخ متاخرین رحمۃ اللہ علیہم اجمعین

محقق و متقرر ست که موثر ترین حالات بلکہ افضل ترین مقالات بمصاحبت اہل کمال و مجالست مقربان آستانۂ ذوالجلال ست زیرا کہ بمشاہدۂ استقامت احوال ایشان و معاینۂ صحت اقوال درویشان سالک را ہمتی دست دہد کہ تحمل اعبای عبادت و برداشت مشاق ریاضت کہ لازم این طریق و خادم این فریق ست آسان شود بلکہ بواد ید جمال باکمال ایشان اگر دست دہد نوری در دل می افتد کہ ظلمت ریب و ارتیاب را کہ علت بعد و حجاب معرفت ست زائل میگرداند ھم القوم لا یشقی جلیسھم و اگر فرضاً این شخص استعداد این کار و قابلیت استفاضۂ انوار ندارد تا تاثیر صحبت بوجود آید و فائدۂ محاذات رو نماید لکن بقیاس استدلال بر وجود دلالت و کمال کہ مخصوص ارباب حال باشد از گرویدن باین طریقہ کہ قسمی از ولایت ست محروم نماند ؎

ای کہ از کشمکش قال و مقال — نیستت حالت ارباب کمال
ہیچ نایافتہ در خود اثرے — نشنیدہ ز کسان جز خبرے
قابل کارنۂ معذورے — یا خود از کوشش آن بس دورے
باش کین را گذاری دگرست — ہر کسے قابل کاری دگرست
لیکن اندر پئے انکار مرو — از جہان منکر این کار مرو
بنگر این حالت درویشان را — کوشش و سوز و غم ایشان را
کہ درین رہ چہ طلبہا دارند — در طلبہا چہ تعبہا دارند
زین طلب گر تنخدا یافتہ اند — این ہمہ بہر چہ بشتافتہ اند
در طلب اینہمہ جانبازی چیست — مال و اسباب فداسازی چیست
کشف اگر نیست قیاس تو کجاست — عقل کو درک حواس تو کجاست
باری ار نیست ترا وجدانے — معتقد باش و بیارا یمانے

و بعد از حرمان دولت صحبت کاملان و مشاہدۂ جمال عارفان استماع اخبار و تتبع آثار ایشان در ہمت فزائی و غلبت ندائی ہمان تاثیر دارد کہ صحبت و مجالست بلکہ این خود نوعی از صحبت ست کہ جمال وقت در روی از غبار کدورت بشری و حجاب صورت عنصری مصفاست و صفای حسن عقیدت از مشاہدۂ عادیات و اطلاع بر زلات منزہ و معرا

ولهذا عجبی از اخلاف قرنا بعد قرن حفظ اخبار و آثار اسلاف نموده در محافل و مجالس بیان میکرده اند و در دفاتر گرانمایه و صحائف بلند پایه فراهم آورده زیوری دیگر بر جمال آن میافزوده اند ؎

ذات من نقش خیال خوش تست — من اگر خود صفت ذات توام
نقش اندیشهٔ من جلهٔ زلست — گوئی الفاظ و عبارات توام

و ورای تسلیهٔ فواد و تثبیت مراد و ایقاظ و اعتبار آزاد یگر فوائد و منافع بسیار ست یکی آنکه وجود اولیا رحمتیست شامل و نعمتی ست بهر جویندهٔ واصل پس ذکر مناقب و احوال ایشان که در معنی شکر این نعمت عظمی و عطیهٔ کبری ست لازم باشد و اعتقاد و محبت این صفاکیشان صدق اندیشان واجب و متحتم وَاَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ دیگر آنکه ذکر این محبوبان آله و محبان بارگاه سبب نزول رحمت و موجب وصول قربت ست زیرا که هر محبوب با ذکر محب خود خوش آید و دوست را وصف دوست محبوب نماید قرآن کریم را ببین که مملو از ذکر انبیا ست و شحون بقصص اولیا و اصفیا بر دوستان هر جا آفرین ست و بر دشمنان ایشان هزار نفرین دیگر این عبادتی ست که بهر حال در جمیع محال بی کلفت و محنت از دست هر کس حاصل ست و با وجود ش جزای جزیل که عبارت از قرب رب جلیل ست علاوه بران واصل دیگر چون نقل اخبار و حکایات ماضی و حال و اضاعت اوقات بذکر احوال اواخر و اوائل مالوف عادت و مانوس طبیعت هر کس و ناکس ست پس اشتغال بذکر احوال اهل کمال که ثمر سعادت مبدء و منتج رشادت مآل ست در همه حال بهتر باشد تا قضای مقتضای جبلت و عادت متضمن نوعی از طاعت عبادت باشد دیگر لابد میان ذاکر و مذکور علاقه مناسبتی و رابطهٔ محبتی باشد که باعث بر ذکر گردد پس ذکر حکایات صالحین بهمت آنکه مشعر از مناسبت باطن و مخبر از محبت اندرون ست ذاکر را در ظاهر نیز از ایشان نماید و بزی صلاح و حلیهٔ فلاح بیاراید دیگر هر کس که حالات اسلاف استماع نماید بالضرورة دریابد که چندین کس که بعد از مضی قرون و آد وار و تمادی دهور و اعصار هنوز ذکر فضائل پیشینیان میگویند سبب آن جز حسن عمل و کردار نیک و گفتار راست نیست پس داند که حیات ابدی و سعادت سرمدی در حسن عمل ست و شاید که تصور این معنی منجر و باعث گردد بر خیرات و عمل صالحات و تحصیل مبرات گردد ؎

جانا نبرم از ذکر تو خاموش مباد — یاد تو ز خاطرم فراموش مباد
هر جا ز شما بلب حدیثی گزرد — ذرات وجود من بجز گوش مباد

دیگر تواند که ذکر خیر این طائفه علیه سبب ترویح ارواح مقدسهٔ ایشان گردد و همچنانکه وی ایشان را در همان

بخیر ذکر میکند ایشان نیز بدانا من الله بحکم تخلق باخلاق الهی او را در انجهان به نیکی یاد نمایند ربنا اغفرلنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین امنوا ربنا انک رؤف رحیم دیگر آنکه چون وی نشر مناقب و ذکر محامد گذشتگان میکند بتقاضای کمال دین نیز ان امید وار باید بود که بعد از وی باوی نیز همین معامله کنند ؎

چو من بخیر کنم یاد رفتگان دارم ۔۔۔ امید آنکه مرا هم بخیر یاد کنند
چو شاد میکنم ارواح دیگران شاید ۔۔۔ کسان رسند و مرا نیز روح شاد کنند

رب هب لی حکما و الحقنی بالصالحین واجعل لی لسان صدق فی الآخرین بعلاقهٔ این امور و ملاحظهٔ اینمعنی مرا بوس آن شد که بذکر حال و قال چندی از اهل کمال بر طریقهٔ اختصار و شیوهٔ اعتبار از اخبار الاخیار و جزآن باکم و بیش بسیار درین فصل زبان کشایم و از حکایت و شکایت روزگار بر در توبه و استغفار آیم و تقدیم و تاخیر را در ذکر وفیات و مواليد رعایت نکنیم که مراد دریافتن حالات و معارف ایشان است نه مجرد سال ولادت و وفات و معهذا در کتب معتمده این وطر مقضی ست طالب بدان رجوع میتواند کرد و علی کل حال امید آنست که اگر فقیری محروم وقت خود را باین کتاب خوش کند جای آن دارد و اگر سالکی خدا جوئی مطلوب خویش را ازین فصل و باب جوید روے بحرمان نیارد و بقبول خداوندی جلت عظمته مقبول گردد و بحصول مقصود دلی موصول شعر و ان الله لا یضیع اجر المحسنین

شیخ الاسلام محی الدین ابو محمد عبد القادر الحسنی الحسینی الجیلانی از احفاد عبد الله محض بن حسن مثنی بن حسن سبط ست رضی الله عنهم در ۴۷۱ متولد شد گیلان وطن اوست سی و سه سال تصدر و تدریس کرد و فتوی داد چهل سال سخن بر مردم در ارشاد فرمود نود سال زیست و در ۵۶۱ از دنیا برفت عالم قرآن و حدیث بود و جمیع علوم را اصولاً و فروعاً و مذهبا و خلافا نیکو میدانست تا آنکه گویند گفت فاق الکل فی الکل و صار مرجع الجمیع فی الجمیع و در قلوب خاص و عام قبول عظیم بعظمت تمام یافت وی گفته قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله و این سخن اندوی اگر بصحت رسد خدا داند که مراد وی بدان چیست یا از وادی سکرست که اهل حال را پیش می آید روزی در تفسیر آیتی یازده وجه ذکر کرد تا اینجا علم حضار بزم همراه بود بعده در بیان دیگر وجوه شروع نمود و به چهل وجه تمام فرمود و گفت گذاشتیم قال و باز آمدیم بحال لا الله الا الله محمد رسول الله این کلمه گفتن و شوری و اضطرابی در دلهای حاضران افتادن از نفائس اجوبه اوست که یکی سوگند کرد بر طلاق زن اگر خدا تعالی را چنان عبادت

نکند که دران فردی از انسان در هیچ مکان انباز او دران عبادت نبود کدام عبادت ادا نماید پس بعد ازانکه
علما و عراقین در جواب ازین مسئله درماندند وی بمجرد نظر دران مسئله فرمود یخلی له المطاف ویطوف
وحده ویحل یمینه طریق وی تحکیم کتاب و سنت بود در هر خطره و لحظه و وارد و حال و ثبوت مع الله در جمله
احوال و حفظ احکام شریعت با مشاهدهٔ اسرار حقیقت و انچه از خوارق و کرامات و عجائب و غرائب از وی رح
نقل کرده اند شاید بسیاری ازان مبنی بر خیال محبان ست همچو تجلی نبوی از برای تربیت و تائید در مجلس وی
و حضور ارواح جملهٔ انبیاء و اولیاء و گفتن وی قف یا اسرائیلی و اسمع کلام المحدث بخضر و نحو آن که این
احوال نزد اهل بصیرت و اصحاب شریعت درخور پذیرائی و ثبوت نیست ولیس الخبر کالعیان آری اینقدر
ضرور ست که کمل مشایخ او را ستوده اند و ازوی کرامات و حالات سنیه بسیار ملاحظه نموده شیخ بزرگ شهاب الدین
سهروردی گفته کان سلطان الطریق علی التحقیق و یا فعی گفته کراماته بلغت حد التواتر و معلوم ست که انکار
کرامت اولیا انکار مسلمان نیست اما این کرامات آن ولی را تا آنرا در رتبه نمیرساند که معبود و عباد و مسجود خلائق گردد و در ممالک
تصرف و تصریف او باشد حیاً و میتاً و نعوذ بالله من جمیع ما کره الله می بینم که احوال نویسان وی در ذکر حالات متقدمین
چندان مبالغه کرده اند و جادهٔ اغراق پیموده که از مرتبهٔ بندگی بخدائی رسانیده اند و از درجهٔ غلامی بأوج خواجگی برده
واین آفت از اهل علم ظاهر شده ست تا بعوام کالانعام چه رسد و ازین جنس ست ضامن شدن وی رح تا روز قیامت
بمغفرت از برای جمیع مریدان و منتسبان خود مگر دست برآنکه این ضمان رسول انس و جان از برای امتیان و عاصیان
اسلامیان نکرده و همگنان را بر مشیت خدا گذاشته و بحق سبحانه و تعالی سپرده پس انچه از شیخ آمد از رسول هم نیامد
وما اقبح هذه المنقول واسوءه فی العقول اللهم ثبت قلوبنا علی دینک ولا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا
ترجمهٔ شریفهٔ او که تعلق دارد بمراتب علم در تاج بکلل نوشته ایم و همچنین تراجم هم شریان او و همچو ابن عربی و ابن فارض
و ابن سبعین و امثال ایشان در انجا ذکر نموده ان شئت زیادة الاطلاع فارجع الیه وادرک ما
اشتباه من تراجم المحدثین هناک وعول علیه

خواجهٔ بزرگ سید معین الدین بن سید غیاث الدین الحسنی الحسینی السنجری امام سلسلهٔ چشتیه و سر حلقهٔ مشایخ
این طریقهٔ علیه ست اگرچه مرید خواجهٔ عثمان هرونی مرید حاجی شریف زندنی ست اما بعد ازانکه از مدینه ببغداد آمد
شیخ عبد القادر جیلانی را ملازمت نمود و پنج ماه و هفت روز در خدمتش ترقی حاصل کرد و نجم الدین کبری را در
خوارزم دید و خواجه یوسف همدانی را در همدان و شیخ ابو سعید تبریزی را در تبریز و شیخ حسن زنجانی را در لاهور

دیدار انجا بدہلی آمد بعد ازان در سنہ ۵۸۳ باجمیر رفتہ اقامت نمود خواجہ قطب الدین بخدمت او رسیدہ بست سال
در خدمت خواجہ عثمان ہرونی بود وی اول کسی ست از اولیا اللہ کہ در اقلیم ہند سلسلہ ولایت برپا کرد و انوار
شریعت و طریقت نشر ساخت و لاریب بزرگان چشت عنبر سرشت را حقی ست قدیم بور قبۂ ولایت ہند پرتو سلطان
محمود غزنوی دست توسل بدامن حضرات چشتیہ زد و بہم قدسیۂ ایشان کمر بغزا ہند بربست و در غزای سومنات
خواجہ محمد چشتی بذات مبارک خود با سلطان متوجہ ہند گردید و این سرزمین را بقدوم میمنت لزوم شرف اندوز
جاوید ساخت خواجہ از جانب غزنین باجمیر تشریف ارزانی فرمود و با را اقامت در ینمقام کشاد و بعبادت مشغول
شد و این آمدن در زمان پتھورا رای ہندوستان بود پتھورا را بعد م قبول سفارش مسلمانی رنجانید و گفت
این مرد دیگر آمدہ ست و سخنہا از غیب میگوید خواجہ برآشفت و بر زبان مبارک آورد کہ او را زندہ گرفتیم و دادیم
ہمدران ایام لشکر سلطان معز الدین سام غوری از غزنین در رسید و وی اسیر گشتہ کشتہ شد و ازان تاریخ باز درین
دیار اساس اسلام استحکام یافت و بیخ و بنیاد کفر و فساد برافتاد و لہذا حضرت خواجہ را مجدد مائۃ سابعہ گویند
و بالجملہ وجود اولیا رامت در ہر اقلیم بروفق فتح بلاد و جلوہ افروزی شعائر اسلام ست و پیداست کہ از ابتدا
طلوع آفتاب جہانتاب اسلام درین آفاق ہیچ عصر خالی از وجود اولیا رامت و اصفیا ملت نباشد احوال این
طائفہ علیہ از مبادی مائۃ سابعہ مضبوط ست و آثار اکابر یا تقدم بوجوہ شتی در نقاب خفا ماندہ و صفحات ایام علی الاتصال
حین من الدہر لم یکن شیئا مذکورا بہم ساند مگر حال بعضی در لباس قال بر سبیل ندرت یافت میشود مثل ابو حفص
ربیع بن صبیح السعدی البصری کہ از اتباع تابعین و ثقات محدثین ست صدوق بود و عابد و مجاہد و اول کسی کہ در
اسلام تصنیف پرداخت حدیث را از حسن بصری و عطا شنید و از وی سفیان ثوری و وکیع و ابن مہدی
روایت کردہ اند صاحب مغنی گوید مات بارض السند سنۃ ستین و مائۃ و صاحب کشف المحجوب علی بن عثمان الہجویری
المتوفی سنۃ خمس و ستین و اربعمائۃ و شیخ فخر الدین زنجانی پیر ارشاد شیخ سعد الدین حموی کہ ہر دو بزرگوار در لاہور
آسودہ اند و شاہ یوسف گردیزی کہ در سنہ خمسین و خمسمائۃ از گردیز کابل بملتان آمدہ طرح اقامت ریخت و اول
اولیا ہند چنانکہ گذشت خواجہ معین الدین چشتی اجمیری ست قدس اللہ سرہ و وی رجم در سنہ ۶۳۳ از دنیا برفت
از کلمات قدسی سمات اوست کہ دل عاشق آتش زدہ محبت ست ہر چہ در و فرو آید آنرا پاک بسوزد و ناچیز
گرداند و ہم وی گفتہ از جویہای آب روان آوازی میشنوند چگونہ آوازی برآید ہمین کہ بدریا رسید ساکت
گشت از شیخ خود خواجہ عثمان نقل فرمودہ کہ در ہر کس کہ این نہ خصلت باشد تحقیق بدان کہ حق تعالی را

دوست ست سخاوت چون دریا شفقت چون آفتاب تواضع چون زمین و فرمود صحبت نیکان ز نیکان
نیک و صحبت بدان بدتر از کار بد و گفت نشان محبت آنست که مطیع باشی و بترسی که نباید دوست بر اندوگفت
گناه شما را چندان ضرر نه دارد که بیحرمتی و خوار داشتن برادر مسلمان و فرمود عبادت اهل معرفت پاس انفاس
و فرمود علامت شناخت حق تعالی گریختن ست از خلق و خاموش شدن در معرفت فرمود علامت شقاوت
آنست که معصیت کند و امید دارد که مقبول خواهد بود فرمود عزیز ترین چیزها در جهان آنست که درویشان
با درویشان بنشینند مسکین جالس مسکینا ع ما للغریب سوی الغریب انیس و بدترین چیزها آنکه
درویشان از درویشان جدا گردند بدانکه این از علتی خالی نباشد فرمود متوکل بحقیقت کسی ست که رنج و محنت
از خلق برگیرد نه از کسی شکایت و نه با کسی حکایت فرمود فاضلترین اوقات آنست که وسواس از خاطر سته باشد
فرمود خدا کجا و بنده کجا علم خدای راست و معرفت بنده را فرمود مردم از منزلگاه قرب نزدیک نشوند مگر بفرمان
بر داری در نماز زیرا که معراج مومن همین نماز ست

خواجه قطب الدین بختیار کاکی اوشی قدس سره خلیفه بزرگ خواجه معین الدین چشتی ست از اکابر اولیاء
و اجلهٔ اصفیا ست بغایت ترک و تجرید و فقر و فاقه موصوف بود و نهایت استغراق داشت شیخ محمد نور بخش
در سلسلة الذهب گفته له في احوال الباطن شان کبیر بین المکاشفین و دلیل العارفین گفته سخن در حکایت
ملک الموت بود فرمود که دنیا بی مرگ بجه نیرزد گفتند چرا گفت از انکه الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب
نزد خلافت خواجه او را فرمود چهار چیز گو هر نفس ست اول درویشی که تونگری نماید دوم گرسنه که سیری نماید سوم
اندوهگین که شادی نماید چهارم با کسیکه دشمنی بود دوستی نماید وی رح در دهلی آمد و ساکن شد قوالی بیت شیخ احمد جام را
برخواند خواجه را آن بیت در گرفت چار شبانه روز در تحیر بود و بران بیت ذوق داشت شب پنجم رحلت کرد
میر حسن دهلوی در غزلیکه درین زمین گفته ست اشارت باین قصه کرده

جان برین یک بیت داد ست آن بزرگ — آری این گوهر ز کان دیگر ست
کشتگان خنجر تسلیم را — هر زمان از غیب جانی دیگر ست

و این واقعه در سنه ۶۳۳ رو داده در مناقب الاولیا آوش موضع ست از فرغانه و کاکی ازان گویند که نان کاک یعنی خشک
از و برآمده بست سال در خدمت پیر ماند بعده سیاحی کرد چون ببغداد رسید شیخ شهاب الدین سهروردی را دید
و در ملتان شیخ بهاء الدین زکریا را دریافت شخصی بخدمت او آمد به نیت آنکه دنیا متوجه او شود فرمود برو دستان

خدامی آیند و دشمن گرفته خدارامی طلبند

شیخ الاسلام بهاء الدین ابو محمد زکریا الحاج الملتانی القرشی خلیفهٔ شیخ شهاب الدین سهروردی ست پیش ازاراوت در تحصیل و تدریس مشغول بود بعدازان در مجاهدات سعی نمود و رسید بجائیکه رسیداز اکابر اولیاء هندست. صاحب کرامات ظاهره و مقامات باهره و برکات شامله بود میر حسینی صاحب تحفة الارواح و شیخ فرید الدین عراقی صاحب لمعات بملازمت او رسیده اند و تربیت یافته وی از اغنیا شاکرست واین کرامیذ رحق او صادق و انتیناه فی الدنیا حسنة وانه فی الاخرة لمن الصالحین بعضی از مشایخ وقت را در باب فقر و غنا بادی گفتگوئی واقع بود فرمود دنیا تمامها چه قدر دارد قل متاع الدنیا قلیل و معلوم ست که از ان قلیل چه قدر پیش ما باشد و گاهے مسافر مود صحبت مارکسی را ضرر کند که افسون ما نداند و مسافر مود که غنا نیل رخسارهٔ حال ماست بشیخ فرید الدین قصه گوشت یک سخن این بود که میان ما و شما عشقبازی ست وی در جواب گفت میان ما و شما عشق ست بازی نیست شیخ فرید الدین را افطار کم بودی اگر چه تب آمدی یا فصد کردی و شیخ بهاء الدین را صوم کمتر بودی اما طاعت و عبادت بسیار بودی واین آیه فرو خواندی یا ایها الرسل کلوا من الطیبات واعملوا صالحا شیخ نور بخش در سلسله او را رئیس اولیاء هند و عالم بعلوم ظاهر و صاحب احوال و مقامات نوشته و گفته له فی الارشاد و هدایة الناس من الکفر الی الایمان و من المعصیة الی الطاعة و من النفسانیة الی الروحانیة شان کبیر و در مجمع الاخبار وصایای او آورده و گفته من وصایاه المحبة نار تحرق کل دنس فاذا تحقق المحبة کان الذاکر ذکرا مع مشاهدة المذکور وهذا هو الذکر الکثیر الموعود به الفلاح فی قوله سبحانه وتعالی واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون و در بعضی رسائل اوست سلامة الجسد فی قلة الطعام وسلامة الروح فی ترک الاثام وسلامة الدین فی الصلوٰة علی محمد خیر الانام ق ف ی ح فی ی ح ۶۶۱

سید نور الدین مبارک غزنوی خلیفهٔ شیخ شهاب الدین سهروردی ست در زمان سلطان شمس الدین او را امیر دهلی میگفتند در ۶۳۲ از دنیا برفت وقتی اسماک باران شد او را لازم گرفتند که دعا باران کن برسر منبر آمد و دعا کرد بعده روی باسمان نمود و گفت بالله اگر تو باران نفرستی من پیش ازین در هیچ آبادی نباشم این بگفت و فرود آمد حق تعالی باران فرستاد ؎

تندو پر شور و سیه مست نگسار آمد　　میکشان مژده که ابر آمد و بسیار آمد

شیخ محمد اجل شیرازی گویند سید مبارک مذکور نعمت از و یافته وقتی در غزنین استسقا شد خلق بروی آمدند

وگفتند دعا بکن تا باران بیارد وی از خانه برون آمد وخلقی دنبال او شد شیخ را باغی پیش آمد انجا فیست باغبان زیر درختی خفته بود شیخ او را بیدار کرد وگفت درختان خشک میشوند برخیز وآب ده وی گفت باغ من وودختان من آنزمان که حاجت آب دادن خواهد بود خواهم داد شیخ باغبان را گفت پس این خلق را منع کنی که دنبال من گرفته اند ما بندگان خداوزمین زمین خدا آنزمان که حضرت عزت خواهد خواست باران خواهد فرستاد این سخن بگفت وبازگشت عقب آن چندان باران بارید که نهایت نبود رحمه الله تعالے

شیخ حمید الدین ناگوری لقب او سلطان التارکین ست خلیفه خواجه اجمیرست در تجرید وتفرید قدمی راسخ داشت همت عالی او از دنیا وعقبی برترست از بندگان خاص مولی عزاسمه بود از اولاد سعید بن زیدست که از عشرهٔ مبشره باشد سن طویل یافته وی گفته اول مولودی که بعد از فتح دهلی در خانه مسلمانان آمد منم شیخ نظام الدین اولیا کلمات او را انتخاب نموده بخط خود نوشته بود مرقد او در ناگورست در ۶۴۳ از دنیا برفت او را تصنیفات ومکتوبات بسیارست در کتاب اصول الطریقه نوشته مردان راه که روی ایشان بدرگاه ست سه طائفه اند چنانکه در کلام مجید آمده الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات معذور نمند که بعد الایمان بالله والاقرار بالتوحید بحضرت حاضر نیایند واگر آیند دیر آیند وآهسته آیند واز خطاب سار عوا غافل باشند ومشکور انند که با ایمان همعنان آیند وبا اقرار هم رکاب وفا نیایند که خطاب الست بربکم یاد دارند وجواب آن که قالوا بلی ست فراموش نکرده اند ودر ینجهان پیش از دعوت بحکم ازل اجابت کرده اند ودر بدایت کار بطلب نهایت اسرار برآمده اند یکی از ایشان ابوبکر صدیق ست که پیش از دعوت بطلب رسالت برآمد ودر خود راه واطلب کرد دیگر علی مرتضی ست که پیش از بلوغ مستعد قبول دعوت گشت دیگر اویس قرنی ست که اگر پیغمبر صلعم تعریف او نکردی نام او از هیچ دیوان نبرآمدی ونشان او در هیچ دفتری ثابت نکردندی زهی مکنت که در حضرت عزت داشته در دنیا چیزی ننهاد واز دنیا چیزی نبرداشت آزاد آمد وشاد رفت دیگر سلمان فارسی ست که پیش از دعوت در طلب هدایت پوئید وصدق عهد میثاق از خویشتن جوئید وهم وی رحمه گفته راه را مرتبهاست اول آن علم ست که بی علم عمل درست نیاید دوم عمل ست که بی عمل نیت بکار نیاید سوم نیت صحیح ست که بی نیت عمل جز باطل نیاید چهارم صدق ست که بی صدق عشق رونماید پنجم عشق ست که بی عشق توجه درست نیاید ششم توجه ست که بی توجه سلوک نشاید هفتم سلوک ست که بی سلوک دروازه پیشگاه نگشاید هشتم کشاد در پیشگاه ست که تا نگشاید روی مقصود ننماید وهم وی گفته راهی در پیش تو نهاده اند هم باریک وهم دراز وترا عمری داده اند هم تاریک وهم کوتاه ودرین عمر

کوتاه ترا امر کرده اند بر فتن این راه دراز و شب دنیا اگرچه تاریک ست که الدنیا کلها ظلمة اما درین تاریکی بهر تو ماهتابی از مطلع عنایت برآورده اند الله نور السموات والارض برخیز و بشتاب و این ماهتاب را دریاب و غنیمت دار و این عمر کوتاه را گذشته و رفته انگار و خود را یکی از مردگان بشمار و اگر نمرده مردنی میدان و پیوسته این بیت بر دل میخوان ۵

جانی ست هر آیینه بخواهد رفتن ، اندر غم عشق تو رود او لے تر

خواجه بر بستر غفلت در خواب عطلت خوش خفته ست و نمیداند که دعوی محبت که کرده ست او را سوال و جواب که پارهٔ ازان در اخبار الاخیار ذکر کرده بعضی ازان اجوبه این ست این تفاوتی که تو می بینی در فیض و فائض نیست بلکه در قبول و قابل ست ظالم را شادی بحصول مراد دنیا ست مقتصد را شادی بحصول مراد عقبی ست سابق را شادی بوصول مراد مولی ست دین ظالمان گریختن از معاصی و آویختن بطاعات ست و دین مقتصدان بریدن از دنیا و آمیدن بعقبی ست و دین سابقان بتر از ماد ون الله و تولا بالله ست قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون طریقت جان شریعت ست چنانکه تو جان و تن خود را یکی میدانی تن آدمی منزل شریعت از نفس و مال برآمدن ست و بنعیم مقیم در آمدن ان الله اشتری من المومنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة و راه و منزل طریقت از جان و دل برآمدن و بتبتل الیه تبتیلا و بذروه اعلای وحدت برآمدن و ان الی ربك المنتهی فردا کار بر خلاف روزگار امروز خواهد بود ظاهر باطن خواهد گشت و باطن ظاهر بالا بفرود و بدل خواهد شد و فرود بالا عوض خواهد پذیرفت پیغمبر فرمود یحشر الظالم یوم القیامة علی صورة الذر گناهی ست که بمرگ مکفر شود و گناهی ست که بطول مکث در گور مکفر شود و گناهی ست که بعذاب قبر مکفر شود و گناهی ست که تا دوزخ نه بیند و آتش دوزخ آنرا نسوزد هیچ سود ندارد مرد باید که از هیچ چندان نور برد که آن نور نار دوزخ را فرو خورد آتش دوزخ با دریشان چه کار دارد که او را از برای متکبران و فرعون صفتان در وجود آورده اند النار مثوی المتکبرین ۵

بروز حشر فغانی زبار پرس مترس ، تو بیکسے و غریبی ترا که می پرسد

اما فقر کو و فقیر کجا مولانا نصیر الدین برمولانا شمس الدین شکر عدم قوی و قدرت باین صفت گفتی الحمد لله علی عدم الامکان و بپارسی فرمودی مباد که آدمی را ناخن انگشت دراز شود که اگر ناخن خود را دراز بیند خواهد که شکم برادر مسلمان پاره کند ۵

کجا خود شکر این نعمت گزارم ، که زور مردم آزارے ندارم

محمد بن عطا معروف بقاضی حمید الدین ناگوری رح از مشایخ متقدمین هندوستان گزین ست جامع بود میان علم ظاهر و باطن از اصحاب خواجه قطب الدین ست اگرچه مرید و خلیفه شهاب الدین سهروردی بود موقع بود بسماع هیچکس در زمان او اینقدر توغل در سماع نداشت که او داشت ؎

چه خوش باشد آواز نرم حزین — بگوش حریفان مست صبوح
به از روی زیباست آواز خوش — که این حظ نفس ست و آن قوت روح

علماء عصر بر سر او محضر ساخته بودند و بعد از وی شیخ نظام الدین اولیا این سلسله را بر پا داشت و در زمان تغلق شاه بر سر ایشان نیز محضر شده و شک نیست که حق آنست که سماع از برای اهل آن جائز و مباح ست قاضی را تصانیف بسیار ست بزبان عشق و ولوله سخن میکند و سخنان بلند و بدل نزدیک بسیار میگوید در سنهٔ از دنیا برفت طوالع شموس از تصانیف او مشهور ست در وی شرح اسماء حسنی میکند در اخبار الاخیار گفته حقیقت آنست که اختصار و انتخاب ازان کتاب حقیقت مآب که هر جا موج موج از اسرار حقیقت و فوج فوج از معانی طریقت ست متعسر ست جمیع مواضع او در متانت و حرارت و حالت متشاکل و متشابه واقع شده کلمه چند ایراد می یابد که وقت کاتب حروف از احاطه آن قاصر ست باری هر چه آمد نیکو ست انتهی بعده انچه بخامه ازان کتاب سپرده شرح اسم هوست

شیخ جلال الدین تبریزی خلیفه شیخ شهاب الدین سهروردی ست ذکر او در کتب مشایخ چشت بسیار ست در زمان خواجه قطب الدین بدهلی تشریف آورد شیخ الاسلام دهلی نجم الدین کبری او را بامری متهم کرده جانب بنگاله روان ساخت وی گفته چون من درین شهر یعنی دهلی آمدم زر صرف بودم این ساعت نقره ام تا پیشتر خواهد شد و در مکتوبی بجانب شیخ بهاء الدین زکریا نوشته من احب افخاذ النساء لم یفلح ابدا قبر او در بنگاله ست

شیخ نظام الدین ابو المؤید از مشاهیر بزرگان ست در زمان سلطان شمس الدین معاصر خواجه قطب الدین بود شیخ نظام الدین اولیا نیز او را دیده ست جد او را شمس العارفین میگفتند و شیخ جمال که مقبرهٔ او در کول ست از اولاد اوست وی گفته بخط بابای خود نوشته دیده ام انگاه این دو مصراع بگفت . . . . ؎

بر عشق تو و بر تو نظر خواهم کرد — جان در غم تو زیر و زبر خواهم کرد

بعده گفت ای مسلمانان دو مصراع دیگر این رباعی یاد نمی آید چیکنم این سخن بر طریق تعمی گفت که در هم جمع اتر کرد

انگاه قاسم سقری آن دو مصراع را بیاد داد ؎

پر درد دلی بخاک در خواهم شد — پر عشق سری ز گور بر خواهم کرد

شیخ برهان الدین محمود بن ابی الخیر بلخی از اکابر علماء عهد سلطان غیاث الدین بلبن بود اتصاف داشت بوجد و سماع و علم شریعت و طریقت مشارق حدیث را پیش مصنف سند کرده بعالم شعر نیز میل دارد بعضی اشعار درویشانه از وی نقل میکنند چنانکه این بیت ؎

گر کرمت عام شد رفت ز برهان عذاب ور بعمل حکم شد وه که چه دیدنی ست

وی بارها گفتی که خداء عزوجل مرا از هیچ کبیره نخواهد پرسید مگر اندیک کبیره گفتند کدام ست گفت سماع چنگ ست که بسیار شنیده ام و این ساعت اگر باشد هم بشنوم قبر او در دهلی ست آنرا تخته نور گویند

شیخ احمد نهروانی مردی بزرگ بود با فنده مرید قاضی حمید الدین ناگوری شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا کم کسی را پسندیدی اما در بارهٔ او گفتی که اگر مشغولی احمد بسنجند مایهٔ ده صوفی باشد او را گاه گاه بر سر کارگاه حالی پیدا شدی که از خود غائب گشتی و دست از کار بداشتی و جامه خود بافته شدی قبر او در بدایون ست رحمه الله تعالی

شیخ بدر الدین غزنوی خلیفه خواجه قطب الدین ست از اهل سماع بود تذکیر گفتی و سخن گیرا داشت و بیشتر سخن از محبت گفتی شیخ فرید الدین شکر گنج در مجلس تذکیر او بسیار حاضر شدی از غزنین اول بلاهور آمد و از انجا بدهلی رسید و مرید خواجه شد سلطان المشائخ گفته از وی شنیدم که میگفت خواجه قطب الدین این دو بیت بسیار گفتی ؎

سودائی تو اندر دل دیوانه ما ست هر جا که حدیث تست افسانه ما ست

بیگانه که از تو گفت آن خویش من ست خویشی که نه از تو گفت بیگانه ما ست

وی در عمر بزرگ بود و کهن شده گفتند شیخ پیر شده ست چه شکل میر قصد گفت شیخ نمیر قصد عشق میر قصد

شیخ فرید الدین گنج شکر نام او مسعود ست پدرش شیخ عز الدین محمود از اولاد امیر المومنین عمر بن الخطاب بود و مادرش دختر مولانا وجیه الدین خجندی وی قدس سره خلیفه خواجه قطب الدین ست و از خواجه بزرگ معین الدین چشتی نیز نعمت یافته از اعیان اولیاء و ارکان اصفیاء ست بغایت ریاضت و مجاهده و فقر و تجرد داشت و در کشف و کرامات آیتی بود و در ذوق و محبت علامتی از شهری بشهری میگشت تا در اجودهن بگذشت گزنده و گفتی یکی از جمله ها گفت که ای خواجه امروز فلان پسر بسبب گرسنگی بمرض هلاک رسیده ست سر بر آورد و گفت مرده زنده چه کند اگر تقدیر حق در آید و از جهان بدر کند رسنی در پای او به بندید و بیرون افگنید گویم این بحال مرتبه تسلیم و رضا ست که فوق آن متصور نیست در وجه تسمیه او شکر گنج چیزها گفته اند که از جنس کرامات ست و الله اعلم بصحة الروایات رحمه الله تعالی ۶۶۴ عمر شریفش از نود و پنج سال شد وی گفته چهار چیز از هفت صد پیر پرسیدند هفت یک

جواب فرمود نداعقل الناس تارك الذنب اكيس الناس الذي لا يغريشي اغنى الناس القانع افقر الناس تارك القناعه وفرمود ان الله يستحيي من العبد ان يرفع اليه يديه ويردهما خائبتين وگفت اگر هست غم نيست واگر نيست غم نيست وفرمود روز نامرادی شب معراج مردان ست وگفت کار گرم خود را بسخن مردمان نا پذيرفتند وگفت چون فقير جامه پوشد چنان پندارد که کفن می پوشد وفرمود آن نه که باشی ورنه باز نمايند چنانکه باشی فرمود جذبة من جذبات الحق خير من عبادة الثقلين وگفت الصوفي يصفو به کل شيء ولا يکدره شيء فرمود

دوشينه شبم دل حزينم بگرفت ❊ انديشهٔ يار نازنينم بگرفت ❊
گفتم ببرود ديده روم بر در تو ❊ اشکم بدويد وآستينم بگرفت ❊

نقل ست که پيش او در باب اباحت وحرمت سماع که دران اختلاف علماء ست گفتند فرمود سبحان الله يکی سوخت وخاکستر شد ودیگری هنوز در اختلاف ست وفرمود آفت در تدبير ست وسلامت در تسليم وگفت العلماء اشرف الناس والفقراء اشرف الاشراف وگفته اند ذل الناس من اشتغل بالاکل واللباس وی گفته فردای قيامت دنيا را بدوزخ اندازند تا اهل دنيا ودوستان خدا به بينند خواری دنيا را وگفت هر روز بر دنيا پنج بار ندا ميشود که تلخ باش بر دوستان من تا در تو نيک ننگرند وشيرين باش بر طالبان خود که ذکر تو بسيار کنند وگفت معراج الفقراء ليلة الفاقة شاه حبيب الله قنوجی خليفهٔ خانواده وغريب نيز هست [illegible]

شيخ نظام الدين بدايونی خليفهٔ شيخ فريد الدين گنج شکر ست نام او محمد بن احمد بن علی البخاری ست ولقب او سلطان المشايخ ونظام اولياوی از محبوبان ومقربان درگاه آلهی ست ديار هندوستان همه بود از آثار برکات او در دهلی علم آموخت وحديث خواند ومقامات حريری ياد گرفت وباجود هن رفت ودشش پاره پيش گنج شکر تجويد کرد وشش باب عوارف نيز سند نمود پرسيد فرمان چيست ترک تعلم کنم وبا ياد او مواظف مشغول شوم فرمود ما کسی را از تعلم منع نکنيم آن هم کن اين هم کن تا غالب که آيد درويش را قدری علم بايد وبجهت نظافت مشرف شد ودر دهلی بموضع غياث پور که الآن خانقاه در انجاست ساکن شد وقبول عظيم يافت وابواب فتوح بروی مفتوح گشت وی شب تنها در حجره بودی ودر بستی وتمام شب در راز ونياز بودی چون روز شدی هر کرا نظر بر جمال او افتادی تصور کردی که مگر مستی طالع ست واز بس بيداری شب چشمهای مبارک او سرخ بودی گويند

ميرخسرو اين بيت در وصف او گفته ست

تو شبيه می نمائی بهر که بودی امشب ❊ که هنوز چشم مستت اثر خمار دارد

وی فرمود مرا در واقعه کتابی دادند در ان مسطور بود تا توانی راحتی بدل میرسان که دل مومن محل ظهور ربوبیت
وگفته در بازار قیامت هیچ کالا را آنچنان رواج نخواهد بود که دریافت دلها را متعلمی همراه هدایای دیگران قدری
خاک راه برداشت و در کاغذی پیچید چون بخدمت او رسید هر کس چیزی پیش نهاد و آن متعلم کاغذ پاره پیچیده را
نهاد خادم آن هدایا را برداشتن گرفت خواست که آن کاغذ را نیز بردارد فرمود این را همین جا بگذار که این سر
شریف خاص از برای چشم ماست آن متعلم تائب شد وقتی شخصی رقعه نوشت که خط او بغایت مغشوش بود و بدست
شیخ داد شیخ را در مطالعه او درنگی واقع شد فرمود مولانا این خط شماست مولانا بمعذرت پیش آمد وگفت آری
مخدوم خط بنده طبعی ست شیخ تبسم نمود وگفت زهی طبع در آخر وقت که از عالم میرفت می گفت وقت نماز شده ست
و من نماز گزارده ام اگر میگفتند که شما نماز گزارده اید میفرمود که بار دیگر بگذاریم هر نماز را اگر میگذاردمات رحمه
فی سنه شاه حبیب الله قنوجی در مناقب الاولیا سلسله ارادت خود را بوی رسانیده وی گفته سماع علی الاطلاق
حلال نیست و نه علی الاطلاق حرام ست از بزرگی پرسیدند سماع چیست فرمود تا کیست سماع صوتی ست موزون
چرا حرام باشد آری سماع مزامیر حرام ست او را از منصور حلاج پرسیدند فرمود جنید مقتدای وقت بود در داورد
همه شد یعنی مردود ست ولکن از شیخ عبد القادر جیلانی نقل کنند که وی گفته کان ولیا مقربا عند الله زلت
قدمه ولم یکن فی عهدة من یاخذ بیده گوئیم درین نقل ما را نظر ست زیرا که جنید در وقت او بود او را هیچ نکرد
بلکه رد نمود و شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله تعالی درین باب موافق نظام اولیا ست والله اعلم بحقیقة الحال
وی گفته تقل سعادت را کلیدها ست بهمه کلید ها تمسک باید کرد اگر از یکی نکشاید شاید بکلید دیگر گشاده شود فرمود
در وقتی که خواجه من مرا خلافت داد گفت حق تعالی ترا علم داد عقل داد عشق داد هر که در وی این سه صفت بود
شایان خلافت مشایخ باشد و از وی این کار نیکو آید

شیخ نجیب الدین برادر و خلیفه گنج شکر ست سخت معامله داشت و بغایت متوکل بود هفتاد سال در شهر بود
و هیچ چیز از جنس ادرار نداشت با وجود عیال و فرزندان عیش و خوشی کردی تا بحدیکه ندانستی که امروز کدام روز ست
و این ماه کدام ماه ست و این درم چه درم ست شیخ نظام الدین اولیا پیش از انکه بخدمت گنج شکر رسد در مجلس وی
شد و دو بار عرض کرد که یکبار سورهٔ فاتحه و اخلاص بخوانید به نیت آنکه من قاضی جائی شوم یکبار اغماض کرد و
کرت دوم تبسم نمود و فرمود تو قاضی شوی چیز دیگر شود روزی بخدمت شیخ فرید الدین عرضه کرد که مردمان چنین
میگویند که شما در مناجات یا رب میگوئید جواب می شنوید لبیک عبدی فرمود خیر بعده گفت الاحقاف

مقدمة الکون قبر او مقابل بدیع منزل از عمارات سلطان محمد عادل در حوالی دهلی است

سید جلال الدین بخاری بزرگ او را سید جلال سرخ نیز گویند مزید شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا است وجد سید جلال الدین ملقب بمخدوم جهانیان همان گشت از بخارا بمکه آمد و با سید بدر الدین بکری که از اکابر جهانیان انجا بود وصلت کرد گویند در خواب از جانب جناب رسالت صلعم بشارت شد تزویج دختر سید مذکور و سید بدر الدین نیز باین دولت بشارت یافته و جگر گوشهٔ خود را بوی عقد تزویج بست و از انجا بجهت حسد و نزاع اخوان بجانب اچه تشریف آورد و او را اولاد صوری و معنوی بسیم رسید و ابواب برکات کثیر بروی او مفتوح شد قبر او هم در اچه است این چنین است در اخبار الاخیار در تاریخ فرشته نوشته او سید صحیح النسب است و نسب او با امام علی الهادی چنین میرسد سید جلال بخاری ابن سید علی بن جعفر بن محمد بن احمد بن محمود بن عبد الصمد بن علی العسکر بن جعفر بن امام علی الهادی گویند از بخارا باصفهان آمده در خانقاه شیخ فرید الدین گنج شکر فرود آمد همان روز شیخ بهاء الدین زکریا از انجا بخرقهٔ خلافت یافته بملتان رفته بود چون مراجعت نمود سید را دید از انجا است انتهی حاصله و در ترجمهٔ مخدوم جهانیان نوشته که چون سید جلال رخصت یافته باچه آمد و بمقتضای شریعت نبوی متاهل شد او را سه پسر تولد گشت یکی سید احمد کبیر دوم سید بهاء الدین سوم سید محمد و از سید احمد کبیر که سجاده نشین پدر خود بوده دو فرزند سعادتمند بوجود آمدند یکی مخدوم جهانیان سید جلال الدین بخاری دوم سید صدر الدین را جوقتال انتهی محرر سطور از اولاد مخدوم جهانیان است بچهارده واسطه با آنجناب و بشانزده واسطه بسید جلال سرخ میرسد چنانکه از رسالهٔ مزیدیه و جز آن واضح میشود انتهی

شیخ بدر الدین بن شیخ الاسلام زکریا بعد از پدر بر مسند ارشاد و تربیت نشست میر سید سادات مرید او بود کنوز الفوائد ملفوظات او است که خواجه ضیاء الدین نام یکی از مریدان او جمع کرده است و در آن بعضایا که بر مریدان در عرفی و فارسی آورده وی گفته در کلام قدسی است بحکایة عن الله تعالی لا الٰه الا الله حصن من است هر که در آید در حصن من است رستگار و از عذاب من یکی حصن است دیگر حصار است حصار آنست که گرد بر گرد گیرد و فاما گاه گاه دارد و گاه ندارد و حصار آنست که گرد گیرد و نگاه دارد بعده گفته در آمدن در حصن بر سه نوع است ظاهر و باطن و حقیقت ظاهر آنکه خوف و رجا بجز از خدا از دل گرداند که اگر همه عالم خصم شوند یا دوست گردند بغیر حکم او هیچ نفع و ضرر و خیر و شر نتوانند رسانید وان یمسسك الله بضر فلا کاشف له الا هو وان یردك بخیر فلا راد لفضله باطن آنکه تحقیق گردد که همه پیش از مرگ زندگانی درین سرای فانی رسد جاودانی نیست و رقم قلم عدم بر رویه کل من علیها فان و ثباتی نداد پس بهستی و نیستی آن التفات ننماید بلکه در باطن آن در آمده باشد حقیقت آنست که آرزوی بهشت و خوف

در دل نیارد و جز بحق قرار نگیرد فی مقعد صدق عند ملیك مقتدر چون انجا رسد بهشت خود در تبع او گردد
و دوزخ از وی گریزان باشد انتهی ولنعم ما قیل ؎

تو بندگی چو گدایان بشرط مزد مکن ؛ که خواجه خود روش بنده پروری داند

شیخ رکن الدین ابو الفتح بن شیخ صدر الدین موصوف ست در فتاوی صوفیه که یکی از مریدان ایشان تصنیف
کرده ست ذکر او بسیار میکنند و در مجمع الاخبار ملفوظات او ایراد نموده در انجامی نویسد که مجموع آدمی عبارت ست
از دو چیز صورت و صفت و حکم صفت راست نه صورت را ان الله لا ینظر الی صوركم و اعمالكم و لكن ینظر الی
قلوبكم اما ظهور صفت بسبیل تحقیق جز در دار آخرت صورت نبندد چه انجا حقائق اشیا ظاهر گردد و این صورت
متلاشی شود و هر کس را در صورتی که ملائم صفت او باشد حشر کنند چنانچه بلعم باعور را باچندان طاعت در صورت سگی
بر انگیزند فمثله كمثل الكلب و همچنین صاحب ظلم و تعدی خویشتن را در صورت گرگ بیند و صاحب کبر در صورت
پلنگ و صاحب بخل و حرص در صورت خوک فكشفنا عنك غطاءك فبصرك اليوم حديد این باشد و تا انگاه
که مرد از این اوصاف ذمیمه تزکیه نیابد هنوز وی در عداد بهائم و سباع ست اولئك كالانعام بل هم اضل
و تزکیه نفس حاصل نشود مگر بالتجا و استعانت در حضرت عزت و ما ابرئ نفسي ان النفس لامارة بالسوء الا ما
رحم ربي ان ربي غفور رحيم و تا فضل و رحمت او دستگیری نکند تزکیه حاصل نگردد و لولا فضل الله عليكم
و رحمته ما زكى منكم من احد ابدا اعلامت ظهور این فضل و رحمت آنست که او را بعیوب نفس خود ش بینا
کند و پرتوی از انوار عظمت الهی که همه مکونات در جنب آن متلاشی ست بر درونهٔ او بتابد تا همه دنیا و بزرگیهای آن
در نظر او خاک بود و اهل آنرا در دل او سنگی نماند چون این حالت بر درونه مستولی گشت هر آینه از اوصاف سبعی
که ارباب دنیا بدان گرفتار اند او را نفرت آید و خواهد که بجای آن اوصاف و اخلاق ملکی رونماید چنانچه بجای ظلم و
غضب و کبر و بخل و حرص همه عفو و حلم و تواضع و سخاوت و ایثار پدید آید و هنوز این معامله طالبان عقبی راست
کار طالبان حق بالاتر ازین ست تخلقوا باخلاق الله مر ایشانرا مسلم ست فهم هر کس بدان نرسد ؎

عهدیست مرمرا که نگیرم بجز تو دست ؛ شرطیست مرمرا که نخواهم بجز تو هیچ

مولانا ظهیر الدین لنگ پرسید که حکمت در سنت مضمضه و استنشاق چیست فرمود آب را سه صفت باید تا مطهر افتد
و دلیل جنابت شود لون و طعم و ریح لون بدیدن آب در دست معلوم گردد و طعم بمضمضه تحقیق شود و بوی باستنشاق
تبدد فرمود مولانا از علوم قالی مالی ست اما از علوم حالی خالی ست

مولانا بدرالدین اسحق دهلوی خادم وخلیفه و داماد شیخ گنج شکر بست از مشایخ زمان خود بود و در زهد و ورع و فقر و عشق نظیر نداشت و برای سالک ست مسمی باسرار الاولیاء در وی ملفوظات گنج شکر را جمع کرده و در علم تصانیف کتابی نظم نموده و غایت تبحر و فصاحت را در انجا کار فرموده مدفن وی در صحن مسجد جامع قدیم اجودهن ست که بیشتر احوال در انجا مشغول بودی رحمه الله تعالے

شیخ جمال الدین احمد الهانسوی الخطیب انتساب او بامام اعظم ابوحنیفه کوفی ست از اعاظم خلفای گنج شکر ست جامع کمالات ظاهر و باطن بود شیخ در حق او فرموده جمال جمال ماست و گاهی فرمودی جمال میخواهم که گرد سر تو گردم و هر گرا شیخ خلافت دادی بروی فرستادی اگر او قبول کردی خلافت او درست شدی و اگر رد کردی باز شیخ او را قبول نکردی و فرمودی پاره کرده جمال را فرید نتواند دوخت روزی شخصی از هانسی بخدمت گنج شکر آمد ازو پرسید که جمال ما چگونه ست عرض کرد محمد و از ان روز که بخدمت پیوند کرده ست مواضع و اسباب و شغل خطا بکلی ترک داده ست و گر سنگیها و بلاهای سخت میکشد شیخ خوشحال شد و فرمود الحمد لله خوش میباشد گویند که او از ان روز که این حدیث شنیده بود القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النیران بغایت متلهف بودی و از سبب این وعید بیقرار چون بجوار رحمت حق پیوست خواستند که بر بالای قبر او گنبد بنا کنند کاویدن گرفتند چون نزدیک بلحد رسیدند غرفه بجانب قبله پیدا شد که از انجا بوی بهشت می آمد همان ساعت از انجا در شدند و همچنان پوشیدند و آنرا بر بستند وی رح بعض رسائل و اشعار دارد از انجمله رساله ملهمات معروف ست قبر او در هانسی ست باسه کس از اولاد خود در یک جا خفته ست او را در خواب دیدند و از احوال او پرسیدند فرمود که چون مرا در گور کردند دو فرشته دیگر در پی آمدند و فرمان رسانیدند که ما او را بر رکعت نماز که متصل سنت نماز شام بقرات سورهٔ بروج و طارق بعد از فاتحه میگذارد و آیة الکرسی که بعد از فرض میخواند بخشیدیم رح

مولانا کمال الدین زاهد سند مشارق الانوار در علم حدیث بکواسطه تا مصنف دارد و از وی شیخ نظام الدین اولیا سماع کرده و برای وی اجازت نامه بخط خود نوشته نسخه آن در سیر الاولیاء ست سلطان غیاث الدین بلبن او را گفت ما را بر کمال علم و دیانت و صیانت شما اعتقاد تمام ست اگر با ما موافقت کنید و نصب امامت نماز قبول نمائید محض کرم باشد و ما را بقبول نماز خود و توقی تمام حاصل شود مولانا فرمود که در ما جز نماز چیزی دیگر نمانده ست اکنون پادشاه چه میخواهد که اینهم از ما برود سلطان ساکت شد رحمه الله تعالی

شیخ ضیاء الدین رومی از مشایخ کبار ست خلیفه سهروردی ست و پیر سلطان قطب الدین وی گفته

مرا یاری بود او را در سماع حالی و ذوقی بود بعد نقل او در خواب دیدم که در بهشت مقام رفیع یافته ست اما مغموم نشسته تهنیت آن مقام کردم و پرسیدم چرا مغموم نشسته گفت این همه یافتم الا ذوقی و حالی که در سماع بودی همی یابم

مولانا نور ترک قاضی منهاج در طبقات ناصری ذکر او را برنگی دیگر آورده ست که از انجا نقیض حال و تشنیع مذهب لازم آید امادر فوائد الفواد مذکور ست که شیخ نظام الدین اولیا فرموده که بعضی از علما در باب وچیزی فرموده اند اما وی از آب آسمان پاکیزه تر بود با علمای شهر تعصبی تمام داشت بسبب آنکه ایشان را آلوده دنیا دیدی او را غنی گیرا بود امادست بکسی نداد هرچه گفتی بقوت علم گفتی و بقوت مجاهده شیخ گنج شکر در تذکیر او حاضر شده

خواجه علی مرید شیخ جلال الدین تبریزی ست صاحب نفس بود و قبول عظیم داشت شیخ نظام الدین اولیا فرمود وی هیچ ندانستی همین پنج وقت نماز گزاردی و بس اما صادق بود جمله مشایخ و علما و خلق دیگر بدو تبرک میکردند و پای اومی بوسیدند قبولی در روی پیدا شده بود هرکه او را دیدی تحقیق دانستی که مرد خداست هم در بدایون بود و در بدایون بزرگان بسیار بودند چنانکه امروز اشراربسیار اند و اهل بدعت و شرک بیش از شمار

خواجه حسن افغان مرید شیخ الاسلام زکریاست وقتی وی در کوئی میگشت در مسجدی رسید موذن تکبیر گفت امام پیش رفت خلقی بجماعت پیوست خواجه نیز در آمد و اقتدا کرد چون نماز تمام شد و خلق باز گشت وی نزدیک امام رفت و گفت ای خواجه تو در نماز شروع کردی و من تو پیوستم تو از نیجا بدهلی رفتی و بردها خریدی و باز گشتی و این برده به تبیان بردی و از انجا بملتان آمدی من دنبال تو سرگشته شده میگشتم آخر این چه نماز ست شیخ وی گریا فرموده اگر فردا مرا گویند بدرگاه ما چه آوردی من گویم حسن افغان را آورده ام وی امی بود و هیچ نخوانده اما درمیان سطرها اگر آیتی می بود از آن شناخت و راگفتند از کجا میشناسی که این آیه قرآن ست گفت نور یکه درین سطرمی بینم در دیگر سطرها نیست

شیخ محمد تقی الدین نظام اولیا گفته مردی صاحب حال دائم الاستغراق بود او را خبر چیزی نبود وقتی مردے بروے کاغذ آورد و گفت شیخ نام خود درین کاغذ بنویس قلم برداشت و متحیر ماند خادم دانست که نام خود فراموش کرده ست گفت نام شیخ محمد ست بعده نام خود بران نوشت روزی در مسجد جمعه رفته بود بر در رسید و متحیر ماند خادم دریافت که شیخ پای راست خود فراموش کرده ست گفت پای راست شیخ این ست بعده پا در مسجد نهاد گویم این حکایت از عالم استغراق است ۱۲ ستم چنان کمن که ندانم زنیچ دی ۱۲ در عالم خیال که آمد که ام رفت +

شیخ برهان الدین بسفی در فوائد الفواد گفته دانشمندی کامل حال بود اگر شاگردی بخدمت او بیامدی تا چیزی بخواند او گفتی که اول بر من سه شرط بکن تا چیزی ترا بیاموزم از ان سه شرط اول این ست که طعام یکوقت خوری

تا دعای علم خالی نماند دوم آنست که ناغه نکنی اگر یک روز ناغه کنی روز دوم روز ترا سبق نگویم سوم آنست که چون مرا در راهی پیش آئی جلد همین سلام کنی و بگذری دست و پا افتادن و زیاده تعظیم کردن در میان راه نکنی

شمس الملک از صدور افاضل روزگار بود و در زمان خود بعلم و فضل ممتاز نظام اولیا مقامات حریری از و یاد گرفته و بروی تلمذ کرده و گفته چون من سبق ناغه میکردم و روز دیگر پیش او میرفتم میفرمود ؎

آخر کم از آن که گاه گاهے ۔۔۔ آئے و بما کنے نگاهے

تاج زمرد که از شعراء وقت بود برائے او گفته ست ؎

صدر اکنون بکام دل دستان شدی ۔۔۔ مستوفی ممالک هندوستان شدی

قاضی جمال ملتانی در بدایون بود وقتی در خواب دید حضرت رسالت را صلعم در سواد بدایون گوئی که در موضعی نشسته وضو میسازد چون بیدار شد بفور انجا رفت زمین تر شده دید گفت گور من همین جا بکاوید بعد از فوتش همدران مقام دفن کردند ؎ کشتی که عشق دارد لنگر ندارد دست ۔۔۔ بیچاره گر نیائی بیمار خواهے آمد +

شیخ صوفی بدهنی تارکے عظیم بود تا بجاے که ستر عورت هم نداشت ؎

تنم ز بند لباس تکلف آزاد است ۔۔۔ برهنگی هبرم خلعت خداداد است

سلطان المشایخ فرموده اگر یکی سد جوع را که بدان قوام تن باشد و خرقه جامه را که بدان عورت بپوشد تارک شود هم معاقب گردد او ازانها بود که ازینها هم دور بود این چنین ست در فوائد الفواد وی معاصر گنج شکر ست روزی دانشمندی را پرسید که در بهشت نماز خواهد بود گفت نه آنجای خوردن و تمتع کردن بیش باشد بهر عبادت که هست در دنیاست وی چون شنید که در بهشت نماز نخواهد بود گفت مرا آن بهشت چه کار آید که دران نماز نباشد

قلندرانه حدیثی ست زاهدا معذور ۔۔۔ تو غرهٔ بهشتی که جای ریدن نیست

در خیر المجالس گفته ذوق طاعت بسیار داشت در مسجد بودی پیش محراب شب و روز همین نماز گذاردی و گریه بیحد کردی انتهی گویند در انوقت که او مشغول شدی حالی پیدا گشتی که سر جدا دست جدا پای جدا گر دیدی حکایه نظام الاولیا رح گویم این حالت محتاج بیان و برهان ست شاید در نظر خلق همچنان آمدی والله اعلم ؎

بهستی تو امیدست نیستی ما را ۔۔۔ که گفته اند اگر هیچ نیست الله هست

قاضی منهاج جرجانی صاحب طبقات ناصری دانشمند و بزرگ بود از اهل وجد و سماع نظام اولیا گفته من در تذکیر او رفتی روزے در تذکیر او بودم این رباعے گفت ؎

لب برلب لعل دلبران خوش کردن　　آهنگ سر زلف مشوش کردن
امروز خوش ست لیک فردا خوش نیست　　خود را چو خسی طعمهٔ آتش کردن

من چون این رباعی شنیدم بیخود گونه گشتم ساعتی بایستا تا بخود آمدم

شیخ احمد بدایونی نظام اولیا گفته امی بود همه روز در تحقیق مسائل شرعیه مشغول می بود چون از دنیا رحلت کرد شبی او را در خواب دیدم همچنان بر حکم معهود از من مسائل و احکام می پرسید گفتم اینکه تو می پرسی در حالت حیات کار آید آخر نه تو مردهٔ گفت تو اولیای خدا را مرده میگوئی

مولانا احمد حافظ مرد خدای بود و دانشمند نظام اولیا فرموده وقتی مرا عزیمت زیارت شیخ شکر گنج بود در حدود قصبهٔ سرسی او را با من ملاقات واقع شد گفت چون بروضهٔ متبرکهٔ شیخ برسی سلام من برسانی و بگوئی که من دنیا نمی طلبم طالبان آن بسیارند و عقبی نیز همین حکم دارد همین میخواهم که توفني مسلما والحقني بالصالحين

شیخ نصیر الدین چراغ دهلوی هم نامش محمود ست و هم کامش محمود خلیفهٔ نظام الدین اولیا ست و صاحب سر و وارث احوال او بغایت اتباع شیخ داشت و طریقهٔ او فقر و صبر و رضا و تسلیم بود روزی از مجلسی که در ان مرید ان شیخ او سرود می شنیدند برخاست تا برآید یاران تکلیف نشستن کردند گفت خلاف سنت ست گفتند از مشرب پیر خود برگشتی گفت حجت نمیشود دلیل از کتاب و حدیث باید بعضی از غرض گویان این سخن بخدمت شیخ رسانیدند که شیخ محمود چنین میگوید شیخ راصدق معامله او معلوم بود فرمود راست میگوید حق آنست که او میگوید سیر الاولیاء می نویسد که در مجلس نظام اولیاء مزامیر نبودی و تصفیق نکردندی بلکه یاران را از ان منع کردی و میگفت که خوب نمیگویند انتهی چراغ دهلی گفته غم ایمان باید خورد دور پی کرامت نباید بود و نیز میگفت حیرانم که خلق بی مشاهده چگونه میزیند در خیر المجالس گفته عزیزی او را پرسید حالی که درویشان را می باشد از کجاست و چگونه ست گفت حال نتیجه صحت اعمال ست و عمل دو گونه ست یکی از جوارح و آن معلوم ست دیگر عمل قلب و آنرا مراقبه خوانند والمراقبة ان تلازم قلبك العلم بان الله ناظر اليك وی گفته اگر در رویش شب گرسنه خفته باشد و آخر شب بیدار شود و مشغول گردد و تعلق باطن او بهیچ چیز نباشد نزول انوار بر ارواح مشاهده کند خواه همین زمان کسی برود و ترک علائق کند و مجاهده اختیار کند این حال پیدا شود در ین شبی نیست و فرمود نظر بر دل داشته و دل طرف حق متوجه شمرده و بدو مشغول گردانیده و غیر حق را از دل نفی کرده باید نشست تا چها پیدا شود فرمود آستین کز درویشان کوتاه کنند آنست که صوفی چون در سلوک در آمد این تقاضا کرد که دست خود را قلم کند تا پیش مخلوقی دست فراز نکند

و اگر فتنی نگیرد و اما اگر دست را قلم کند از چندین عبادات محروم ماند چنانچه وضو و غسل و مصافحه با برادر مسلمان پس
چگند انچه نزدیک دست ست یعنی آستین را کوتاه کند تا او را ذکر شود بریدن دست و همچنین کوتاه کردن دامن
جامه و موی سر تراشیدن آنست که چون در طریقت آمد بایستی سر خود را قلم کند زیرا که اول قدم درین راه سرباز ی ست
اما اگر سر قلم کند از جمله چیزها ماند پس چه کند از سر موی برخیزد آنکه موی سر تراشید گوئی سر خود را برید چنانکه از سر بریده
هیچ کاری نیاید باید که از سر تراشیده نیز همچنان نامشروعی در وجود نیاید پرسید ند مرا را از جاهد و افنا چیست
فرمود میگویم در بیان آن تقریری برگرفتند که فهم مستمعان بدان نرسید فرمود فردا تر ایم تقریری آسان برگرفت
و گفت فینا اي لاجلنا و في الله اي لاجل الله در کلمه في شدت اتصال ست که در کلمه لام نیست في برای ظرف ست
و در ظرف مظروف ست و استشهاد را این آیه خواند انما الصدقات للفقراء الی قوله و في الرقاب فرمود این را
بکلمه في گفت و در دیگران بکلمه لام زیرا که در رقاب شدتی ست که در انها نیست این بیان علم و نحو و معنی و بیان بود
اما بیان مشایخ آنست که مجاهده کننده از سه حال خالی نیست یا از ترس دوزخ یا بامید بهشت خواهد کرد یا خاص از برای
ذات پاک حق جل ذکره آن مجاهده لعد باشد و این في العد باشد این باید که سخت تر باشد تا حق مجاهده بجا آورده شود
وجاهدوا في الله حق جهاده فرمود قدر مطلوب نمیدانند از ان مجاهده اختیار نمی کنند فرمود قبول اعمال موقوف ست
بر جذبه یعنی هر عملی که میکنند تا جذبه در نیامده ست قبول نیست چون جذبه نامزد حال او باشد هر عمل که کند قبول باشد و
آن جذبه را وقت معین نیست یا در صبا باشد یا در جوانی یا در شیخوخت اما جذبه را مراتب ست
جذبه عوام توفیق یافتن ست در اعمال جذبه خواص توجه قلب ست بسوی حق الانقطاع عما سواه از جمله فضلاء عصر که در
حلقه ارادت وی بودند یکی مولانا مظهر کره ست دیگر حمید شاعر قلندر جامع کتاب خیر المجالس ست که در سنه ۷۵۲ ختم کرد
و احوال و حکایات را ساده نوشته و بتفصیل نوشته رح

شیخ حسام الدین ملتانی خلیفه نظام اولیاست طریقهٔ او طریقهٔ سلف بود گویند در شریعت هدایه و بزودی
و در طریقت قوت القلوب و احیاء العلوم بر ذکر داشت روزی در راهی میگذشت مصلی از کتف مبارک او بیفتاد
او را ازین حال خبر نبود چون قدری راه رفت شخصی از عقب او آواز داد و چند بار شیخ شیخ گفت چون او خود را شیخ
نمیدانست این را بخود راه نداد تا آنکه آن شخص از عقب او دوید و بوی رسید و گفت شما را چند کرت آواز دادیم که
شیخ مصلای خود بستان شما نشنیدید گفت ای عزیز من شیخ نیم مردی ملای فقیرم وی در گجرات رفت و همانجا بر حمت
حق پیوست و در پتن که شهر قدیم گجرات ست مدفون شد وی گفته درویش را هر دری نباید بود هر دری دونوع ست

صوری و آن درویشانند که بدر ها میگردند و چیزی میخواهند و معنوی آن درویشانند که در کنج خانهٔ خود مشغول باشند و در خاطر بگذرانند که از زید و عمرو ما را چیزی خواهد رسید هر دری صوری ست از هر دری معنوی ست زیرا که هر دری صوری چنانکه هست مینماید اما هر دری معنوی ظاهر خود را بطریق مشغولان حق مینماید و باطن در بدر میگردد

مولانا فخر الدین زرادی خلیفهٔ نظام اولیاست بزرگ بود جامع علم و تقوی و ذوق و عشق در امر دین صلابتی تمام داشت و عظمتی وافر در صحراها و بیابانها خدا را عبادت کردی و صوم دائم داشتی بزیارت خانهٔ کعبه رفت و از انجا ببغداد رفت و علم حدیث بحث کرد و بعد ازان بشوق دهلی که وطن قدیم او بود باز گشت و در کشتی نشست آن کشتی غرق شد و مولانا بدرجهٔ شهادت رسید سلطان محمد تغلق میخواست که ملک ترکستان و خراسان را ضبط کند و آل چنگیز را ازان دیار براند مولانا را گفت شما درین کار ما را موافقت خواهید کرد مولانا گفت انشاء الله تعالی سلطان گفت این کلمه شک ست مولانا گفت در استقبال همچنین آید سلطان ازین سخن بر خود پیچید و گفت شما مارا نصیحت بکنید تا بران کار بکنیم فرمود که غضب فرو خورید گفت کدام غضب فرمود سبحی سلطان ازین حرف بیشتر در غضب شد و رخصت کرد

مولانا علاء الدین نیلی خلیفهٔ نظام اولیاست روشی پاکیزه داشت و صفای تمام پیش مولانا فرید الدین شافعی که شیخ الاسلام او دبود کشاف میخواند مولانا شمس الدین یحیی و علمای او در سماع بودند زی علما داشت اما با وصاف تصوف موصوف بود در آخر عمر فوائد الفواد را که ملفوظات شیخ ست بخط خود نوشت و بیشتر حال بر خود میداشت و مطالعه میکرد از و پرسیدند که چندان کتب معتبر از هر علم که پیش شماست هیچ دران رغبتی نمی نمائید گفت درین کتاب گفت جهانی از کتب سلوک و جز آن پرست اما ملفوظات روح افزای مخدوم من کجا یابم

مرا نسیم تو باید صبا کجاست که نیست　　کجاست زلف تو مشک ختا کجاست که نیست

شیخ برهان الدین غریب صاحب شوق و ذوق بود و در سماع غلوی تمام داشت فضلای زمانه مثل امیر خسرو و امیر حسن و خوش طبعان دیگر اسیر محبت او بودند شیخ نصیر الدین در وقتی که در شهر حمی بود بخانهٔ او می بود بعد از نقل شیخ یعنی نظام اولیا چند سال در حیات بود دست بیعت بخلق میداد چون در دیوگیر رفت برحمت حق پیوست قبر او همانجاست و این برهانپور که شهری مشهورست بنام شیخ آباد ان ست

خواجه محمد بن بدر الدین اسحق از اولاد دختری گنج شکرست جامع علوم و حاوی فنون بود در علم حکمت دستی داشت و در علم موسیقی آیتی بود و بکمال ذوق و شوق و طاعت و عبادت موصوف بود وی باز ملفوظات

شیخ کتابی جمع کرد مسمّا بنوادر المجالس نام روزی مجلسی بود در هر چند قوالان چیزی میگفتند در حاضران ذوق در نمیگرفت وجدی و نظام پانی پتی برخاستند و غزلی آغاز کردند چون بدین بیت رسیدند ؎

هر بیخبردی که بینی امشب از من همه در گذار تا روز

در حال اثر کرد و وجد و ذوقی پیدا آمد ؎

مولانا شمس الدین یحیی خلیفهٔ نظام اولیاست او را شرح مشارق ست در وی نقل کرده ساقیا دب نبیّ قط چراغ دهلی در مدح او گفته ؎

سألت العلم من احیاك حقا فقال العلم شمس الدین یحیی

سلطان تغلق او را طلبید و گفت مثل تو دانشمندی اینجا چکند تو در کشمیر برو و در تجانهای آنجا یارشین و خلق خدا را باسلام دعوت کن مولانا از پیش او برای تهیهٔ اسباب سفر برآمد و گفت من شیخ را بخواب دیدم که مرا می طلبند فردای آن بر سینهٔ او دنبل برآمد بیمار افتاد و ازین عالم رحلت کرد رحمه الله تعالی

قاضی محی الدین کاشانی خلیفهٔ نظام اولیاست شیخ کاغذ خلافت او بدست خود نوشت که میباید که تارک دنیا باشی و بسوی دنیادار ارباب دنیا مائل نشوی و دده قبول نکنی و صلهٔ بادشاهان نگیری و اگر مسافران بر تو برسند و بر تو چیزی نباشد این حال را غنیمتی شمری از غنمتهای آلهی فان فعلت ما امرتك به وظني بك ان تفعل لكن انك فانت خليفتي وان لم تفعل فالله خليفتي

امیر خسرو دهلوی ی سلطان الشعراء و برهان الفضلاء ست در وادی سخن یگانهٔ عالم ست و نقاوهٔ بنی آدم در اخبار الاخیار گفته وی در سخن عالمی ست از عوالم خداوندی که پایان ندارد آنچه او را از مضامین و معانی در اطوار سخن و انواع آن دست داد و بچگس را از شعرای متقدمین و متاخرین نداده در طرز سخن بر فرموده شیخ خود نظام اولیا رفته ست که سخن بر طرز اصفهانیان بگوید با وجود وفور فواضل موصوف بود بصفات تصوف و احوال مشایخ و اگرچه تعلق بپادشاهان داشت و بامراء بعنوان خوش طبعی و ظرافت مخالط بود اما توجه دل او نه بآن جانب بود اینمعنی را از برکات آثارش توان دانست چه در دلهای اهل معصیت برکت کمتر توان یافت و آثار ایشان را قبول دلها و جذب خواطر نبود و شیخ را بوی نهایت شفقت و عنایت بود بهیچکس را بخدمت شیخ آن قرب و محرمیتی که امیر خسرو داشت نبود هر شب بعد از نماز خفتن در خلوت خاص شیخ رفتی و از هر باب سخن کردی و از یاران هر کرا در خواست بودی عرضه کردی و در وقت تهجد هفت پارهٔ قرآن خواندی وی گفته سلطان المشایخ

این بنده را فرمود که من از همه تنگ آیم و از تو تنگ نه آیم و وقتی بر زبان خواجه رفت دعای من بگو که بقای تو موقوف ست بر بقای من باید که ترا پهلوی من دفن کنند و خواجه با بنده عهد خدا کرده ست که هرگاه در بهشت خرامد بنده را برابر خود در بهشت برد و انشاء الله تعالی بنده را خواجه ترک الله خطاب کرده ست وقتی که شیخ بریاض رضوان میخرامید وی حاضر نبود همراه تغلق شاه رفته بود چون ازان سفر باز آمد گریها کرد و دیوانگی نمود و گفت که من از برای خود میگیریم بعد از شیخ چندان بقا نخواهد بود شش ماه زیست و دهم شوال ۷۲۵ از دنیا برفت

این چند بیت بی اختیار از کلام او در خانقاه بیاد آمد اگرچه ملائم وضع این کتاب نبود ؎

نیست آن دولت که بوسم پای والایت ولی — پای آن بوسم که در کوی تو گاهے بگذرد
بمحشر گر ترا پرسند خسرو را چرا کشتے — سرت گردم چه خواهی گفت من هم همان گویم
ملالتے بجز این نیست آشنایان را — که آشنائی و بیگانه وار میگذرے
کششی که عشق دارد نگذارد ت بدیسان — بجنازه گر نیائے بمزار خواهے آمد
دل بسمت بزلف و ندانستم اینقدر — کز وی چنین دراز شود گفتگوے دل
زین غم که بکس نمی توان گفت — شبهاست که غمگسار خویشم ؎

امیر حسن بن علاء سنجری مولد و منشا وی دهلی ست او را در میان فضلای عصر عزتی و مکانی دیگر بود و در میان مریدان شیخ نظام اولیا بقرب و عنایت شیخ امتیازی داشت و در حسن معاملت و صفای سریرت و سائر صفات حمیده یگانهٔ عصر بود و با وصاف تصوف موصوف او را نسبت بامیر خسرو تقدم گونه ست اگرچه هر دو مصاحب و معاصر یکدیگر بودند کتابی دارد مسمی بفوائد الفواد در انجا ملفوظات شیخ را جمع کرده گویند امیر خسرو گفتی کاشکے تمام تصنیفات من بنام حسن بودی و این کتاب از من بودی و این سخن ناشی از غایت محبتی ست که امیر خسرو را نسبت به پیر خود بود در فوائد الفواد می نویسد که روزی بپابوس خواجه رفتم بسعادت بر بام در لیز نشسته بودند نزدیک نردبان نشستم هر بار یک طبق در را باد میزد بسته میشد بنده آن در را محکم بگرفت تا بایستد ساعتی شد در بنده نظر کرد و دید که در گرفته مانده ام فرمود چرا نمیگذاری بنده گفتم من این در گرفته ام تبسم فرمود و گفت این در گرفته محکم گرفته در سیر الاولیاء مینویسد که روزی امیر حسن بخدمت شیخ عرضه داشت کرد که نعمت رویت که موسنان را وعده ست بعد از حصول آن از نعمتهای دیگر چه بیند بر لفظ مبارک راند که بهشت کوتاه نظری باشد که بعد ازان بچیز دیگر نظر کند انتهی وی در مدت حیات خود مجردانه زیست و در آخر عمر در دیوگیر رفت و همانجا دفن یافت ح

در شمع انجمن چند بیت از اشعار او نوشته شده از انجاست این سه بیت ؎

رسوار و نداز سر کوئی تو زاهدان | بر سر سبوی باده بجائے عمامها
تو آفتابی و من صبح میتوان دانست | که بیتو من نتوانم نفس برآوردن
حسن دعای تو گر مستجاب نیست مرنج | ترا زبان دگر و دل دگر دعا چکند

خواجه ضیا نخشبی در بدایون بود در زاویه خمول بکار خود مشغول تصانیف بسیار دارد از انجمله سلک السلوک او بغایت کتاب شیرین و رنگین ست بزبانی لطیف مشتمل بر حکایات مشایخ و کلمات ایشان قطعات بسیار گفته و نیکو گفته چنانکه گوید ؎

نخشبی خیز باز مانه بساز | ورنه خود را نشانه ساختن ست
عاقلان زمانه میگویند | عاقلی باز مانه ساختن ست

انچه ظاهرست از حال او آنست که وی از صحبت خلق بر کرانه بود و با اعتقاد و انکار کسی کار نداشت معاصر نظام اولیاء ست گویند مرید شیخ فرید ست که نبیرهٔ و خلیفه شیخ حمید الدین ناگوری ست و الله اعلم و در اشنه از دنیا برفت در سلک السلوک گفته روزی خواجه کنیزکی خرید چون شب شد گفت ای کنیزک جامه خواب من راست کن تا بخسپم وی گفت یا مولای الملک مولی قال نعم قالت ایرقد مولای نام لا قال لا قالت الا تستحي ان ترقد ومولاک یقظان وهم در وی مینوسید قیل لابي ذر جهد ای الدواب اجهد قال الانسان وضع بین یدیه مضمار الموت والفقر والنار والله تعالی رائضه والانبیاء سائقه والکتب قائده وهو جموح وی گفته این راهی ست که اگر یکی طاعت نکند بهتر از انکه دعوی طاعت کند در کشور شریعت مدعا علیه را حبس کنند و در عالم طریقت مدعی را در زندان فرستند و هم وی گفته پیش ازین مردمان بودند که از شنیدن گناه دیگران ایشان را تب آمدی و ترا از سبب گناه خود هم باطن گرم نمیشود عبد الله خفیف بیمار شد طبیبی بر سر وقت او رسید گفت ایها الشیخ ما العلة جواب داد که الوجود فاذا زال زالت العلة محمد واسع که جهان و سیع در چشم همت او تنگ ترا از چشم سوزنی نمودی گفت اگر گناه را بوی بودی هیچکس پهلوی من نتوانستی نشست عزیزی مرکبی او دو بار از راه بول بیرون آمد باشد او را باجاه چکار بیچاره چندرا از زمهین و حما مسنون در وجود آورده اند ضعیف من ضعیف تراب من تراب مفلس من مفلس عاجز من عاجز متحیر من متحیر اگاه گریبان گرفته در معرکهٔ شجاعان آورده اند مرد جانبی میکشد و نمی جانبی اگر میخواهی این راه بمنزل رسانی زنهار خود را در میان نه بینی طائفه که از طاعت تو نگریزند

خود را همه وقت مفلس تصور کرده اند طبقه که ایشان همه وقت مفلس بوده اند خود را چگونه تونگر کنند جنید را
در خواب دیدند گفتند کار خود کجا رسانیدی گفت کار عقبی ازان دشوار تر ست که ما در دنیا گمان می بردیم یکی از
صلحا خواست تا در بازار رود و چیزی بخرد دیناری در خانه وزن کرد چون آنرا در بازار برگشید کمتر ازان برآمد
که در خانه وزن کرده بود گریه در وی افتاد گفتند چرا گریه بی گفت امروز حکایت خانه در بازار راست نمی آید
فردا حکایت دنیا در آخرت چگونه راست خواهد آمد

مولانا ضیاء الدین سنامی در دیانت و تقوی مقتدای وقت بود و بر پایهٔ شریعت بغایت قدم راسخ
داشت معاصر نظام اولیاست و دائم شیخ از جهت سماع احتساب کردی و شیخ باوی جز بمعذرت و انقیاد
پیش نیامدی و در تعظیم مولانا دقیقه نامرعی نگذاشتی او را کتابی ست گوی بنصاب الاحتساب حاوی بر دقائق
آداب و رد انواع بدع و احکام سنت در مرض موت وی شیخ بعیادت رفت مولانا دستار خود را بپای انداز
شیخ انداخت شیخ دستار برچید و بر چشم نهاد و تاسف کرد که یکذات بود حامی شریعت حیف که آن نیز نماند

مولانا جلال الدین او در بی بزهد و ورع و ترک و تجرید و عزلت متصف بود وقتی جماعهٔ از یاران شیخ نظام
اولیا را که خوگر مطالعه و بحث بودند خواستند که تعلم کنند مولانا را بران داشتند که بخدمت شیخ عرضه کند و در ین
باب رخصت خواهد چون عرضه کرد شیخ دانست که این سوال همگنان ست که حاضر اند فرمود من چکنم مرا ازایشان
مطلوبی دیگر ست و ایشان همچو پیاز پوست در پوست اند

خواجه مؤید الدین کره ملک زادهٔ دیار کره بود در آخر کار نظام اولیا پیوست چون سلطان علاء الدین
پادشاه شد او را یاد کردند که تارک دنیا شده ست شیخ گفته فرستاد که او را رخصت فرمایید تا کاری ازین ما
بگیرد شیخ گفت که او را کاری دیگر پیش آمده ست در استعداد آن کار ست این سخن بر حاجب سلطان گران نمود
گفت مخدوم شما همه را میخواهید که همچو خود کنید فرمود همچو خود چه باشد بهتر از خود میخواهیم شاه چون این سخن شنید
دست از و بداشت قبر او پایان روضهٔ شیخ ست رح

خواجه احمد بدایونی مجرد بود طریقهٔ ابدال داشت و در سماع بیقرار بود در سیر الاولیا گفته روزی ازین بزرگ
سوال کردم که خوش می باشید فرمود خوشی در انست که پنج وقت نماز بجماعت دریابیم رحمة الله علیه

خواجه معین الدین خرد مرید چراغ دهلی ست و خرقهٔ خلافت از وی ستاند شیخ فرید نبیرهٔ شیخ حمید الدین
قدس سره در سرور الصدور از وی نقل میکند که چون خواجه ما را فرزندان تولد شده روزی از من پرسید حمید

چون دست پیش ازین که قوی و جوان بودیم هر چه از درگاه عزت فی طلبیدیم زود می یافتیم اکنون که پیر و ضعیف شدیم چون حاجت بدعا میشود کار بدرنگ میکشد بنده عرض کرد خواجه را روشن ست که چون مریم علیها السلام را حضرت عیسی متولد نشده بود میوه زمستانی در تابستان و بالعکس بی محنت در محراب حاضر می یافت چون عیسی متولد شد مریم منتظر شد که رزق همچنان خواهد رسید فرمان آمد وهزي اليك بجذع النخلة تساقط عليك رطبا جنيا برو شاخهای خرما را بسوی خود بجنبان تا بر تو خرمای تر بریزد دران حال و درین حال اینقدر تفاوت ست خواجه این جواب را از بنده قبول کرد و بپسندید

شیخ شرف الدین احمد یحیی منیری وی از مشاهیر مشایخ هندوستان ست چه احتیاج که کسی ذکر مناقب او کند او را تصانیف عالی ست از جمله آنها مکتوبات مشهور ترو لطیف ترین تصانیف اوست بسیاری از آداب طریقت و اسرار حقیقت درانجا اندراج یافته دریکی از انها گفته ذی المثل اگر هر دو عالم را بر در تو آرند و گویند هر قصری که خواهی بگیر باشد تا از انچه فوق دنیا و آخرت ست محجوب نگردد و قاطع طریق نشود بلکه همان گوید که آن عارف گفته ست ؎

دنیاست بلاخانهٔ وعقبی هوس آباد ما حاصل این هر دو بیک جو نستانیم

شیخ حسین بلخی در اوائل حال در حضرت دهلی بتعلیم و تعلم اشتغال داشته بندگان الهی که باعث شوند سلوک طریقهٔ فقر است سفر حجاز کرد و بزیارت سید کونین صلی الله علیه وسلم مشرف شده و بوطن اصلی رجوع فرمود در اثنای راه کلمات متضمن اسرار توحید و باعث بر اختیار تجرید بزبانی لطیف و بیانی عجیب بعضی ازان در انبیاء الاذکیاء مذکور ست دریکی ازان گفته وصیت کاتب همین ست که ما شغلك عن الحق فهو طاغوتك و همین نوشته بدوستان میدهم و بخدای میسپارم که ان خیر الزاد التقوی وکفی بالله حسیبا و در جای دیگر نوشته هر زمان که در یاد او گذرد اسلام دانی و زمانی که از و غفلت یابی کفر شماری اعتبار الا اعتقاد اینقدر از برای دفع خصم در تحریر آمد اصل کار ها توبهٔ ست و مقامات توبه را نهایت نیست والتوبة للمقامات كالارض للبناء فمن لا ارض له لا بناء له مارا و ترا همین مهم ست که چشم و گوش و دست و زبان از معصیت و خلاف پاک داریم و شب و روز درین تجسس باشیم که امروز زبان پاک ماند یا نه همچنین از جوارح چه پاک ماند و چه پلید شده هر چه پلید شده باشد از ان بتوبه و تجدید ایمان بسوی خدا باز گردد چون تو درین غم مشغول و درین اندوه و اندیشه باشی عبادت تمام جهان بنام تو بنویسند درین زمانه لقمه پاک داشتن و اعضا و جوارح از معاصی باز داشتن هر کرا دست دهد و جنید وقت ماست اگر انصاف دهی

مغز سخن این بست و خلاصه کار این باقی دیگر نامها نقش بر آب روان ست اگر اینمعنی و این دولت دست دهد یا گاهی دست دهد آنزمان شکر واجب شود یا گاهی دست ندهد آنزمان توبه واجب شود

شیخ شرف الدین پانی پتی او را ابو علی قلندر نیز گویند در اوائل حال تحصیل علم کرد و طریق مجاهده در ریاضت سلوک نمود و در آخر مجذوب شد و کتابها در آب انداخت نسبت او بیکی ازین مشایخ مشهور نیست بعضی گویند بخواجه قطب الدین کاکی ارادت داشت و بعضی گویند بشیخ نظام الدین اولیا لکن شیخ عبد الحق دهلوی گفته همچکی ازین دو نقل بصحت نرسیده ست او را مکتوب ست بزبان عشق و محبت مشتمل بر معارف و حقائق توحید و ترک دنیا و طلب آخرت جملهٔ آن بنام اختیار الدین میگوید و حکم نامهٔ او که در عوام شهرت دارد ظاهر آنست که از مخترعات عامه ست وقتی شوارب او بغایت دراز شده بود همچکس را مجال نبود که بوی آمر بقص آنها کند مولانا ضیاء الدین سنامی که جوشن شریعت بر داشت مقراض برگرفت و محاسن شریفش در دست گرفته قص شوارب کرد گویند که بعد ازان شیخ همیشه محاسن خود را بوسیدی و گفتی که این در راه شریعت محمدی گرفته شده ست روضهٔ او در پانی پت جای پر فیض و پر برکت ست

شهاب الدین حق گو پسر شیخ فخر الدین زاهدی ست او را حق گو ازان لقب ست که سلطان محمد بن تغلق حکم کرد که مرا محمد عادل گویند او از اینمعنی بحضور او با کراه گفت ما ظالمانرا عادل نتوانیم گفت سلطان محمد او را از قلعهٔ دهلی در زیر انداخت قبر او هم زیر قلعه ست رح

سید محمد بن یوسف الحسنی الدهلوی معروف بگیسو دراز خلیفه راستین چراغ دهلی ست جامع بود میان سیادت و علم و ولایت شانی رفیع و رتبتی منیع و کلام عالی دارد او را میان مشایخ چشت مشربی خاص و در بیان اسرار حقیقت طریقی مخصوص ست بعد از رحلت شیخ بدیار دکن رفت و قبول عظیم یافت و همه ران دیار از دنیا انتقال فرمود خدمت میر را ملفوظات ست مسمی بجوامع الکلم که بعضی از مریدان او جمع کرده در وی مینویسد که سخن در مخالفت فقیهان با صوفیان بود فرمود خلاص صوفیان ازین طائفه جز بدین طریق نیست که خود را یکی از ایشان گردانند و میان ایشان بجوا ایشان باشند و یکی از تصنیفات او کتاب اسمار ست که در انجا حقائق و معارف را بزبان رمز و ایماء و اشارت بیان کرده

سید محمد بن جعفر مکی الحسنی از اعاظم خلفای چراغ دهلی ست در توحید و تفرید مقام عالی دارد از افراد اولیا ست در انچه از احوال ظاهر و باطن خود نوشته ست عقل حیران ست شیخ عبد الحق دهلوی میفرماید اگر اینها همه بی شائبه

تاویل وصرف ظاهر مراد ست پس از کاملان وقت خود ست او را تصنیفی ست بحر المعانی نام در وی بسیار از حقائق توحید وعلوم قوم واسرار معرفت بیان کرده سخن بر ستانه نمیگوید بحر الانساب از وست در انجا بیان نسب اهل بیت رسالت کرده ونسب آبا واجداد خود ثبت نموده عمر دراز یافته از زمان تغلق تا زمان سلطان بهلول در حیات بود سن شریفش از صد تجاوز کرده وی گفته ابن عربی صاحب فصوص مینویسد که منصور حلاج را تجلی ذات بود ومقام افراد داشت اما من میگویم که اگر او را تجلی ذات بودی هرگز انا الحق نگفتی ودیگری سبحانی نسرائیدی چه در تجلی ذات مجویت ست هو چه داند که من کیستم وچیستم من عرف الله کل لسانه در تجلی ذات ست وطال لسانه در تجلی صفات الی قوله چکنم ابن عربی امروز زنده نیست ورنه باو گفتمی انچه گفتی واو شنیدی انچه یقین ست وگفته انچه از زبانم در قلم می آید زبانم اقتباس از دلم میکند ومیگوید ودلم اقتباس از روحم میکند وروحم اقتباس از روح علی میکند وروح علی اقتباس از روح نبی وروح نبی از کلام بیحرف وصوت حضرت الوهیت میکند وی گفته معراج الارواح الصفاء ومعراج القلب الصلوة واخبار الاخیار عبارتها از بحر المعانی نقل کرده گفته که کلمات اهل سکر وحال که در حالت ذوق وغلبهٔ حال وقوع یابد خارج از قواعد عقل وموازین قیاس اند

سید جلال الدین بخاری الملقب بمخدوم جهانیان جهان گشت ست پدرش سید احمد کبیر بخاری ومادرش مریم نست سید جلال الدین بود در مناقب الاولیا گفته کمالات وسیر مقامات مخدوم اظهر من الشمس ست چنانچه در مسافرنامه مخدوم توضیح یافت انتهی شیخ عبد الحق گفته جامع ست میان علم وولایت وسیادت ومرید شیخ الاسلام رکن الدین ابو الفتح قریشی ست وخلیفهٔ شیخ نصیر الدین محمود بالام یانعی در مکه معظمه صحبت داشته در خزانه جلالی که از ملفوظات اوست ازوی بسیار نقل کرده سیاحت بسیار نموده واز بسیاری از اولیا نعمت وبرکت یافته مشهور ست که وی هر که را معانقه کردی نعمتی که آنگس داشت بستدی ودر تاریخ محمدی می نویسد که وی اول خرقه از عم خود شیخ صدر الدین بخاری پوشید وکلاه ارادت وخرقه تبرک از شیخ الاسلام عفیف الدین مطری در حرم شریف نبوی پوشید ومدت دو سال در صحبت او ملازم بود کتاب عوارف ودیگر کتب سلوک پیش او تلمذ نمود واخذ طریقت کرد وتلقین ذکر یافت ودر گازرون از شیخ امام الدین استفادها کرد وباز گشت ودر عهد سلطان محمد تغلق بمنصب شیخ الاسلامی وسند خانقاه محمدی در سیوستان با مضافات مخصوص گشت وبعد از چند گاه ترک همه کرده راه کعبه گرفت وی خلیفه چهارده خانواده بود ودر عهد سلطان فیروز بکرات ومرات از آنجا[ئه] در حضرت دهلی آمد سلطان مراسم اعتقاد واخلاص انچه باید بجا می آورد انتهی در تاریخ فرشته نوشته سید احمد کبیر سید جلال الدین حسین بخاری را در هفت سالگی نزد شیخ جمال خجندی که از

مریدان شیخ بهاء الدین زکریا بود برده بدست بوس او مشرف ساخت خجندی فرمود تو آن پسری که خاندان خود تا قیامت سنور داری سید جلال الدین عالمی بود متبحر و در علوم عقلی و نقلی مشقت بسیار کشیده بود و مقید آن نبود که مرید یک کس بوده بجای دیگر رجوع ننماید و میگفت جمیع مشایخ و فضلا را می باید دید و از هر کدام نصیبی و فیضی ربود از پدر خویش شیخ احمد خرقه خلافت یافت دیگر از شیخ رکن الدین ابو الفتح و بجانب مکه و مدینه و مصر و شام و بیت المقدس و روم و عراقین و خراسان و بلخ و بخارا سفر فرمود و چندین حج کرد از انجمله شش حج اکبر نمود و در مدینه استاذ المحدثین عفیف الدین بن سعد الدین علی شافعی یمنی را ملاقات کرد دو دو سال بلازمت آنجناب بوده نسخه عوارف پیش او گذرانید گویند عفیف الدین خرقه از شیخ رشید الدین محمد ابو القاسم صوفی پوشیده وی از شیخ الشیوخ شهاب الدین عمر سهروردی یافته و همچنین در اثنای سفر بصحبت شیخ حمید الدین بن محمود الحسینی الاسمر قندی رسیده از و نیز خرقه و فیض ربود و سید حمید الدین از شیخ محمد بن ابراهیم نساجی و وی از شیخ نظام الدین ابو العطار بخاری کمالات و حالات سید جلال الدین در کتاب قطبی که تصنیف یکی از درویشان اوست بشرح و بسط مرقوم شده انتهی و هم در فرشته وجه تلقیب او مخدوم جهانیان چنان گشت و حکایت احیا هست که شیخ بدر الدین یمنی باشد نقل کرده و گفته که در کتب معتبره مسطور است که مخدوم کسی را مرید نمیگرفت هرگاه کسی بقصد ارادت بخدمت او آمدی گفتی مرا از انها نیستم که شخصی را مرید کنم اما عقد اخوت میکنم بعده ذکر کبیر الدین اسمعیل علیه الرحمه کرده و گفته که او از مریدان مخدوم جهانیان ست بعد از وفات آنجناب نسخه عوارف را نزد سید صدر الدین راجوی قتال خواند و وی برادر مخدوم ست در علوم ظاهری و باطنی شهرت تمام داشت و صفت جلالت بروی غالب بوده هرچه بر زبان آوردی چنان شدی انتهی حاصله شیخ عبد الحق دهلوی مینویسد که مخدوم جهانیان را قدس سره با حضرت علیه قادریه کمال محبت ست در خزانه جلالی میگوید که من فلان را دیده ام و وی شیخ شهاب الدین سهروردی را و سهروردی شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی را و ولادت مخدوم شب برات سنه سبع و سبعمائة و وفات روز عید قربان سنه خمس و ثمانین و سبعمائة و مدت عمر هفتاد و هشت چنین شنیده شده ست که امیر سید علی همدانی بدیدن وی رفت و برد رحجره مخدوم نشست خادم خبر کرد که سید علی همدانی نشسته ست مخدوم فرمود که همه دان غیر علام الغیوب کسی نیست این را گفت و ایشان را درون نطلبید انتهی در مناقب الاولیا نوشته مخدوم چون کسی را خلافت نمیداد در مثال می نوشت وصینا هذا الاخ بالاتباع الدائم المستقیم بشریعة نبینا صلی الله علیه وسلم و الانقیاد لاحکامها و ان لا یتردد الی ارباب الدنیا و اصحابها و ان لا یحضر فی مجالسهم ابدا و ان یتوجه

الی الله بالکلیة ویعرض عما سواه بالکلیة فان کان هکذا فیده العزیزة نائبة عن ید الله وهو من بین الناس
خلیفتنا فرحم الله من اکرمه واهان من اهانه وهو الموفق والهادی والمستعان وعلیه التکلان ودر
لطائف اشرفی گفته منشا جمیع فرق صوفیه ومنشا همه سلاسل طائفه علیه حضرت علی بن ابیطالب ست کرم الله وجهه
بتخصیص سلسلهٔ سادات وودودمان سعادات ایشان اند اشرف الشهدا حسین رضی الله عنه ارادت وخلافت وعلوم
الهی از مرتضی اخذ نمود وازوی بامام زین العابدین رسید وازوی بامام محمد باقر وازوی بامام جعفر صادق وازوی
بامام موسی کاظم وازوی بامام علی رضا وازوی بامام محمد تقی وازوی بامام علی نقی وازوی بسید اشقر وازوی
بسید عبدالله وازوی بسید احمد وازوی بسید محمود بخاری وازوی بسید جعفر بخاری وازوی بسید علی ابی المؤید البخاری
وازوی بسید جلال الاعظم بخاری وازوی بسید احمد کبیر الحق بخاری وازوی بسید التاخرین ومرشد العالمین سید جلال الدین
مخدوم جهانیان جهان گشت قدس سره سید انتهی لیکن دریجاد ووا سطه از میان ساقط شده یعنی محمد بن محمود آن صاحب القلم
کاتب ست ونیز گفته که منشا این سلسلهٔ سادات بخاریه ومنشا بالنسبت مقامات عالیه وی شده ولعنی مخدوم جهانیان
آنمقدار حقائق ومعارف وخوارق عادات که ازوی صادر شد از هیچکی از بطائفه دیگر متاخرین ظاهر نشده نظر الاعجائب
ومصدر الغرائب بوده در ربع مسکون هیچ دروایشی نمانده که بملازمت وی مشرف نشده تا بر اخلافت واجازت از
سیصد وچهل وچند شایخ اهل ارشاد رسیده بود فاما تربیت وارشاد تمام از شیخ رکن الدین ابوالفتح سهروردی
واز شیخ نصیر الدین محمود چشتی یافته ودر خاندان وی تا حال همین دو سلسله جاری اند سهروردی وچشتی سوم خانواده
حسینیه بخاریه انتهی وبعد ازوی مقامات مذکور باخلافتهای متعدده بمیر سید اشرف جهانگیر سمنانی رسید واین سلسله سوم
سادات بخاریه سلسلة الذهب ست زیرا که درین سلسله جز اهل بیت نبوت علیهم السلام دیگری درمیان نیست ونسبت
اهل بیت شکستگی نفس وبیزاری از لذت اوست وحقیقت هر نسبت کیفیت حالة در نفس ناطقه ست از قسم تشبه بالاکه
ودیدن عالم جبروت ولاهوت بنده عاجز از اولاد حضرت مخدوم قدس سره ست بچهار ده واسطه امید وارم که ایشان

مرا و اخلاف مرا از برکات ظاهر و باطن سلاسل وی رحمه محروم نفرماید

گرچه خوردیم نسبتی ست بزرگ ذرهٔ آفتاب تابانیم

مولانا خواجگی مرید وخلیفه چراغ دهلی وشاگرد مولانا معین الدین عمرانی واستاد قاضی شهاب الدین جونپوری ست
وی پس از طی منازل فنون ظاهر جاده پیمای طریقه باطن شده ومراتب تزکیه وتصفیه کمال رسانده وبر طریقه انیقه حضرت
مرشد هم شغل درس پیش گرفت وهموار ه بدانش آموزی می پرداخت وطائفه تحصیل از از مزایه علوم بهره مند

میساخت وی پیش از آمدن امیر تیمور گورکان بنابر رویا رصالحه که میرسید محمد گیسو دراز دیده بود واز آمدن مغل اخبار نموده از دهلی برآمده بکالپی رسیده متوطن شد ودر همانجا بسر برد قبر او بیرون شهر کالپی ست نیز او زیارت به

مولانا معین الدین عمرانی دانشمندی عظیم واستاذ شهر بود حواشی کنز وحسامی ومفتاح تالیف اوست چنین گویند که سلطان محمد تغلق که قاضی عضد را بدیار هند طلبید وتوشیح متن مواقف بنام خود التماس نمود وی هم مولانا را فرستاده بود آثار فضل ودانش از وی اینجا بظهور آمد وسبب نا آمدن قاضی عضد بدین دیار آن شد که چون سلطان ابو اسحق والی شیراز پادشاه عصر وی شنید که قاضی قصد این حدود میکند از جمیع املاک واسباب سلطنت برآمده بخدمت وی آمد والتماس نمود که شما بر تخت سلطنت بنشینید ومن خدمت شما بکنم غیر از منکوحه خود هرچه دارم همه ازان شماست قاضی عضد چون این همه مروت وهمت از وی دید فسخ عزیمت دیار هندوستان نمود ونیت اقامت آنجا محکم ساخت ومواقف را بنام سلطان ابو اسحق موشح ساخت ونام او را تا دور روزگار بر کرسی عزت نشاند

مولانا احمد تهانیسری فاضل بی نظیر وشاعر خوش تقریر ومقتبس انوار معنوی واز مریدان چراغ دهلوی ست در فضائل علوم ظاهری بسیار ماهر بود میان وی وشیخ الاسلام تیموری که نبیرهٔ صاحب هدایه بود جهت تقدم وتاخر مجلس گفتگوی شد امیر تیمور گفت ایشان نبیرهٔ صاحب هدایه اند مولانا گفت صاحب هدایه که پدر کلان ایشان بود در چند محل از هدایه خطا کرده ست ایشان اگر کجا خطا کرده باشند چه باک شیخ الاسلام گفت آن محلها نخطا کرده ست به ثبوت باید رسانید مولانا اشارت بفرزندان وشاگردان خود کرد که ایشان تقریر میکنند امیر تیمور ملاحظه نموده کرده صحبت بمجلس دیگر انداخت او را با مولانا خواجگی مواخات بود امادر هجرت از شهر دهلی اتفاق نیفتاد مولانا احمد ازانجا با اهل وعیال برآمده بکالپی متوطن شد وهمه عمر را بتقدیم عبادت ودرس علوم معمور ساخت قبر او در درون قلعه کالپی ست او را قصیده ایست در نعت که در وی داد فصاحت وبلاغت داده اولش این ست ؎

اطار لبّی حنین الطائر الغرد ... وهاج لوعة قلبی التایه الکمد

واذکرنی عهود ا بالحمی سلفت ... حمامة صدحت من لاعج الکبد

غالب ابیات این قصیده در اخبار الاخیار وسبحة المرجان وماثر الکرام وتسلیة الفواد مذکورست رحمه الله تعالی

قاضی شمس الدین شیبانی دانشمند متجر بود در دهلی بقصد زیارت خانهٔ کعبه برآمده چون بگجرات رسید در مسجدی درآمد که واعظی معتزلی المذهب بر منبر برآمده تقریر مذهب اعتزال در داده خلق افعال عباد میکرد وگفت این دست من هست اگر بکشایم من نکشایم واگر ببندم من ببندم هیچکس از حاضران قوت مجادله او نبود قاضی

فرمود اگر قدرت بدست تست چرا دست بپشت برنه بندی حاکم گجرات را این دخل وی خوش آمد جاریه از دار الحرب آورده بود ند پیشکش او کرد وازوی اولاد شد وحق تعالی در اولاد او برکت داد وعلم بخشید

قاضی عبد المقتدر بن رکن الدین شریکی کندی خلیفه شیخ نصر الدین محمود دست دانشمند فیاض بود وی درویش کامل مرتاض وبغایت فصیح وبلیغ قصاید وغزل دارد دائم درس میگفت وبافاده علم مشغول بود وطریقه چراغ دهلی واکثر خلفاء ایشان این بود ووصیت او بطالبان اشتغال علم وحفظ شریعت بود گفتی فکر در یک مسئله شرعی افضل وارد بر هزار رکعتی که مشوب بعجب وریا کنند وی نعمت باطن را بافضیلت ظاهر مقرون گردانید وکمال حضوری را باجمال معنوی هم آغوش ساخت همواره بافاده طلبه می پرداخت ولب تشنگان را بسلسبیل علوم سیراب میساخت درکتاب مناقب الصدیقین احوال وکرامات او بسیار نوشته وی میگفت پیش من طالب علمی می آید که پوست او علم ومغز او علم واستخوان او علم ست واز ین طالب علم قاضی شهاب الدین را میخواست در ۷۱۸ بگذشت وبمقام عند ملیك مقتدر قرار گرفت هشتاد وهفت ساله بود قبر او در مقام خواجه قطب ست رح قصیده او که در معارضه لامیة العجم گفته دلالت دارد بر کمال فصاحت او در نعت میگوید ؎

یاسائق الظعن فی الاسحار والاصل	سلم علی دار سلمی وابك شرسل
عن الظبا التی من دابها ابدا	صید الاسود بحسن الدل والخجل

غالب ابیات این قصیده را شیخ دهلوی در اخبار الاخیار وآزاد بلگرامی در تسلیه وماثر وسبحه ایراد کرده اند

شیخ نور الدین مشهور بقطب عالم فرزند ومرید وخلیفه علاء الحق ست از مشاهیر اولیاء هندوستان ست صاحب عشق ومحبت وذوق وتصرف وکرامت بود وی گفته مشایخ پیشینه بعد اسماء الهی نود ونه منزل قرار داده اند تا سلوک تمام گردد وپیران ما پانزده منزل تعین کرده اند این فقیر سه منزل اختیار کرد اول حاسبوا قبل ان تحاسبوا دوم من استوی یوماه فهو مغبون سوم عبادة الفقیر تفکر الخواطر بدین عملها کار سالک تمام گردد انشاء الله تعالی وی گفته پیش شیخ عرضداشت کرد که چه سرست که مشایخ بعد از نماز فریضه مصافحه میکنند فرمود سنت برین ست که چون مسافری از سفر بازمی آید بادوستان مصافحه میکند درویش در نماز می ایستد مستغرق میگردد واز خود بیرون می آید سفر باطن حاصل میشود چون سلام سیدهد بخود باز می آید ضرورة مصافحه میکند شیخ نور را مکتوبات ست بغایت شیرین ولطیف بزبان اهل درد ومحبت پاره ازان در اخبار الاخیار نقل کرده فقره ازان این ست بیچاره حزین نور مسکین عمر بباد داده ودنیوی مقصود نیافته ودر

در تیه حیرت و میدان حسرت چون گوی سرگردان شده ۵

همه شب بزاریم شد که صبا نداد بوئے ندمید صبح بختم چه گنه نهم صبا را

عمر از شصت گذشته و تیر از شست جسته و از شر نفس اماره یکساعت نرسته جز با دربدست و آتش در جگر و آب در دیده و خاک بر سر نپیوسته جز ندامت و خجالت دست آویزی نه و جز درد و آه پای گریزی نه ۵

گفتم مگر که کار بسامان شود نشد یار از جفای خویش پشیمان شود نشد

گفتم مگر زمانه عنایت کند نکرد بخت ستیزه کار بفرمان شود نشد

قبر شریف او در شهر پندوه ست در سنه ۸۱۳ وفات کرده

شیخ سارنگ در اوائل حال از امرا و نامدار سلطان فیروز شاه بود و بلدهٔ سارنگپور آباد ان کرده اوست در آخر که جذبات عنایت خداوند تعالی او را دریافت قدم در سلوک طریق که مخصوص اهل وصول ست نهاد مرید شیخ قوام الدین خلیفهٔ مخدوم جهانیان ست سفر حجاز کرد و زیارت نمود رسید را جوتتال برادر مخدوم جهانیان خرقه او انتها دیگر را که از پیران طریقت رسیده بود جمله را بی سابقه طلب بوی فرستاد قبول کرد و آن سعادت تمای غیبی مشرف شد

شیخ مینا لکنوی نام او شیخ محمد ست از صغر سن در سایهٔ تربیت و عنایت شیخ قوام الدین مذکور پرورش یافته بعد مرید شیخ سارنگ گشته و کار کرده مینا در عرف آن دیار لفظی ست که در مقام تعظیم و محبت استعمالش کنند چنانچه میان در دیار ما شیخ مینا مصور بود و مجرد از دنیا

شیخ احمد کهتو اعظم مشایخ ولایت گجرات ست در سر کیچ از مضافات احمد آباد آسوده ست روضهٔ او متفرجگاه بغایت لطیف و منزه و مصفا که نظارا و بر روی زمین کم باشد و کهتو نام دیهی ست قریب اجمیر آبائی او از دهلی اند نعمت از بابا اسحق مغربی یافته سلسلهٔ او بشیخ ابو مدین مغربی میرسد و بجهت طول اعمار مشایخ و سائط وصول بحضرت سید کائنات قلیل اند بابا اسحق بیچ واسطه بآنحضرت صلعم میرسد هر کدام از مشایخ او صد و پنجاه سال بلکه بیشتر عمر داشته محمود بن سعید ایرجی ملفوظات و احوال و حکایات که از وی شنیده جمع کرده تحفة المجالس نام نهاد مخدوم جهانیان باوی ملاقات کرد و سینه بر سینه تا دیر مالید و لب بر گوش وی نهاد و سه کرت فرمود ای جوان بوے دوست می آید و فرمود ما را در وقت خوش یاد آری و فراموش نکنی زمان مشیخت او زمان سلطنت سلطان احمد گجراتی ست که بنای احمد آباد از دست احمد آباد در سنه ۸۱۳ نباشد و جامع مسجد در ۸۱۴ خیر و بخیر تاریخ هر دو ست

قطب عالم نبیرهٔ مخدوم جهانیان ست از وطن اصلی خود بگجرات رفته توطن کرد نام او سید برهان الدین ست

و در زبان خلائق آندیار بقطب عالم مشهور ست روضهٔ او در بتوه ست سه کروهی احمد آباد وفات او در ۸۵۰ بوده که عدد عبارت مطلع یوم الثلثا یه ست بر روضهٔ او سنگی افتاده ست که جامع صفت سنگ و چوب و آهن ست و این هر سه صفت در وی معا موجود و اصلا تشخیص یکی از دیگری هر سه چیز در وی نتوان کرد که کدام ست شیخ عبدالحق گفته اگر گویند سنگ ست باز چون نیک ملاحظه کنند گویند نه که آهن ست باز چون بنگرند خاطر رسد که نه بلکه چوب ست هر کدام ازین سه صفت در وی هم مجزوم ست و هم مشکوک عجائب چیزی ست بمشاهده تعلق دارد چنین گویند که قطب عالم روزی در آب آمده بود چیزی بیاورد و خرد گفت این سنگ ست یا آهن یا چوب حق تعالی این هر سه صفت را در وی احداث فرموده والله اعلم انتهی تحریر سطور که اسطقس آب و ذمه بوی دارد وقتی که در ۱۰۳۹ وارد احمد آباد شد بزیارت قبر تربیت پذیر و قبر شاه عالم و خانقاه و مدرسه سعادت اندوز گشت

جای پر صفا و نزهتگاه ست سه

وضع فقیری ما نا سازگار نیست ۔۔۔ ورنه ما ایم اما با کسی خویش هوا نیم

گرامی جگر گوشه ام ابو الخیر نور الحسن انعم الله علیه کل نعمة نیز درین سفر در زیارت همراه من بود و لله الحمد

شاه عالم پسر قطب عالم است در نام او شاه منجمن وی نیز در احمد آباد آسوده ست روضهٔ او زیارتگاه و قدمجگاه اهل آندیار ست مقامی عالی و جای پاکیزه دارد وی را در سلوک این طریق طوری عجیب و طریق غریب بود حال طالح و سکری غالب داشت تربیت از شیخ احمد کهتو یافته خوارق عادات از وی بسیار بوجود می آمد در ۸۶۰ که عدد لفظ فخر ست از دنیا برفت ما وی را از یک شاخسار یم حق تعالی از برکات او بما نیز حصه بخشد شیخ عبدالحق دهلوی مینویسد که در پتن که بلدهٔ قدیمه ولایت گجرات ست مشایخ بسیار آسوده اند اعظم و اشهر ایشان شیخ حسام ملتانی ست خلیفهٔ نظام اولیا و در حقیقت دران سرزمین بوی عشق و محبت می آید و از دریا نمای انجا نور کبریت

و ولایت می تابد سه

بهر زمین که نسیمی ز زلف او زده ست ۔۔۔ هنوز از سر آن بوی عشق مے آید

دواء الملک یکی از صلحاء وقت و مقبولان آندیار ست در لباس سپاهگری و صورت عام با سر و معنی خاص و به علامات مخصوص اتصاف داشت قبر او قریب جوناگڈه ست

قاضی محمود وی صاحب سکر و ذوق و عشق و محبت و مشرب و حالت و حلاوت بود جگر سیاهی وی که بزبان هندی دارد بغایت مطبوع و موثر ست و آثار عشق و وجد بی تکلف از سخنان وی لائح و وقتی که او را دفن کردند پدر

بزرگوارش گوشهٔ کفن از روی او برداشته نگاهی بجانب او میکرد او نیز چشم بکشاد و تبسم کرد پدر گفت با محمود این چه ادا های طفلانه ست همچنان باز چشم بر بست قبر او در قصبهٔ بسر پور گجرات ست

شیخ وجیه الدین علوی از متاخرین مشایخ گجرات ست دانشمندی بود علی الاطلاق جامع کمالات و برکات حسی و معنوی و مرتاض مشغول بتدریس علوم و تصنیف کتب و تربیت وارشاد طالبان بر اکثر کتب شروح و حواشی و تالیفات هم دارد در لباس بر وضع عوام آنديار اکتفا کرده در [illegible] مولد او همانجا بیست و هما نجا نشو و نما یافت و در بلدهٔ فاخره گجرات فنون متعارفه از ملا عماد کسب نمود و رسم ارادت بخدمت شیخ قاضن بجا آورد سالهای دراز بر سند افاده و افاضه بنشست و شرق و غرب عالم را از فیض اقدس معمور ساخت در سنهٔ ۹۹۶ بگذشت لهر جنات الفردوس نزلا تاریخ ست ضجیع احمد آباد و در صحن خانقاه خود آسوده ست شرح الشرح نخبة الفکر و جزآن از مولفاتش نزد این عاجز موجود ست شیخ عبد الحق دهلوی می نویسد که محرر سطور در وقتی که بقصد زیارت سید کائنات صلعم بدان دیار رسید بملاقات وی مستعد شد و بعضی از اذکار و اشغال سلسلهٔ علیهٔ قادریه مشرف گردید

شیخ سراج سوخته حافظ قرآن بود و بصحبت مخدوم جهانیان پیوسته و سالها امامت ایشان کرده مخدوم فرمود سراج تا کعبه معظمه را نمی بینی تکبیر تحریمه نمیگوید در اخفای کرامات باوجود کثرت خوارق عادات بسیار میکوشید شاه بدیع الدین مدار بوجه اواز کالپی بجونپور شد و از انجا باز گشته بکمن پور که موضعی ست در نواحی قنوج آمد و همانجا بود

شاه مدار غرائب احوال و عجائب اطوار از وی نقل میکنند که در عقل نمی آید گویند در مقام صمدیت بود دوازده سال طعام نخورد و لباسی که یکبار پوشید بار دیگر محتاج تجدید غسل نشد سلسلهٔ او بسبب کبر سنی یا بهمتی دیگر بپنج یا شش واسطه بحضرت رسالت صلعم می پیوندد و بعضی چیز های دیگر ست که اصلی ندارد و از دائرهٔ شریعت و طریقت خارج ست قاضی شهاب الدین دولت آبادی در عهد او بوی مکتوب نوشته شاه والاجاه ولی الله دهلوی را کسی از حال شاه مدار پرسید فرمود ایشان وارد شدند بهندوستان بعد مصر شیخ نصیر الدین محمود و انتساب ایشان در طریقه این ست

اخذ الخرقة عن الشيخ طيفور الشامي المعروف بابي يزيد البسطامي عن الشيخ يمين الدين الشامي عن الشيخ عبد الله حامل راية النبي صلى الله عليه وسلم عن ابي بكر الصديق عن النبي صلى الله عليه وسلم هكذا علقناه عن رسالة العقد الفريد في سلاسل اهل التوحيد و در نسب این ست بدیع الدین مدار بن بهاء الدین بن ظهیر الدین بن سعید بن احمد بن الامام جعفر صادق هكذا اريناه في بعض الجوامع و در هر دو نسبت خللها باعتبار علم نسب و علم احوال سلف پیداست بحیث لا یحل التعول الجازم في ذلك و احوال ایشان

دو قسم ست جمعی کہ ثقات اند کم چیزی نوشتہ اند و غیر ثقات خود محالات ادعا میکنند و این فقیر از دوال خود و ایشان از خلیفہ ابو القاسم اکبر آبادی بعض اشغال این طائفہ اخذ کردہ ست مثل شغل آینہ و در قنوج دو سہ چیزی ادعا می کنند کہ اصلا بنقلی بآن وارد نشدہ نہ صحیح و نہ ضعیف مثل قبر جامی شریف زندنی و دندان مبارک آنحضرت صلعم در کتاب اخبار الاخیار ترجمہ جامی شریف چرا باشد کہ ما فوق حضرت خواجہ معین الدین قدس سرہ را ذکر کردہ و انتہی کلامہ در مناقب الاولیا گفتہ پدر شیخ جلبی ست شاہ از خویشان صاحب آوردہ صحبت فقیر افتاد و در و قوت بانواع ریاضات نوادبعدہ سند اخذ خرقہ چنانکہ گذشت ذکر نمود و گفت و ایضا طریقہ اویسیہ داشت از روحانیت پیغمبر صلعم نعمت یافت بعدہ ذکر خلفاء او نام بنام کردہ و جمعی کثیر را نشان دادہ و گفتہ در کمن پور نحل و نہ سال استقامت فرمود و در ۹۳۸ ساکن بہشت شد و در روایتی کہ در مدار الامرا ست در ۹۶۳ از این عالم رحلت فرمود و تاریخ سنہ اول ساکن بہشت ست و تاریخ سنہ دوم آہ افسوس شاہ دار و میگویند کہ تاریخ تولدش شاہ کونین ست انتہی گویم در صحت جسد وی درون قبر کمن پور نیز نزد اہل علم و شعور سخن ہست مشہور یعنی ہم در اینجا نشان میدہند و این قول عامہ ست و خاصہ در کہ میان سفاوہ و میگویند و علی کل حال از میان این زمانہ ہیچ مپرس کہ بندہ گوراندہ سراپا کہ و زور و اللہ اعلم

مولانا تقی الدین او دہی بغایت متقی بود کار او آن بود کہ کتاب او را دہی داشت آنرا میگرفت و در آخر شب از خانہ برون می آمد تمام روز در جای مشغول می بود چون پارہ از شب میگذشت بخانہ می آمد گویند ابدال بر مولانا آمدند و گفتند کہ تو میان ما باشی گفت من با زن و فرزند دارم با شما چگونہ توانم آمد صحبت بر نخواہد آمد

شیخ رفقہ الدین پسر بزرگ شیخ نور ست بسی منکسر و صاحب حالت بود شیخ حسام مانکپوری گفتہ او میگفت اللہ کہ من از سگ بازار ہم کمترم شیخ عبد الحق فرمودہ وقتی این حکایت بخدمت والد خود نقل کردم گفتند کہ در تمام خود این کلمہ را صحب حال خود یافتہ ام رح

شیخ انور پسر خرد شیخ نور ست بزرگ بود شیخ حسام الدین در مکتوبات نوشتہ کہ روزی او را پرسیدم عشق چہ باشد فرمود مردمان کہ چشم فراز کردہ می نگرند آن می بینند کہ دوست می آید یا خیال دوست یا پیام دوست مگر نہ

چشم از برای چہ میکشایند انتہے و لنعم ما قیل ؎

براہ دیدہ دو رویہ در نہای مژہ ۔۔۔ نشاندہ ام کہ خیال تو راہ گم نکند

میر سید اشرف سمنانی معروف باشرف جہانگیر از کاملان ست صاحب کرامات و حالات در سیاحت رفیق

ملی همدانی بود عاقبت بجانب هندوستان افتاد و در حلقهٔ ارادت شیخ علاء الحق درآمد و خلافت عظمی از مخدوم جهانیان جهان گشت دارد و او را بسیار مدح میکند در حقائق و توحید سخنان از این عالی افتاده او را مکتوبات بسیار مشتمل بر تحقیقات غریبه قاضی شهاب الدین جونپوری از وی تحقیق مبحث ایمان فرعون که در نصوص اشارتی بدان واقع شده کرده بود او درین باب بوی مکتوبی نوشت قبر او در کچوچه از قریات جونپور است بسی مقام بفیض ست در مکتوب مذکور قاضی را بر مشرب صوفیه تحریض نموده و نوشته که رتبهٔ این مشرب و وجه این منصب شمه از کلام احمد غزالی دانسته شود که میفرماید من لم یکن له نصیب من هذا العلم اخاف علیه من سوء الخاتمة و اما من نصیب منه التصدیق والتسلیم لاهل التحقیق بعده نوشته که برآمدن از ورطهٔ دریای شرک خفی جز بسنگینی این عقیده امکان ندارد انتهی رح لیکن اهل علم را درین سخن که گفته و نوشته نظری هست

شیخ قاسم عرف سنی دهلوی مرید شیخ فتح الله ست که از علماء دهلی بود وی رساله دارد مسمی بآداب السالکین در وی مینویسد در درویشان مصلی و تسبیح و شانه و عصا و مقراض و سوزن و ابریق و کاسه و نمکدان و طشت و آفتابه و کفش و نعلین که بمریدان و یاران میدهند هر یکی دلالت دارد بر معنی بعده این معانی را بیان کرده که در اخبار الاخیار منقول ست

مسعود بک از اقربای سلطان فیروز ست نام اصلی او شیر خان بود مدتی در لباس دولتمندان ماند ناگاه جذبه از جذبات حق گریبان گیر حال او شد و مرید شیخ رکن الدین گردید بغایت حالت سکر داشت شیخ دهلوی میگوید وی از مستان بادهٔ وحدت و خم شکنان خمخانهٔ حقیقت ست سخن مستانه میگوید در سلسلهٔ چشتیه همچکس اینچنین اسرار حقیقت را فاش نگفته و مستی نکرده که او کرده اشک او بحدی گرم بود که اگر بر دست یکی می افتاد میسوخت تصانیف بسیار دارد و اکثر نظم خسرو را جواب گفته تمهیدات و مرآة العارفین تالیف اوست در لاد و سرای قریب مقام خواجه قطب الدین بسیار مجردانه و غریبانه خفته ست در مرآة میگوید لسان وقت ناطق ست و عین غیب شاهد ما غائبان حاضریم و حاضران غائب ازان رو که ما نائیم پیدا نایم و ازان روی که ما نائیم هیولا آئیم اگر کشف رموز غیب جوئی ما را ما نگوئی این حروف سه که ظروف استار ست و نقاطی ست که نکاتش اسرار ست بیاضی ست که در چشم دل سواد ریزد و سوادیست که در دماغ جان سواد انگیزد نوریست دیده افروز ناری ست پرده سوز شجر اخضر طوریم که نارنمای آن نوریم نورش برما تافته و ظلمت از ما شکافته و ما ما یافته بما از ما میگوید و شما را بی شما میجوید الی آخره شیخ دهلوی گوید همین فقرات در دلالت بر فضل و کمال او کافی ست و آنمقدار معارف که درین کتاب ذکر کرده و کتاب دیگر کیست

سید یدالله نبیره و خلیفه گیسو دراز ست مشرب عشق و محبت بروی غالب بود وی را با زنی محبتی واقع شده مدتی پنهان داشت آخر آن زن را در حبالهٔ عقد خود آورد و وقت جلوه هنگام سحر نظر سید بر جمال او افتاد یکی ذوقی و حالتی او را دست داد آهی برکشید و جان بحق تسلیم کرد عروس در محفه نشست و او را در کنار گرفت تا وقت وصول بمنزل او نیز تمام شده بود هر دو را پهلوئی یکدیگر در قبر کردند رحمهما الله تعالے

کشتهٔ که عشق دارد نگذارد ت بدنیان ‌ ‌ ‌ ‌ بجنازه گر نیائے بمزار خواهے آمد

شیخ پیاره مرید سید یدالله دست و تربیت از گیسو دراز یافته وی در اول که بخدمت میر رسید پرسید درویش جای عاشق بوده او جواب کرد و گفت بنده برای عشق آموختن بخدمت رسیده ست من عشق چه دانم که چه باشد فرمود مقصود امتحان حال و دانستن کیفیت مشرب تست اگر درین باب واقعه افتاده ست بگوی عرضه نمود که من وقتی بر هندوزنی نگران بودم و هیچ حیلهٔ وصال او دست ندادی زنار بستم و به بتخانه رفتم که او بپرستش می آمد رفتم تا او را به بینم سید او را در کنار گرفت و گفت عالی همتی چون تو دیگر کجا یابم که او را طریق محبت خدا بیاموزم این کار عالی همتان ست عزیز تر از ایمان دیگر چه چیز خواهد بود آنرا صرف راه محبت کردی اکنون ترا عشق حقیقی در آموزم پس او را چلها فرمود و قابل انعکاس معرفت گردانید و رسید بجائیکه رسید ولنعم ما قیل ؎

دلیل عشق حقیقی ست عشقهای مجاز ‌ ‌ ‌ ‌ تا آفتاب نرسد شبنم از نظاره گل

شیخ جلال گجراتی مرید شیخ پیاره ست از کاملان وقت و صاحب کرامت بود در مرتبه عظیم و شانی رفیع داشت در گورو بنگاله بر تخت نشستی و حکم کردی چنانچه پادشاهان نشینند و حکم کنند شاه گور از جهت قوهم و دغدغه که بقبول غرض گویان بخاطر او راه یافت وی را شهید کرد قاتلان چون در خانقاه او در آمدند و بنیاد خونریزی کردند بر هر مریدی که شمشیر میزدند شیخ یا قهار یا قهار میفرمود چون تیغ بروی زدند فرمود یا رحمن و بهمین کلمه جان بحق تسلیم کرد چنین گویند سر او بر زمین افتاده بود و الله الله میگفت

شیخ محمد ملاوه او را مصباح العاشقین گویند بصحبت شیخ جلال گجراتی رسید و نسبت عشق و محبت درست کرد شیخی کامل و صحیح الحال بود و مولع بود بوجد و سماع یکبار قوالی بحضور او چیزی میگفت مشتمل بر حالت بعد و فراق شیخ را حال بحدی کشید که نزدیک بانزهاق روح رسید شخصی که بر طالی او اطلاع داشت قوال را فرمود تا چیزی دیگر گوید که مخبر از حالت قرب و وصال بود بمجرد شنیدن آن یکی تازگی و فرحت در شیخ پیدا شد گویا از سر نو

جانی در قالب او ریختند ؎

شان المحب عجیب فی صبابته — الهجر یقتله والوصل یحییه

گه بلطفم می نوازد گه بنازم میکشد — زنده میسازد مرا آنشوخ و بازم میکشد

الوصل یحیی والفراق یمیت — فما زلت فی العشق حیا ومیتا

چشمت کشد بابت دهد جان — مرگ آید و درمیان نگنجد ؛

چشمت بغمزه لب بشکرخنده میکند — تفسیر آیت خلق الموت والحیاة

وی روزی در سماع بود و تواجد بسیار دران از رایان آن دیار گذر کرد و بقصد تماشا چون نظرش بر جمال شیخ افتاد بیهوش شد و بهمه وانی که با وی بود نزدیک گفت بگیرید ورنه رفتم او را از ان مجلس کشیده بدر بردند بعد از زمانی که بحال خود آمد کیفیت حال را از وی پرسیدند گفت این مسلمان خدا را در کنار گرفته میگردد اگر نه مرا بیرون کشیدندی بجانب او رفته بودم و در پای او افتاده و در دین او در آمده ؎

عاشق گردد هر که بکویت گذرد — آری از در و بام تو بیبارد عشق

وفات او در سنه ۹۰۰ بوده قبر او در ملاوه ست که قصبه ایست از قنوج جد پدری شیخ عبد الحق دهلوی سعد الله رح مرید او بود وعم کلان شیخ رزق الله متخلص بمشتاقی نیز از مریدان اوست در هر دو معنی درد و محبت و ذوق و شوق باوجود کبر سن همچنان تازه بود ع من اگر پیر شدم عشق جوان ست هنوز ؛ و درین نزدیکی قصبهٔ ملاوه بوجود شیخ فضل الرحمن تذکار آن زمان ست ایشان مرید شاه آفاق دهلوی اند و امروز سن شریف نزدیک بهشتاد سال رسیده اما ذوق و محبت و درد همچنان تازه ست که گویی را در اول نشو و نما باشد والد بزرگوار رح را بوی عنایتی بود و این بنده را نیز با او دوستی و راه و رسم کتابت ست بیشتر وقت شریف او در تلاوت قرآن و تصحیح آن و مطالعه کتب حدیث میگذرد و در زهد و عبادت و شب بیداری و قطع طمع از خلق و صبر بر مصائب و دوام حضور و کشف قبور و استقامت احوال یگانهٔ این روزگار ست کسیکه بصحبت ایشان میرسد یا دست بدست ایشان میدهد رنگی از رنگهای این پیر دورانی در وی میگیرد حق تعالی در عمر و وقت ایشان برکت بخشد و برکت ایشان را شامل اهل این روزگار گرداند

شیخ ابو الفتح جونپوری مرید و شاگرد جد خود ست قاضی عبد المقتدر دانشمند بود و بدوام درس و افاده مشغول فصیح بود بزبان عربی قصائد و بزبان فارسی نیز شعری دارد او را با قاضی شهاب الدین در اصول کلامیه و فروع فقهیه بحثها بود خصوصا در زیادکه از گریه مشکین چکد شیخ آنرا انجس میگفت و قاضی بطهارت او میرفت گویم ظاهر قضا درین قدر با قاضی ست شیخ عبد الحق گفته بر شیخ طریقه موالی از طعن و تشنیع خصم غالب بود تحمل کرد در ایام بحث بسبب بعضی از عوارض

عارض شده باشد یا در انجا نیتی نیز دست بهم داده والله اعلم گویند در خانه وی زر بار یده بود شیخ در دهلی بود در واقعه امیر تیمور با بعضی دیگر از اکابر شهر بخجپور رفت قاضی همدان واقعه از دهلی بدانجا رفته وفات او در شعبان بوده رح

شیخ تقی در کرده مانکپور بود و حاک بود حق تعالی او را تقوی و برکت و کرامت عطا فرموده نام او در رفع هموم گویند بسیار موثر است خصوصا در دفع زهر مار لکن چه خوش بودی اگر استعانت بغیر خدا شرک نبودی یاد دارم که سلطان دمشق بغزو برآمده بود شیخ الاسلام ابن تیمیه قدس سره نیز در ان لشکر تشریف داشت چون نوبت حمله بر مغلان آمد سلطان حمله براورد و گفت یا خالد بن الولید شیخ الاسلام بانگ بر زد که چه نیکوئی بگو لا الله الا الله یک نفر بدو ایمان نیاورد و بر لشکر دشمن ریخت حق تعالی فتح نمایان روزی گرداند سبحان الله وبحمده عجب بین قدرت ازکجاست تا بکجا

شیخ عبدالله شطاری از اولاد شیخ شهاب الدین سهروردی ست سلسله شطاریه بر پا کرده اوست سلوک ظاهر و شوکت باطن داشت مرشد وقت خود بود گویند وی نقاره میزد و ندا در میداد که طالبی هست که بیاید تا او را بخدا راه نمایم چون در مجلس می نشست هر سو نگاه میکرد و میگفت که اینجا نیست سیاه که عبارت از طالب علمان پرشیه بی اعتقاد باشد نباشد تا سخن خدا گفته شود در رساله او در طریق شطاریه مشهور ست قبر او در تلاعه مندوست رح

شیخ حسام الدین مانکپوری مرید و خلیفه شیخ نور ست از اعیان مشایخ وقت خود بود عالم بود بعلم شریعت و طریقت او را ملفوظات هست رفیق العاشقین نام که بعضی از مریدان او جمع کرده اند در انجا می نویسد فرمان شد سالک انرا ذکر عاشق گردد و از ذکر عارف فرمان شد فیض الهی ناگاه رسد ولکن بر دل آگاه رسد پس سالک منتظر می باید تا از پرده غیب چه کشاید فرمان شد فراق کجاست یا اوست یا نور اوست یا پرتو نور اوست فرمان شد که اگر کسی بمقام قطبیت برسد هم می باید که تلاوت قرآن ترک نکند لااقل یک پاره هر روز بخواند فرمان شد درویش را چها چیز می باید درست دو شکسته دین درست یقین درست پای شکسته دل شکسته فرمان شد الطمع مرض والسوال سکرات فالمغ موت فرمان شد دنیا همچو سایه ست و آخرت همچو آفتاب هر چند کسی جانب سایه رود گرفتن نیاید و چون سوی آفتاب رسد سایه خود برابر او روان شود فرمان شد که چنان شیرین نشوید که گمسان بلیسند فرمان شد آمیخته همه کس باش آویخته کس مباش جدش مولانا جلال الدین و فرزندش مولانا خواجه هر دو دانشمند بزرگ و عالم و عابد و صابر و متقی بودند ترجمه ایشان در اخبار الاخیار ست

مولانا شیخن حافظ کنج نشین بود در مانکپور بسیاری خلق بوی رجوع داشت اگر مزارعی پیش او آمدی پرسیدی ستوران تو نغزاند و کشت تو نیک ست شیخ حسام الدین گفت این چه می پرسید فرمود این را از سلوک چه خبر و از

علم چه فهم از پرسیدن این چیزها دل او خوش میشود و در خانهٔ خویش فخر میکند که مخدوم چنین گفت و چنین پرسید ح
شیخ علی پیرو بن شیخ احمد مهائی از قوم نوایت ست و این قوم در ولایت دکن معروف ست طبری در تاریخ خود گوید نائیة طائفه ایست از قریش که از ترس حجاج بن یوسف ثقفی از مدینهٔ منوره برآمده خود را بساحل بحر هند رسانیدند و دران سرزمین توطن برگرفتند مهایم بروزن عظائم یکی از بنادر گجرات احمد آباد دست شیخ علی نحریر زمان و صاحب ذوق و عرفان بود در ولایت گجرات بود از علمای صوفیه موحدست مثبت توحید وجودی و پیرو شیخ محی الدین بن عربی عالم بود بعلوم ظاهر و باطن تفسیر رحمانی که بصفت ایجاز و تدقیق موصوف ست و تفسیر را بقرآن امتزاج داده ازوست این تفسیر درین نزدیکی بهمت مدار المهام این ریاست شیخ محمد جمال الدین خان دهلوی که خسر کاتب حروف باشند در مصر قاهره مطبوع گشته و از نظر این بنده عاجز گذشته بسیار خوب تفسیر ست و زوارف شرح عوارف نیز ازوست شرحی دارد بر فصوص که دران در تطبیق ظاهر و باطن کوشیده و رساله دارد مسمی بادلة التوحید بغایت موجز و منقح درین رساله در تحریر دلائل عقلیه و براهین قطعیه و ازاله شکوک و اماطه شبهات سخن را بغایت تدقیق ادا نموده و در اول رساله بعضی آیات و احادیث که اشارتی بآن مطلب عالی دارند ایراد فرموده میگوید هذه ادلة التوحید ترجیح عن افئدة المنکرین ظلمات التردید اذ المریة شهم رین ریب التقلید وهی من القرآن المجید فایما تولوا فثم وجه الله ان الله واسع علیم سنریهم ایاتنا فی الآفاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق اولم یکف بربك انه علی کل شئ شهید الا انهم فی مریة من لقاء ربهم الا انه بکل شئ محیط هو الاول والآخر والظاهر والباطن وهو بکل شئ علیم ونحن اقرب الیه منکم ولکن لا تبصرون ونحن اقرب الیه من حبل الورید وهو معکم اینما کنتم وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی وکل شئ هالك الا وجهه وکل من علیها فان ویبقی وجه ربك ذو الجلال والاکرام الله نور السموات والارض الآیه ومن الاخبار النبویة اصدق کلمة قالتها العرب ع الا کل شئ ماخلا الله باطل + ولا یزال العبد یتقرب الیّ بالنوافل حتی احببته فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به وبصره الذی یبصر به والذی نفس محمد بیده لو لم یتم بجمل لهبط علی الله الی غیر ذلك من الآیات والاخبار والجهود اولوها فزاروا من الشبهات درسنهٔ متوجه عالم قدس گردید

قاضی شهاب الدین بن شمس الدین بن عمر الزاولی روح الله روحه عمده دانشمندان هندست و شهره بلاد عرب و عجم مولد او دولت آباد دهلی ست و شهرت وی مغنی ست از شرح اوصاف او اگرچه در زمان او دانشمندان

بوده اند که استاده و شاگرد او بوده اند اما شهرت و قبولی که حق تعالی او را عطا کرد هیچ یک را از اهل زمان او نکرد
و انش رسمی نزد مولانا خواجگی و قاضی عبد المقتدر اندوخت و چراغ امتیاز در انجمن اقران برافروخت ایامی که رایات
تیموریه جانب دهلی حرکت کرد قاضی در رکاب استاد خود مولانا خواجگی طریق مهاجرت از دهلی پیمود مولانا در کالپی
رحل اقامت افگند و قاضی جانب جونپور رفت حاملان بر اهیم شرقی مقدم او را مغتنم دانسته لوازم قدرشناسی
افزون از وصف بجا آورد و بخطاب ملک العلمای بلند آوازه ساخت عرق سر بنا آنجنس در جنبش آمد قاضی
شکایت حساد بمولانا خواجگی نوشت مولانا این دو بیت سعدی شیرازی در جواب قلمی فرمود ؎

ای بیش از انکه در قلم آید ثنای تو — واجب شد از مشرق و مغرب دعای تو
ای در بقای عمر تو نفع جهانیان — باقی مباد آنکه نخواهد بقای تو

گویند در اندک زمانی جماعت حساد قاضی گشتند خواشی کافیه در شمار نخواندن و در فصل و وصل بتعبیر التزام نموده
و بدیع البیان در علم بلاغت که دران مقید بسجع شده و تفسیر بیضاوی را که مولانا از اول تا آخر در تفسیر نیز از برای سجع تکلفی کرده
شیخ دهلوی گوید قابل اختصار و تهذیب است و در هندی و فارسی رساله نیز دارد مات رحمه فی سنة ۸۴۹
قبا و در جونپور است رساله در رسمی بنام قبله السادات در اثبات اعتقاد و محبت با اهل بیت نبوت سلام الله
علیهم اجمعین داده شیخ گفته سرمایه سعادت و موجب نجات وی در آخرت همان خواهد بود ان شاء الله تعالی
بعده باعث تصنیف آن رساله ذکر کرده ان سئلت الاطلاع علیها فارجع الی اخبار الاخیار
خواجه حسین گوری از اولاد شیخ حمید الدین است بسیار بزرگ بود جامع میان شریعت و طریقت و حقیقت
و ذوقی بکمال داشت و عشق تمام و علمی وافر و موصوف بود بعنایت زهد و تقوی مرید شیخ کبیر است که صاحب مقام
و مولف کتاب دهن شرح ضوء بود وی را تفسیریست مسمی بنور الفتح هر جزوی از قرآن مجلدی جداگانه نوشته است
و حل تراکیب و بیان معنی قرآن از انچه در تفسیر بامی باشد بتفصیل و تسهیل هر چه تمامتر بیان فرموده بغایت مرغوب
بود بصحبت حضرت سید کائنات صلعم هر چه او را بود از خانه و چاه و باغ همه را در تصرف بیت بانحضرت صلعم کرده
و وقف نموده بود عرابه را خود میراند و گاوان عرابه را هم خود نگاه میداشت و نخدمت میکرد و بغایت جامه کهن
در پوشید شیخ عبد الحق دهلوی گفته فقیر آن جامها را زیارت کرده هست هر سه جامه دستار و پیراهن
و ازار از یک جنس پارچه بود از انچه در اعی بیک فلس هم نیرزد انهی گویم گویا تفسیر بود از برای حدیث
الا ان البذاذة من الایمان رواه

شیخ احمد از اولاد محمد شیبانی صاحب امام اعظم است بزرگ بود جامع علوم شریعت و طریقت و ورع و تقوی و ذوق و حالت در امر معروف و نهی عن المنکر جانباز بود و اهل دنیا پیش او قدر نبود مجلس او مشابه مجلس سفیان ثوری بود وی شاگرد و مرید شیخ حسین ناگوری است شیرواز در مجلس نشستی و ما قال احمد و قال الرسول بیت و منقبت تمام گفتی چنانکه زهره ملوک آب شدی و گفتی با سادات حسن بشریت نباید کرد با ایشان بحسن مروت باید کرد در وقتی علاء الدین محمد وب آمد و گفت احمد ترا آسمان میطلبند پیش پیر خود برو او خود نیز در همان شب مثل این چیزی دید بود همان ساعت متوجه ناگور شد و از دار فنا بدار بقا رحلت کرد در حالت سکرات بعد از انکه اوراق دست در دست برآوردی و تکبیر تحریمه گفتی و بخود شدی در همین حالت سلام اکبر گویان جان بحق تسلیم کرد و در پایان پیر خویش جای یافت در اخبار الاخیار از احوال وی حکایاتی ذکر کرده که از قبیل بدعات است صحبت حسن ظن آنست که از باب طمع و سکر بود بلکه خود آن حرکات دلیل است بر نهی و الله اعلم

شیخ حمزه در هر سه از اولاد شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا است و در هر موقعه بیست سه کروهی ناگور پیری عظیم با برکت و نعمت و کرامت معهود الاوقات بود و کبیر السن از زمان سلطان بهلول تا زمان اسلام شاه باقی بود وی گفته دنیا بمثل آتش است همانقدر رابست که از وی چیزی بچنگ خورند و در وقت سرد شدن گرم شوند چون زیاده شود بسوزد و هلاک کند در نماز شام بود دو رکعت تمام کرده در رکعت سوم جان بحق سپرد رح و این ماجرا در ۹۵۷ رو داد

شیخ احمد عبد الحق مرید شیخ جلال پانی پتی است درویش صاحب کرامات و خوارق عادات و ذوق و شوق و سکر و حالت و فقر و تجرید بود و جذبی قوی داشت مولد و مقام و مرقد او در دولی است استاذ او اعلم ظاهر می آموخت وی نمیخواند و میگفت مرا علم معرفت حق بیاموزید برادر او خواست که او را تزویج کند چون آگاه شد پیش آنجماعه رفت و گفت که من خشم مرا دفع نمیدهد وقتی در مسافرت در مسجدی در آمد شب جمعه بود مسلمانان آن محله اذان میگفتند پرسید مقصود از تکرار اذان چیست گفتند شنیده ایم که اگر شب جمعه هفت اذان گویند تمام هفته مذاعتالی بلا از آن شهر بر دارد و تزیل نگوگفت مرا درین کار نیت دست نمیدهد زیرا که هر بنده که خدا را از جهت نیکی پرستد و از بلا او بگریزد آن بنده بنده خود باشد نه بنده خدا محرر سطور گوید چقدر موافق ست این مضمون بکریمه و منهم من بعد الله علی خوف فان اصابه خیر اطمان به و ان اصابته فتنة انقلب علی وجهه خسر الدنیا و الاخرة ذلك هو الخسران المبین وی گفته منصور بچه بود طاقت نیاورد و اسرار

بیرون زد بعضی مردانند که دریا با فروی برند و آروغ نمی آرند وی میگفت نظامی شاعر ناقص بود که گفت ؎

صحبت نیکان ز جهان دور شد　　خوان عسل خانهٔ زنبور شد

زیرا که صحبت مصطفی صلعم چنانکه صحابه را بود همچنان ارباب حال و جمعیان ذوالجلال را اکنون هست ؎

در راه عشق مرحلهٔ قرب و بعد نیست　　می هیچ هست جمعیان و دعا سفر هست

در زمان سلطان ابراهیم شرقی در ۸۳۳ از دنیا برفت

شیخ جمال گوجری مرید احمد عبدالحق ست دران ایام که شیخ او در راه او دیو دسنگ ماده همراه داشت وی چون از شهید شیخ میزبانی ولادت او کرد و همه اعیان و اکابر و امرا شهر را مهمان ساخت روزی دیگر شیخ جمال شکایت کرد که شما همگنان ما را خواندید و ما را نطلبید گفت جمال میزبانی سنگ بود سنگان را طلبیدیم که الدنیا جیفة و طالبها کلاب تو از جملهٔ آنهایی تراچون طلبم

شیخ بختیار غلام جوهر فروشی بود مرید احمد عبدالحق شد و رسید بجائیکه رسیدنی نبود اما علم معرفت عالم بود هر چه گفتی از کتاب الله و سنت رسول الله بیرون نگفتی وی را شهوت جماع کمال بود و در قضا را آن بیطاقت روزی با زن خود سخن است که مجامعت کند در اثنا را آن بود که دخول کند شیخ او را طلبید فی الحال زن را بجای خود بگذاشت و جامه بر گرفت و بخدمت پیر شتافت شیخ عبدالحق دلبری میفرماید شاید که این طلب از جهت امتحان او بود تا در این وقت مطاوعت کند یا نه انتهی گویم نسائی صاحب سنن نیز شبق داشت و مولع بود بکثرت جماع و درین کار اگر بطریق حلال بود انکاری در میان نیست بلکه مفید طالب و سالک معارف ست زیرا که از ان تخلیهٔ ادعیه کبر و منی میشود حبب الی من دنیاکم الطیب والنساء و قرة عینی فی الصلوة

شاه نور ربزرگ بود صاحب کشف در اول قصار بود ناگاه ان شاه داود بسر وقت او رسید و قوت استعداد او را معاینه کرد گفت بابا تا کی چوب را بر چوب زنی کار دیگر کن وی طریق ریاضت پیش گرفت و بکمال حال رسید ؎

مصلحت دید من آنست که یاران همه کار　　بگزارند و سر طرهٔ یاری گیرند

شاه پیرک که در انباله بود خلیفهٔ اوست

شیخ سعدالدین خیرآبادی مرید شیخ میناست بزرگ بود حافظ حدود شریعت و آداب طریقت حصور بود بر طریقهٔ پیر خود مولع بود بوجد و سماع در علم فقه و اصول و نحو تالیفها دارد بر رسالهٔ مکیه شرح نوشته ست مسمی بمجمع السلوک بسی از ملفوظات و حالات شیخ خود را در وی درج کرده در وقتی که از وی نقل میکند میگوید

قال شیخ شیخ میناا دامه الله فینا

شیخ حسن بن طاهر در ۹ سالگی کلام الله را حفظ کرد و در هژده سالگی اکثر کتب متداوله را تحصیل نمود و از ان عمر مشغول بحق گشت و در بست و پنج سالگی درویشی را بکمال رسانید و مرید راجی سید حامد شاه گردید و خرقهٔ خلافت و کمال الحق خطاب یافت سید حامد شاه میفرمود اگر فرزندی قیامت بپرسند که بدرگاه عالم پناه ما چه تحفه آوردی گویم فرزندی مثل شیخ حسن و اکثر میفرمود شیخ حسن حجت موجه ماست عالم بود و عارف برآمد در سلطان سکندر بودی که هوای سلطنت در سر داشت مرید او بود روزی همدرین خیال بخدمت او آمد و التماس نمود که فاتحه بخوانید تا مر اسلطنت دهلی نصیب گردد شیخ او را ازین سودا باز داشت و گفت حق سبحانه و تعالی بحکمت خویش ترقی یکی خواسته است تو در انجا معارضه مکن تو مطیع او باش قبر او در بدیع منزل دهلی است و آن برجی است از حصار بنا کرده سلطان تغلق بتغیر السنه آن را بجی مندل گویند روزی قوال این رباعی سرائید

ای ساقی از ان می که دل و دین من ست — پر کن قدحی که جان شیرین من ست
گر نیست شراب خوردن آئین کسے — معشوقه بجام خوردن آئین من ست

شیخ را ذوقی غریب دست داد سه روز متصل بی اکل و شرب و جذبهٔ دیگر در روز سوم درهمان غلبهٔ شوق جان شیرین بجهان آفرین سپرد وفات او روز جمعه ۹ شنبه بوده از مصنفات او مفتاح الفیض متضمن شصت و سه رساله است او را رسائل دیگر است در طریق سلوک و علم توحید در جواب سوالی نوشته سلوک در لغت رفتن است و رفتن حسی انتقال است از مکانی بمکانی و درین محل از سلوک رفتن معنوی و انتقال معنوی مراد است و این را در مرتبه نفس تزکیه می نامند و در مرتبه قلب تصفیه و در مرتبه روح تجلیه الخ شیخ دهلوی درین محل از مهمات قطب عالم نقل آورده که شریعت کربندگی زنهار بستن است و طریقت از خود رستن و حقیقت بدوست پیوستن دیگر شریعت فرمانبرداری است طریقت از غیر بیزاری حقیقت با دوست برخورداری دیگر شریعت غناست و طریقت فنا و حقیقت بقا و جذبه عبارت است از رحمت خاص که انتیناه رحمة من عندنا عبارت ازان است و دعای مصطفی صلعم اللهم اني اسالك رحمة من عندك تهدي بها قلبي مبنی بر آنست و الیه اشار صلعم في قوله اني لاجد نفس الرحمن من قبل اليمن

درین دیار ازان سرخوشم که گه گاهے — نسیم بوئی تو ام زین دیارے آید

این اشارت بتجلی دائم و فیض حق و جذبهٔ حق و وصول بحق عبارت است از انقطاع و تبرا از پندار خودی و دوئی

وارتفاع جمل وعلم بوجود مطلق والله اعلم

شیخ بهاء الدین بن ابراهیم شطاری صاحب حالات وجامع برکات وکرامات بود قادری بود ومشرب شطار داشت اورا رساله ایست درین باب در وی گفته الطرق الی الله بعدد انفاس الخلق اورا در حال استشمام روائح طیبه چنان ذوق وحالت دست دادی که نزدیک بانزهاق روح بودی گویند شخصی در حالت نقاهت غالیه پیش او آورد همران ذوق وصال یافت وکان ذلک فی سنة ۹۲۱

مخدوم عماد الدین غوری از مشایخ دیار ما رفواست مردی بزرگ بود کمال اتباع داشت هیچ سنتی از سنن سید المرسلین صلعم ترک نمیکرد فقر وفقرا را بسیار دوست میداشت مخدوم از اولاد آن مولانا عماد است که در زمان محمد تغلق بود میگویند وی در ایام عز وسلطنت خود گفته بود که فیض خدا منقطع نیست چرا باید که فیض نبوت منقطع شود اگر کسی حال ادعوی پیغمبری بکند ومعجزه نماید تصدیق میکنیم یا نه مولانا عماد بر فور گفت که اگر محمد چه میگوید تغلق حکم کرد که او را زنده بگنند وزبانش برآورند

مولانا سماء الدین جامع بود میان علوم رسمی وذوقی در نحوی ومنطق از اقران زیادت بر قدره یختلج فتنیاد نکرده مرید شیخ کبیر نبیره مخدوم جهانیان ست وپیش مولانا منار الدین که شاگرد سید شریف جرجانی بود تلمذ کرده واز ملتان برآمده در ننهور وبیانه گذرانیده بدهلی آمد سن کبیر داشت بر العات عراقی حواشی نوشته که بحل معانی آن وافی وکافی ست ورساله دیگر دارد رسمی مفتاح الاسرار اکثر آن بعینه منقول از رسائل شیخ عزیز نفسی ست در آنجا نگاشته در مفتاح بحث خلق ارواح قبل از اجساد یا بعد ازان ومقام روح پیغمبر صلعم ومعنی شفاعت وآنکه دوزخ زیر فلک قمر ست ذکر کرده طرفی ازان در اخبار الاخیار نقل نموده

شیخ محمد الهدیا پانی پسر مولانا سماء الدین ست از زهاد وقت بود بغایت تجرید داشت تزوج کرد چون جامع حضور وقت وفراغ عبادت دید باختیار ازوی مفارقت کرد گویند وی در سخن ترک اضافت بخود کرده بود بدین جهت بصیغه غائب گفتی خواهد آمد خواهد رفت ونگفتی خواهم آمد خواهم رفت گویند در کتب حدیث اهل حدیث نیز همچنین کرده اند چنانکه ترمذی میگوید قال ابو عیسی ومخاری میگوید قال ابو عبد الله وهکذا بادشاه عهد او قومی را اسیر کرده بود در ان میان جماعه از سادات نیز اسیر شده بودند وی رفت وبا بادشاه گفت که سادات را بگذار او قبول نکرد وی گفت حرام باد سکونت در شهری که تو بادشاه آن شهر باشی بعد ازان بمندو رفت بادشاه انجا چیزی پیشکش نمود نپذیرفت وگفت مرا اینها کار نیست بحاکم فلان ده فرمان ده که در فلان بیابان مرا جاید وتشویش وظلم نکند هم در بعضی

قربات مند و مقام کرد قبر او هم در انجاست ح

سید کبیر الدین حسن سیاحت بسیار کرده بعده در آنچه سکونت کرد گویند صد و هشتاد سال عمر یافت از وی خوارق عادات بوجود می آمد آشهر آنها اخراج کفار بود از کفر بسوی اسلام هیچ کافر را بعد از عرض کردن او اسلام را بر وی طاقت نماندی و در قبول اسلام بی اختیار شدی جماعه جماعه کفار می آمدند و مسلمان می شدند در حدیث شریف ست لان یهدی الله بک رجلا خیر لک من حمر النعم و فاتش در ۹۶۱ در آنچه بوده همانجا آسوده

شیخ حسام الدین متقی ملتانی عالم بود و زاهد از پایه فاتقوا الله ما استطعتم برتبه فاتقوا الله حق تقاته رسیده در لقمه بغایت احتیاط نمودی و در زمین خراجی خراج میداد همبرین حالت از عالم رفت شیخ علی متقی سکک در اوائل بصحبت او رسیده و تعلم نموده و نسبت ورع و تقوی حاصل فرموده گویند وی در سایه دیوار مقبره شیخ بهاء الدین زکریا ایستادی که آنرا از وجه بیت المال ساخته اند و حق مسلمانان بروی صرف شده پس انتفاع و استماع بدان درست نباشد ح و این بدان ماند که امام اعظم رضی الله عنه زیر سایه دیوار قرضخواه ننشستی

شیخ عبد الوهاب بخاری از اولاد سید جلال بخاری ست بزرگ بود موصوف بعلم و عمل و حال و محبت وی از سید صدر الدین بخاری که پیر و استاد وصهر او بود شنیدند که گفت دولعمت در عالم بالفعل موجود ست که فوق جمیع نعمتهاست لکن مردم قدر آن نعمت انی شناسند و بدان پی نمی برند و از تحصیل آنها غافلند یکی آنکه وجود مبارک پیغمبر صلعم بصفت حیات در مدینه موجود ست و مردم این سعادت را در نمی یابند دیگر قرآن مجید که کلام پروردگار ست و وی بجانه بیواسطه بران متکلم ست و خلق از ان غافلند وی مجرد شنیدن این کلام از پیش پیر بر خاست و نهضت زیارت مدینه درخواست و براه خشکی بشتافت و این سعادت دریافته بوطن اصلی عود نمود بنده عاجز میگوید که اگر حضرت پیر رح چنین میفرمود که یکی کلام مجید ست و دیگر سنت آنحضرت صلعم در کتب حدیث خوشتر مینمود زیرا که نفع دوا و این سنت شامل هر عامی و خاصی ست و فائدهٔ زیارت اگر فرض کنند جز مردم خواص دیگر عامه را بالیقین نخواهد بود و بالجمله شیخ در عهد سلطان سکندر لودهی بدهلی آمد و سکندر را بوی اعتقاد پیدا شد و باز دهلی قصد حرمین شریفین کرد و مکرر باین سعادت عظمی رسید و بیشتر زمانها اشارتها یافته باین حدود عود نمود لفظ شیخ حاجی همعدد سال وفات اوست که در ۹۳۲ بوده و یرا تفسیریست که اکثر قرآن بلکه تمام آنرا ارجاع بنعت پیغمبر صلعم و ذکر او کرده و بسیاری از دقائق عشق و اسرار محبت در انجا درج نموده شیخ عبد الحق دهلوی رح میگوید غالبا وقوع آن در غلبهٔ حال و استغراق وقت بوده ست و بدانجهت در بعضی مواضع جانب ظاهر لفظ و عبارت مرعی مانده بعده شیخ سخنی چند از وی انتخاب زده

ذکر کرده ست تا کیفیت غرائب بیان آن کتاب منکشف گردد و گفته که میان شروع و اتمام این قصیده شش ماه بود و

شیخ جلال شیرازی مرید شیخ محمد نوربخش ست که برگلشن راز شبستری دارد و در زمان سلطان بیکندر از مکه معظمه تشریف آورد و سکونت کرد عارف بود و صاحب حالت و اهل مشرب حلیهٔ نیک نوائی داشت جگر گوشهٔ خود را بشیخ مدثر بن حاجی عبدالوهاب مذکور داد وی گفته وقتی در حرم شریف از درویشی سخنی شنیدم که نه موافق ظاهر شریعت بود خواستم که او را بگیرم و تعزیر کنم وی بر بالای کوه برآمد و من دنبال او کردم برگشت و بجانب من دید این بیت بخواند

دست ناپیدا گریبان میکشد　　من پی دست و گریبان میروم

این بیت در من اثر کرد و بیهوش افتادم و از خود خبر نداشتم وفات او در ۹۳۴ بوده قبر او هم در جوار شیخ حاجی ست

شاه احمد شرعی ترک دانشمند متجرد بود و درویشی کامل در چندیری توطن داشت و کبیر السن بود در جواب ابیات صاحب کشاف که در طعن اهل سنت و جماعت دارد ؎

وجماعة سموا هواهم سنة　　وجماعة حمر لعمری موله

قد شبهوه بخلقه فتخوفوا　　شنع الوری فستروا بالبلکفه

چنین گفته ؎

عجبا لقوم ظالمین تلقبوا　　بالعدل ما فیهم لعمری معرفه

قد جاءهم من حیث لا یدرونه　　تعطیل ذات الله مع نفی الصفه

در ۹۱۰ از دنیا برفت در علم و عمل و دعوت آیتی بود هر جمعه پادشاه را بخود میکشید و حاجات مسلمانان می برآورد

شیخ عبدالغفور اعظم پوری خلیفهٔ شیخ عبدالقدوس ست صاحب واقعات و کرامات بود گویند وی حضرت سید کائنات را صلعم در خواب دید آنحضرت صلعم این صیغهٔ صلوة را بوی تلقین نمود اللهم صل علی محمد و آله بعدد اسمائک الحسنی

شیخ عبدالقدوس صاحب علم و ذوق و حالات و حلاوت و وجد و سماع بود اگرچه بظاهر دست بیعت از شیخ محمد گرفته ست ولی معتقد و عاشق شیخ احمد عبدالحق بود او را کتابی ست مسمی بانوار العیون در فضل اول آن مناقب شیخ احمد نوشته و در رسالهٔ قدسیه در معنی گرسنگی سخنی خوب و تقریری مرغوب نگاشته که در احیاء الاحیا مرقوم ست در آخر آن میگوید گرسنگی را سه مقام ست اول را آتش گرسنگی خوانند که غذای آن آب طعام ست دوم را آتش درد و محبت و عشق خوانند که غذای آن خون جگر و خاشاک غیر ست سوم را آتش محبوب و معشوق خوانند که غذای آن حسن و جمال و اوصاف کمال ست ان الله جمیل یحب الجمال ؎

تو هم در آینه حیران حسن خویشتنی　　زمانه ایست که هر کس بخود گرفتار ست

شیخ ادهن دهلوی جد مادری شیخ عبدالحق دهلوی ست نام اصلی ایشان زین العابدین ست دانشمند کامل و ستوده متعبد و در غایت خشوع و انکسار و تادب و وقار بود بهمان آداب و اوضاع که در میان مردم می بود درون خانه نیز بود و حلیه در غایت جمال و نورانیت داشت انوار علم و تقوی از جبین وی لائح بود اکثر احوال صائم بودی و در لقمه احتیاط تمام داشتی مرید مولانا سماء الدین ست رح در ۹۳۴ بگذشت

مولانا شعیب عالم و عامل و در صورت و سیرت ملک مثال بود و در وعظ و تذکیر بی نظیر زمان خود در زمانی که او وعظ گفتی و قرآن خواندی هیچکس را مجال نبودی از راه نبودی اگرچه خود با گران بر سر داشتی استاده شدی و استماع نمودی اکثر موالی و اعالی شهر شاگرد او بودند و در دروس و وعظ بحسب اتفاق نادر مقامات محمود و صید حالات عارفه شدی و جملا اکابر علمای شهر بر پای وعظ او حاضر شدندی والد او مولانا منهاج در عهد دولت سلطان سکندر لودی در ۹۳۶ بر رحمت حق پیوست

سلطان سکندر لودی شیخ عبدالحق دهلوی می فرماید که زمان او زمان صلاح و تقوی و دیانت را مانست و حلم و وقار بود او را با علما و صلحا و اکابر و اشراف میل عظیم شد و لهذا از اکناف عالم از عرب و عجم اصحاب را بهم استدعا و طلب و بعضی بی آن در عهد دولت او تشریف آورده توطن اینجا را اختیار کردند چنانچه اکثر بزرگان که درین طبقه مذکور میشوند ازان قبیل اند و فی الحقیقه محامد زمان سلطنت آن سلطان سعادت نشان از حد تقریر و حصر خارج و او را دوی نیز در باب فراست و کرامت حکایات نقل میکنند تاریخ جلوس او بر سریر سلطنت و ایالت ربیع الاول سنه ثمانین و ثمانمایه ست و ارتحال او بعالم آخرت ثالث و عشرون و تسعمایه و مدت سلطنت دوی ثنتی و ثمانی سال رحمه گویم فی الجمله نمونه آن سلطنت امروز ریاست بهوپال ست و عهد دولت و ایالت نواب شاهجهان بیگم ملیکه این دار الاقبال و تا حال صدارت او را چهارده سال میشود حق تعالی در عموم برکات و شمول نعم دوی که در صلاح رعایا و برایا و حلم و وقار و عمارت مساجد و اهتمام صلوة و ترویج علم کتاب و سنت مبذول ست ترقیات روز افزون بخشد و زمان حکومت و عزت او را عمر دراز و بقاء طولانی ارزانی دارد

برستست پاس خاطر آزادگان و شکر　　برما و بر خدای جهان آفرین جزا

شیخ جمالی مرید مولانا سماء الدین ست یگانه روزگار و مجمع اطوار بود نام اصلی او جلال خان ست عارف عامل و شاعر کامل بود قصیده او بهتر از غزل و مثنوی ست مسافرت بسیار کرده و بزیارت حرمین شریفین مشرف

شده و مولانا عبدالرحمن جامی و مولانا جلال الدین دوانی را دریافته مصاحبت صورت و معنی در ذات او تقبیه بود کمتر کسی را از اکابر در مجالس فرصت سخن دادی ابتدای او از زمان سلطان سکندر بهلول ست و تا زمان همایون بن بابر شاه باقی بود این بیت او در نعت شهرت دارد و بعضی از صلحا او در خواب بقبول این بیت در پیش آنسرور صلی الله علیه وسلم بشارت یافته اند ؎

موسی زهوش رفت بیک پرتو صفات ۔۔۔ تو عین ذات می نگری در تبسمی ؛

مقبرهٔ او در مقام خواجهٔ قطب الدین ست مقرر بطور وقتی که طلب علم در دهلی کردی مکرر بزیارت وی و زیارت جناب خواجه قدس سره متشرف شدی روضه جمالی بغایت تازه و لطیف ست و خانه که الآن قبر او در وست در حالت حیات مسکن او بود همراه همایون بگجرات رفته بود پسرش شیخ عبدالحی نشأ غریبی داشت و ظهور عجیبی بی گوشه فیضی و حالتی نبود و با هر طائفه سری داشت از نجمت او اقبالی دیگر بود و بی تکلفی زیاده بر همه بود و در اندک وقت معاشقتی کرد او را بود چنان خوش میگذرانید که کلفت و محنت را گرد سراپرده احوالش مجال عبور نبود هر روز در حواله گاهی و دائم در سیری و هر دم در شوقی بود و با همه این معنی تقرر و فنا و دردمندی که سرمایهٔ سعادت ابدی ست قسطی کامل نصیب او شده در جوانی رخت ازین سرای فانی بربست و در ۹۵۹ درگذشت رحمها الله تعالی

سید علاء الدین سید عالی نسب و متبرک بود صاحب ذوق و حالت و حلاوت و در فن موسیقی هندو قوفی تمام داشت شعر هم میگفت و این ابیات از واردات وقت اوست ؎

ندانم آن گل خندان چه رنگ و بو دارد ۔۔۔ که مرغ هر چمنی گفتگوئے او دارد

بجستجوی نیابد کسے مراد دلے ۔۔۔ کسے مراد بیابد که جستجو دارد

نشاط بادهٔ پرستان بجا همی رسید ۔۔۔ هنوز ساقی ما بادهٔ نسبو دارد

حدیث عشق تو تنها من همیگویم ۔۔۔ که هر که هست ازین گونه گفتگو دارد

متاع دل بکف دلبری بده تو علا ۔۔۔ که این متاع گرانمایه را نکو دارد

سید علی قوام از ارباب کمال و متکرر وجد و حال بود دائم با خود حالتی و سرگرمی داشتی و سخن را مجذوبانه گفتی و با اهل خانه مقید نبودی گاهی خرقهٔ مشائخ پوشیدی و گاهی لباس سپاهیانه در بر کردی چار منکوحه داشت و صول فتوحات بروی متصل و متوالی بود و هرگز منقطع نگشتی وی تا بوده بخانه دنیاداری نرفته و هیچکس را از ایشان بخانهٔ خود نخوانده و خادم بخانه کس نفرستاده و چهل سال هیچ خادمی را امر نکرد و خدمت نفرمودی گفته مرا

عجب آید از ان طائفه که برقوالان حکم رانند که فلان غزل بگو این را خوش دارم و آنرا خوش ندارم ذوق من مقید نیست مرا هر چه بگویند خوش آید و همیران ذوق کنم گویم سعدی شیرازی گوید یا از همین وادی گفته ست آنجا گفته ست

کسانی که یزدان پرستی کنند — بآواز دولاب هستی کنند

قبر او در جونپور ست در ۶۹۰ درگذشت

میان قاضی خان ظفرآبادی مرید شیخ حسن طاهرست از جمله صادقان این طریق بود صاحب استقامت و کرامت و حرمت و زهد و تجرید ست وی گفته سی سال جان کندم و ریاضتها کشیدم تا قدری معرفت بمکاشفه حاصل کردم و دانستم که نفس بچه طریق راه میزند و چه کمین گاهها دارد همایون پادشاه یکباری کاغذ سفید با مهر و نشانها که در فرمان می باشد بخدمت وی فرستاد تا هر موضعی و هر مقداری که خواهند در انجا بنویسند فرمودما را احتیاج نیست و بی احتیاج حق مسلمانان گرفتن روا نباشد و ما در خدمت پیر خود عهد کرده ایم که ۵

از خدا خواهیم و از غیر نخواهیم هیچ — که نیم بندهٔ دیگر و نخوانده دگرست

قبر او در ظفرآباد ست در ۹۱۸ برحمت حق پیوست

شیخ محمد حسن پسر بزرگ شیخ حسن طاهرست از عارفان روزگار بود حال صحیح و مشرب عالی داشت سالها در حرم مدینهٔ منوره علی صاحبها الصلوة والسلام مجاور بوده و بشیخ حسن بیعت نموده وی بعد از نماز دگر در آمدن شب چنان منتظر بودی که کسی منتظر آمدن محبوبی باشد همین شام درآمدی در خلوت رفتی و در حجره بستی و شمع افروختی و مشغول شدی در ۹۴۴ درگذشت وی گفته عالمی ست که مدرک آن جز حواس نیست قل هو الذی انشأکم وجعل لکم السمع والابصار والافئدة عالمی دیگرست که مدرک آن جز عقل نیست العقل نور یقذفه الله تعالی فی قلب المؤمن فیفرق به بین الحق والباطل والصواب والخطا عالمی دیگرست که مدرک آن جز علم نیست فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون عالمی دیگرست که مدرک آن جز محبت نیست وهو القاهر فوق عباده و یرسل علیکم حفظة و ورای این اطوار طور دیگرست که عشق نامند دران طور چیزها معلوم شود که در اطوار دیگر از طور عقل و علم و حس معلوم نشود و اکلمات ست در بیان توحید وجودی که قدری ازان در اخبار الاخیار نقل کرده

شیخ عبد الرزاق جهنجانه خلیفه شیخ محمد حسن ست حال طائح داشت بعد ازان مشرب عشق و محبت بروی غالب آمد و از مجاهده بمرتبه مشاهده رسید یکباری سیدی بدست یکی از اعوان گرفتار بود شیخ او را در بند دید ضامن او شد و او را گفت تو از شهر بدر رو که من بجای تو در بند خواهم بود از یعنی بسر او محنتها آمد همه را تحمل کرد و خود را ظاهر

نگرند گویند بواسطه از انحضرت صلعم ماذون و مشار میشد شیخ دهلوی گفته وچه کمال باشد و رای آنکه کسی بواسطه
از انحضرت مستفیض باشد صلعم غالباً میان او و شیخ امان پانی پتی در تقریر مسئله توحید و اطلاق وجود و عینیت و غیریت
او بعالم گفتگوئی درمیان بود او و بعضی دیگر از مشایخ عصر اطلاق حق را برنگی دیگر تقریر مینمودند بشیخ امان
درین باب رساله ایست مسمی باثبات الاحدیه که مخالفان او را و رائیه خوانند الی قوله اگرچه از افشای این اسرار
و اجرای این کلمات زبان وقت کاتب حروف متحاشی و غیر متجائز ست لکن چون ایشان گفته اند و نوشته مارا
از نقل آن چاره نیست و نیز باعث آن بود که این مجموعه باضمیمه مکتوب شیخ امان مشابهتی بکتاب نفحات الانس
که جامع مکتوب شیخ عبد الرزاق کاشی و شیخ علاء الدوله سمنانی واقع شود انتهی بعد ازین تحریر هر دو بزرگ را
نقل کرده و در ضمن آن بتصور شیخ را هم ذکر نموده لکن بعض کلام ندکور مشتمل بر احادیث موضوعه ست چنانکه حال معرفت
این فن از برای اهل معرفت معلوم و معروف ست

شیخ امان پانی پتی نام او عبد الملک ست و لقب او امان الله وی از علماء صوفیه موحده ست از تابعان شیخ
ابن عربی در علم این طائفه مرتبه بلند و پایه ارجمند داشت سخن توحید را فاش گفتی و فرمودی اگر پایه انصاف درمیان
باشد این علم را بر سر منبر میتوان گفت بطریقیکه اصلا در انجا مجال انکار نباشد و گفتی مرا در ابتداء حال دو دلیل بر مسئله
توحید بود الآن بعنایت الهی شانزده دلیل دست بهم داده او را در علم تصوف و توحید کتب و رسائل بسیار ست
و آثار تحقیق از تقریر او لائح وی گفته سرمایه درویشی پیش ما دو چیز ست تهذیب اخلاق و محبت خاندان پیغمبر صلعم
در معرکه دو سید بزرگ که در زمان بابر شاه بر آنها بهمت کشتن سیدی دیگر محضر قتل نوشتند او را نیز تکلیف
کردند حاضر نشد و فرمود قدم امان در دوزخ چرا نزود که در معرکه که اهل بیت پیغمبر را آورده خوار و گرفتار در پیش
استاده کنند من در مجلس معزز و مکرم نشسته باشم میفرمود کشته شدن حضرات آن شاهزاده ها حیف ست و خوار
کردن ایشان نیز حیفی دیگر ازان نیز خون در جگر یم و ازین نیز در خوف و خطر گویند در وقت درس او اگر طفلی از
سادات بازی کنان دران کوچه میرسید وی کتاب در دست گرفتی و بایستادی و مادام که ایشان ایستاده بودندی
او را امکان نشستن نبودی و در مجلس او ذکر دنیا و مالا یعنی و غیبت مردم نگذشتی او قاتش بذکر حق و نشر علوم معمور
بود فرمودی قال این علم عین حال ست هر کسی را در هر چیزی کشایش داده اند کشایش ما در کتب ایشان ست
خانقاه و رباط ندانستی و طالبان را از عشق صورت منع کردی و از خورد و خواب هیچ چیز را بخود روا نداشتی
بارها دیده اند که نماز شروع کرد و ازایاك نعبد و ایاك نستعین نتوانستی گذشت همین کلمه را تکرار کردی

وهیچ در افتادی وهم با ما دیده اند که در نماز شروع کردی و رنگ روی او بگردیدی قریب رحلت بهمه کس و همه چیز در مقام وداع شد کتاب را بکشادی و نظر کردی و وداع فرمودی و گفتی که از تو بسیار محظوظ شدیم و فائده ها گرفتیم و همچنین حجره و در و دیوار را وداع کردم درین اثنا او را اتپی عارض شد فرمود آب بسیار گرم کنند و کوزه های نو بیارند که امروز و سواس تمام عمر زائل میگردد چون سکرات موت بروی غلبه کرد در ان حالت میگفت که مشایخ طریقت استاده اند و فتوی توحید میطلبند و کلمات توحید بزبان او میرفت توفی رحمه الله تعالی فی ۹۵۷ شیخ سیف الدین والد ماجد حضرت شیخ عبد الحق دهلوی رح یکی از مریدان و خلفا و شاگردان اوست در اخبار الاخیار در ذکر ارادت او باوی رح ونقل از رساله اثبات الاحدیه درازی کرده در ینجا ضرورتی نمی بینیم

سلطان جلال الدین قریشی درویشی بود صاحب حالت ومجذوب منکل در بیابانها گشتی و سر و پا برهنه بودی واز پوشش بر مقدار ستر عورت اکتفا کردی علوم عقلی ونقلی ورسمی وتحقیقی همه بر ذکر داشت وباوجود غلبه حال مقید بود باحکام شریعت هیچکسی از اهل دنیا را در نظر همت او اعتباری نبود وبزبان عربی وفارسی وهندی سخن کردی واکثر اوقات در سخن آمدی وسخن بسیار گفتی وچون گرم سخن گشتی برخاستی ور وبصحرا نهادی روزی پیش او ذکر کیمیا کردند گفت تف بر عمل کیمیا لقف وی بر طبق مسین افتاد در حال زر شد خوارق دیگر نیز ازوی مسموع شده مدت چندگاه در دهلی تشریف داشت و در بیانه و آگره و نواحی آن نیز می بود بعمر بست وپنج سال وفات کرد در ۹۴۸ رحمه الله تعالی

میر سید ابراهیم بن معین عبد القادر الحسنی الایرجی متبرک دانشمند کامل بود و بر سائر علوم عبور نموده و کتب بسیار را از هر علم مطالعه و تصحیح فرموده در دهلی در زمان او هیچکس بدانش او نبود از خانه او کتابخانه بزرگ بخط [illegible] بعلت بی انصافی اهل روزگار در زاویه خود مشغول بودی و درس کم گفتی و کتاب خود بکس کمتر دادی وچنانچه فنون علوم احراز نموده بود از برکات صحبت درویشان وربط بسلاسل ایشان هم بهره کامل داشت در مجلس سماع حاضر نشدی روز عرس خواجه قطب الدین شیخ رکن الدین او را تکلیف حضور داد فرمود شما بروید و متوجه شوید تا خواجه صاحب چه میفرمایند وی همچنان کرد میگوید مجلس سماع گرم بود و قوالان وصوفیان در جوش وخروش درین اثنا حضرت خواجه میفرمایند که این بدبختان دماغ ما را بردند و وقت ما را مشغول ساختند من بخدمت میر آمدم خنده کردند و فرمودند که اکنون ما را معذور دارید گفتم حق بجانب شماست در آخر عهد سلطان سکندر بدهلی تشریف آورد و در عهد اسلام شاه در ۹۵۳ برحمت حق پیوست

سید رفیع الدین صفوی جامع بود میان فضائل حسبیه ونسبیه انشمند بود ومحدث در معقولات شاگرد دوانی است ودر حدیث تلمیذ حافظ سخاوی باذن سلطان سکندر در آگره اقامت فرمود از طرف گجرات بدهلی آمده بود اصلش از شیراز ست ومعین الدین صاحب تفسیر معینی یکی از اجداد او بود سلسله او بالکلیه منقطع شده وکس نماند در سنه ۹۵۴ آنجهانی شد قبر او هم در انجاست که خانهٔ او بود

میر سید عبد الاول بن علاء الحسینی دانشمند بود جامع جمیع علوم عقلی ونقلی ورسمی وتحقیقی بر صحیح بخاری شرحی نوشته مسمی بفیض الباری وسراجی را که در فرائض ست نظم کرده ورساله دارد در تحقیق نفس ومعرفت آن شیخ دهلوی گوید بغایت محققانه نوشته ست ومختصری در سیر نیز نوشته منتخب از کتاب سفر السعادة بغایت حسن ومعمر بود حج کرده وسیاحت نموده آخر باستدعای خانخانان محمد بیرم خان بدهلی مدت دو سال کما بیش در صدر حیات بود در سنه ۹۶۰ برحمت حق پیوست درون قلعهٔ دهلی در میان گور غریبان افتاده ست در اخبار الاخیار از رساله او در معرفت نفس فصلی چند نقل کرده ست

شیخ علی بن حسام الدین بن عبد الملک القادری الشاذلی المدنی الچشتی المتقی اصلش از جونپور ست وتولدش در برهانپور ومرید شیخ حسام الدین متقی ملتانی ست عالم بود همراه زاد تقوی وراحا توفیق عزیمت حرمین شریفین یافت وشیخ ابو الحسن بکری را که عالم وولی بود تلمیذ نمود ومهاجر شد جامع صغیر وجمع الجوامع سیوطی را تبویب فرمود شیخ عبد الحق دهلوی می فرماید الحق بنظر در ان کتابها ظاهر میشود که چه کارها کرده وچه تصرفات نموده شیخ ابو الحسن گفته للسیوطي منة علی العالمین وللمتقي منة علیه تالیف عربی وفارسی او از صد متجاوز ست شیخ ابن حجر مکی در ابتدا رحال او ستاذ او بود ودر آخر مرید او شد وخود را تلمیذ حقیقی او میخواند محمد طاهر صاحب مجمع البحار شاگرد اوست ومحمد بن محمد سخاوی استاذ او شیخ ترجمهٔ او در اخبار الاخیار وغیره بسط تمام نوشته وجمله صالحه از حالات وکرامات وحکایات زهد وورع ودیانت وتقاوت او ایراد کرده وبعض مسایل ومکاتیب او نقل نموده رح توفی فی سنه ۹۷۵ شیخ مکه تاریخ وفات اوست عمر گرامی نود سال در ترجمهٔ مشکوة در کتاب الامارة والقضا از شیخ عبد الوهاب متقی نقل کرده که یکباری بخاطر شیخ علی متقی رسید که ثواب عدالت بسیار ست اگر بدست آید غنیمت ست چند گاه باین نیت منصب عدالت اختیار باید کرد ونیز امتحان باید کرد که شغل دنیا باحضور وجمعیت خاطر جمع میشود یا نه چون سلطان محمود گجراتی که بغایت معتقد ومنقاد حضرت شیخ بود این حکایت شنید غنیمت دانست وسعادت کارخانهٔ سلطنت شمرد پس شیخ منصب داروغگی اختیار کردند وبدار العدالت نشستند وجمعی از خادمان وپاسبان که در خدمت می بودند

رشوت گرفتن بنیاد نهاده اند بسلطان رسید که شیخ با آن تقوی و دیانت که داشتند رشوت میگیرند و افراط و تفریط مینمایند سلطان باور نداشت گفتند تا همه که همیشه با ایشان می باشند رشوت می ستانند البته شیخ نیز میدانند و روا میدارند چون شیخ شنید که سلطان این چنین سخنها میگوید چند گاه در مقام اصلاح این کار بودند آخر دیدند که راست نمی آید روزی در حجره عدالت نشسته بودند عصای خود گرفته برخاستند و بیاران سلام علیک کردند و برخاسته دویدند و گفتند که این هر دو کار جمع نمیشود والعاقبة بالخیر انتهی و بالجمله وضع وی چه در ایام سفر آن بود که دو خریطه راست کرده بود در یکی اسباب طعام و حوائج میداشت و خانه بکرایه میگرفت و در مسجد فرود نمی آمد و کار یکی از دست خودش می برآمد کسی دیگر نمیفرمود و در خریطه دیگر مصحف و چند کتاب ضروری برمیداشت یکی از روز راشیخ را تکلیف ضیافت کرد که یکبار به بنده خانه تشریف آرند تا در دی برکتی باشد فرمودند ما را معذور دارید هم از نجا دعا بکنیم خدا تعالی شما را برکتی دهد چون آن شخص بسیار تکلیف کرد فرمودند می آیم اما بدو شرط یکی آنکه هر جا که خواهم بنشینم ما را تکلیف نکنند که بالا تر بیایند و بر صدر نشینند گفت همچنین باشد هر جا که حضرت را خوش آید بنشینند دوم آنکه تکلیف نکنند که این بخور یا آن بخور هر چه ما را خوش آید بخوریم تا وقتی که ما را خوش آید برخیزیم و بیائیم تکلیف نکنند که یکساعت دیگر بنشینید.

شیخ عبد الوهاب متقی خلیفه شیخ علی متقی ست قولد او در هندوست هم از زمان صغر قائد توفیق الهی رفیق حال ایشان شده در طلب حق براه فقر و تجرید کشید و بمکه معظمه افتاد و ملازمت علی متقی گزید عالم بود و کاتب چنانچه در نوشتن شیخ او میگفت یک یار و برادر در راه خدا که یافتم عبد الوهاب ست شیخ عبد الحق مرید و خانیه ارادت میگوید شیخ رفیع ایشان الآن در اله آباد اعلم شصت و چهار سال باشد و عدد و جهای ایشان چهل و چهار که مدت اقامت بمکه معظمه ست طریقه ایشان در باب کتب توحید حقائق مثل فصوص و امثال آن توقف و تسلیم بود اینها را درس نگویند و بدان اشتغال نکنند و انکار هم نکنند و بد نگویند و چنانچه عادت فقها ست بطعن و تشنیع پیش نیایند میفرمودند که هر چه بشنوند اگرچه سخن باطل باشد زود باانکار و تعصب پیش نیایند اول خود بشنوند که چه میگوید و بفهم سخن نیک در روند که قائل آن چه مقصود دارد بعد ازان اگر توانند آنرا موافق حق سازند و گرنه رد کنند و اگر این را نتوانند از سر آن بگذرند و خلل در عقیده خود ندانند نه میفرمودند هر کرا ببینند که بکلمه اسلام اقرار میکند و نماز و روزه میکند از وی اگر امثال این کلمات صادر شود معذور دارند و تکفیر و تشنیع نکنند و بالحاد نسبت ننمایند اما اگر این چیزها را ندانسته باشد و این سخنان بگوید او ملحد ست او را بالقطع منکر باید بود و میتوان گفت که در این زمان بدانش ایشان

در علوم شرعیه کمتر کسی خواهد بود قاموس لغت مبالغه می توان گفت که گو با همه یاد داشت و فقه و حدیث نیز
همین حکم دارد و سالها در حرم شریف درس این علوم گفته اند میسر شود و ندانم علم بمنزله غذا است که همیشه احتیاج بآن
باقی ست و نفع آن عام و ذکر بمشابه رواکه گاه گاهی بدان علاج باید کرد در روش سلف متقدمین همین ست آنچه
بانواع اعمال خیر و تهذیب اخلاق و نشر علوم میکردند علم از ان قبیل نیست که بچکس ترک آن فرماید سعی و تصحیح
نیت باید کرد در اخبار الاخیار در بیان حالات و مناقبات و حکایات ایشان دراز دی بسیار کرده و هر چه نوشته
خوب نوشته فارغ از فائده نیست وی گفته در عمره آوردن از جعرانه رویت آنحضرت صلعم میسرت و وقتی
ما انجا بخواب رفته بودیم هر بار که چشم بهم می آمد جمال آنحضرت صلعم در نظر بود ایشان باین عمر بسیار مرتفند و صائم
و پا برهنه می رفتند گویم جعرانه موضعی ست بر مسافت یک مرحله از مکه معظمه آنحضرت صلعم در وقت قسمت غنائم
حنین در انجا اقامت فرموده عمره برآورده بود پس اگر کسی عمره این نیت از جعرانه برآرد خوب ست شاید و را باین نعمت نوازند
سید حاتم مردی بود از مردان این راه بشوق ملاقات ایشان بگجرات آمد و استیذان در آمدن نمود اذن ادند
و گفته فرستادند که ملاقات القلوب اوقع یعنی دیدهای دلها بیکدیگر بیش ست وی همین کلمه از ایشان راضی و خرسند
رفت تحاف التقی فی فضل الشیخ علی المتقی رساله ایست از ایشان که دران مجمل از احوال شیخ خود نوشته اند زاد المتقین
کتابی ست از شیخ عبدالحق دهلوی که دران ترجمهٔ این هر دو بزرگوار بسط تمام ثبت نموده اند رحمهما الله تعالی

میان غیاث در برموچ که از بلاد مشهوره گجرات ست بود از خواص عباد الله و مصداق خیرهم للناس من ینفع
الناس از هر چیز و هر جنس که مردم را بان احتیاج افتد ایشان نگاه میداشتند و بدم میکردند چه از زر و جامه و
اغذیه و ادویه و کتب و اسباب و آلات همه در خانهٔ ایشان بود افضل اعمال ایشان این بود با وجود آن عالم و عامل
و متقی و متبع بودند شیخ عبدالوهاب متقی میفرمود یکباری آنحضرت صلعم را در خواب دیدم پرسیدم یا رسول الله
من افضل الناس فی هذا الزمان فرمود افضل الناس میان غیاث تر شیخنا تر محمد طاهر محرر سطور
مقام برموچ را در سفر احمد آباد گجرات دیده برجای بلند افتاده دست امروز آنرا هنرنج گویند در اصل برگامچ ست

میان شیخ محمد بن طاهر در پتن گجرات بود از قوم بوهره که دران دیار اند حق سبحانه و تعالی او را علم و فضل
داد خادم حدیث نبوی ست و ناشر سنن مصطفوی بعد تحصیل کتب متداوله بحرمین شریفین رفت و علماء و مشایخ
آنديار شریف را دریافت و تحصیل و تکمیل علم حدیث نمود با شیخ علی متقی صحبت داشت و مرید شده و بوطن اصلی
عود نمود و هنگامه افاده و علوم و اعلاء کلمة الحق گرم ساخت بعضی بدعتها که دران قوم شائع بود ازاله کرده میان

اهل سنت و اهل بدعت این قوم تمیز و تعریف نمود و در علم حدیث تو الیف مفیده جمع کرد از انجمله کتابی ست کامل شرح غریب صحاح ستة ست مجمع البحار نام که درین نزدیکی زمان مطبوع شده و رساله دیگرست مختصر مسمی بمغنی که دران تصحیح اسماء رجال کرده بی تعرض به بیان احوال بغایت مفید و در خطب این کتب مع علی متقی بسیار نموده و وصیت شیخ سیاهی بجهت امداد طلبه راست میکرد و در وقت درس نیز تحمل کردن آن مشغول می بود تا دست نیز در کار باشد و در ازاله بدع و اهل بدع که دران دیار بودند تقصیر نکرد آخر هم بدست آنجماعه در ۹۸۶ بشهادت رسید شکر الله سعیه و جزاه عن المسلمین خیرا محرر سطور ترجمهٔ وی علحده در یک کراسه نوشته و در اینجا تحقیق قوم بوهره نموده در آثار الکرام می نویسد که او در شکست بوا هیر مهدویه که هم قوم او بودند و اقتدا سید محمد جونپوری میکردند مثل استاد خود کمر بست و سعی کرد که تا داغ بدعت از پیشانی این طائفه نشوید دستار بر سر نه بندد و چون اکبر بادشاه در ۹۸۰ گجرات را تسخیر کرده در پتن با شیخ ملاقات واقع شد بادشاه دستار بدست خود بر سر شیخ پیچیده فرمود باعث ترک دستار بسمع رسیده نصرت دین متین بر وفق ارادهٔ شما بر ذمهٔ معدلت من لازم ست دران سال حکومت گجرات بخان اعظم میرزا عزیز کوکه تفویض یافت و باعانت خان اعظم اکثر رسوم بدعت برانداخته شد اما عنقریب تمرد گجراتیه بر عبد الرحیم خانخانان قرار گرفت و بحمایت او طائفه مهدویه باز از کمین جسته شیخ دستار از سر بکشاد و عزم آگره کرد که ماجرا بسمع اکبری رساند و تدارک بعمل آرد شیخ وجیه الدین علوی هر چند بطریق کنایه منع کرد و فرمود عالم مظهر اسماء جمالی و جلالی ست حفظ آنار و احکام هر اسم صراطی ست مستقیم سود من نیفتاد و رخت کوچ بربست جمعی از مخالفان در پی افتادند و مابین او جین و سارنگپور ریخته شهید ساختند نعش او را از مالوه بپتن برده در مقابر اسلاف او دفن ساختند یکی از احفاد او شیخ عبد القادر بن شیخ ابو بکر مفتی مکه معظمه بود و در علم و فضل و فصاحت و بلاغت الاسیما فقاهت ممتاز عصری زیست و سالها بر مسند افتا جرم محترم سربلندی داشت در ۱۰۳۹ بگذشت شیخ محمد طاهر باتفاق جمهور از قوم بوهره ست و صدیقی میگویند باعتبار نسب از جانب مادر بود یا از جهت اعتقاد بود که چون شیعه خود را حیدری میگویند او خود را صدیقی خواند و الله اعلم

شیخ حسین از یاران و قرابتیان شیخ عبد الوهاب متقی بود او را در سلوک این راه رفتاری خاص بود عجائب حالتی و شگرف همتی داشت در خریدن ادنی چیز مثل جوب و بقول هر چه بدست او می بود میداد خواه مظفری و خواه روپیه اصلا مقید نمی شد که حساب کند و بها پرسد

شیخ عبد العزیز پسر طاهر خلیفهٔ میان قاضی خان ست او را در تواضع و حلم و صبر و رضا و تسلیم و شفقت

برخلق واعانت فقرا نظیر نبود وی از اهل سماع ست گویند در وقت رحلت هم بذوق وحالت رفت و متمم او برین آیت شد سبحان الذی بیده ملکوت کل شیء والیه ترجعون والد شیخ عبدالحق دهلوی او را دیده بود می گفت هرگاه ما را در ایام جوانی نظر بر جمال شیخ می افتاد بی اختیار حالت بکا دست بهم میداد از جهت معنی شوق وغربت که در صورت او مشاهده می افتاد تولد او در جونپور بوده و همراه پدر بکمینیم سال بدهلی آمده در شهور سنه ۷۰۰ وفات یافت

میان نجم الدین سندوی صد و سی سال عمر داشت پدرش وزیر سلطان غیاث الدین سندوی بود عارف بود و صاحب حال و مجرد از علائق از لباس بستر عورت اکتفا داشت گویند در احمد آباد از وی احیاء میت واقع شد و بعد ازین قضیه از انجا غائب شد و کس نشان او نیافت و بدهلی آمد و در مقام خواجه قطب کاکی می بود رحمه الله تعالی

شیخ نظام الدین انبیٹھی مرید شیخ معروف جونپوری ست که مرید مولانا الهدا د شارح کافیه و هدایه ست سالک مجذوب بود و حال صحیح داشت و سکر و تلوین بر حال او غالب بود هرکه بملازمت او رسیده البته چیزے از باب اشراق باطن و کشف خواطر مشاهده نموده وی از سماع پرهیز کردی و مریدان را از تعلق بمظاهر صوری منع نمودی و گفتی باز را اگر چشم نه بندند و ریاضت نفرمایند کبوتران جنگلی گیرد و اگر ریاضت فرمایند کلنگ شکار کند و در باب سماع فرمودی چرا در اختلاف باید افتاد اگر تقلید کنند باید که تقلید اوائل و کلان تر ان کنند و با وجود آن گاهے که حالتش در گرفتی آتش در نهاد او افتادی مات فی سنه ۸۰۰ رح

شیخ جلال قنوجی قریشی صاحب ذوق و حالت و جذب بود و در دعوت اسماء الهی نیز فتحی داشت شبها بر خود گریستی و فریادها کردی و نعرها زدی و بر خر سوار شدی و در کوچهای شهر گشتی بسیار مسن و معمر بود در سنه ۹۸۸ از دنیا برفت رح

شیخ اسحق پیرفانی بود از جانب ملتان بدهلی افتاد سیاحت بسیار کرده و ریاضات شاقه کشیده اکثر اوقات سالک بود و می دانست کسی کم کردی شیخ عبدالحق دهلوی میفرماید که بنده بملازمت او رسیده بود و طریقه التفات و عنایت را دیده وی میگفت من منتظر پسری هستم حق تعالی او را در من کبرسن پسری عنایت کرد بعد از ولادت او نقل نمود نزد رحلت غسل برآورد و وظیفه قرآن خواند و هرچه در خانه بود بدرکرد و بخلعت و جان بحق تسلیم نمود و این واقعه در سنه ۸۰۰ رو نمود رح

مولانا درویش محمد واعظ درویشی مرتاض و متعبد و سالک عارف بود ذوق بسیار و صحبت خوشگوار

داشت گاهی او را برآوازنی در دی و شورشی و گریه در میگرفت که بیان آن از حد تقریر بیرون ست باصل
از ملتان الهربود سالها در حرمین شریفین بریاضت و مجاهده و عبادت گزانید در سنه ۹۰۹ در دهلی رحلت کرد

شاه ابوالغیث بخاری پسر حاجی عبدالوهاب بخاری ست سکری طافح و حالتی غالب داشت در زمانیکه تحصیل
علم کردی باطالب علمان سبقت درس التماس کردی و اعتذار نمودی که شما دائم خواهید خواند و مرا اعتماد بر فرصت
وقت نیست خداداند که چه حالت پیش آید بسرعتی هرچه تمامتر بر اکثر کتب متداوله عبور نمود بعده او را جذبه پیش آمد
واز همه کارها باز ماندی از بنی اعمام خاکسار ست خادم را گفت از برای صاحب خود چه نوع خواهید گریست
باری بگریید همان روز یا روز دیگر رحلت نمود رح

شیخ علاءالدین مجذوب او را شیخ علاء اول بلاول گویند در کشف حال و اطلاع ضمائر آیتی بود هرکس که بخدمتش
رسیده البته چیزی درین باب بازنوی دیده مدتی در دهلی طلب علم کرد بعد ازانکه او را حالت جذبه درگرفت در
آگره افتاد شیخ رزق الله عم شیخ عبدالحق دهلوی گفته یکباری از جهت بعض فرزندان که غائب بود مدتی در [illegible]
[illegible] که تصدق تو جم یا قرآنی بخوانم یا اسمی را از اسماء الهی ورد گیرم درهمین تردد پیش شیخ رفتم بمجرد دیدن مرا دید
فرمود قرآن عظیم از همه فاضلتر ست فاقرؤا ما تیسر من القرآن گویم خواندن فاتحه میان ست و فرض صبح چهل بار
از برای رد غائب اثر تمام دارد و تجربه رسیده و لله الحمد شیخ مذکور در سنه ۹۴۳ رحلت کرد

شیخ حسن بودله دهلوی از اول فطرت مجذوب آمده و از اوضاع و اطوار این عالم غافل و فارغ افتاده بود
وضعی عجیب و حالتی غریب داشت اکثر احوال سر برهنه بودی و عضو مخصوص او که مردان را باشد انتشار نکردی
گویا غلوله گلی در دیو رزده اند بعضی از علماء وقت او را در خواب دیدند که در خدمت سرور کائنات علیه اکمل التحیات
حاضرست و آنحضرت صلعم را وضو میکناند

شیخ عبدالله ابدال دهلوی از قرابتیان شیخ عبدالحق دهلوی بود مجذوب صاحب حالت ست بازارها رقص کنان
رفتی و دوهرهای هندی موافق حال گفتی ؎

در پاکشان عامه بود رستی بسر زنان رقصی چنین میانهٔ بازارم آرزوست

روزی بیمار بود اهل خانه او را دست بسته بر دهلیز خانه نشاندند و درون خانه باز آمدند همان لحظه دیدند که او
غائب شد و اثری از وی پیدا نگشت شیخ رزق الله گفته در گجرات رفتم از مردم ذکر او و ذکر دوهرهای او بسیار
شنیدم گفتم وی اینجا کجا آمد گفتند اکثر احوال اینجائی بود او بدهلی کجا رفت رح

میان مونگر در لاهور بود از مجاذیب وقت بود نفسی گیرا و جذبهٔ قوی داشت معاصی محمد گفت وقتی بلاهور رفتم حسن بود له بنا بر محبتی که با مادشت همراه بود در روزی در مجلس نشسته بودم که ناگاه شیخ مونگر در رسید چون نظرش بر بود له افتاد گفت تو اینجا کجا آمدهٔ و ترا بدینجا چه تعلق ست همین گفتن بود و از شیخ حسن از انجا گریختن اصلا بجای ندید و بی توقف گریخته بدهلی آمد و قرار گرفت

بابا کپور مجذوب باصل از کالپی ست سقائی میکرد و شبها بخانهٔ ضعیفان میگشت و خمها پر آب میکرد آخر حالت جذبه بنصیب او شد اکثر احوال در استغراق بودی و از لباس بستر عورت اکتفا کردی و گاهی آنهم نداشت

پوشید لباس هر که را عیبے دید بی عیبان را لباس عریانے داد

شیخ دهلوی میگوید اغنیا را بخود کتر راه میداد و با جاهل دل راهی داشت و از وی خوارق بسیار نقل میکنند لفظ کپور مجذوب تاریخ وفات اوست

المدعو بمجذوب سیاه در تا ول بود حسب نفس اکثر احوال در بازار بودی الآن قبر او بهمدانجاست در هر جا که نشستی تا چند روز بر نخاستی و با خود در سخن بودی گاهی در گریه بود و گاهی در خنده و گاهی با خود در اعراض بودی و گاهی دو تا زه زدی و در دست و پا آهن پوشیدی و در وقت تکلم و خطاب چنین گفتی ندایا بیا خدایا برو خدایا بنشین بهر که سخن کردی چنین گفتی تاریخ وفات او مجذوب صادق ست ح

بی بی فاطمه ساه از صالحات قانتات عابدات بود گنج شکر گفت وی مردی ست که او را بصورت زنان آفریده اند و نظام اولیا گفته شیراز بیشه بیرون آید کسی نپرسد که تو ست یا ماده فرزندان آدم را طاعت و تقوی باید خواه مرد باشد خواه زن بعده فرمود میتها بر حسب حال هر چیزی گفتی این دو مصراع از وی یاد دارم

هم عشق طلب کنی و هم جان خواهی هرزه طلبی وصلے میسر نشود

ذکر او در ملفوظات نظام اولیا بسیار ست و در اخبار الاخیار نیز از وی حکایتها آورده که در عقل نمی نشیند والله اعلم بحقیقة الحال

شیخ سیف الدین جد بزرگ او آغا محمد ترک از بخارا در زمان سلطان محمد علاء الدین خلجی بدهلی آمد و بمراتب عظمی رسید و بعد از وی بزمان قطب الدین و تغلق شاه با فرزندان سر آمد زمان خود بود و بحکم المال و البنون زینة الحیاة الدنیا با یکصد و یک تن از اولاد و احفاد صلبی زیست میکرد در اندک مدتی جز یک پسر ملک معز الدین همه رخت اقامت بدار القرار بردند و آغا نیز در ۷۳۹ از دنیا برفت و از ملک پسری شد موسی

نام وی در فترات عهد فیروز شاه بولایت ماوراء النهر رفته باز در رکاب امیر تیمور بدهلی آمد واز موسی پسران شد ند شیخ فیروز جد کلان شیخ دهلوی دانشمند وسپاهی بود در بهرائچ در بعضی غزوات شهید شد پسرش شیخ سعد الله که جد حقیقی شیخ عبد الحق محدث دهلوی ست دائم الحال در ذوق وشوق و ریاضت وعبادت بود شبها بیدار می گذرانید وگریه نمودی ابیات عاشقانه خواندی از انجمله این ابیات امیر خسرو ست که در خاطر والد الشیخ مانده وگفته که در آن شب میخواند

همه شب رود رهی را بره صبا نشسته — همه کس بخواب راحت من بتبلا نشسته

غرضی ورای امکان چه خیال فایست این — هوس جمال سلطان بدل گدا نشسته

وفاتش در سنه ۹۲۰ بوده شیخ سیف الدین والد شیخ عبد الحق دران هنگام هشت ساله بود فضائل ومانوطات او نیز بسیار ست مشرب توحید داشت ومرید شیخ امان پانی پتی بود وی گفته ما را نوافل ومستحبات وعزائم که رونده گان این راه را باشد اصلا نیست غیر عجز ونیستی وحسرت وندامت اگر قبول افتد وهم وی گفته حالت کائنات همه شاهد غریب است تماشای عجیب دارد ظهور حروف مختلفه از یکمرکز غیب وتجلی اشکال متنوعه از کتوم عدم با وحدت علم واراده قلبی مثال عجیب ست از برای ظهور کثرت از وحدت وتمثل وجود با حکام وآثار ما هیات که عبارت ست از صور علمیه تمثیلی مطابق مقصود درین باب تمثل جهل ست بصورت دهیه کلبی ومیفرمود که شیخ امان بسیار گفتی هو الساری فی جمیع الموجودات علی ما کان علیه من الوحدة والاطلاق تجزی وتبعض در نور ممکن نیست اگر صد هزار چراغ را از یک چراغ بیفروزند دران یک چراغ نقصانی وتبعضی وتجزئی نرود همچنان وجود الهی با آنکه مصدر جمیع اشیا ست حال خود وتجرد واطلاق خود ست وهم وی گفته ارواح چیست حصص فیوض الهی وتعینات وجود واجب ست که بر ماهیات انقسام یافته انقسامی که عقل آنرا بر انقسامات دیگر قیاس کند واین را بتمثیلی غریب روشن میکرد ومیگفت که گاهی دیده باشید که طفلان برای بازی کوزه را سوراخ کنند ودرون آن چراغ نهند نور چراغ ازان سوراخها نمایان شود لیکن چراغ بحالت خود ست دران انقسام وتبعض را مجال نیست همچنین دریغا وجود الهی بر صرف اطلاق حقیقی خود باقی ست وباوجود آن از رز نها در یکهای ماهیات تابان ست گویم این تمثیل غریب با مفهوم آیه نور چقدر موافق ست

شیخ عبد الحق دهلوی وی در اخبار الاخیار ترجمه خود مفصل نوشته وشهرت فضل وکمال وی چندان ست که احتیاج بیان ندارد چه زمزمه آشتهایش گوش جهانیان را نواخته وخلعه مدح خاص تبحر بر مناقب همایون اجمالا وتفصیلا پرداخته مختصر اینست که در زمره اهل علم حافظ قرآن

وحاج واعلم فقهای عهد خود بود چنانکه مولفات وی در فقه و ترجمه کتب حدیث بران گواه عادل ست ومنکر آن منکر محسوس وجاهل و در طائفه اهل سلوک مشرب در رد و عشق را محل خاص بود چنانکه از رسائل وی درین علم ظاهر ست مدت پنجاه و دو سال بجمعیت ظاهر و باطن تمکن یافته تکمیل فرزندان وطالبان بجا آورد و نشر علوم سیما علم شریف حدیث پرداخته بنهجی که در دیار عجم احدی را از علماء متقدمین ومتاخرین دست نداده ست ممتاز و مستثنی گردید تصانیف او بصد مجلد و بحسب شمار ابیات بپانصد هزار رسیده ست در محرم ۹۵۸ متولد شد و در ۱۰۵۲ باتمام آگهی و کشاده پیشانی ببعالم قدس خرامید تاریخ ولادت شیخ اولیاء ست و تاریخ رحلت فخر العالم او راحبتی وافر ست بارسول خدا صلعم والفتی تمام ست باشیخ عبد القادر جیلانی وتعلقی کامل ست باشیوخ خود چنانکه از کتاب اخبار الاخیار و جز آن که درین باب نوشته واضح میشود سکری دارد طافح وهمین نشاء محبت وغلبه عشق باعث شده ست او را بر ذکر بعض چیزها در اشعار و نوشتن احوال مشائخ که نه بر طور ظاهر شریعت ست بلکه آنرا از وادی استغراق میتوان گفت ناظر غیر مناظر را چاره کار در امثال این کتب ونحو آن غیر ازین نیست که خدا ما صفا و دیعه ما کند را شیوه گیرد و زبان را از آلایش بگفتن و دل را از گمان بد نمودن بحق بزرگان دین واکابر بیقین پاک و صاف دارد خواه اینها از متقدمین باشند یا متاخرین شیخ رح ازان خیالات که نسبت بسجایای شیخ احمد سرهندی مجدد الف ثانی داشته در آخر عمر رجوع فرمود و در مکتوبی بنام خواجه نظام الدین خلیفه خواجه باقی باللہ قدس سره تحریر فرمود که درین ایام صفای فقیر بمحبت میان شیخ احمد سلمه الله تعالی از حد تجاوز ست واصلا پرده بشریت وغشاوه جبلت بمیان نمانده وقطع نظر از رعایت طریقه وانصاف وحکم عقل که با اینچنین عزیزان و بزرگان بد نباید بود در باطن بطریق ذوق و وجدان وغلبه چیزی افتاده که زبان از تقریر آن لال ست سبحان الله مقلب القلوب و مبدل الاحوال شاید ظاهر بینان استبعاد کنند من نمیدانم که حال چیست و بچه منوال ست انتهی والحمد لله علی ذلک محرر سطور را هر چه از فوائد ظاهر و باطن گمان کنند اکثر آن علوم و معارف در بدایت حال بطفیل مطالعه تالیفات حضرت شیخ و تصنیفات حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی و اولاد امجاد ایشان حاصل گشته و در نهایت کار کشود خاطر و فتح باب از مؤلفات علامه ربانی قاضی محمد بن علی شوکانی خصوصا و از تصنیفات سید محمد بن اسمعیل امیر و حافظ ابن الوزیر یمانی و دیگر محدثین مثل حافظ ابن حجر عسقلانی و امام ابن القیم و شیخ الاسلام ابن تیمیه حرانی دست بهم داد و لله الحمد و هنوز شورش درونه او با الفاظ و عبارات شیخ دهلوی و حسن اداء و اشارات وی همچنان ست که بود افاض الله علینا من برکاته خلف الصدق شیخ نور الحق تلمیذ و مرید

ومقبول والد بزرگوار و وارث کمالات ظاهری و معنوی آن یگانه روزگار ست صاحبقران شاهجهان پادشاه
نزد توجه جانب دکن شیخ را قضا مستقر الخلافة اگره تفویض فرمود مدتی بقضا آن مصر جامع پرداخت وحق
این منصب نازک نوعیکه باید بتقدیم رسانید تصانیف فراوان دارد و چنانچه پدرش بتحریر ترجمه مشکوة دست احسان
کشاده او نیز بتحریر ترجمه صحیح بخاری صلای فیض عام داده نود سال عمر یافت و در ۱۰۳۱ بجوار رحمت آسود
درین نزدیکی این ترجمه زیر قالب طبع ست

شیخ احمد سهرندی قدوهٔ اخیار ست و زبدهٔ مقربین ابرار امام ربانی ست و مجدد الف ثانی نسبا و ببست
و هشت واسطه بسیدنا عمر فاروق رضی الله عنه میرسد تولدش در ۹۷۱ رو داده در کمتر ایام از تحصیل علوم متداوله
فراغ کرده اجازت سلاسل چشتیه و قادریه و سهروردیه و جز آن از والد ماجد خود حاصل نمود و بهوای حجاز محمل
شوق بر بست چون بدهلی رسید بحضرت خواجه باقی بالله قدس سره صحبت گیرا افتاد و در طریقه علیه نقشبندیه
بیعت فرمود شیخ در حق او گفته چنان مینماید که آفتابی شود که عالم از و روشن گردد انتهی ذات وی آیتی بود
از آیات الهی و نعمتی بود از نعمتهای ربانی نزاعی که درمیان صوفیه و علماء از هزار سال ا بود وی از میان برداشت
و اختلاف فریقین را در وحدت وجود بلفظ راجع داشت میگوید الحمد لله الذي جعلني صلة بين البحرين
اطلاع بر خواطر و کشف ضمائر ادنی صفتی بود از صفات وی شمار خوارق و کرامات وی که در کتب منقول شده بقصد
میرسد یکی گفت عزم حج دارم فرمود ترا در عرفات نمی بینم سالها رفت و بحج رفتم پیرش نیامد یکی از بشرات ایشان
این ست که قل غفرت لك و لمن توسل بك بواسطة او بغیر واسطة یکی از اجداد کرام او کرامی رفیع القدر
نام دارد مرید مخدوم جهانیان گشت بود و مدت دراز مکارم اخلاق او بود و سر و شکیب و رضا و تسلیم و تعظیم هر کس فراخور
حال وی و شفقت بر خلق و صله رحم و رعایت حقوق و سبقت در سلام و لینت در کلام و طریقه ایشان کتاب و
سنت ست و این یک فضیلت مقاوم هزار فضائل میتواند بود و در آخر عمر کارخانه ارشاد طالبین را ابنای کرام سپرده
خود از خلوت قدس و بزم انس کمتر می برآمدند تا آنکه دوازدهم محرم سال هزار و سی و چهار بصراحت اظهار رحلت خود
کردند و بعمر شصت و سه سال که موافق سنین عمر آنحضرت ست صلعم روز سه شنبه وقت صبح پاسی از روز برآمده
ازین خاکدان بسوی عالم جاودان شتافتند رحمه الله تعالی اللهم ارزقنا من برکاته ما یکفینا فی الدنیا
والاخرة

حاجی شریف زندنی وی خلیفه خواجه مودود چشتی ست در ریاضت و مجاهده و ترک و تجرید قدمی ثابت

و دمی راسخ داشت واو را در کشف و کرامات شانی عظیم بود از عمر چهارده سالگی وضو و جز بمتوضا نگاشت
نیر الدین لقب اوست فقر و فاقه را دوست گرفت و با اهل دنیا حکایت نمیکرد و بخانه دولتمندی نمیرفت
وی گفته اگر فقرا را بفروشند من راضی ام بزرگی سلطان سنجر را بخواب دید پرسید خدا با تو چه کرد گفت
هر بد و نیک که در عالم کرده بودم همه در پیش نظر من آوردند ناگاه فرمان رسید که او را آمرزیدم که در فلان
وقت بمسجد جامع دمشق با خواجه حاجی شریف بارادت پای او بوسیده بود ۵

شنیدم که در روز امید بیم بدان را بنیکان ببخشد کریم

در سبع سنابل ذکر او کرده و گفته او را پرسیدند که چندین گریه و نعره از چیست فرمود هر بار که این آیت مرا یاد
می آید ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون مدهوش و بی طاقت میگردم که خداوند تعالی ما را بجهت
عبادت آفریده ست تا شب و روز او را پرستیم و ما بعمر و زید مشغول میشویم انتهی سال وفات او در نظر نیامد
امامدت حیات وی صد و بست سال نوشته اند و معاصر خواجه یوسف همدانی گفته و بقولی وفاتش در سنه ۵۸۴
بوده خواجه کلان فرزند خواجه باقی بالله مزار او در دمشق نشان داده اند و در کتب سیر و تاریخ اولیا هند قبر او
در بلده قنوج نوشته اند صاحب اقتباس الانوار از سیر الاقطاب می آرد که مرقد و قبر دین در شهر قنوج بر کناره دریا
متصل جانب شمال واقع ست اگرچه تشریف آوردن ایشان در هندوستان و رحلت نمودن در بخارا مطلقا از
هیچ کتب سیر مشایخ معلوم نیست لکن اندرون شهر و در بزرگان شهرت تمام دارد انتهی و مثل آن در عروة وثقی
نقلا عن بحر الاسرار و معادن البرکات و زیاده کرده که این فقیر مکرر زیارت ایشان حاصل کرده ست والله اعلم انتهی
و بقولی قبر او در شام ست و بقولی در قریه زندنه که از قریات بخارا ست والله اعلم و بالجمله در قنوج بر کناره
جوئی سیاه بمحله کاغذیان قبری مبارک ست آنرا قبر خواجه میگویند شک نیست که بسی برکات و انوار وارد و هر
محزونی که انجا میرسد و دمی در سایه درختی که آن قبر را از هر سوی بخود در گرفته ست می نشیند غم و الم رخت از سینه
او بیرون می نهد و عجب جمعیت خاطر و رفع وحشت حاصل وقت زائر میگردد و حقیر سطور از زمان طفلی عادت
داشت که هر پنجشنبه انجا میرفت و زیارت میکرد و علی کل حال وی شیخ خواجه خان هروی ست که پیر طریقت
خواجه معین الدین اجمیری بود رحمهم الله تعالی

شیخ قاسم وی از اولیاء قنوج ست صاحب مرآة المبتدین گوید وی مردی بزرگ بود و از دمشق بهندوستان
تمام داشت ملفوظات او بسیار نازک و بلند افتاده سالک را البته مطالعه آن می باید و بران عمل می شاید

قاضی عبدالمنتجب که بداعلای شیخ فرشوری بلگرامی ست مقتدای وقت بود و حاکم شرع شهر خود مرید او ست
روزی درس میگفت که شیخ قاسم در آمد و بجانب او گرم گرم نگاه کرد و گفت سبحان الله چراغ ست و روغن
و فتیله دارد و کسی نیست که حرکت دهد تا روشن گردد این حرف بگوش قاضی رسید در دم ترک قضا کرد و عقب وی
افتاد و بدرجهٔ کمال رسید مزار شیخ قاسم در قنوج ست این بلده در زمان پاستان چنانکه ابوالفضل در آئین اکبری
گفته دارالملک هندوستان بود ترجمهٔ این شهر بروجه تفصیل در حظیرة القدس و ریاض المرتاض نوشته ایم فارجع الیها
و منجمله عمارات این بلده روضهٔ شیخ کبیر ست معروف بالا پیر که از اهل عبادت و زهد و فقر بود تاریخ بنای آن
۸۰۱ هـ است و تاریخ مسجد واقع در احاطهٔ آن ۸۰۲ هـ است و تاریخ بنا را بسه آن که محمود خان بن سلیم خان ترین کرده
۸۶۰ هـ است و این در زمان عالمگیر پادشاه بوده و تاریخ مسجد کلان لفظ نجسته ست و روضهٔ دوم را نواب بهادر خان
بن دریا خان افغان غوری خیل بنیاد نهاده و در عهد شاهجهان بادشاه در ۱۰۳۸ هـ تعمیر شده تاریخ وفات شیخ کبیر
بن شیخ قاسم قادری ۸۰۳ هـ است و تاریخ وفات قادر شاه بن شیخ کبیر ۸۵۲ هـ گنبد دیگر ست که دران شیخ محمد مهدی
بن شیخ کبیر آسوده و عمارتش در زمان او رنگ زیب بوده و وفات مهدی در ۱۰۶۸ هـ است و تعمیر روضه در ۱۰۷۱ هـ و تعمیر
مسجد حجره این روضه که از شعیب خان بن بهادر خان کاکر غرغشتی خلیفهٔ اوست در ۱۰۶۴ هـ بعهد عالمگیر شده دیگر مسجد
جامع این بلده ست که در زمان ابوالمظفر سلطان ابراهیم شرقی بنا گردیده و سال بنیادش ۸۹۰ هـ بوده و درین محل تخانه
کلان بود آنرا شکسته و سنگهای او را در گردانیده این مسجد ساخته اند دیگر مسجد ملا علی اصغر قنوجی ست سال بنای
آن ازین مصراع می برآید عرسجه باسم ربك في بيته العظيم + دیگر روضه سید جلال ثالث ست که از
اجداد محرر سطور باشد این روضه را هری خان فتح جنگ در ۱۰۸۱ هـ عمارت نموده و این هری خان معاصر سلطان حسین
بن سلطان ابراهیم شرقی بود و در نیخاد و روضهٔ دیگر و یک مسجد آخر ست که آن نیز بنا کردهٔ اوست و دران اسلاف
این خاکسار آسوده اند صنعت این ریاض و نقوش احجار این مساجد دیدنی ست نه شنیدنی کم عمارتی با این حسن و جمال

دهر اجیال و اجیال خواهد بود ۵

صد هزاران صورت اندر قالب حسن و جمال ریخته اند اما ز تو مطبوع تر کم ریخته اند

دیگر روضهٔ مخدوم اخی سجید را جگیری ست و بنای آن در ۸۰۰ هـ بوده دیگر مزار شاه فتح الدست و سال عمارت
آن ۹۰۰ هـ هجریست و بر ابواب این همه عمارات کتبه های نظم و نثر مشتمل بر سنوات مرقوم ست و قصبه آبادی
این بلده و کثرت آن و حصر طبقات اهل آن از اصحاب کمال و ارباب جاه و جلال و دولتمندان با اقبال شاهدان

سراپا اجمال خارج از حد تقریر و تحریر ست درین نزدیکی هندوئی در خیال خود تاریخی از برای این شهر نوشته و گلدسته قنوج نام آن نهاده اما چون هندو ست و اطلاعی بر ما جریات جز تقویم پارینه کیشداران خود ندارد و بسیاری از احوال و حکایات خصوصاً مقالات و حالات اسلامیان که در خور دنوشتن بود از وی باقی نمانده و لله الامر من قبل و من بعد

میر سید محمد قنوجی در بصرة الناظرین که تالیف سید محمد بن عبد الجلیل بلگرامی ست در وقائع سنه احدی و مائة و الف نوشته که در همین سال میر سید محمد قنوجی که علامه نحریر و جهبذ خبیر و از عشیرهٔ سادات رسولدار بود ندوه تمام بدرس و افاده همگنان طلبه گرم میداشتند چشم از مطالعه نسخه حیات پوشیدند نقل ست که هرگاه اورنگ زیب عالمگیر پادشاه پدر خود صاحبقران شاهجهان را بسبب بعضی بدعتها و رسوم کفره کرانه اکبر آباد سر نیزه داو منع نمیکرد محبوس داشته خود بر سریر اورنگ خلافت شد دران هشت سال که شاه مقید ماند مونس تنهائی دران حبس ایشان بود ندبعد وفات گنبدی عالی بر سر قبر شریفش بنا کرده اند فقیر کمترین بارها زیارت این بزرگ کرده ست رحمة الله علیه انتهی

گویم این گنبد با احاطه روضه هنوز موجود ست و عجب مقام پر فضاست

ملا علی اصغر بن شیخ عبد الصمد قنوجی بکری کرمانی رح وی از اولاد شیخ عماد الدین کرمانی صاحب فتاوی عمادیه از مشاهیر علما دراین کهنه خاکدان بوده در ۱۰۳۱ متولد شد و تحصیل اوائل کتب عربیه بخدمت میر سید محمد قنوجی نمود و متوسطات و مطولات را بخدمت درس سید عصمت الله سهارنپوری تکمیل رسانید و از ملا محمد زمان کاکوروی فاتحه فراغ خوانده در ۱۰۳۸ یا نزدهم ربیع الاول برحمت حق پیوست جامع بود میان علم شریعت و طریقت در علم سلوک و تصرف کتابها دارد هم در نثر و هم در نظم و تفسیری نوشته بغایت متین و مختصر و نامش ثواقب التنزیل ست از سوانحات وی ست اللطائف العلیه فی المعارف الالهیه از اله الجهل «الله الذی خلقکم و ما تعملون عالم الغیب و الشهادة» فتعالی عما یشرکون الی قوله و علی آله و اصحابه الذین علی قدمه قاموا و از خمر حبه ماموا و قالوا ربنا الله ثم استقاموا و درین کتاب بسائل فصوف را بادلهٔ سنت و کتاب قوت داده بتحقیقات زائده آورده گویا کتاب تبصرة المدارج ست در علم سلوک و دران استفادات خود را از شیخ پیر محمد کلنوی جمع نموده و مسائل تصوف را انتخاب فرموده دیگر قصیدهٔ طولانی ست درین مشرب عرفانی و آنرا القصیدة السمینیة فی النفحة المحمدیة نام کرده مشتمل ست بر یکصد و شصت و پنج بیت و خود بران شرح نگاشته میر آزاد بلگرامی رح در مآثر الکرام زیر ترجمهٔ او نوشته انه عالم بالادست و عامل خدا پرست بود در ملازمت دوی هر دو نزد مولوی لطف الله فاتحه فراغ خواندند و از شیخ پیر محمد بیعت کرد و از بعینات گردید و اجازت ارشاد

گرفت و بقنوج مراجعت نمود و تا نفس واپسین پا در دامن عزلت پیچید و مدت شصت سال درس گفت خلقی کثیر در حوزهٔ درس او بمنتهای فضیلت رسیدند پیش مسجد خود زیر صفه مدفون ست این مصراع تاریخ وفات اوست ع شد نهان آفتاب صبح علوم ۹ و باجمله امثال ایشان از اهل علم درین بلده بسیار بوده اند این مختصر تذکره تنگنا نرا برنمی تابد بقدری قلیل را ازینها را بجد العلوم نوشته شد فارجع

خواجه محمد بن عبد الرحمن قنوجی از سادات رسولدار این دیار بود بعلوم و معارف آراسته و بفضیلت زیارت حرمین شریفین پیراسته او را کتابی ست در سلوک بعبارت عربی مسمی بهدایة السالکین الی صراط رب العالمین که باشارهٔ رویا نوشته و توقیعش بنام شاهزادهٔ شاه عالم بهادر کرده طرزاد درین کتاب طرز ابو طالب کلیم در قوت القلوب و روش امام غزالی در احیاء العلوم ست رح

قاضی علیم الله قنوجی کچهندوی در تبصرة الناظرین نوشته همدرین سال یعنی سنه خمسه عشر و مائة و الف قاضی بقضا را لبی و داع ایمان فانی نمود قاضی بازاد الله محمد و محمد رشید راجگیری روح الله روحه ست در وطن خود بر مسند قضا رموروث نشسته بافادهٔ طلبه علم می پرداخت تا درین سال وفات یافت نعش او را از کچهندو براجگیر محلهٔ قنوج برده در جوار مرقد شریف مخدوم مدفون ساختند انتهی و درین کتاب ذکر بندگی میان حقی قنوج هم کرده و در وقایع سنه ۱۱۲۰ نوشته که همدرین سال شیخ عیسی قنوجی که از اکابر شهر و مرد خیر و معتبر بود وفات یافت انتهی

مولوی عبد الباسط بن رستم علی بن ملا علی اصغر قنوجی قدس سرهم در عهد خود یادگار اسلاف نامدار و مرجع علماء دیار و امصار بود در سنه ۱۱۵۹ متولد شد و پیش پدر خود بمرتبهٔ کمال و اکمال رسید و تا آخر عمر درس گفت از تلامذهٔ وی کم کسی باشد که در اقران سر برآورده نیست والد ماجد فقیر و مفتی ولی الله فرخ آبادی مولف تفسیر نظم الجواهر از شاگردان اویند و وی صاحب تالیفات نافعه ست در هر فن از فنون درسیه چه منقول و چه معقول و باین همه سالک بود در علم تصوف مالک پیش مسجد خود زیر صفه بپهلوی پدر وجد خود آسوده ست رح فقیر سیر کتابخانهٔ او کرده و عجب صحت و صفا دارد و والد ماجدش علامهٔ وقت بود در سنه ۱۱۸۲ بحلقهٔ درس ملا نظام الدین لکهنوی تکمیل علوم کرده و بجای پدر بر مسند تعلیم و درس نشست از تالیفات اوست تفسیر صغیر و شرح منار در اصول فقه و بالجمله این خانه درین بلده خاندان علم آمده لکن امروز ویران ست رحمهم الله تعالی

شاه حبیب الله قنوجی جامع علوم ظاهر و باطن بود و همواره بلوازم ریاضت و درس علوم می پرداخت در ایام طلب علم بطالکتب چنانچه باید نمیرسید و از پی خارخار دل داغ شبی آنحضرت صلعم را در خواب دید و کشایش در علم درخواست کرد چون بیدار شد ابواب علوم بروی مفتوح گشت

وبرسند تدریس نشسته عالمی را بتکمیل علوم ظاهر و باطن کامیاب ساخت مرید شاه عبد الجلیل از آبادی ست و او
مرید شاه محمد صادق و او مرید شیخ ابو سعید از احفاد امجاد شیخ عبد القدوس گنگوهی ست قبرش در قنوج ست
الموت جسر یوصل الحبیب الی المولی الحبیب تاریخ وفات اوست انتهی خانقاه و مسجد پخته و مقبره رفیع دارد
در محله مومنان محرر سطور مکرر بزیارت مزارش مستعد گشته معاصر ملا علی اصغر بود در سنه ۱۲۱۱ چنانکه گذشت از
دنیا گذشت رحمه الله تعالی از مولفات اوست مناقب الاولیا بر طریقه نفحات جامی و انیس العارفین در تصوف
و فاصله در علم فقه و روضة النبی در شمائل نبوی و جزآن سابقه تالیفش در عربی و فارسی بسیار خوب ست و بدلها
مرغوب کتاب مناقب الاولیا را بر ذکر امام مهدی موعود و حضرت عیسی علیهما السلام ختم نموده و در آخر آن نوشته
که شیخ حماد گفت حق تعالی مراد مشاهده نمود که مریدان سلسله قادریه تا قیامت بی توبه نمیرند و خاتمه ایشان
بخیر باشد و قول شیخ فرید گنج شکر بنا وی ست بر آنکه بر متوسلان خانواده فریدیه آتش دوزخ حرام ست و این
فقیر از این هر دو خانواده بهره مند گشته زهی کرامت و وهی سعادت مریدان خانواده قادریه را که پیری چنین یافتند
که سائر اولیا زیر قدم او بینند و مغیری چنان یافتند که جمله انبیا زیر لوای او بینند انتهی گویم شاید مراد باین مریدان
کسانی اند که بر طریقه شیخ از دنیا بگذرند ورنه مجرد ارادت بکسی بدون حسن عقیده و صلاح عمل و موت بر کلمه توحید
چیزی نیست و شرع شریف مساعدت آن نمیکند و حکم بحرمت ناریا قطعیت جنت بر احدی نمیتوان کرد که حال خاتمه
معلوم نیست تا بطول ایمکم تا روز قیامت چه رسد و الله اعلم رزقنا الله تعالی وسائر المومنین حسن الخاتمة
والبعد عن النار الحاطمة بجاه عریض الجاه سیدنا و مولانا محمد و اله وصحبه و اولیاء امته اجمعین

قاضی محمد ثناء الله پانی پتی از اولاد شیخ جلال الدین کبیر الاولیا دست زبده علما و دیندار
و عمده اتقیا روزگار بود در هفت سالگی قرآن کریم از بر گرفت و در شانزده سالگی از تحصیل
علوم فراغ یافت و در ایام تحصیل سیصد و پنجاه کتاب بمطالعه در آورد اول دست بدست شاه محمد عابد نامی
داد و بعد وفات وی بجناب میرزا مظهر جانجان پیوست و کسب کمالات کرد و بزبان ایشان رح ملقب بعلم الهدی
گردید شاه عبد العزیز دهلوی ایشانرا بلقب بیهقی وقت یاد میکردند ایشان مدة العمر در افاضه فیوض باطن و افاده
علوم ظاهر و فصل خصومات و افتای فتاوی و حل معضلات و تحریر مولفات در علم تفسیر و فقه و کلام و تصوف
مصروف ماندند چندین کتب و رسائل نافعه در علوم دین تصنیف نمودند و اسوله بسیار را بمکاتیب جواب دادند
مجموع مولفات شریفه متجاوز از سی نامها ست غره رجب سنه ۱۲۳۹ برحمت حق پیوستند کریمه فاکهون فی جنات النعیم

موافق رسم قرآن باسقاط الف تاریخ رحلت ست جزاه الله خیرا و نفعنا بعلومه

خواجه محمد باقی بالله بن قاضی عبدالسلام در کابل در حدود سنه ۹۷۲ یا ۹۷۳ متولد شد صاحب فضل و علم و صفا بود دارای نرمی دل صداق فلیبکوا کثیرا گویند او پسری بود و مرظاهر از مولانا خواجگی مجا گرفته و فرموده ؎

میگذشتم ز غم آسوده که ناگه ز کمین ۔۔۔ مار آشوب گناهی سر راهم بگرفت

و در کتوبی بیکی از دوستان هندوستان همدان بیت نوشته ؎

من از محیط محبت نشان همی دیدم ۔۔۔ که استخوان عزیزان بساحل افتاده ست

مولانا خواجگی در چند روز خلافت و اجازت کامله داده رخصت هندوستان کردند و فرمودند که یاران ندانستند که کار این جوان را تمام کرده نزد ما فرستادند همین بود که نزد ما قبیح احوال خود نموده لاجرم هر که چنار آبی چنین بود ؎

شکر شکن شوند همه طوطیان هند ۔۔۔ زین قند پارسی که به بنگاله میرود

چون بهند رسیدند سالی در لاهور ماندند علماء انجا شیفته او شدند پس بدهلی آمدند و در قلعه فیروزی که سرزمین ایست بغایت دلکشا مشرف بر دریا در مسجدی که انجاست تا ارتحال از این دار ملال بجای دیگر انتقال نفرمودند صاحب زبدة المقامات کرامات و کمالات و کلمات ایشان جمع کرده بعصر چهل سالگی الله گویان در سنه ۱۰۱۲ برحمت حق آسودند مجدد الف ثانی خلیفه حضرت ایشان ست رح

شیخ محب الله الهآبادی مرید شیخ ابوسعید بن نورگنگوهی ست قریب بست سال در الهآباد بر سجاده ارشاد جالس بود جهانی را بحسن تربیت خود بهدایت رسانید از قائلان وحدت وجود ست و درین باب رساله نوشته و بر سر آن فتنها برخاسته در سنه ۱۰۵۸ بعالم آخرت شتافت شاه عبدالعزیز دهلوی هم در جواب استفتائی نوشته اند که هرگاه مذهب او که ظاهرش قدم در وادی الحاد میزد شیوع تمام یافت عنایت خداوندی حضرت شیخ احمد سرهندی را بر روی کار آورد و علوم غریبه ایشان القا فرمود انتهی

خواجه میر درد بن خواجه محمد ناصر دهلوی محدی از احفاد خواجه بهاء الدین نقشبند قدس الله اسرارهم ست سباح بحر محیط حقائق توحید و سلطان اقلیم دقائق تفرید و تجرید بود در تصوف رسائل بسیار بزبان معرفت و طریقت دارد در جنگی مولفات خود را محمدی خالص و اول المحمدین می نامد ناله درد آه سرد او در دل و شمع محفل و جزآن از رسائل و مسائل ازوی یادگار ست اقرار مسئله وحدت وجود را بی ادبی میفرماید و مسئله وحدت شهود را تقریر ملتوی نشان میدهد هر جا دم اتباع سنت زده و دامن خلوص محمدیت گرفته منکر بدعات ست و قامع ضلالات

آسمان اگر هزار چرخ زند مشکل است که چنین صاحب کمالی بهم رساند نور در هم ذیقعده روز سه شنبه ۱۲۳۳ھ متولد شد و لیست و چهارم صفر یوم جمعه ۱۲۹۶ھ انتقال فرمود والد بزرگوار او را امیر المحدثین لقب است عندلیب تخلص میکرد در ۱۲۸۵ھ متولد شد وارث علما امامین و علی ماده تاریخ ست و در ۱۲۶۳ھ بعمر شصت و شش سالگی آنجهانی شد قریب شام دوم شعبان ماده تاریخ وفات ست ۱۲۶۳ھ عندلیب عجب نسخه جامعه هر علم و فنی ست که در زبان حکایات جلوه افروز کائنات گشته این هر دو پدر و پسر فرید دهر و وحید عصر خود بودند و کمالات صوری و معنوی را یکجا نزد خود فراهم داشتند و صلح خواجه میر درد ماده تاریخ وفات شریف مترجم است و شصت و شش سال هم عمر یافت یعنی لفظ مبارک احمد موافق سنین حیات پدر عمر یافت حیاه الله وبیاه وجعل جنة الفردوس مثواه ترجمه اشعار رائقه و رباعیات فائقه نوشته ایم آن چند بیت از بیت الله دل مبارک اوست ؎

بسر کوی تو ام یکبار می باید گریست	ابر تا داند که این مقدار می باید گریست
نی دوا نی راست می آید جان هم میرود	درد بر حال من بیمار می باید گریست
آلهی دیده تحقیق ده هر یک مقلد را	چو عینک تا بکی هر سو بچشم دیگران بیند
بیک تغافل از آشفته خاطری مگذر	مژه بهم زدن و این چه حاصل بزم است این
بهیچ کار کتب خوانیت نمی آید	ز جمع خاطر خود نسخه فراهم کن
چرا حق بدلت گر رسیده ستای درد	تو از گداختن خویش فکر هم کن

رباعی

بر هستی خود نه اعتمادے میکن	نے بهر کسے قصد فسادی میکن
چندے اگرت زمانه ایجاد دارد	خاکے شو و انتظار بادے میکن

محرر سطور رباعیات واردات ایشان را بمجموعه دیگر از رباعیات اعلام اکابر یکجا فراهم آورده و نامش المغنم البارد للصادر والوارد نهاده

شاه عبد الغنی غزنوی قدس سره ولادت وی تقریبا در اواخر عشره ثالثه از مائه ثالث عشر هجرت بوده بسبب بزرگ بود جامع میان علم حدیث نبوی و علم سلوک سنی در ایثار حق بر خلق از دست اهل بدعت در وطن جفاها کشیده تا آنکه میگویند که ریش او را تراشیده از کابل بدر کردند در قرب پشاور رود در موضع خیر دین و امر تسلیم می برد و اشتغال داشت بعبادت و ریاضت و اشاعت علم حدیث و اتباع سنت او را شانی بزرگ بود

درین باب که نظیر آن از اهل عصر حاضر مسموع نیست آنچه سطور حسب بسط داشت را با وجود علوریه و کبر سن من صغیر العمر و الرتبه را بالفاظ عالی در مکاتیب یاد میفرمود گاهی استاذ خود می نوشت و گاهی بلفظ شاه فلان یاد میکرد و خود را عائذ بالله عبد الله می نگاشت دستم گیر اداشت هر که بصحبت وی رسیده از خلق رمیده و بخالق رسیده نماز در پس او رنگ حضور دیگر می آمد دوستی مولفات محرر سطور را که غالبا در فقه سنت و اصول حدیث ست در بلاد خراسان و افغانستان و ترکستان و ترکستان فراوان رواج و دریاد ترویج بلیغ بخشید آنچه بود از آلات از اعانت سنت و جاحه بود از جوارح اضاعت بسنت و امانت محدث در اصول و فروع عاشات بر طریقه سلف صالح داشت و تقلیدات مذاهب و رجال را شمه در حصن حصین دین مبین و شرع متین می انگاشت چرخ اگر هزار چرخ زند مشکل که چنین ذات جامع کمالات بر روی نظهور آرد و هم محدث بود و هم محدث رویاهای صادقه حسنه دیده و مبشرات صحیحه آورده در حق این ناچیز خواب عظیم مشاهده کرده و خودش بتعبیر آن پرداخته میفرماید فلانی را دیدم با سپاهی تیز رفتار سوار ست و تاج زرین بر سر دارد که نور آن چشم نظاره را خیره میسازد تا آنکه فرس بعنان سحاب رسیده بلکه خودش بر عرش عظیم شتافته و ترقی عجیب گرفته فرمود این کرامت از اشاعت علم سنت ست که درین باب جهد بلیغ نموده و اصول و فروع ملتا سلام را بر وفق حدیث خیر الانام بقطار امثال از سر نو منظم نموده آنچه آرزوی نفس مبارک شیخ امیدوار بها دارم و چشم در راه و گوش بر آواز عفو و عافیت و مغفرت و غفران حضرت کریم که امید وارم از صالح یکی از اجزا نبوت و مبشرات آخرالامت ست در ماه ذی قعده در شب سه شنبه نزدیک بصبح صادق سنه ۱۲۹۸ واصل رحمت حق شد و داغ فراق بر دل اهل اتباع و مستفیدان سنت سنیه گذاشت منیر اهل قبور تاریخ وفات ست که مولوی محمد یحیی کشمیری در حلیه نظم بر آورده اند و قاضی طاهر پشاوری مرثیه او در قماند عربیه مجیده سرائیده رحمه الله تعالی و ایانا

خواجه عماد الدین بلگرامی از مریدان خواجه قطب الدین بختیار کاکی ست و از قدماء اولیاء بلگرام ست و صاحب ولایت این مقام صاحب مرآة المتقین مینویسد که وی چون پس را مرید و خلیفه نگذاشت و خود را پنهان میداشت از متقدمین ست چون بابین بلگرام و قنوج دریای گنگ ست بدار سلطان علی از بلگرام بقنوج و قنت بحر عبور میکرد و بخانه او شام می آمد سلطان شمس الدین التمش بادی در مقام اعتقاد و ارادت بود در سنه ۶۲۵ از عالم جسمانی بعالم روحانی پیوست مزار فائض الانوار زیارتگاه صغار و کبار ست میر عبد الجلیل بلگرامی در مثنوی امواج خیال در مدح فقرا در بلده مخزومی طراز دست

از فرقه طالبان موئے — رنگینی بزم وصف او ئے
وحدت نگهان کثرت آثار — از بادهٔ نفی غیر سرشار
اطوار وجود دیده یکرنگ — حیرت بنگاه کرده هم سنگ
میناشکنان بزم هستے — مدهوش شراب حق پرستی
دل کرده ز بهر یار خود فرش — الرحمن استوی علی العرش
طی ساخته وادئ شریعت — جا کرده بمنزل حقیقت
وا کرده نظر بحسن جاوید — از دیده گسسته سای توحید
سرگرم طواف کعبهٔ دل — قربانے نفس کرده بسمل

و باجمله در ینمقام خستتام کلام بدین شعر آبدار ابراهیم غزنی شاعر مشهور عرب مناسب افتاد ؎

سقی ثراک حماد الدین کل ضحی — صوب الغمام ملث القطر منهمر

سید محمد صغری جد اعلای مجموع سادات حسینی واسطی بلگرامی ست نسبش بهیجده واسطه بذریعه زید شهید با امام زین العابدین میرسد و حسبی بزرگوار خواجه قطب ست در تمام اکرام گفته وی در اعلاء کلمه دین واحیاء سنت واماتت [illegible] و [illegible] بلگرام یافتح کرد و رای فرمانروای انجا را که سری نام داشت بکشت و او [illegible] شرکان شست و شود داده نو بنکده شعار اسلام ساخت تاریخ این فتح لفظ خراب یافته اند وی در شهور سنه بحکم سلطان شمس الدین التمش قلیچ حاکم نشین انجا برتل بلندی در وسط شهر بنا نهاد و کتابه او چنین ست معاذ البلاد داعی العباد ذو الامان لاهل الایمان وارث ملک سلیمان الناصر قهر اعدا الله الظاهر [illegible] ابو المظفر ایلتمش السلطان الناصر امیر المومنین ادام الله تمکینه

سید صغری سی و یکسال ایام زندگانی بسر آورد و در سنه ۶۴۵ بعالم قدس خرامید

حافظ محمود قرآن خوان از بزرگان قدیم و قافله سالاران صراط مستقیم بود شیخ عبد الصمد در کتاب اخبار الاصفیاء نوشته ازان روزگار او بروحانیان پیوسته ست هر شب جمعه نکته نیوشان خداشناس از مرقد منور او آواز قرآن خواندن میشنوند و من بزبان آن حق گویان که خود بگوش هوش شنوده اند نوشته ام انتهی در موضع قتلغ پور که شمالی بلگرام ست آسوده ست

سید اجمل بلگرامی اجل زمان و اکمل دوران بود عالم عامل درویش کامل هفت نوبت مناسک حج بجا آورد

و در مدینه رسول اقامت گزید و تزوج کرد و اولاد بهم رسانید الحال نسل او هم در مدینه منوره است و هم در بلگرام زمانه او شهرت است

سید محمود اکبر در علم و عمل و تصفیه ظاهر و باطن عدیل نداشت طلب علم در دهلی کرد و عازم حجاز فیض طراز شد و با دای حج و عمره و زیارت نبویه ذخیره سعادت اندوخت و چراغ هدایت در چار سوی اتباع شریعت حقه بیفروخت مرید و خلیفه شیخ بهاء الدین بن ابراهیم شطاری ست که در سند و میمانه چندی در قنوج اقامت ورزید آخر ببلگرام عود نمود و از دوا کل اختیار کرد و ابواب اختلاط خلق مسدود ساخت و عمری دراز یافت وی دعا کرد الهی از زندگانی دنیا سیر آمده ام مرا از غوغای خلق زود یکسو کن حق سبحانه اجابت کرد و عنقریب از وحشتگاه امکان بکلبه تکده قدس انس خرامید این وصیت ببعضی از فرزندان بخط خود نوشته یا بنی علیك بتعمیر القلوب وتنفیس الکروب فان الله سبحانه عند المنکسرة قلوبهم وعلیك بحفظ النسبة مع المحافظة علی الکتاب والسنة واعبد ربك کانك تراه ولا تقصد فی الاولی والاخرة الا ایاه حسبنا الله ونعم الوکیل نعم المولی ونعم النصیر وی در علم اسماء و تکسیر بی نظیر بود و جانور را نمی آزرد و این مذهب ابدال ست در حدیث آمده من اتبع الصید غفل در ترجمه مشکوة گفته این تنبیه ست کسی را که عادت کرده بدان و منهمک ست دران بی نیت تحصیل قوت حلال و الا بعضی باحه صید کرده اند و بی شبه و شک حلال ست و لکن شاعر سے گفته ؎

بشرع گرچه حلال ست از مروت نیست ۔۔۔ هلاک صید که او نیز چون تو جانور ست

و گفته اند که آنحضرت صلعم بنفس نفیس خود صید نکرده و کسی را منع هم ازان ننموده انتهی گویم در حدیث دیگر آمده اتقوا هذه البهائم المجاز رفان لها ضراوة کضراوة الخمر مراد آنست که مشاهده ذبح حیوانات قساوت قلب می آرد (ای عادة ۱۲ ای المذابح ۱۲) و رحمت را از دل می برد در دبستان نوشته شخصی را که از جانور آزردن اجتناب داشت پرسیدند که سبب چیست گفت خدا طایفه را اهل دل خوانند و دل را کعبه حقیقی گویند پس انچه بر محرم کعبه آب و گل حرام ست بر محرم کعبه دل بطریق اولی روا نیست ؎

شنیده ام که بقصاب گوسفندے گفت ۔۔۔ دران زمان که سرش را بتیغ تیز برید

سزای هر حس و خاری که خورده ام این ست ۔۔۔ کسی که پهلوی چربم خورد چه خواهد دید

عالمگیر پادشاه در نصیحت فرزند نوشته شکار کار بیکاران ست آدمی اگر با مور عقبی نتوانست پرداخت ساختگی کارهای دنیا چه بایست که الدنیا مزرعة الاخرة انتهی غرضکه صید بضرورت قوت حلال مباح ست و بی ضرورت

هرکه همیشه در پی صید رود و شکار کند از جهت لهو و طرب غافل میگردد از طاعات و لزوم جماعات و از جهت
التزام بادیه و در افتادن از مقام رقت و رافت بروی اطلاق غفلت آمده بنده عاجز عفا الله عنه را این نسبت
که جز قربانی جانوری را شکار یا ذبح کرده باشد و لله الحمد

میازار موری که دانه کش ست که جان دارد و جان شیرین خوش ست

لا یحطمنکم سلیمان وجنوده وهم لا یشعرون اشعار میکند باینکه حطم نمل کار پیغمبر و لشکریان او نیست اگر آنکه
در غفلت بوجود آید تا بدیگر حیوانات بزرگ چیثه چه رسد والله اعلم

سید بده بلگرامی از اکابر دین و هدات راه یقین بست در گلزار ابرار نام او ضمنا گرفته و نوشته که شیخ عبد الرحمن
صوفی سهرندی ارادت بخدمت سید بده مذکور داشت از گروه ترین ست عاشق منش مبتلا شرست سوخته دل
حسن پرست فراخ مشرب همه رو جوی بلند همت ستوده خوی گوشه نشین گذشتگی پرور نیاز گداز آزرده شمن قناعت
دوست کشف خدیو بود و مراقبه شب بصبح آوردی و از مردم زین للناس حب الشهوات مستثنی بود
زیرا که چیچگاه نظر او به رنگ آمیزی بساط روزگار از جا نرفتی و دل بر سیمای هنگامه دهر فریب نخوردی بلکه
بزبون ترین خورش و پوشش وداع گرسنگی و دلاسای برهنگی بگشاده پیشانی فرمودی در سال ۹۶۵ آخشیجی پیکر
بخاک سپرده باصلی موطن بازگشت

سید محمد طاهر از اولاد سید بده ست سید عالی نسب والا حسب بود در کمال طهارت طینت و تقدس گوهرست
پاس شریعت بدرجه اتم داشت بعد از کسب علوم رسمی مدارج سلوک طی کرده بپایه رفیع ولایت بر آمد بتقریب امتحانی
یکموئی جعد ایشان در آتش سوزان تادیری گزاشتند ذره سوخته نشد تمام این حکایت در سبع سنابل مرقوم ست
در سنه ۹۰۰ رو بدار البقا آورد و در همین سال سید نوح بن سید محمود اکبر که ذکرش گذشت در گذشت آیه کریمه فلبث
فیهم الف سنة الا خمسین عاما مبین این سال ست اما از برای سید نوح لطفی دیگر دارد که در باره نوح
علیه السلام نازل گشته

میر عبد الواحد از نسل سید ماهر و ابن سید بده ست قطب فلک ولایت و مرکز دائره هدایت بود صاحب
آیات ظاهره و کرامات باهره ست مرید شیخ صفی الدین سائی پوری ست و خلافت از مخدوم شیخ حسین سکندر
دارد چنانکه خود در سنابل گفته شیخ عبد القادر بدایونی در منتخب التواریخ او را بسیار ستوده و گفته در قنوج توطن
میداشت شرحی بر نزهة الارواح نوشته محققانه و در اصطلاحات صوفیه رسائل داد و طبع نظم بلند و میر

علاء الدوله بن میر یحیی سیفی قزوینی در نفائس المآثر آورده که میراز اکابر سادات قنوج ست وخالی از نشاء فقر ودرویشی نیست وسابقهٔ شعر خوب دارد وشیخ محمد غوثی مندوی در گلزار ابرار نوشته که سید عبدالواحد بن سید ابراهیم قنوجی خداوند مجاهده ومشاهده صاحب صحت حال وفصاحت مقال ست انتهی وقنوجی گفتن او بآنجهت ست که وی در قنوج کدخدا شده چندی دران شهر اقامت داشت شاه کلیم الله جهانی دربارهٔ او در خواب دید که آنحضرت صلعم با او لب تبسم شیرین کرده حرفها میزنند والتفات تمام دارند وی در سنابل نوشته که یکی از یاران مولف شیخ نظام نام داشت دختر معلی را تعلیم میکرد دختر غایت جمال بود جوانی را نظر بر جمال او افتاد شیفته شد وحال نامرادی ودردمندی خود بشیخ نظام باز نمود شیخ نظام گفت تو هر روز همراه من بیا من او را تعلیم میکنم تو از جانب نشین ومی نگر برین ماجرا مدتی گذشت روزی آن جوان دردمند باشیخ نظام آهسته گفت این دختر را بگو بدقدحی آب بمن دهد شیخ نظام دختر را گفت قدح آب خوردن بیار دختر قدح پر آب آورد گفت بدست این جوان بده دختر قدح پیش جوان برد جوان قدح از دست او گرفت وجان بجان آفرین سپرد انتهی از نوادر تصانیف او شرح کافیه ابن حاجب ست بطور حقائق تا مبحث غیر منصرف نبذی ازان در مآثر الکرام ایراد کرده اکبر پادشاه بکمال تمنا بادی ملاقات کرد وپا قصد بگه زمین بطریق سیورغال داد شبی دزدی بخانه میر در آمد نابینا گشت فریاد برآورد میر او را توبه داد ودعا کرد او تعالی حاسهٔ بصر او را باز گردانید یکی از کفار جهانیان بردست وی بدولت اسلام شرف اندوز شد همیشه حاضر می بود وخدمت بجامی آورد عمر گرامی از صد سال متجاوز بوده وصال ایشان در شب جمعه سوم ماه رمضان ۹۷۸ اتفاق افتاد

شیخ صفی الدین بن عبدالصمد سائی پوری از کمل اولیا واکابر خلفای شیخ سعدالدین خیرآبادی ست در کشف حقائق وتربیت طالبان شانی عالی داشت وبر طریقهٔ پر حضور ومجردی زیست وی گفته راه درویشی راه مرگ ست وخلق تدبیر زندگانی گرفته درین راه قدم می نهند واکثر مردم خود سکه درویشی را وسیله جلب رزق دانند ورجوع وقبول خلق فریفته بمانند در ۹۳۰ درگذشت شیخ پاک تاریخ وفات ست وی بر فقر که بعد از غنا حاصل شد چنان راضی وشاکر بود ی که دیگر بر غنای که بعد از فقر حاصل شود میگفت اگر خداوند تعالی غریب نواز نبودی این غریب را ازین مردار که رهانیدی وبپایهٔ صبر وقناعت که رسانیدی وگاه گفتی ای یاران شکر نعمت باریتعالی بر من در تنخالت افزون ترست که نام من از دفتر تونگران کشیده در جریدهٔ فقرا ومساکین ثبت کرد الدنیا ملعونة وملعون مافیها الا ذکرالله الحاصل مرد باید که قدم در راه فقر استوار نهد واز شدت

فاقه و بینوائی نگریزد و نرمد ۵

چیست دنیا خاکدان کهنهٔ ویرانهٔ | عصه جامی محنت آبادی ملامت خانهٔ
هر لئیمی ناسزائی ترک دنیا کی کند | سرفرازی زار سد در یا دلی مردانهٔ

او را چون عمر آخر رسید گفت آرزوی من آنست که وقت موت خوش الحانی این آیه را در پرده کوری وجیت سری که هر دو این پرده های هندی ست بخواند آیه این ست رب قد اتیتنی من الملک وعلمتنی من تاویل الاحادیث فاطر السموات والارض انت ولیی فی الدنیا والاخرة توفنی مسلما والحقنی بالصالحین تا در کلمه توفنی الخ جان بدهم میرآزاد بلگرامی قدس سره فرموده این ازان قبیل ست که نظام الدین اولیا را پرده پوشی بسیار خوش آمدی وقتی بعضی از حاضران مجلس پرسیدند مخدوم پوربی بسیار می شنوند و خوش میکنند فرمود آری روز میثاق ندای الست بربکم از زین پرده شنیده بودم انتهی گویم این گفت و شنیدند انم از کجاست و چراست والله اعلم بالصواب

شیخ حسین ساکن سکندره خلیفه شیخ صفی مذکورست سپاهی هنرمند بود ناگاه جذبهٔ عنایت الهی در رسید و او را از آلایش دنیا بر آگردانید در همان حالت کمند جاذبه بجانب حرمین شریفین کشید و عود کرده دست بیعت بشیخ صفی داد چون وفات او قریب رسید در فضای مسجد گوری حفر کرد و با دوستان حرف وداع در میان آورد مردم در مقام حیرت شدند چون عمارت باتمام رسید کشاده پیشانی جان شیرین بجانان آفرین سپرد وکان ذلک فی سنة ۹۷۶

شیخ عبد القادر بدایونی جامع فنون و فضائل بود و امام اقران و اماثل کسب کمالات نزد شیخ مبارک و دیگر فضلاء عصر نمود مرید شیخ حاتم سنبلی ست و اعتقاد خاص بخدمت شیخ داود داشت با فضیلت طبع نظم و سلیقهٔ انشای فارسی و عربی داشت و در شیوهٔ قناعت و راستی و درستی ممتاز می زیست اکثر مشایخ و علماء عصر خود را دریافت و صحبت داشت و بمنصب پیش امامی اکبر پادشاه منصوب شد و مدت چهل سال با فیضی و ابو الفضل مصاحب ماند امادر تاریخ خود چها که بحال اینها نپرداخت در ترجمهٔ شیخ فیضی مدتها و بسیار میکند و آخر زبان بمعذرت میکشاید که چه توان کرد حق دین و حفظ عهد آن بالاتر از همه حقوق ست الحب لله والبغض لله هر چند سنین اربعین تمام در مصاحبت او بگذشت اما از تغیر اوضاع و فساد مزاج آن انسبت بمرور دهور خصوصا در مرض موت مرتفع شد و صحبت بنفاق انجامید از یکدیگر خلاص یافتیم و ما همه متوجه درگاهی ایم که همه را در پناه

انجا بفصل رسد الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقون انتهی واز جمله راست مزاجی های اواین ست
که وقائع چهل ساله اکبر بادشاه پوست کنده نوشت واز اظهار کلمهٔ صدق از مخالفت چنین بادشاه صاحب داعیه
نماند رشید و برمضمون آیهٔ صدق پیرایه الیس الله بکاف عبده عمل نمود جزاه الله خیرا وهذا وصف من لا
یخاف فی الله لومة لائم وهو لا یتاتی الا من عالم تقی او عارف نقی او صادق وفی یراقب الله سبحانه
فی یومه وغده قبل ان یخرج الامر من یده کتاب منتخب التواریخ او متداول ست

سید صبغة الله بن سید روح الله البروجی بروج از توابع گجرات احمد آباد ست محرر سطور این مقام را دیده
وی از کمل خلفا وتلامذهٔ شیخ وجیه الدین گجراتی ست چندی در وطن بافادهٔ متحصلین وامر معروف ونهی منکر
اشتغال داشت ناگاه شوق زیارت حرمین شریفین حرسهما الله تعالی دامنگیر شد وباین دولت کبری استسعاد
یافت وبرگشت وباز باصوفیان ودرویشان رهگرا شده درکوه احد سکونت ورزید شیخ احمد شناوی از تلامذهٔ
اوست شیخ محمد عقیله مکی درکتاب لسان الزمان مدح او بسیار کرده ونوشته له مصنفات منها کتاب الوحدة و
رسالة ازاءة الدقائق فی شرح مرآة الحقائق وما لایسع المرید ترکه کل یوم من سنن القوم توفی رحمه الله تعالی بالمدینة
حسنة وقبره بها یزار ویتبرک به

شاه کلیم الله چشتی دهلوی از مشاهیر مشایخ متاخرین ست درعلوم عقلی ونقلی پایهٔ بلند ودرحقائق ومعارف
رتبهٔ ارجمند داشت اسلافش بکسب معاری اشتغال داشتند حق تعالی او را بمعاری قلوب اختصاص بخشید عالم عالم
دلها را بتردستی همت معمور گردانید مدتها درحرمین شریفین بسر برد وبخدمت شیخ یحیی مدنی دست بیعت داد وبدیار
هند برگشت ودرشاهجهان آباد بدرس کتب حقائق وتربیت ارباب ارادت مشغول گشت تفسیری برکلام الله در
سلک تحریر کشید درسنهٔ ۱۰۴۳ بعالم قدس آرمید

سید طیب صاحب سجاده وخلف الصدق رابع میر عبد الواحد ست درسنهٔ ۹۶۶ متولد شد درمآثر الکرام گفته
وی ذات مقدسی ست که اگر ثقلین باو نیاز کنند می زیبد واگر زمین وزمان برخود بالند بیجا نیاید صاحب مرآة المبتدین
که معاصر اوست می طراز د که امروز قوام عالم وبرکت بنی آدم از ذات اوست ومرتبهٔ قطبیت وابدالیت وانچه
توان گفتن درذات او موجود ست دولت مادرزاد دارد واز کثرت عبادت گویا امام زین العابدین رضی الله عنه
بصد کرامات ظاهر شده اند وازان روز که شعور بهمرسانید نماز را بقضا نخواند واگر وجود ایشان قبل ازین میشد
درمجتهدین وسلف صالحین میشمردند امروز کسی که ایمهٔ سلف را خواهد به بیند میر سید طیب را مشاهده کند من کم

باشم که احوال و مقامات ایشان را بیان کنم برای این زبانی میباید و دلی و فهمی میشاید امروز آن زبان کو ثنای ایشان کند کو و دلی که حقیقت ایشان دریابد و فهمی که واقف حال ایشان باشد کجا همین قدر این داعی میداند که آنچه پیغمبر صلعم فرموده که بعد از هر صد سال مردی پیدا شود که سنت ما را تازه گرداند امروز وجود میرست انتهی بالجمله طالبان مولی را از مبادی سلوک بمنتهای وصول رساند و اتباع شمائل نبوی در جمیع حرکات و سکنات منظور داشت و مدة العمر هیچ سنت نبوی بقدر امکان فرو نگذاشت تبحر علوم رسمی نمی از دریای کمال ایشان بود همواره بافادهٔ محصلین پرداختی و بسا مردم را میان من تربیت بر صدر استادی نشاندی سید کرم الله پدر شاه لدها میفرمود اگر کسی خواهد ملک ابرروئی زمین به بیند میر را مشاهده کند یکی بدیدن او مشتاق شده آمد و مشکلی از مسائل توحید پرسید فرمود من ازین مسئله خبر ندارم و از قصور خود در نظر مردم و سستی اعتقاد سائل پروا نکرد چون مجلس منقضی شد و خلوت دست داد سائل را فرمود سخن خانه بباز از تو ان گفت حالا آنچه میخواهی استفسار کن درمیان شیخ عبدالحق دهلوی و حضرت میر محبتی و مودتی عظیم بود در ۱۰۶۲ سنه در انجمن قدس جلوه افروز گردید و از کمال تبعیت او اینکه در شهر ربیع الاول انتقال کرد و این سنت که بی اختیاری بود نیز او را حاصل گشت عمرش هفتاد و هفت سال شد ستون دین افتاد تاریخ وفات ست

شاه طیب بن سید نعمت الله بلگرامی پسر و پدر هر دو عالم کامل و عارف عامل بودند میر آزاد در بارهٔ پدر می نویسد که راقم الحروف اکثر بخدمتش صحبت با برکت سعادت اندوخت پیر متقاضی نورانی صاحب اخلاق رضیه و سجایای مرضیه بود لوامع برکات از سیمای مبارک می تافت در ۱۰۷۱ برحمت حق پیوست شاه طیب شاگرد پدر ست و حدیث از قطب المحدثین سید مبارک سند کرد خط عربی و فارسی او اگرچه طبعی ست اما بسیار شیرین و پخته و پر رونق واقع شده که مشاهدهٔ آن نور بصر می افزاید و سرعت کتابت او نسخهٔ حیرت عقول ست شرح ملا جامی را در یک هفته من اوله الی آخره نوشت و بهجة المحافل را که کتابی ست ضخیم در سیر نبوی در بست و سه روز کتابت کرد در ۱۰۵۲ جانب زهنکده اخروی شتافت میر آزاد در تاریخ وفاتش گوید و هم مکرمون في جنات النعیم یافت،

سید محمود اصغر بن سید حسین عنصر لطیفش ملکی بود در صورت انسان متورع متعبد صاحب فضائل صوری و اشراقات معنوی در قنوج نزد علمای انجا کتب درسی گذراند و در ایام تحصیل با وجود قرب مسافت گاهی سیل وطن نکرد چه مسافت میان بلگرام و قنوج پنج کروه ست و در اندک فرصت فراغ حاصل کرد و تصحیح

نسخهٔ ظاهر و باطن بکمال رسانده و مرید میر عبدالواحد شده میر صبیهٔ محترمهٔ خود را در سلک ازدواج او کشیده وی تا دم آخر با نزدواگزیده و قدم از حجره و طاعت بیرون نگذاشت جز یکبار که سفر دهلی کرده و بزیارت خاک آسودگان حضرت انجا فائز گشت و صحبت شیخ عبدالحق دهلوی و دیگر اکابر علیهم الرحمة دریافته بوطن عود نموده و اوقات بیاد مولی تعالی معمور داشت و در ۱۲۰۰ بعالم روحانی پیوست نسب میر آنداد بچهار واسطه بوی میرسد

میر سید حسین دهلوی وال بگرامی جامع اصول و فروع علوم بوده و شاگرد و مرید و داماد شیخ عبدالعزیز بن شیخ حسن کمال الحق دهلوی ست شیخ بارها بر سر منبر در مجمع عام فرمودی سیدی هر امانتی که ما از جد شما رسید بسلامت نیاز شما کردیم علماء وقت او را مجتهد زمانی پنداشتندی گفته چگونه باشد حال کسیکه دینش هوس نفس او بوده و همتش گرد آوری دنیا باشد نه نیک کردار ست که از خلق گزیده بود و نه عارف که از خلق بریده باشد او پیوسته در کلمه حق گفتن ملاحظه کسی نمیکرد و خوش آمد و بد آمد مردم دنیا را نمیدانست بی محابا بر روی مردم کلمهٔ حق بزبان میراند حتی که خاندان و فرزندان منع میکردند کار گر نمیشد و عادت داشت هر روزی که در شهر وفات یافته بود روز سوم بخانهٔ او میرفت و بزبان تعوفی میگفت جزع فزع کم کنید رخصت نبوی ست شوهر گریهٔ بیوه تا توان و نفقه نبود باشد عمر بسیار یافت تا زنده بود حالش همین بود و نیز در مجلس خاص و عام سفر و که اولاد فاطمه بر شتر بجهت اند هر چند مردم منع میکردند که سادات بسیار اند از عبادت باز خواهند ماند انچنین گفتی بعلت سرت جواب میداد اگر بعلت منیشد نمی نوشتند ما نوشتهٔ آنها را نقل میکنیم تا دم آخر همین کلمه از زبانش جاری میشد انچنین ست در رد آیة المبتدین در تأثر الکرام گفته قوال او موافق مذهب شیخ محی الدین بن عربی ست کذا در باب بست و نهم از فتوحات مکیه بیان نموده و شیخ ابن حجر مکی نیز در صواعق محرقه احادیث و قوال عماد دین باب نقل کرده و مذهب قاضی شهاب الدین جونپوری ملک العلماء نیز همین ست که در کتاب مناقب السادات نگاشته و فقیر هم باین بحث را در رساله سند السعادات بتفصیل نوشته ام انتهی محرر سطور گوید هر چند مذهب قلیل باین جانب رفته و غریق دار بهر حشیش آویخته لکن حق بحث و صدق صرف عدم دلالت ادلهٔ صحیحه بر دعوی ست بلکه براهین و اضحه کتاب و صحیح نیز بر سنت مطهره منادی ست باعلی صوت بر خلاف آن و صدور هیچو دعاوی از علماء و مشائخ مبنی بر غلبهٔ محبت اهل بیت نبوت ست که حب الشیء یعمی و یصم و اگر چنین باشد و سادات مذاهب مختلفه دارند بعض شیعه و بعض خارجی و بعض از غلاة و بعض دیگر بر طریقهٔ دیگر و معهذا بگمان این بحث بی صنعت رو مذکار رخانهٔ دین و دنیا برهم خورد و الله اعلم

شیخ عبدالعزیز بن شیخ حسن بن طاهر دهلوی پدرش او را در صغرسن مرید ساخت و دو نیم ساله گذاشته از عالم رحلت کرد وی فصوص الحکم از حاجی عبدالوهاب بخاری اخذ نمود حضرت حاجی او را عاشق میگفت و فرمود از دنیا نرفتم تا او را مثل خود نکردم خلیفهٔ اکثر خانوادها ست بر سجادهٔ ارشاد بتمکن گشت و عمر با خلائق را سوی حقائق دعوت کرد وقت رحلت در حالت ذوق و شوق از این عالم رفت حافظ خوشحال خان را فرمود که قرآن بخواند چون بآیه نحن اقرب الیه من حبل الورید رسید حالت شوق غلبه کرد باز حافظ آیه هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیئ علیم خواند طرفه ذوقی بهم رسید چون آیه سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین خواند سر در دو دست بر روی شکوی فرود آورد و در سینهٔ فیض گنجینه بر دو جان بجانان تسلیم نمود تا نیف اولیست و چهار رساله ست او را بحر مواج می نامیدند عقلش بر علم غالب بود اکثر بر زبان راندی چنانچه پیمبران را واجب ست اظهار معجزات امت را فرض ست اخفای کرامات چندبار آنحضرت را صلعم بخواب دیده و فوائد حاصل کرده شکستگی نفس بحدی داشت که هر گز خود را اعتبار ننمادی و بر کسی اعتراض نکردی مگر بواسطهٔ غیرت دین وی گفته هر چیزی را خاتمه هست تا حفظ آن کند حافظ دین او بست و هم گفته بنده را تا بدان حق یک گام توان گفت و آن از خود درستان باشد و جمله خود را در سنت نبوی محو کرده بود و اعتقاد و اخلاص با خاندان نبوت زیاده از همه چیز داشت خلفا او همه صاحب لفظ و کرامت شدند بیرام خان خانخانان مشیخ عبدالقادر بدایونی صاحب تاریخ از حاضران مجالس او بودند عبدالقادر میفرماید هر روز بار یافتمی و استفاضهٔ بعضی کتب تصوف نزد شیخ می رفتم او وقائق دست بهم میداد که بچه زبان ذوق آن را بیان نمایم و بطوری از آن کلمات ایشان لذت گرفته ام که بدان از آن گذشت و هنوز حلاوت آن از دل نمیرود در ۹۸۵ وفات کرد قطعهٔ تاریخ اوست

شیخ ادهن معروف بشیخ الاسلام فرزند حاجی سالار قنوجی ست که از کمل اولیا محسوب بود نسب حاجی منتهی میشود بخواجه عثمان هرونی شیخ ادهن از اعاظم خلفا شیخ مبارک نارنولی ست مقتدای عصر و مفتی شهر بود در زهد و تقوی و حفظ شرائع و حل و قائع طلاب ظاهری و باطنی نظیر نداشت ملا محمد خراسانی که از شاگردان رشید ملا احمد جندی بود وقتی که در هندوستان آمد بشاگردی شیخ پیوست وی گفته درویش را کار خلاف شرع آنست که پس از کردن پشیمان شود یعنی چه اکاری کند که بعد ازان پشیمانی حاصل کند شخصی از وی پرسید که فاضلترین طاعات کدام ست گفت ملاحظهٔ ادب در جمیع اوقات ره

شیخ ابوالمعانی بن پسر شیخ ابوالمعالی بلام بن شیخ ادهن مذکور ست کلام الله از بر داشت و از حسن الحانش

دل مستمع میگداخت بصحبت شاهجهان پادشاه رسید ایام رمضان بود فرمود آیتی در حق رمضان المبارک بخوانند
کریمه شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن شروع کردو نوعی بآواز دلفریب خواند که پادشاه را رقتی دست
داد و استدعا اعاده نمود نوبت ثانی در قرارت دیگر خواند پادشاه خیلی محظوظ گشت و قریه در مدد معاش مرحمت
فرمود وی در آخر حیات فرزند خود شیخ صوفی را بجای خود نشاند وی سلسلهٔ خود را بروجه احسن نگاهداشت فرزندش
شیخ عبد الجلیل قدس سره امیر آزاد ادراک نمود رحمهم الله تعالی

مخدوم رکن الدین بلگرامی دانای حقائق کونی و آگهی ست و شناسای رموز بیداردلی و آگاهی کمالات معنوی را
با فضائل صوری فراهم داشت و شکسته دلان در طلب ابومیائی وصل مداوا میکرد برادرزاده و مرید و خلیفه
شیخ الهدیه خیرآبادی ست که مناقب او را مورخان روزگار اجمالا و تفصیلاً گزارش نموده اند و ---
معاصر صاحب سنابل ست

شیخ عبد الصمد بن سید عمر جیلی نسب او بدوازده واسطه بشیخ عبد القادر جیلانی قدس سره منتهی میشود فرقه از پدر
پوشید و اکثری از مشایخ کبار هندوستان را دریافت و برفاقت شیخ سلیم چشتی بسفر حجاز رفت و سعادت زیارت
حرمین محترمین اندوخت و عنان جانب هند عطف نمود و در موضع بجنرمن توابع دهلی طرح اقامت انداخت همه وقت
باوضو مستغرق و مراقب می بود عمر گرامی از صد متجاوز بود در ۱۰۳۶ بنزهتگاه اخروی خرامید

شاه رکن الدین معروف بشاه اتاولی نبیرهٔ مخدوم رکن الدین ست از عقلا مجانین بود صاحب جذبه قوی و
نفس گیراست هرچه بر زبانش میگذشت حکم قضا مبرم داشت همواره در دلق دروشانه مستانه میگشت خوارق
عادات بسیار از و سرزد ابعد سنه ثلاثه بگذشت

سید قاسم اسرار از سادات بخاری الاصل بلگرام ست مرید سید تاج الدین حجره نشین پیر روشنضمیر میخانهٔ عرفان
بود و بارادت طریق و ارادت رحیق اشتغال داشت محمودان بسیار بقدح گردانی او دماغ رسانیدند و دامن از غبار
خودی افشاندند سید تاج الدین فرمود قاسم اسرار مرآة این ملک ست گویم این حرف همچو سخن نظام اولیاست که درباره
شیخ سراج الدین عثمان او دی فرمود عثمان آیینه هندوستان ست تواند بود که معنی این قول آن باشد که کشف اسرار
عالم ملک و ملکوت در هند از وجود مصفای جلای وی حاصل میشود مثل جام جم و آیینه سکندر که بعضی اسرار این عالم
از انها منکشف می شد تا آنکه حضرت حق جل و علا را در هر ملکی و ولایتی از وجود اولیای خود آیینه ایست که جمال
باکمال خود دران آیینه مشاهده میکند و خود را دران مظهر بتجلی خاص جلوه میدهد قاله السید آزاد مجرر سطور گوید عفا الله عنه

همچنان که اقرار وحدت وجود نوعی از بی ادبی ست همچنان قول بوحدت شهود تقریر ملتوی ست احسن بیان لا الله الا الله ست و راه همین شاهراه محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم ؎

حسن غیور او نپسند دشریک را ۔۔۔ آیینه را بدست نگیرد نگار ما ؛

میر شاه لدها قدس سره میفرمود از خاک سید قاسم بوی عرفان می آید و علامه مرحوم میر عبد الجلیل گفته و صاحب سخن بود گویا پرتو سید قاسم انوار بر ساحت احوالش تافته قاسم اسرار گردید آرامگاهش شمس آباد من توابع قنوج ست

سید شریف بن سید عمر از نژاد سید محمد صغری ست تحصیل علمی بخدمت والد خود نمود مرید شیخ ابو الفتح بن شیخ الهدیه خیر آبادی ست از وی خرقهٔ خلافت پوشید از حقائق و معارف حظی وافر برگرفت و دل ببعد اصلی ببست و بیشتر اوقات بمطالعه کتب سلوک و اقوال و احوال صوفیه اشتغال داشت نسخهٔ مرآة المبتدین در احوال مشایخ هند کتابی متوسط مفید نوشت و در جمع کلمات مشایخ کوشش موفور بجا آورد و از راه مضم نفس خود کتاب ابنام نذکور موسوم ساخت میر آزاد گفته شکر الله سعیه

سید کرم الله از احفاد سید محمود اکبر بلگرامی ست بزرگ عمده و عمدهٔ عصر و متخلق باخلاق الهی بود حکومت سهسوان پور کرده در آخر عمر خانه نشین شد و اوقات گرامی بطاعت و ریاضت معمور میداشت در ۱۱۷۸ دل از جهان فانی برگرفت بطبق وصیت او قبر او را باز مین هموار کردند از آثار خیر اوست مسجد در وسط محله میدانپوره

میر سید محمد ترمذی کالپوی اصل ایشان از سادات ترمذ ست آبا کرام او در جالندر از توابع لاهور سکونت داشته اند پدرش میر ابو سعید در کالپی طرح اقامت ریخت وی در عنفوان تحصیل بخدمت شیخ یونس که عالم عامل و محدث کامل بود تلمذ کرد و تا مطول تفتازانی گذرانید و اجازت حدیث فرا گرفت شیخ یونس در حفظ شریعت غرا بسیار میکوشید تشرع استاد در مزاج و هاج ایشان تاثیر تمام کرد و نور متابعت نبوی سرتاپای ایشان فرو گرفت و تتمهٔ کتب تحصیلی قدری پیش مولانا عمر جاجموی و اکثری در حلقه درس شیخ جمال اولیا کوروی گزرانید و در فضیلت سوری رتبهٔ بلند حاصل نمود و هم شیخ جمال در طریقه علیه چشتیه بیعت نمود و اجازت سلاسل دیگر گرفت بعد چندی باکبر آباد رسید التماس طریقه علیه نقشبندیه از میر ابو العلا احراری نمود نزد حضرت امیر باکمال التفات تلقین فرمودند جناب ایشان دو ام دلی بریان و دیدهٔ گریان داشته اند و بست و شش سال از اواخر عمر علی الاتصال صائم بوده اگر عارضه جسمانی لاحق میشد دو او قت شب استعمال میکردند و میفرمودند که صحت و بیماری در دست مشیت باری ست اگر او سبحانه صحت خواسته ست دو او قت شب هم نافع خواهد شد پس چرا لذت صوم را برباد دهم میر آزاد رج گفته که وی

در آخر عمر عیسوی المشهد بوده و در مقام قطبیت کبری متمکن گردیده یعنی چنانچه احیاء اموات از عیسی علیه السلام واقع میشد احیاء قلوب از ایشان واقع شد از مصنفات شریفه تفسیر سورهٔ فاتحه و روائح بعبارت عربی و رساله تحقیق روح و اسرار التوحید و ارشاد السالکین و رسالهٔ فنا و رساله عقائد صوفیه و رساله عمل و معمول و رساله واردات ست در سنهٔ وفات شد رحمه الله تعالے

میر سید احمد بن میر سید محمد کالپوی رح وارث ولایت محمدیه و حامل رایت احمدیه ست از عنفوان نشو و نما فروغ رشد و نور ولایت از جبین همایون میتافت مبدء فیاض تعالی شانه جمال صوری و کمال معنوی هر دو باهم ارزانی داشته ابتداء حال دامن سعی باکتساب دانش صوری بر زدند و از حسامی تا بیضاوی نزد شیخ محمد افضل الهٰ آبادی گذرانیدند و در عمر بست و چهار سالگی بر مسند نشستند و مجلس ارشاد و تلقین گرم ساختند اوسجانه حظی وافر از اعتبار و اشتهار ارزانی فرمود با وصف این دقیقهٔ از دقائق فقر و انکسار فرو نمیگذاشتند پدر را در بارهٔ پسر کمال عنایت بود میفرمود محمد و احمد یکی ست آنجناب میل بسماع تمام داشتند و مجلس سماع می آراستند شیخ محمد افضل از الهٰ آباد نامه و پیام فرستادند که آمدن من محال شد موافقت یاران نتوانم و خلاف یاران هم نتوانم کرد ایشان تاکید طلب داشتند و بعد از قدومشان بهرود موقوف کردند مات رح فی ۱۰۳۴ فرزند ایشان شیخ فضل الله جامع دانش صورت و معنی بودند و بر روش پدر و جد بزرگوار قدمی راسخ داشتند بعد ایشان سلطان ابو سعید فرزند ایشان جانشین پدر شدند صاحب دوام حضور و ذوق و سرور بودند و عرفان تخلص میکردند از نتائج طبع والاست ؎

دیروز که دل رفت ز کاشانهٔ ما — لیلی گویان برون شد از خانهٔ ما
امروز شنیدم انا لیلی میگفت — گلبانگ در گرشنوز دیوانهٔ ما

وفات ایشان در ۱۰۷۱ بوده یرتون الفردوس تاریخ وفات ست بعده سید احمد سعید فرزند ایشان زیب افزای سجادهٔ آبا و کرام و خضر راه سرگشتگان بادیهٔ غرام آمد میر آزاد می نویسند که چون فقیر باراده حجاز فیض طراز از بلگرام برآمد و بر موضع چوره این طرف دریای جمن عبور افتاد صحبت با برکت ایشان را دریافت

شیخ عبد الحفیظ فرشوری بلگرامی در عنفوان شباب از وطن مالوف بدر رخت اطلبی برآمده در کالپی مرید سید میر محمد شد و نعمت فراوان از میر سید احمد فرا گرفت و مثال خلافت و اجازت حاصل نمود نسخه اش این ست چون فقیر حقیر احمد بن محمد شیخت پناه حقائق آگاه شیخ عبد الحفیظ را دید که بجمیع وجوه آراسته ست و بشریعت غرا پیراسته بعد از اتمام مومی الیه سلوک طریقت اجازت داد که هر که خواهد توبه نماید یا طریق حق خواهد با آن شیخت پناه رجوع

آرد بی تامل وبی درنگ اجرا، نفع نماید چنانچه برمعنی عارف شیراز اشارت نموده ؎

اگر شراب خوری جرعهٔ فشان برخاک ‌ ‌ ‌ ازان گناه که نفعی رسد بغیر مباک

خداوند سبحانه مشار الیه را مقبول خویش ومقبول خلق گرداند

سید درگاهی بلگرامی کتب درسی علی الترتیب تحصیل نمود وبخدمت قاضی علیم الله کچندوی فاتحه فراغ خواند واز مراتب قال بمنازل حال افتاد وتادم واپسین بشغل درس ویاد الهی بسر آورد وبعد سنه ۱۱۱۱ از تنگنای امکان بوسعت آباد لامکان شتافت رحمه الله تعالے

میر سید مبارک محدث بلگرامی امام صحیح الاصول والفروع بود وکوس احیای سنت وازالهٔ بدعت می نواخت ودر علوم ظاهری وباطنی یگانه ودر تقوی وطهارت ممتاز زمانه میزیست درعنفوان شباب کمر سعی بتحصیل علم بربست واز بدایت تا نهایت علوم برنهج دقت واتقان تحصیل نمود وبدهلی تشریف برد ومطول بخدمت خواجه خرد فرزند خواجه محمد باقی بالله نقشبندی قدس سره گذرانید واز اول تا آخر بخانه شیخ نورالحق بن شیخ عبدالحق دهلوی سکونت ورزید وعلم حدیث ازان جناب اخذ کرد ودرین فن اشرف مهارتی عالی بهم رسانید وتمام عمر در خدمت کلام نبوی فنا ساخت وبلقب محدث بلند آوازه گشت میرآزاد اورا در مآثر الکرام بقطب المحدثین یاد میکند مرید سلسلهٔ علیهٔ قادریه نودعیت بجناب میر سید عبدالفتاح عسکری احمدآبادی کرد وبوطن خود کرده برسند توکل وقناعت متکی گردید وبقیهٔ عمر گرامی بتدریس علوم سیما حدیث شریف وریاضت ویاد باری عزشانه صرف نمود ودر امر بمعروف ونهی عن المنکر بریچ وتاب مجال نداشت که در حضور اقدس سر موی از جادهٔ شرع متین انحراف نماید وبا آنکه بسیار لطیف طبع نکته سنج لطیفه گو بود مهابتی داشت که زهرهٔ مردم در حضوری آب میشد ومعاش بوضع صفا ونزاکت میگذرانید نشستگاه خاص وپیش مسجد چنان مصفی وپاکیزه میداشت که مونه سیهٔ صافدلان ودیدهٔ پاک بینان توان گفت میرآزاد رح گویا این بیت را از زبان میر گفته باشد ؎

حباب خوش منشم میزیم بوضع صفا ‌ ‌ ‌ زآب صرف بنا کرده اند منزل من

میر طفیل محمد بلگرامی میفرمود روزی شرف خدمت حضرت میر دریافتم برای تمیهٔ وضو برخاسته بود ناگاه بزمین افتاد بسرعت تمام شتافته نزدیک رفتم بعد ساعتی در افاقه آمد کیفیت استفسار کردم بعد مبالغه بسیار فرمود سه روز است که مطلقا از جنس غذا میسر نیامد ودرین سه روز باهیچکس لب اظهار نگشود ودوام نکرد مرا بسیار رقت دست داد فی الفور از انجا بکان خود شتافتم وطعامی شیرین که مرغوب ایشان بود مهیا ساخته حاضر آوردم اول خود بشاشت بسیار ظاهر نمود

و رعایا کرد بعد از ان فرمود بسخنی گویم بشرطیکه شاگردان خاطر نشوید گفتم حضرت بفرمایند فرمود در اصطلاح فقرا اطعام را اشراف گویند هرچند نزد فقها اکل آن جایز نیست و در شرع بعد از سه روز مبیته حلال اما در طریقه فقرا اکل طعام اشراف جایز نیست من چون این حرف شنیدم بی چون وچرا برخاستم و طعام را همراه گرفته از انجا برآمدم و بیرون در زمانی توقف کردم طعام را باز آوردم و عرض کردم که هرگاه بنده طعام را برداشته بردم حضرت را توقع بود که باز خواهم آورد فرمودند گفتم حالا که این طعام بی توقع حضرت آورده ام طعام اشراف نماند حضرت میرا زین تاویل خطی وافر کرد فرمود شما عجب فراستی بکار برده اید و طعام را برغبت تمام تناول فرمود میرا از محله عشیره خود برآمده در میدانی اقامت گزید و رعایا آباد کرد و مسجد و منازل سکونت تعمیر نمود و گرد آبادی سوری محکم از خشت و گچ کشید تا از آسیب دزدان و وحوش و سباع محفوظ باشد و بیشتر قوم حالک آباد کرد که اینها اکثر دیندار نماز خوان میباشند و مقرر کرد که رعایای مسلمین هر پنج وقت در مسجد حاضر شوند و نماز را بجماعت ادا کنند حالکی عذر آورد میرا سبب پرسید گفت چون بنماز می آیم از کار باز میمانم و نقصان در اجرت من راه می یابد پرسید هر روز بقدر وقت نماز چه مقدار نقصان راه می یابد گفت یک پیسه فرمود یک پیسه از ما باید گرفت و نماز باید خواند قبول کرد روزی این حالک در مسجد آمد و طهارت نا کرده بنماز ایستاد میر وحشت کرد که نماز را بی طهارت میخوانی جواب داد که یک پیسه دو کار نمیتوان کرد میر بی اختیار خنده زد و پیسه دیگر برای وضو اضافه فرمود رفته رفته حالک را رغبت دلی در نماز بهم رسید و از تقاضای اجرت درگذشت وفات میر رحمه الله تعالی در ۹۶۱ اتفاق افتاد و میر سجاد فرزندوی صاحب سجاده او شد و نیز عالم عابر فنون و علوم بود و در نهایت خلق و شکستگی میگذراند و تخم عمل صالح در مزرع زندگی می افشاند در ۹۶۱ در ریاض جاودانی آرمید میهمان بهشت میر سجاد تاریخ رحلت اوست محرر سطور تا ب الله علیه گزارش میدارد که انچه از احوال و اوصاف حضرت میر حرر دینجا ذکر یافت بعینها مع شمه زائد حال و وصف پدر والاگهر این بی بهرست و مناسبتی عجیبی میان این هر دو بزرگوار اتفاق افتاده یعنی در صفت علم حدیث و عمل بران و ازالهٔ بدعت و کمال طهارت ظاهر و باطن و تمعیت خاطر و قناعت و توکل و صبر و رضا و تسلیم و تدکیر و نصح خلق و معیشت مصفی و لطافت طبع و بذله و قدرت انشاء و بلاغت املا، و تعمیر مسجد و مکان علحده از وسط شهر و سکونت مومنان در محله و رسیدن ایشان در مسجد پنج وقت از برای جماعت نماز و ارشاد طالبان و هیبت و عظمت و جلال صورت با جمال و دیگر اوصاف فضل و کمال گویا همه یکدیگر بوده اند و برادر دینی و وطنی باهم هستند اینقدر تفاوت بالضرورست که این جزو محقر با خاک برابر مناسبتی بسپهر حضرت میر در اوصاف بی نظیر او ندارد اما از جناب باری آرزو دارد که ببرکات بزرگان

نقشبند و اساتذهٔ ارجمند حدیث پیوندانجام کار را بد در دنیا و آخرت بخیر و خوبی گردد و ما ذلک علی اللہ بعزیز

خواجه عبید اللہ مشهور بخواجه کلان گرامی فرزند خواجه باقی باللہ قدس سرہٗ ست در ۹۰۶ پیدا شد چون وی و برادر خردش خواجه عبد اللہ هنوز در متهای عمر پدر بزرگوار پیرایهٔ هستی پوشیدند خواجه بحضرت مجدد الف ثانی فرمودند امید از حیات کم مانده از احوال اطفال خبردار باید بود هر دو طفل را که در ایام رضاعت بودند در حضور مبارک طلبیده فرمودند توجه باید کرد حضرت مجدد حسب الامر متوجه کردند شبانه که از نامصیف اطفال هویدا گشت خواجه رح در ۱۰۳۱ بعالم قدس خرامید و خواجه کلان بعد وصول سن تمیز اکتساب فضائل صوری و معنوی کرده بپایهٔ کمال و تکمیل برآمد و تذکرهٔ مشایخ مقدار یک لک بیت تالیف کرد و در ۱۰۷۴ بساط هستی بر چید و در مقبرهٔ پدر مدفون گردید محرر سطور در زمان طالب علمی بدهلی بزیارت قبور پر نور ایشان کرد

خواجه عبد اللہ معروف بخواجه خورد از بطن مادر دیگر ست در صورت و سیرت با پدر والاگهر مشابهت تمام داشت قرآن را حفظ کرد و علوم عقلی و نقلی تا آخر باستعداد تمام کسب نمود درس بقدرت میگفت و برخی حواشی بر بعضی کتب درسی تعلیق نمود و در سایهٔ حضرت مجدد جا گرفت و بتفویض خلافت و ارشاد ممتاز گردید و بوضع آزادگی و وارستگی عمر بسر آورد و در ۱۰۷۵ برحمت الهی پیوست

سید مرتضی از اولاد میر عبد الواحد صاحب سنابل ست بس بزرگ عالیشان ذات مقدس منور بود صاحب حسن شمائل و لطف خصائل حافظ کلام مجید شاگرد سید اسمعیل بلگرامی و شیخ یس قنوجی ست و فاتحهٔ فراغ در حلقهٔ درس ملا ابو الوعظ خواند باقتضای اسم شریف خود طلاب ظاهری و باطنی را تربیت فرمود توجه موثر داشت در ۱۱۷۲ جهان فانی را وداع نمود و همدرین سال میر سید احمد بلگرامی رحلت کرد وی از امرا صلحا بود میر آزاد ترجمهٔ او نوشته و پند گیر سید محمد فرزند او پرداخته و گفته در ینمقام باگاهی تمام نظر باید کرد و سرسری نباید گذشت نسبت با درویشان چه نسبتی ست شریف هر کس ادنی نسبتی باین طائفهٔ علیه بهم رساند او را از خاک برداشته بعالم پاک برند و از انجمن عوام مخلوقسرای خواص راه دادند مصداق این معامله سید احمد ست که بادنی ملابست یعنی رحلت کردن جاسید مرتضی قدس سرہ در یکسال همنشینی مقربان بارگاه الهی بلند پایه شد و پسر نه طفل پدر کامیاب گشت سبحان اللہ موافقت سال این گوشه و انمود موافقت حال چه گر شمه داشته باشد تشبه صوری مقلد موسی را با وصف کفر از غرق نجات داد و فیض مصاحبت ماهیت قطره بدل ساخته تاج کرامت بر سر نهاد خوشا سعادتمندانی که سر بفتراک درویشان بسته اند

و کلاه گوشهٔ تاج شاهان شکسته ؎

انچه زر میشود از پرتو آن قلب سیاه ‌ ‌ ‌ کیمیائی ست که در خدمت درویشان ست

انتهی اللهم لا تحرمنا برکاتهم و احشرنا فی زمراتهم

سید شاه حسین علی بن سید احمد سعید کالپوی رح ذکر پدر والا گهر ش پیشتر گذشت میر آزاد بلگرامی رح در علی پور چهره او را دیده بود کما تقدم سال وفاتش ۱۱۹۰ هجریست ماده تاریخ وفات این مصراع باشد ع آواز شد ز غیب که فی جنتی دخل و سید حسین علی بهیت بر دست والد خود کرد و در محل اقامت مع الاستقامت در قریهٔ چهره انداخت انتقال وی رح در ۱۱۹۹ بوده در مدرسهٔ فن شد محقق ماده تاریخ وفات ست فرزندش سید شاه ابو سعید معروف بسید شاه خیرات علی رح در ۱۲۰۱ از عدم بعرصه گاه وجود قدم نهاد آفتاب سیادت اکبر ماده تاریخ ولادت شریفش ست آثار بزرگی از خردی بر روی مبارکش نمایان بود و انوار سیادت از صغر سن از جبین مبین عیان علوم متعارفه و فنون متداوله را اکتساب فرموده باستحقاق فضل و کمال بجای پدر والا قدر بر مسند افادت و سلوک نشست صفت انکسار بروی غالب بود و در خلق و تواضع نظیر خود نداشت اکابر با رهرو از مریدان او بیند مثل حافظ علی رضا بن شاه بوندی بن شاه برکات و سید سلطان عالم و سید صاحب عالم هم ایشان با وی بیعت کردند و هم از پیش وی رح مجاز گردیدند میرزا حسن علی محدث لکهنوی نیز در طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه ابو العلائیه مرید جناب ایشان گردید و هم جناب ایشان از میرزا صاحب سند و اجازت کتب مروجهٔ علم حدیث ستاند رح ما هم غنیمتیم شما هم غنیمت اید + انتقال برکت اشتمال سید خیرات علی رح در ۱۲۰۲ اتفاق افتاد والد مرحوم محمد سطور را با ایشان ملاقات و صحبت بود از ایشان پنج فرزند ماند نذکر سید نور محمد که بعد از پدر عالیقدر سجادهٔ آبا را هم را زیب و زینت بخشیدند و در حسن خلق و لطف و مهمان نوازی با خلق و خشوع و خضوع با خالق آیتی بود و فات ایشان در ۱۲۶۲ رو داد کلا ان کتاب الا برار لفی علیین ماده این وصال ست فرزند بزرگ ایشان سید شاه کاظم علی موصوف بودند بصفات سنا از خلق حسن و اشتغال بذکر و فکر والد مرحوم دختر خواهر خود را در حبالهٔ نکاح ایشان در آورد سطور بارها با ایشان در وطن و هم کذرد و در بهوپال بزخورد پیر فوانی بودند درین نزدیکی در ۱۲۹۵ بجوار رحمت حق آسودند و بالجمله خالی از کیفیت سلوک نبودند و در عسر و یسر بنده پیشانی و لطافت و ظرافت طبع میگذرانیدند رح از اعقاب ایشان سید منظور احمد و سید فضل الله و چهار دختر ماندند برادر خرد ایشان سید حسین احمد مرحوم در ۱۲۸۱ درگذشتند از اخلاف ایشان سید میر اعظم و سید جمال احمد اند اول خویش میر کاظم علی مرحوم و آخر خویش میر تراب علی سرور بوده اند سلمها الله تعالی میر اعظم در مینوالا برادر خرد در بهوپال قیام دارند در تاریخ گوئی سلیقهٔ ایشان بسیار نیکوست سید حسین احمد و الد ماجد ایشان وقت احتضار طبیب را از پیش خود راندند و تلاوت سورهٔ حشر حسب معمول آغاز کردند کیفیت سورهٔ تمام شد

وطرف دیگر ایشان دست بر روگذاشته جان بحق سپرد تاریخ برادر سوم ایشان سید شاه جافر علی [illegible]
فسح الله فی مدتهم و برسیرهٔ قناعت وحفظ طریقهٔ خاندان خود و دیگر اسلاف خویش اند مولوی سید نور احمد فرزند
بزرگ ایشان بسی صالح و وزی استعداد بودند لاسیما در علم ادب و موزونیت طبع رسالهٔ اکسیر فی اصول التفسیر
که از محررسطور است از فارسی بعربی بردند و بر تفسیر فتح البیان فی مقاصد القرآن تقریظ نظم و نثر بدیع نوشته اند
که هم در آخر اکسیر مرقوم و مطبوع گشته و در بهوپال بعهدهٔ نیابت وکالت ریاست ممتاز بودند در لیلهٔ که در عین شباب
هفتدهم ماه مبارک رمضان ۱۲۹۶ هجری رحلت بدار البقا کردند و در سرزمین بهوپال آسوده اند رحمه الله تعالی
ایشان خویش سید کاظم علی مرحوم اند پسر تیمی سید ضیاء الحسن عرف ایشان باشی هستند سید برکت حسن برادر خرد ایشان در ین ریاست
ایدت بر خدمت تحصیلداری یکی از محالات منصوب اند و با سید کاظم علی رشتهٔ خویشی دارند عافاه الله تعالی
فرزند دوم سید شاه خیرات علی قدس سره حضرت سید شاه ظهور محمد رحمه الله تعالی بودند ولادت ایشان در [illegible]
صورت لبست لفظ ظهور محمدی ماده تاریخ سال مذکور ست باقتضای این تاریخ همت ایشان در تقوی و زهد و معرفت
و عبادت بسیار بلند افتاده بود علوم رسمیه و فنون عرفیه را در وطن و لکهنو بخلقه درس مولوی ولی الله و مولوی حیدر
لکهنوی از فضلاء فرنگی محل اکتساب فرمودند و طریقهٔ بیعت از مسند پیر بزرگوار خویش بجا آورده و اجازت یافته گردیدند
و در سفر دهلی کتب علوم دینیه را از فقه و حدیث و جز آن از خدمت شیخ آفاق مولوی محمد اسحق صاحب بحر تحصیل
نمودند و سالیکه شاه عبد العزیز دهلوی و شاه غلام علی مجددی رحمهما الله تعالی رحلت بدار البقا انتقال کرد جناب ایشان رونق بخش
دار العلوم دهلی بودند و در نماز جنازه این بزرگواران شریک ماندند و بعد کتب ستهٔ حدیث را نزد شیخ محمد یعقوب و موطا مالک
و بلوغ المرام و نحو آن از میر احسن صاحب محدث کهنوی شاگرد شاه عبد العزیز دهلوی سند کرده و اجازت سلسلهٔ احادیث
[illegible] فرمودند میل خاطر ایشان بسوی علم حدیث بیشتر بود و در [illegible] بحضرت [illegible] و بعد
حرمین حافظ سید سلطان احمد خویش میر بیرعلی تتوجی مراحل مسافرت پیموده و بعد زیارت و فریضهٔ حج زیارت
مسجد نبوی و مرقد مطهر مصطفوی صلعم چهارده ماه در جوار حرمین شریفین بسر آورده و با کتساب انواع فیوض و برکات
از علماء و مشایخ انجا پرداختند از انجمله قرات صحیحین ست که این هر دو اصل اصیل دین مبین را بشیخ علامه محمد عابد
سندی مدنی شاگرد قاضی القضاة سهیل قطر یمانی امام الائمة محمد بن علی شوکانی رحمهما الله تعالی گذرانیده اند سلسلهٔ

علیه سنت مطهره بهم رسانیده اند

این سعادت بزور بازو نیست ۔ تا نبخشد خدائے بخشنده ۔

چون از حجاز مراجعت بسوی وطن قصد در حفظ اوقات کوشیدند و ساعات عمر مستعار را وقف یاد الٰہی نمودند تا آنکہ کمتر دمی باشد کہ بی ذکر حق انبر آید ؎

ورد زبان و مونس جان ست نام یار یکدم نمیرود کہ مکرر نمی شود

محرر سطور عفا اللہ عنہ وقتی کہ از کانپور بجانب کدورہ رفت و بار یابی ایشان دریافت بخوردہ حضرت ایشان در آن ہنگام از علی پور چورہ تشریف شریف در کدورہ ارزانی داشتہ بودند بکرات زیارت مبارک ایشان دست بہم داد نور آن چہرہ نورانی و پیکر روحانی در نظر میگردد در ۱۳۰۸ھ داعی اجل را لبیک اجابت گفتند و با کمال [illegible] رحمہ اللہ تعالی و بعد از ایشان حافظ سید سلطان احمد کہ فرزند سوم سید خیرات علی رح باشند نیز انتقال کردند ایشان نیز از ذوق و شوق سلوک و مراتب درویشی پیشی تمام داشتند رح فرزند چہارم جناب مبرور رح سید علی احمد بودند کہ بر روش و دودمان کرامت و سیادت خود ماشی گزشتہ اند انتقال ایشان در بلدہ عظیم آباد اتفاق افتاد از اخلاف ایشان سید ریاض مصطفی و سید محمد ہادی بودند کہ از علم و فضل خاندان حصہ وافی و کافی داشتند سید ریاض مصطفی رح با اہل بیت خود کہ دختر سید ظہور محمد قدس سرہ باشد در وبای ہیضہ در ۱۳۱۷ھ بریاض قدس خرامیدند این مصراع مادہ تاریخ وصال ایشان ست ع پیاپی رحمت یزدان بروح ہر دو نازل باد و سید شاہ علی ضامن فرزند ارجمند ایشان درین نزدیکی بر عہدہ نیابت دفتر کل ریاست بہوپال مامور اند و بصفات گزیدہ و خصال حمیدہ و شمائل پسندیدہ معروف و مشہور عافاہم اللہ تعالی و سید محمد ہادی در طلب علم بسوی دہلی برآمدند و ز انوی ادب در تحصیل کمالات بحلقہ درس استاذی و شیخی مفتی محمد صدر الدین خان بہادر صدر الصدور دہلی تہ کردند و فاتحہ فراغ خواندہ در ہمان نزدیکی دست فراغ از آلایش دنیا افشاندند و این واقعہ در ۱۳۰۵ھ ہجری رو داد غفر اللہ لنا و لہم فرزند اکبر ایشان مولوی سید محمد شاگرد مولوی فیض الحسن سہارنپوری و جز ایشان درین نزدیکی از لاہور آمدہ بر خدمت تدریس بمدرسہ عربیہ قصبہ نسیم دہ کہ ریاست بہوپال از طرف دولت بر آنش منصوب اند و شگاہ ایشان در علم عربیت و ادب بسیار خوب ست طبع منظم دارند از جملہ قصائد ایشان یکی قصیدہ بدیعہ عربیہ در آخر تحفہ صدیقیہ در لاہور طبع شدہ و این تحفہ از استاذ مذکور ایشان ست دیگر قصیدہ عربیہ در آخر کتاب الجوائز و الصلات مطبوع گشتہ و برآور خرد ایشان سید محمد یوسف نیز تحصیل کتب متداولہ نمودہ اند و ہنوز بدان اشتغال دارند حماہما اللہ تعالی فرزند پنجم سید شاہ خیرات علی قدس سرہ سید تراب علی مرحوم بودند کہ بدامادی سید محمد دوم بخش قنوجی مختص گشتہ انتقال ایشان تقریبا در ۱۳۱۱ھ بودہ ست دختر نیک اختر ایشان والدہ مولوی سید محمد مذکور باشد و بالجملہ قریہ چورہ موطن و مسکن این اکابر کرام ست

و بلدهٔ کالپی مرقد و تربت این بزرگان عظام مدرسه کالپی که قباب عالیه و مسجد بلند و خانقاه وسیع دارد همگنان
ازین مشایخ در انجا آسوده اند و در جوار رحمت الٰهی بوده رحمهم الله تعالی اجمعین و بارک فی اخلافهم الی یوم الدین
تاریخ مسجد مذکور که در شش عمارت یافته از شیخ محمد افضل الٰ آبادی قدس سره اینچنین ست هر ملک جا و کرسیخ بیخ عیش
و تاریخ مرمت آن که در شش الٰ از دست سید شاه علی رضا صورت پذیرفته خواجه سعد الدین خان بهادر نواب کالپی
چنین بر آورده اند ع فلک دانم زشوقش سجده پیشه +

سید سعد الله بلگرامی مجمع البحرین فقر و فضل بود مرید جد خود سید فیروز ست و شاگرد ملا فیضی سلکن مرد بهره که از
شاگردان شیخ لیسی قنوجی بود و آخر بملا عبد الرحیم که قاضی مراد آباد و عالم کامل و تلمیذ بلا واسطه ملا عبد الحکیم سیالکوٹی
بود پیوست و فاتحه فراغ علوم خواند و بوطن آمده بسند تدریس نشست و مدتها در سرگنت ناگاه و روح جانش بگشت
یکبار از همه پرداخته بحرمین شریفین شتافت و ذخیرهٔ آخرت فراهم آورد و در گجرات احمد آباد منزوی گشت شب
به بیداری و آگاهی میگذرانید و روز بشغل درس و افاده در ۱۱۹۵ شگفته پیشانی بعالم روحانی شتافت آیهٔ کریمه یشرب
من کاس کان مزاجها کافورا تاریخ وفات ست ع

سید لطف الله معروف بشاه لد بلگرامی قدس سره ترجمهٔ والد ایشان سید کرم الله پیشتر گزارش یافت وی
از کمل اولیاء بلگرام و باعث فخر سلف و خلف آنمقام بود لقب وی سید العارفین و سید اولیاست مرشد اسبق
وی شاه اعظم رحمانه در عمر بست و دو سالگی دل از علائق صوری بالکلیه برگرفت و اکثر بلاد هند را سیاحت کرد
و در برهانپور خدمت شاه برهان را دریافت و از صحبت ایشان متمتع فراگرفت بعده در کالپی رسید و دست
ارادت بپیر سید احمد داد حضرت سید را نسبت بآنجناب نظری و عنایتی خاص بود در وقت بیعت فرمودند ماهر دو
یکذاتیم و این بیت بر زبان مبارک آوردند ؎

اینجا ز فیض پیر مغان بزم وصلت ست در پرده دارد دیده گشت نماز را

شاه فضل الله فرموده شراب ناب میخانه سید احمد شاه لد ها نوشید و دیگران در دردی چشیدند در بلگرام هفتاد سال
در گوشهٔ انزوا قدم افشرد و با فاضهٔ انوار معنوی شهر را چراغان کرد طریقهٔ انیقه در تربیت طالبان آن بود که گاهی
بگرسنه کار طالب میساختند و گاهی بریاضت و مجاهده مشغول میکردند و ریاضات شاقه که آدمی را مرمن بسازد نمیفرمودند
و از دلق پوشیدن و مرقع دوختن و خود را در نظر خلق وانمودن منع میکردند و از تامل و کسب معاش که سنت
سنیهٔ انبیاست علیهم السلام باز نمیداشتند میفرمودند مرد آن ست که ظاهرش با معامله خلق متفق باشد و باطنش

دریا دسوای مستغرق وفتوح را ذخیره میساختند و هرچه از غیب می رسید کشاده پیشانی صرف میکردند و خبر فقرا
وارد صادر نمیگرفتند واکثر اوقات خصوص آخر شب بسیر صحرا می آمدند و نمیگذشتند سیر صحرا در کشاشت سرشار آنکه صحرا نسبتی
بمرتبهٔ اطلاق دارد و شهر نسبتی بمرتبهٔ تقیید سخن در کمال خوبی و رنگینی و تکمیل ایراد می فرمودند و هرگاه از حقائق و معارف
سخن میرفت تمام ذوق و شوق از زبان شریف می تراوید و مستمع را حالتی و کیفیتی دست میداد اما بحسب کمالاتی
که بحضور مجالس مستفید شده از آن ارتفاق دارند که کیفیتی و حلاوتی که در مجالس شریف یافته ایم جای دیگر نیافته ایم
و با آنکه سنین عمر از صد تجاوز کرد حالت ذوق و شوق در عنصر مبارک همان تازه بود از انفاس ایشان بست که ایمنی
محل ضرورست یعنی احسن آنست که سر حقیقت در پردهٔ مجاز گفته شود تا از چشم زخم نامحرمان محفوظ ماند ؎

خوشتر آن باشد که سر دلبران ‌ ‌ ‌ گفته آید در حدیث دیگران

ایضاً اسلام عبارت از نفی وجود خویش و اثبات وجود حق ست ایضاً محمد نام تشبیه ست و احمد نام تنزیه ایضاً
شریعت منتهای مردان ست ایضاً شریعت رنگ ست و حقیقت بو چون گل شیخ جامع بحقین آمد بر سایر گلها
تفوق یافت و چون لاله و یاسمن هر کدام منفرد افتاد آن مرتبه نیافت ؎

کناره گرد خطرهای هیکران دارد ‌ ‌ ‌ میانه روزد و جانب نگاهبان دارد

گویم سید جلال اعظم بخاری را که جد اعلای فقیر جامع شریعت و طریقت بود گل شیخ می گفتند گویا از همین آدرس
و نیز جامع بود میان جمال صورت و کمال معنی رحلت ایشان در ۷۳۸ واقع شد آیه مقربون فی جنات النعیم و کریمه
ولهم رزقهم فیها بکرة وعشیا هر دو تاریخ وفات ست میرآزاد در سلسلهٔ علیه چشتیه مرید اوست و فیضها اندوخت
میر عظمت الله ثمرهٔ شجرهٔ اوست خاص الخاص طائفهٔ علیهٔ صوفیه ست و از مشرب وحدت وجود چاشنی بلند داشته
اگرچه ایام زندگانی در ملازمت امرا بسر آورد اما همه وقت جمال بیرنگی در آئینهٔ رنگ دیده ست و غنچهٔ جمعیت از شاخسار
تفرقه چیده و اصل طریقهٔ پدرش همین ست که ظاهر با عوام باشد و باطن مماثل خواص انبیاء علیهم السلام که اخص الخواص اند
اشبه بعوام بوده اند و بطور سائر الناس بسر برده و کسانیکه جادهٔ کمال متابعت می پیمایند همین رویه مستقیم را پیمایند
مینمایند شناخت مردان آهن کار هر کس نیست صاحب بصیرتی باید که محقق را در لباس مقلد دریابد عوام از نقصان
حس در غلط افتند و ایشان را از جنس خود شناسند نعم ما راعتقاد عوام بر امتیاز و وضعیت شخصی را که وضع او از وضع
سائر الناس ممتاز باشد ولی پندارند و سررشتهٔ اعتقاد بدست آرند ضعن ما هذا الرسول یاکل الطعام ویمشی فی
الاسواق شاهد حال ست و خطاب او یکون لک بیت من زخرف او ترقی فی السماء مصداق این مقال حضرت

می‌دانستم که می‌بینید که انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات در بسیاری از احکام در رنگ عوام زندگانی می‌نمایند
و در معاشرت با خلق و با اهل و عیال مثل ایشان معامله می‌فرمایند اخبار حسن معاشرت خیر البشر با اهل و عیال خود مشهور است
و روزی نقبیل امین میفرمود و با انبساط تمام با ایشان معاشرت می‌نمود یکی گفت ای رسول خدا من یازده پسر دارم
هرگز نبوسیدم یکی را! فرمود از رحمت حق تعالی بر بندهای رحیم خود عطا میفرماید و چون احمق خواص در بعضی
اوصاف بعوام مشارکت دارند اگرچه شرکت باعتبار صورت باشد ناچار عوام از تارسائی خود از کمالات ایشان
قلیل النصیب اند و ایشان را در ربقهٔ خود پنداشته می‌کنند و آنکه در اوصاف و شمائل از ایشان جدا بود او را میگویند
و بزرگ میدانند از اینجاست که اوصاف و اخلاق اولیا که از اوصاف و اخلاق ایشان جداست بهتر میدانند
از این اوصاف و اخلاق ایشان که شبه باخلاق ایشان است اگرچه آن اخلاق در انبیا موجود بود نقل کرده اند
از اینجا گفته شد که چون انبیا در میان ایشان می‌بودند و خبر موت بایشان میرسید هیچ تغیری در ایشان راه نمی‌یافت
و میگفتند که بچه مرده است چون فرزند سید البشر ابراهیم نام فوت کرد حضرت پیغمبر صلعم بروی
گریه کرد و فرمود که چشم گریان است و دل اندوهناک و ما نمی‌گوئیم الا آنچه موجب رضای حق تعالی باشد
گریه شکل بهتر است یا سیلان دموع عوام کالانعام؟ عاقل اول بهتر است و آنرا بی تعلقی میدانند و ثانی را عین تعلق و
گرفتاری چون اینطور نباشد بنا بر عرض معتقد تمام السوء و چون این وارد از آزمایش و ابتلاست عوام اشتباه
ساختن و در شبهه انداختن بهتر نیست و کفایت است اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلا
وارزقنا اجتنابه بحرمة سید البشر علیه وعلی آله واصحابه من الصلوات افضلها ومن التسلیمات
اکملها انتهی کلام المجد رح و باجمله میرعظمت الله خوش صحبت بنیده وضع مقبول دلها بود و در کمال حسن خلق
و تهذیب آداب میزیست در تصوف رسائل دلپذیر پرداخته اند و شعر بیشتر موحدانه ادا ساخته تخلص ایشان
بیخبر است و فی الواقع باخبر بیخبر بود خوب بطور راه جذبی و حلاوتی که در سخن ایشان دست میدهد در کلام دیگر اهل سخن
کمتر بدست می آید در شمع انجمن برخی از اشعار ایشان قلمی گردیده همه معرفت پر معرفت ست و تمام حکمت در حکمت
وفات ایشان در دهلی در ۱۱۸۵ بوده وقت احتضار پرسیدند اگر حکم شود نعشش را ببلگرام روانه کنیم و اگر در این شهر مکانی
اختیار افتاده اشارت فرمائید فرمود این مشت خاک را هر جا خواهید ببرید بتابید قبر ایشان در جوار نظام اولیاست
سید نور الله مرقده برادر صغیر اهیانی شاه لدهاست قدس سرهما صاحب دل بریان و دیده گریان خداوند دوست دنیا
دشمن ابتدا حال در طلب علم دامن بر زد و بخدمت شیخ ابو الفتح ساکن نیوتنی فاتحه فراغ خواند و بدهلی رفت و

متکاف شد سند یومیه و اراضی معاش را بخدمت آورد ند پاره کرد مرید برادر خود سید العارفین بهمت ریاضات شاقه فوق الطاقه کشید و حالت عجبی بهم رساند شبها چشم کم برهم میزد و اکثر اوقات میگریست گاهی در رکوع و گاهی در سجود شب را صبح کردی و مصداق حدیث شریف حتی تقرحت قدماه مشاهده شدی اکثر بدیوانگی میزد و بیطاقتیها میکرد و گریبان چاک میگشت زر و سیم در دست نگرفتی هیچ وقت در این مرد ار دست دست آلوده باین جایز نیست از بس تشریع لوای احتساب بر دوش داشت شبی نماز تراویح بجماعت نخواند امام بر سر این آیه رسید فلیضحکوا قلیلا ولیبکوا کثیرا در عین نماز بیهوش افتاد و تا چند روز از گریه نیاسود در آخر عمر قرآن یاد کردن گرفت بست و پنج جزو یاد کرده بود که درین اثنا رهسپر دو قدم او از کثرت قیام شبها آماسید و همان عارضه قدم از این عالم بیرون گذاشت و در ۱۰۳۲ بمرد بشر اکم الیوم جنات تاریخ وفات است

سید محمدی بن سید بدیع الدین بلگرامی در صغر سن کلام الله را از بر کرد و کتب درسی مرتب گزرانید و مرید شاه لدها شد و جاده سلوک بقدم آگهی در نوردید و مبدء را بمنتهی رسانید باشاه عالم بادشاه بسر می برد بسیار عالی مشرب بلند حوصله بود و قوت باطن بدرجه کمال داشت در ۱۰۳۳ بگذشت لفظ رضوان الله تاریخ رحلت است

سید برکت الله بن سید اویس ملقب بصاحب البرکات از نژاد صاحب سنابل ست شاهبازی ست آشیانش سدرة المنتهی یکه تازی ست میدانش سموات علی شعشعه ولایت از جبینش پیدا و جبروت فقر از ناصیه اش هویدا مدة العمر بر آستان خالق گذاشت و قدم بر در مخلوق نفرسود امیر و فقیر فرش آستانش بودند و گوی سعادت عرصه علوی و سفلی می ربودند مرید سید مرتضی ست اما از مبادی عمر شباب تا آخر ایام کهولت صحبت شاه لدها لازم گرفت و عمیق استعدادش بفروغ باطن پیر رنگ کمال پذیرفت و سند خلافت و اجازت اخذ نمود و هم از شاه فضل الله لاپوری تیمنا و تبرکا سند اجازت و خلافت ستاند و در ما رهره توطن گرفت همیشه دست ایثار کشاده میداشت و ذخائر شوبات اخروی فراهم می آورد صاحب لفظ و شعر ست و رسائل دارد در حقائق عظیم الهدی تاریخ ولادت ست روز عاشورا ۹۴۲ عنان از عالم سفلی تافت و بگلگشت فردوس اعلی شتافت هفتاد و دو سال بزیست رحمت آل محمد فرزندان او بود و ظل رافت پدر تربیت یافت و خرقه خلافت پوشید در ما رهره بعد پدر کوس مشیخت مینواخت و حمای شریعت بجد تمام نگاهبانی میکرد و در ازالۀ امراض قلبی مسیحائی داشت و سرگشتگان وادی شوق را از تلوین تمکین می آورد و باتباع سنت سنیه نبوی تیر غوب می انداخت در ۱۰۶۴ در زمزمکدۀ قدس خرامید

سید نجات الله معروف بشاه میان بن سید برکت الله مذکور ست خلیفه شاه لدها ست آوارگان طرق کثرت را

بدایرهٔ وحدت میکشید و در احیای قلوب فیض مسیحائی داشت و با دل شکستگان بلطفش کار مومیائی میکرد بقلمش شعر نیک میرسید و اوقات را بتلاوت قرآن و مطالعهٔ کتب حدیث و تصوف و حق پرستی معمور میداشت در سنهٔ ۱۱۱۵ و امین از غبار هستی برچید صاحب البرکات در بعض رسائل خود موعظتی بهر دو فرزند ارجمند خود قلمی نموده اند هر دو برادر بمفهوم آیهٔ کریمه و تعیها اذن واعیه بران کاربستند و بتوفیقات ربانی و تاییدات یزدانی فائز گشتند عبارت موعظت بانتخاب در اینجا نقل کرده میشود آل محمد نجات الله سلامت باشند این چند کلمه نصیحت نوشته شده بران عمل نمایند و این رساله را همواره با خود دارند باید که مشغول بیاد الهی باشند و بکتب فقه و سلوک الفت نمایند و از مقام خود ها جنبش ننمایند و بخانهٔ مخلوق و مردم دنیا نروند و بدین عالمی که دلی داشته باشد یا آنکه ظاهرش بدین آراسته باشد البته البته نروند و دیدن او را سعادت کونین دانند و بهیچ کاری و مطلبی بحاکم و بکسی رجوع نکنند که سازندهٔ کارها کارساز است و جسبهٔ الله برای کار خلق با هر کس تملق و لجاجت ننمایند که باعث ثواب ست روزی حاکمی با این عاجز برای کاری مخالفت کرد در گذر کرده شد اکثر عزیزان با او ملتجی شدند قبول نکرد و گفت اگر فلانی بمن رقعه نویسد از این کار و انکار بگذرم عزیزان باین محتاج الی الله تقاضای رقعه نوشتن بکد و جهد پیش کردند ناچار این بیت نوشته شد ؎

آنکه رخسار ترا رنگ گل و نسرین داد ‌ ‌ ‌ صبر و آرام تواند بمن مسکین داد

خواند و باز آمد و موافقت نمود بهر حال دریاد او باشند و بهر آن نفرد الی الله و لا تقنطوا من رحمة الله و توکلوا علی الله بر دل و جان و زبان جاری دارند و طریقهٔ ظاهر را با سلوب لارد و الاکد پیش سازند و شعار دین را هر چه تقید و تکلف کرده اند در یغ نکنند جاهد و افی الله جهاد اکبر همین ست که خود را آرام ندهند تا که آرام نیابند محاربه با نفس کنند و بحکمه رجوع نشوند و بر خلق هرگز اعتماد نکنند و با ینها محتاج نشوند ؎

باغ مرا چه حاجت سرو و صنوبرست ‌ ‌ ‌ شمشاد خانه پرور ما از که کمترست

نصیحتی کنمت یاد گیر و در عمل آر ‌ ‌ ‌ که این حدیث ز پیر طریقتم یاد ست

مجو درستی عهد از جهان سست نهاد ‌ ‌ ‌ که این عجوزه عروس هزار داماد ست

المقصود علم و عمل پیش گیرند و بران مغرور نشوند و آرزوی آن کنند که چشم گریان و دل بریان و عمل خالص و اجابت دعا و رفاقت درویشان و مسکن مسجد و آه دردناک و اختفای حال از مدد الهی و فیض عالم پناهی میسر شود آمین همدمی بودم که دل با من عتاب کرد و جانم پیچتاب نمود مطابق قول مشهور که خود نصیحت دیگر از نصیحت ای ناصحان

موحیت سفید شد و دلت همچنان بسیاه ست ظاهرت آراسته و باطنت تباه پس کار خود بنشین و بر حال خود غم و الم نمای کدام حسنه از تو سر زده که دیگری را بمنصبت پیش می آئی و کدام حمیده را سر انجام داده که دیگری را ارشاد میفرمائی

نفس کن و وقت از دست مده ؎

بنشین پس کار و دیده بر دوز ۔ از نار فراق خود همی سوز

این گندم نمائی و جو فروشی تا چند آنچنان باش که مینمائی و آنچنان نمائی که می باشی چون نیک نگریستم از ان هم بترم

که دل گفت آه صد آه ؎

وقت عزیز رفت بیا تا قضا کنیم ۔ عمری که بی حضور صراحی و جام رفت

بس کردم تو بخود نمودم خموش گشتم بهوش و خروش آمده بودم باز بهوش رسیدم یخرج الحی من المیت بمنه و کرمه

انتهی گویم از رقت و برکتی که درین کلام صاحب البرکات ست و ذوقی و شوقی که درین کلمات قدسی سمات ست بیرون

از حد بیان ست تا کسیکه چاشنی اتباع شریعت و اقتدا طریقت دارد و صاحب حال باشد او را دیدن و شنیدن

آن چه فیضها که بدل و جان از ان نگذرد من بیچاره نیز دو فرزند عزیز دارم ابو الخیر و ابو النصر امیدوارم که چون

بمطالعه این کتاب سعادت اندوز ند نیابة و خلافة از صاحب البرکات این نصائح ارجمند را از من بگوش جان دارند

و تا دست رس بوجب آن کار بندگردند اگر چه عبارت آخر این موعظه از صاحب وعظ مجاز ست و از من حقیقت اما

از رحمت رحمن رحیم یم بنده و اثیم را نا امید وار نباید بود که گوینده گفته ست ؎

داد حق را قابلیت شرط نیست ۔ بلکه شرط قابلیت داد اوست

سید محب الله بلگرامی از احفاد سید محمود اکبرست در عنفوان جوانی ذوق حفظ کلام ربانی بهم رسانید بر بالاخانهٔ حویلی

خود نشسته در مدت شش ماه قرآن را یاد کرد و تا این مدت گاهی از انجا فرود نیامد و رداء ورع و تقوی بر دوش

گرفت و خود را بفتراک ارادت سید العارفین بست و کتان هستی بمهتاب فنا داده در انوار سرمدی مستهلک گردید ؎

حریر شعلهٔ ما را آب می بافند ۔ کتان ما بشب مهتاب می بافند

سر حال خود شعار خود ساخت بشابه که هیچکس او را ازین طائفه نمیدانست صورة درزی سپاهی و معنی در یاد الهی

درسته هزار و صد و هم بمرگ اختیاری بمرد لباس سفید در بر کرد و بلبذ فراغ تلاوت بالای کت آمده و چادری بر خود کشیده

بخواب رفت و جان بحق سپرد ۔

سید عین الدین از نسبا صاحب سنابل ست در مبادی شعور کلام الله را یاد گرفت و در عنفوان شباب

میل حق جولی بهمرسانده و عقبه عایشاه لدها را ملتزم گردیده و بعد کشف بربان شرف بعیت دریافت و در بوته رضیت گداخته طلای خالص برآمده و شوق ذکر قلبی بجانی رسانده که شبها چون می غنود از دل او اسم جلاله با واز بلند ورد می شنید از ابتدا عمر تا انتها در گوشهٔ قناعت قدم افشرده و بمزروع زمین تبعیتی که بطریق وراثت رسیده بود اکتفا کرده بسر می برد و باشتغال امور مکرمی پرداخت و فاتش بعد سنه ۱۰۰۰ بوده

سید لطف الله معروف بخجه دمیر برادر عینی سید محب الله مذکور است اگرچه ظاهر حال بملازمت امرا می پرداخت اما فی الحقیقه شمع خلوت در انجمن می افروخت خطی را فراز ثروت صوری داشت و دوام همت برانجاح مطالب مستمندان صرف میکرد بی تصنع تشریف مروت و احسان برقامت او دوخته بودند و کوشش بلیغ در صلاح و تقوی داشت گاهی نماز تهجد فوت نکرد و بجمعیت ظاهر و باطن روزگار بسر آورد در ۱۰۳۲ از دهلی بلگرام می آمد قضا را بین سکندره و قنوج قطاع الطریق ریخته زخمهای کاری رسانیده بعد از یک هفته سافر موت احمر چشید کریمه رضوا عنه تاریخ ست ۰ سلیم از دست بیداد که نالم ۰ بکشت مارگزا رشکر افتاد ۰

شیخ محمد سلیم در بدو حال چندی قاضی بلگرام بود آخر باقتضا علو همت خود را کنار کشید و مرید شاه لدها شد و در ۱۰۱۲ در سلک منتظم من قضی نحبه منتظم گردید کریم دیندی الدین الحسنی الحسینی تاریخ رحلت است

شیخ محمد حافظ برادر زاده شیخ محمد سلیم ست بانایت مکرم و مقبل میزیست اکابر و اصاغر شهر او را احترام تقدیم میرسانیدند حافظ قرآن و عالم و شاگرد قاضی علیم الدین کچهروی اود در زمرهٔ متعددان باتمیاز برآمد و خط نسخ و نستعلیق در جودت می نوشت چون عمر او منصب قضا با و سپردند بنا بر ضرورت وقت تشبث نمود دل بیار دست بکار داشت و متاع دنیا را در میزان اعتبار نمی سنجید و زر و سیم در دست نمیگرفت آخر حال سر بخط ارادت شاه لدها گذاشت و مجل حال بهمرداغ عشق مزین یافت بسیار خوش صحبت بود و سراپا ذوق و شوق مجسم اشعار را مستانه میخواند و اهتزاز میکرد و میگریست سید محمد بن میر عبد الجلیل میگوید روزی از سر راه خانهٔ وی میگذشتم او بربلندی استاده بود سلام کردم و خواستم که بگذرم آواز داد ایستاده باشید و بیتی از میرزا صائب گوش کنید ۰

ساعد سیمین او را تا کلیم الله دید ۰ نسخهٔ افسوس شد دستی که در اعجاز داشت ۰

و حالتی در ایشان مشاهده افتاد که در من تاثیر کرد و نیز گفت روزی بخانهٔ قاضی رفتم بنشاست بسیار نمود و گفت ابیات امانت پدر خود بگیرید و این غزل امیر خسرو علیه الرحمه را که از والد ماجدم شنیده بود خواندن گرفت بذوقی و کیفیتی که بزبان قال تعبیر نتوان کرد ۰

یار قبا چست کرد رخش بمیدان برید | این سر و آن سر کمان در خم چوگان برید
غمزه زن مارسید ساخته دارید جان | یوسف ما باز گشت مژده بکنعان برید
مست خراب مرا حاجت نقل ست اگر | این جگر خام سوز را بنمکدان برید
نیست دلی چون منی در خور شاهین شاه | پاره مرداری را بر سگ دربان برید
بر دو رخ از خون نوشت حسرت دلخسته حال | وه زدل مانده ام قصه بسلطان برید

در سنه ۱۲۰۱ از رحلت کرد رحمة الله تعالی

شاه رحمت الله بلگرامی وی سلطان العاشقین و برهان العارفین ست بحضور بود از عنفوان شعور او را در طلب نعل در آتش کرد خانمان ترک داده ساغر عرفان نوش کرد و مستانه در نهایات الوصال خرامید و طریق آزادگی و گذشتگی پیش گرفت سالتمام بیک چادر و کلاه و جامه اکتفا کرده در کنج مسجد مسکن گرفت و از حطام دنیا زنده برنداشت و گاهی لب بسوال نیالود هیچ چیز با هیچکس نگشود و با بقای حال و شرب سکر و سقی بر صحو غالب بود آخر حالت اطمینان بهمرسانید مرید نمیگرفت میگفت پیش ما مریدی و پیری محبت ست عزیزی چون بمجد شد گفت مقصد از ارادت چیست اگر این ست که فردای قیامت بکار شما آید از دو حال خالی نیست دران روز کلمه من نافذ هست یا نیست در صورت ثانی مرید شدن بیفایده و در صورت اول ما و شما آشنا ایم هیچ باشد که آشنا با دوست قدمت از خدمت آشنا خود را معذور دارد رغبت بمظاهر صور بیشتر داشت تخصیص حسن انسان نبود بلکه هر شی که در نظر او خوش می نمود فریفته او میگشت و میگفت سر شوق من سلامت هر جا نظری افگنم تمام حسن بنظر می آید اگر انسانی منظور میشد تنها بمنظور نمی نشست تا ثانی حاضر نمی بود مردم شهر فریفته آزادمنشی او بودند و او آیینه وار همه کس را بیک نگاه میدید هر کس میدانست بر من مهربان ترست تمنای مرگ بسیار داشت و هاذم اللذات را اکثر یاد میکرد طفلی را نزد او آوردند که این یتیم ست در حق او دعای بکنید فرمود این طفل یتیم نیست چرا که فراست و عقل صحیح دارد یتیم کسی ست که اینها نداشته باشد در نفس واپسین دو سه مرتبه لفظ حق بر زبان آورد در وقت انحضار سید عبدالوهاب بلگرامی پرسید چه حال دارید این بیت فرو خواند ؎

مست ذوق عرفیم کز نغمه توحید تو | لذت آوازه در کام جهان انداخته

مشمول رحمت الله تاریخ رحلت ست که در سنه ۱۲۰۱ بوده

سید محمدی بلگرامی سیاحت بسیار کرده و بصحبت خیلی از صاحبدلان رسیده فیضها گرد آورده و سالها در ریاضت

تن شکن جان پرور کشیده در علم دعوت و تکسیر و جفر ید طولی داشت مرید شاه لدهاست تا مرید شد طرفه حالتی و کیفیتی بهم ساند برق واسوختگی در خرمن افتاد دنیا و مافیها را پشت پازد و فرزند و یار و آشنا از همه بیگانه گشت و دوام با دای صلوة و نوافل و اوراد اشتغال گرفت و خود را در انوار سرمدی محو ساخت غلبه جذبات بجای رسید که باندک آهنگ نغمه از خود میرفت و قلق و اضطراب میکرد و از صداهای سوزون بیخودی دست میداد

و مضمون این شعر معاینه می شد ؎

کسانیکه یزدان پرستی کنند — بآواز دولاب مستی کنند

و صبح تا شام نالهای دلسوز و صیحهای جانگداز میکشید و ساعتی نمی آسود ؎

صبحی بنال راه فلک بر بسته اند — هر چند دیر آمده دیر بسته اند

در اوا خر عمر عازم حج مصمم داشت غالب آنکه خود را در راه مرمین شریفین باخت و این سانحه در ۱۱۴۱ رو داد

سید غلام مصطفی برادر زاده شاه لدهاست و از خواص مریدان وی صاحب مشرب عالی بود و فقر و درویشی دوالا داشت و در کمال حسن خلق و تواضع می زیست طریق ریاضت و مجاهده پیش گرفت و قدم بر سلم کمالی گذاشته بدرجهٔ تکمیل برآمد و همیشه بشیوهٔ سپاهگری کسب معاش ضروری میکرد و تعلل و اثر دون نزده شبدیز میر فی الحد جولان میداد در سواد احمد آباد گجرات در جنگی صعب جرعهٔ شهادت چشید و در سلک احیاء عند ربهم یرزقون منتظم گردید و این واقعه در ۱۱۴۳ رو داد بعد از محاربه هر چند تفحص کردند اثری از جسد او گل نکرد وی پیش از شهادت رباعی گفته بود و از حال آینده اخبار نموده ؎

در خلوت ما ورای ما یاری نیست — یعنی که بفرش و عرش اغیاری نیست

ما روح مجردیم ز الایش مرگ ؛ — ما را بجنازه و کفن کاری نیست

سید قادری بن سید ضیاء الله واسطی بلگرامی قادری الاسم و الطریقه صاحب عرفان کاشف الحقیقه بود شان شریعت غرا را نهایت اعتنا میکرد حافظ قرآن بود و عالم کامل شاگرد شیخ غلام نقشبند لکهنویست سه نوبت مناسک حج ادا کرد و بزیارت طیبه طیبه مستعد گردید کربلا و بغداد را سیاحت کرده و از سید یس حموی خرقه و خلافت گرفته و سند صحاح ستة و سائر مقروات از مولانا سلطان بن ناصر خابوری اخذ کرد اسانید اجازت هر کدام مفصل و اسامی کتب در ثبت او مسطور ست القصه با فراوان برکات بهند رجوع کرد و چندی در دهلی بهدایت و ارشاد طالبان مشغول گردید و عاقبة الامر بلگرام آمد و خلوت گزید جز اوقات نماز کم از خانه برمی آمد صلوات خمسه در مسجد جامع

محله اداسیکر دوامت مینمود و بالحان دلپذیر قرآن میخواند در ۱۱۴۵ھ در جوار رحمت آسودان للتمتع جنات تاریخ جلست
سید مرتضی صاحب تاج العروس شرح قاموس که ترجمهٔ او در ابجد العلوم نوشته ایم فرزند سید محمد بن سید قادری مذکور ست
میر آزاد او را در مآثر الکرام بنام سید محمد متقدی یاد کرده و گفته کتب عربی تحصیل کرده و در حداثت سن توفیق زیارت
حرمین شریفین یافته در ۱۱۶۴ھ باین سعادت فائز گشته و در اماکن متبرکه علم حدیث تحصیل کرده درین ایام در زبید یمن
اقامت دارد و نزد شیخ عبد الخالق زبیدی فن حدیث سند میکند حق تعالی در عمر او بیفزاید و ترقیات دینی کرامت
نماید انتهی گویم وی شاگرد شاه ولی الله محدث دهلوی نیز هست در ثبتی که بقلم او دیده ام نوشته حضرت بمنزله
في دهلي وفات او در مصر قاهره بود همه او را از زبیدی مصری دانند و هیچکس نمی شناسد که وی از بلگرام قنوج ست علماء هند
کمتر کسی باین علم و فضل در فقه و لغت و جز آن سر برآورده و شهرت و قبول یافته باشد چنانکه حق تعالے
بوی عطا فرمود رحمه الله تعالے

میر طفیل محمد اصلش از ترولی ست دانشمند کامل و عالم عامل ست از ریعان شعور طریقهٔ ترک و تجرید و انقطاع از
علائق دنیوی قاطبة اختیار کرده و سبق بخدمت سید حسن سوانح خوانده و بسید مرتضی و دیگر فضلا آن عصر تلمذ نموده
در طلبهٔ علم بجودت طبع و قوت مطالعه و مباحثه اشتهار داشت و بعد از تکمیل تحصیل در بلگرام طرح اقامت نخیت و قریب
نیّ سال تا دم واپسین در دیوانخانه میر عبد الجلیل سکونت ورزید و بسیار بوضع لطافت و زاکت و تمکین و وقار زندگانی
کرد زبانی لطیف و بیانی شیرین داشت و در متانت عقل و رزانت رای و ظرافت طبع مستثنی میزیست قریب
هفتاد سال بهسند تدریس با حیاء علوم پرداخت و عالم عالم طلبه را از حضیض شاگردی باوج استادی رسانید میر آزاد
بلگرامی تلمیذ رشید اوست و او را باستاذ المحققین یاد میکند وی گفته شکست نفس معراج انسان ست میفرمود حرف
خاصی از عامی شنیده ام که هیچ وقت از خاطر نمیرود در دهلی از کوچه میگذشتم جمعی کثیر از کنّاسان بتقریب طوی کناسی
در مکان مجتمع بودند و باد فروشی شاخوانی این قوم میکرد یک کلمه او در دل من موثر افتاد حاصل کلامش اینکه شما بهترین
مردم اید در آخرت زیرا که در میزان قیامت هیچ عمل ثقیل تر از شکست نفس نیست و این وصف در شما بمرتبهٔ اتم یافت میشود فرمود
شخصی حاکم بلگرام بود و فی الجمله مناسبتی بعلم داشت روزی از من سوال کرد که معنی فرض کفایه بفهم من نمیرسد که اگر یکی فعل را
بجا آورد همه بری الذمه میشوند و الا همه آثم گفتم این خود ظاهر ست مثلا شما بر سر قریه میروید اگر یکی از اهل قریه آمده اظهار
اطاعت کرد همه مامون میشوند و الا همه ماخوذ آنجناب در ۱۱۵۱ھ انجمن روحانیان برافروخت میر آزاد می فرماید که
چنانکه ابو الطفیل صحابی رضی الله عنه آخر جمیع صحابه روی زمین ست که در ۱۰۰ سنه در مکهٔ معظمه از این عالم رو بعالم قدس آورد

قال الشیخ محمد معین الموزع بالسید الشهیر بالهندی فی شرح فوز الاصاحب فی ترجمة السید المرتضی الزبیدی ولد سنة ۱۱۴۵ھ خمس و اربعین ومائة والف قال وما رایت بخطه تاریخا بعد هذا التاریخ

وقد وجدت بخط السید المرتضی نفسه ما نصه ولدت بمدینة بلگرام فی یوم الاثنین ثانی عشر شهر رجب سنة ۱۱۴۵ھ

فی ترجمة السید المرتضی نفسه ما نصه ولدت بمدینة بلگرام فی یوم الاثنین ثانی عشر شهر رجب سنة ۱۱۴۵ھ

فی ترجمة السید المرتضی نفسه ما نصه ولدت بمدینة بلگرام فی یوم الاثنین ثانی عشر شهر رجب سنة ۱۱۴۵ھ

آنجناب آخر علماء سلف بلگرام ست که از دار فانی بریاض جاودانی انتقال نمود انتهی آزاد رح قصیده دارد در شان او که مطلع آن این ست ؎

یا للاحبة سار وا فی التباشیر　　فاسوح یومی کاحداق الیعافیر

شاه عبدالرزاق ساکن بانسه قدس سره ابتدا بحال بنوکری پیشگی کسب معاش میکرد آخر ترک داده عمری در سیاحت گذرانید و در نواحی گجرات احمد آباد شرف خدمت شاه عبدالصمد خدانما دریافت و حلقهٔ ارادت در گوش کشید و بمقصد اعلی فائز شد و بوطن مالوف برگشت و دوام لباس بطور اهل دنیا می پوشید و بشغل زراعت کسب قوت حلال میکرد چون برهانی ساطع داشت وضیع و شریف منقاد شدند علماء و فضلا غاشیهٔ ارادت بردوش کشیدند و با آنکه امی محض بود آیات قرآنی را از برخوانده نوعی تفسیر میکرد و حقائق و معارف بیان میفرمود که دانشمندان را حیرت دست میداد وفاتش در ۱۱۲۶ واقع شد

سید غلام علی بن سید نوح بگرامی متخلص بآزاد حسینی واسطی حنفی مذهب چشتی مشرب در ۱۱۱۶ لباس هستی پوشید و در ایام آگاهی سر رشتهٔ تحصیل علم بدست آورد و کتب درسی از بدایت تا نهایت در حلقهٔ درس سید طفیل محمد مذکور طاب ثراه مرتب گزرانید و لغت و حدیث و تفسیر نحوی و فنون ادب از خدمت جد خود سید عبدالجلیل اخذ نمود و عروض و قافیه و بعض فنون ادب از سید محمد خال خود تلمذ کرد و در ۱۱۳۵ شرف بیعت شاه لدها قدس سره اندوخت و در ۱۱۴۱ بارادهٔ حج برآمد و در مدینهٔ منوره بخدمت شیخ محمد حیات سندی سند قراءت صحیح بخاری و اجازت صحاح ستهٔ و سائر مقروآت فراگرفت این سند بقلم مجیز نزد محرر سطور موجود ست و در مکهٔ معظمه صحبت شیخ عبدالوهاب طنطاوی مصری دریافت و برخی از فوائد علمی کسب نمود طنطاوی سرآمد علماء عصر و نزیل مکهٔ معظمه بود در ۱۱۵۳ بجنة الماوی خرامید وی نظم عربی ایشان را بسیار تحسین کرد و آزاد تخلص شیخ و معنی آزاد فصید فرمود سیدی انت من عتقاء الله میرآزاد میفرماید من ازین نفس مبارک حضرت شیخ که در حق این سراپا گرفتار سرزده امیدواریها دارم انتهی گویم جناب آزاد را استاذ مژدهٔ آزادگی داد و صدیق اکبر را حضرت رسول خدا صلعم عتیق لقب بخشید چون من گناهگار را سیر آگوزار بهنام آن خلیفهٔ پیغمبر مختار م امیدها دارم که مرا هم ببرکت آن نام و لقب از آتش دوزخ برهانند ؎

فی الجملہ نسبتی بتو کافی بود مرا　　بلبل همین که قافیه گل شود بس ست

الحاصل جناب آزاد بعد از حج و زیارت وارد اورنگ آباد گردید و در تکیهٔ شاه مسافر نقشبندی گوشهٔ انزوا گرفت و بعد از چندی اکثر بلاد دکن را سر مشق قدم سیاحت فرمود و از اثر صنع الهی سرمهٔ بصیرت او شد خود میفرماید از ان

روزی که ناصیهٔ اخلاص با آستان بیت الله آشنا شد بیگانگی از سوم ابنا روزگار بهم رسید و معنی تخلص آزاد بقدر استعداد جلوه افروز گردید انتهی وی را با نظام الدوله نامرجنگ شهید خلف آصفجاه ربط عجبی اتفاق افتاده بود و موافقتی خاص دست بهم داده چون نواب بعد از پدر برسند ایالت دکن نشست بعض یاران دولالت کردند که حالا هر رتبه که خواهید میسرست اختیار باید کرد و وقت را غنیمت باید شمرد و من آزاد شده ام بندهٔ مخلوق نمیتوانم شد دنیا بهر طالوت میماند غرفه ازان حلالست زیاده حرام و این شعر فرو خواندند ؎

درین دیار که شاهے بهر گدا بخشند　　غنیمتست که ما را همین بما بخشند

کلاه تزکیه نفس شکستن عهد همرنگی با آئینهٔ جوهر نابستن ست اما نعمت الٰهی را حقی ست بر زبان که بی تحدث ادا نتواند شد ایزد سبحانه سرو آزاد همت را نشو و نمای استقامت کرامت نماید و گل سرسبد توفیق را آب و رنگ ثبات مرحمت فرماید وی رح در تازی و فارسی ید بیضا و خزانهٔ عامره دارد و دیوان شعر فارسی و ده دیوان عربی و مولفات فراوان ازوی یادگارست و اکثری ازان نزد این خاکسار موجود لطفی و حلاوتی که در زبان و دل آویخته دارند هرگز احدی از معاصران و پس آیندگان او را نصیب نشده و همت بلندی که در رحمت سرائی خاتم پیغمبران صلعم او را روانی داشته امید شاید درین امت عشر عشیر آن هیکری نداده باشند قدرت معنی آفرینی و قوت سخن سنجی با فصاحت عبارت و بلاغت اشارت و دلربائی ترکیب و خاطر فریبی حسن تالیف حصهٔ خاصه مخصوصه اوست آن کدام لفظ ست و پیکارست که از خلوص خاسه جادو نگار او نیست و آن کدام معنی تازه و ترست از حکم و حقائق و معارف و جذب ذوق و شوق و معامله که بلاگردان افکار در بار او نه هم دانشمند عصرست و هم عارف دهر و هم فاضل کامل ست و هم ناظم و ناثر عامل خود ترجمه خویشتن در کتابهای خود نوشته و هم این بنده و دیگران در تذکره ها و جزآن آورده درین محل همین قدر کفایت دارد که گفته آمد و نوشته شد

شیخ محمد حیات سندی محدث مجتهد مدنی رح از علماء ربانیین و عظماء محدثین ست نام پدرش ملا ظهیر بود از قبیله چاچر ساکن اطراف عادل پور از توابع بهکر ست مولد و منشا شیخ سندست در آغاز جوانی توفیق حج یافت و در مدینه منوره توطن و تامل کرد و کمر تحصیل علم بربست و با وجود فقدان معاش استقامت را کار فرمود و نزد شیخ ابوالحسن سندی کسب کمالات نمود و برخی پیش شیخ عبدالله بن سالم بصری تلمذ کرد و تمام عمر در خدمت علم حدیث شریف صرف ساخت و تبحری عظیم درین فن اشرف اندوخت و بمرتبه اجتهاد برآمد و قلادهٔ تقلید از گلو فرو افگند و همیشه ناشر علوم لطیفه و عامر اوقات شریفه بود خواص و عوام حرمین مکرمین و مصر و روم و شام اعتقاد و اخلاص خاص

داشتند و از ذات همایون کسب برکات مینمودند شیخ محمد فاخر زائر الٰہ آبادی شاگرد رشید اوست وی لفظ غلام علی را
کہ نام آزاد است تنہا علی نوشت میر آزاد در جواب نگاشت کہ مسلم روایت میکند از ابی ہریرہ کہ ان رسول اللہ صلعم
قال لا یقولن احدکم عبدی و امتی کلکم عباد اللہ وکل نساءکم اماء اللہ ولکن لیقل غلامی وجاریتی
وفتای وفتاتی وبخاری آورده لا یقل احدکم عبدی وامتی ولیقل فتای وفتاتی وغلامی شیخ این حرف را
ازوی قبول داشت وچہ خوب واقع شد انچہ ابن نجار در تاریخ بغداد در ذکر احمد غزالی آورده کہ نوبتی قاری در مجلس
او این آیہ خواند قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسہم الخ فقال شرفہم باضافۃ العبد الی
نفسہ بقولہ یا عبادی ثم انشد ؎

رھان علیّ اللوم فی جنب حبہا ... وقول الاعادی انہ لخلیع

اصم اذا نودیت باسمی وانني ... اذا قیل لي یا عبدہا لسمیع

وفات شیخ محمد حیات قدس سرہ در ۱۰۶۳ روداد و در بقعۂ مبارک بقیع مدفون گردید

شیخ عبد اللطیف امروہی در عنفوان شباب ہمت باحراز فضائل صوری گماشت و مدتہا در قنوج و بلگرام بکسب
علوم پرداخت و بخدمت شیخ حبیب اللہ قنوجی بیعت کرد و نقد ہستی در بوتۂ ریاضت گداخته سرمایۂ کنز مخفی بدست
آورد و در آخر بحرمین شریفین شتافت و قریب پنجاہ سال در ام القری شرفہا اللہ تعالی بسر برد و ہر سال حج کرد و
نوبتی نوبت بمدینۂ منوره رفت لطیف طبع رقیق القلب بود میر آزاد بتقریب سفر حج پنج ماہ در مکہ بخانہ او بود و میفرماید
مردمان از این عزیز مشاہده شد کہ جز بزبان بیزبانی ادا نتوان کرد و بمصاحبت و مجالست او اوقات بحضور وافر
گذشت جزاہ اللہ تعالی خیرا بہشت نشیمن تاریخ وفات اوست کہ در ۱۰۵۵ اتفاق افتاده

بی بی خُرد مولد و منشاء او بلگرام ست آورده اند کہ پدر و مادر خواستند کہ او را کدخدا سازند ابا کرد آخر نگذاشتند
و مراسم طوی شروع کردند وقتی کہ شاطه او را آراسته بجلوه آورده جلوۂ دیگر نمود و تبسم کنان در انجمن روحانیان
خرامید مادر و پدر از مشاہدۂ این حال داغ شدند و باہمان لباس و زیور زیر خاک سپردند و زدان خبر یافته شب
بر سر تربت او آمدند و خواستند کہ قبر او را کرده زیور و لباس برستانند بحکم قادر مطلق تعالی شانہ ہمگنان نابینا
شدند و در مقام حیرت فرو ماندند صبح از ظہور این کرامت شوری در خلق افتاد محلہ خُرد پوره بنام اوست

سید حسن ابن علیم بن لطف اللہ القنوجی الحسینی البخاری قدس سرہ نسبش بیازده واسطه بمناب معلی القاب
ابو عبد اللہ جلال الدین حسین مخدوم جہانیان جہان گشت میرسد و نسبت اقصی بسیدنا علی اصغر امام زین العابدین

بن امام همام سبط اصغر حسین بن علی علیه السلام شهید کربلای پیوندد و نه نفس از ائمهٔ اهل بیت نبوت ترتیب وار
در اسلاف نامدار وی داخل اند امام علی نقی و امام محمد تقی و امام علی رضا و امام موسی کاظم و امام جعفر صادق و
امام محمد باقر و امام زین العابدین و امام حسین و علی مرتضی در پنج سالگی بی پدر گردید و پا بدامن العوبجد لک یتیما
فادی کشید اوائل فنون فارسی در وطن حاصل کرد و مختصرات علوم آلیه بجلقهٔ درس مولانا عبد الباسط قنوجی اکتساب
نمود و غالب مولفات استاد را بقلم خود نوشت و در اقران و اماثل سر برآورد مولوی نعیم الدین و مولوی علیم الدین
قنوجی و مولوی قادر بخش بلهوری از جماعهٔ درس او بوده اند و بعد از وفات استاذ بلکهنو شتافت و از مولوی محمد نور
متوفی در ۱۲۳۵ تحصیل فضائل صوری و معنوی فرمود سپس بدهلی رفت و مولانا شاه عبد العزیز و مولانا رفیع الدین ابناء
مسند الوقت شاه ولی الله محدث دهلوی قدس سرهم را دریافت و مراتب کمال را بتکمیل رسانید و یکی از اجلهٔ علوم
کتاب و سنت و فقه و حدیث و اصول و تفسیر قد کیر گردید و ببیعت جهاد بر دست سید احمد بریلوی مجدد مائهٔ ثالث عشر
نمود و مولانا محمد اسمعیل شهید و مولوی عبد الحی مرحوم و مولوی حیدر علی نزیل ٹونک بنجلهٔ احباب و اصحاب او بودند و بعد از
بیعت همراه پیر طریقت چندی در غزوات کفار گذرانید و برکات و کرامات بسیار فراهم آمد وقتی که سید احمد قدس سره
در بالاکوٹ در ۱۲۴۶ جام شهادت کشید و شربت موت احمر چشید وی رحمه رقنوج پا بدامن عزلت در آورد و بانتظار
هجرت از دیار هند خاموش نشست و اوقات شریف را مشغول درس و هدایت و ارشاد و تذکیر ساخت و خلقی کثیر را
باقصی مراتب تقوی و طهارت رسانید لااقل ده هزار کس از مردم اطراف و جوانب این بلده در خدمت وی موفق بتوبه
و انابه گردیدند و از اشراک و بدع و تقلیدات احیاء و اموات مجتنب شدند عامه و خاصه خوارق و کرامات بسیار
از وی بحکایت کنند عمران مسجد جامع قنوج و عمارت صلی یکی از آثار خیر و برکت اوست در زهد و قناعت و صبر و توکل و رضا
و تسلیم و جمله اخلاق حمیده بر طبق کتاب و سنت مطهره آیتی بود و در سوز و گداز و درد و محبت و حلاوت و حال و ظرافت
طبع و لطافت منش علامتی شبها نماز کردی و در گریه شدی و بدیدن منکری از منکرات شرعیه گونهٔ روی مبارکش
برگردیدی و تا توانستی تغییر آن بدست نمودی ورنه لامحاله زبان بنکوهش آن و منع از ان بکشودی در مزید صلابت
در دین نمونهٔ عمر فاروق بود و در حیا یادگار ذی النورین با وجود داشتگی خاطر و آزادی دل و بی تعلقی بمعاش دنیا
بسی خوش گذران بود جامه و طعام و مسکن و مرکب نیکو داشت مهمان نواز مسافر پرور دوستی دوست بود تمام عمر بر در
تونگری نرفته و در دولتمندی دنیا خواه را بر در خود راه نداده و در امر بمعروف و نهی از منکر بتقصیری از خود راضی نشده
گویند دل سنگ از تاثیر تذکیرش موم گشتی و احدی را از امراء و علماء در بزم او مجال سخن دست بهم ندادی رحمه الله الفضل

یُؤتیه من یشاء هم در صورت صاحب هیبت وجمال بود وهم در سیرت مکمل باکمال در رد بدعات روافض وشکستن رونق بازار ایشان انچه از دست وزبان وی آمده معروف دیار ست واستغنائیکه در ترک املاک واموال وجائداد پدرنامور خود ازوی بظهور رسیده مشهور امصار هم منصب نوابیت پدر گذاشت وهم پشت پا بر تمکوک نقود واتعهٔ متروکه بزد هر چند تالیفاتش در هر سه زبان عربی وفارسی وارد وبسیار ست وهمه گویا ملفوظات طیبات اوست اما این ملفوظ از دستخط خاصش در کتابی یافته شد می نویسد که آب دنیا بر دو قسم ست یکی از چشمهای دیگر از چشمها آب چشمه ها از برای شستن جاهاست وآب چشمها از برای شستن ناها از چشمه ها برای جاها شکی واز چشمها برای ناها اشکی این ذرهٔ بیمقدار کمین پوربی دانش وشعور اوست واز میان فرزندان اورا بادعیه خاصهٔ مخصوص فرمودی واز تدول ودرونهٔ خاطر التفات ومحبت زائد باو درشتی امید وارم که از برکات آن دعوات محروم نشوم ومتصل امر ناگزیر بلقاء مبارک او ودیگر صلحاء واسلاف خویش مسرور گردم رب لمت ولیي في الدنیا والآخرة توفني مسلما والحقني بالصالحین واجعل لي لسان صدق في الآخرین

ابو الطیب صدیق بن حسن بن علی الحسینی القنوجی البخاری ختم الله له بالحسنی واذاقه علاوة رضوانه الاسنی گرد آورد این نامه ست وشور افگن این ہنگامه اگر نظر باتصال صوری در مقام تعریف نسبت خود بگوید میتواند گفت که این بضعهٔ رسول وفلذهٔ کبد بتول ست سلم الناظر بالعدام نسبت معنوی می ترسد که چون دود عار آتش وچون کرم ننگ آب نگردد ؎

هر جا که از بلندی وپستی سخن رود — از آسمان بلند تر واز خاک کمتریم

بیشتر وصف نعال علماء حدیث وقرآن رتبهٔ روشناسی بهم رسانده ست درین انجمن نیز خود را طفیلی این اعزهٔ کرام ساخته گزارش میدارد که وی در سنه دوازده صد وچهل وهشت هجری از عالم پاک جان سفر بسوی این کالبد خاکدان کرد واز بقا بفنا واز فنا بقاء آرمید از غایت شرم وفور حیا ونهایت آزرم وفقدان وفا نمیخواهد نام خود بر زبان خامه گذرانیدن ودرچمن این دولتمندان وارین چون سبزهٔ بیگانه خود را رویانیدن اما از انجا که تا از شکم مادر بکنار پدر آمده شور عشق ومحبت وفغان در دو الفت خمیر مایهٔ طینت اوست ودلبستگی بمطالعهٔ کلام حضرات صوفیهٔ عالیمقام ودریافت احوال این طائفهٔ علیهٔ کرام از ازل آزال در دهر داهر متاع جمعیت وملاک سکینهٔ طبیعت او چنانکه گوینده گفته ست ؎

لها احادیث من ذکراك تشغلها — عن الشراب وتلهیها عن الزاد

لها بوجهك نور تستضيء به ... ومن حديثك في اعقابها حادي
اذا اشتكت من كلال السير واعدها ... روح القدوم فتحيي عند ميعاد

لامحاله درین مقاله من بیدل خود را در صف نعال این درویشان دولتمند جامیدهم و با میدحصول و وصول برکات ایشان نغمه تازه در طنبور بیان میدمم ؎

گرچه خوردیم نسبتی ست بزرگ ... ذرهٔ آفتاب تا بانیم ؛

در یافته باشی که بوم و زاد نژاد این محسود حضیض واوج همان ویرانهٔ کهنهٔ شاه آباد قنوج ست که از عمری دراز ازان خاک جدائی نقد وقت اوست و تا بغربت وطن و فرقت اهل آن مسکن ساخته خود را چون تیر از کمان جسته هردم غم سنگلی را هدف یافته و بای حال از دمیکه از ملکوت آسمان بناسوت این خاکدان پیوند گرفته و این جهان گذران بی نمود و نشان را بچشم عبرت و مقلهٔ خبرت دیده نخستین قضای آسمانی که بتقدیر ربانی برسر وی رفت آن بود که در پنج سالگی از عمر و در روزه فلک گردتیمی بر تارک حال او بخت ؎

مرا باشد از حال طفلان خبر ... که در طفلی از سر برفتم پدر

مادر مهربان که خاکش سبز باد چنانکه تواند شهدن بجان کندن و تشنه و گرسنه ماندن بکنار عاطفت پرورش کرد و از ته دل دردمند نواز شها فرمود و در آموختن و برنماز استاده کردن و بروزه خوگر ساختن کشش و کوشش نمود تا آنکه اندکی آشنائی باین چیزها دست داد درین اثنا روزگار شبابی آمد و جنونی که شعبه از جوانی ست بر سر حساب پارهٔ از زندگی در کار و بار کتاب خوانی و کاردانی گذشت و شمهٔ دیگر از جوانی چنانکه افتد و دانی در سوز و گداز مهر و وفا دادنی بسر آمد ؎

بما جز عشق بد خویان نیاموخت ... خدا اجری دهد استاد ما را

آخر کار بعد از خرابی بصره سفر دهلی پیش آمد و تکمیل مراتب تحصیل صورت بست پیش فاتحهٔ فراغ چون آبی در کوزه و نانی در کاسه نبودم فامشوا في مناكبها و كلوا من رزقه را از برای جان خود نی نی بلکه از برای وابستگان خود کار بستم و با خاطری پرداغ و دلی بیدماغ و خانه ای چراغ جادهٔ سیر و سفر پیمودم و در آنکه بهوپال بزمان فرمانده ی نواب سکندر بیگم مرحومه افتادم و رخت افتادگی درین دولت جاگاه انداختم و حصهٔ بزرگی از عمر خردی با وظیفه مختصری و شغل محقری در ملازمت وی بسر بردم ؎

اسی تقریب اوس گلی مین رہے ... متین ہین شکستہ پائے کی ؛

وخود را بلاحظهٔ اطوار جهان وجهانیان درکنار زهد وقناعت بدون شکایت وحکایت پرورده ونام تونگری و آسودگی برزبان نبرده تا آنکه بعد از سپری شدن روزگار امارتش وبدرود کردن آنمرحومه نوبت صدرنشینی بانوی کاشانهٔ دولت وبزم آرائی فرمان ده جهان ایالت نواب شاه جهان بیگم خلدها الله تعالی وسلم رسید در تاریخ ۱۲۸۵ هجری جاذبهٔ غیب بسوی خودم کشید وعنان اختیار از دست بربود وتدبیر خرد از پای برافتاد وصبر رخت از خاطر محزون بیرون نهاد چاره نماند بجز دیوانگی کردن ودل از خانمان برگرفتن ودر وادی غربت افتادن راهی ننمود جز ببارگاه عالم پناه خلاق عالم ورزاق بنی آدم رفتن وخود را در حرم محترم گرد کعبه چون پروانه بحوالی شمع کاشانه گردانیدن من فدای جلوهٔ جمال ام القری وصید بستهٔ فتراک امام ائمة الوری پیش ازین خوابی دیدم که در مرکبی میان بحر محیط نشسته ام وبکعبهٔ معظمه میروم بار دیگر دیدم که در حرم محترم حاضرم ودر کوی وبرزن آندیار برکت آثار میگردم کرت سوم در منام خود را در سنگلاخ مدینهٔ طیبه یافتم ودر ودیوار ربوع انجا در نظر آمدم وآبیاتی چند که منشیء غرام باشد بلحن عجیب وصوت دلکش در فارسی زبان شنیدم هنوز ذوق آن خواب در درونهٔ من ست وازان وقت هرگاه آن رویا بیادم می آید بسلسلهٔ شوقی می جنباند آخر جذبهٔ لطف رحمانیه وعنایت محمدیه مرا از خود در ربود وشرار ناتوانی را

همت برق آسمان سیر کرامت نمود داوران منا سنگ عمره وحج سعادت باند نجعه

من از بوس حجر در کعبه دل را شاد میکردم — مسی مالیده یاقوت کسی را یاد میکردم
زیارت مینمودم کعبه را از گردش رنگی — بحکم شوق طوف تازه ایجاد میکردم
درین دار الامان مشتاق تیغ قاتلی بودم — ز بیتابی طواف خانهٔ صیاد میکردم
چو آواز جرس از کاروان هم پیش میرفتم — بیاد لیلی محمل نشین فریاد میکردم
بصحرا با غزالان سلام از دور می گفتم — بگلشن با زمین بوس گل وشمشاد میکردم
ز عکس غیر صافی داشتم آینهٔ دل را — بصاحب خانه این خانه را آباد میکردم
اگر آزاد پای سعی من از کار وا ماندی — بپای همت والای خود امداد میکردم

سپس بهمرهی قائد توفیق ورهبر سعادت رفیق از کعبهٔ معظمه دام شرفها وبسفر طابهٔ طیبه آوردن وبدرگاه فیض ایواء حضرت امام الحرمین ورسول الثقلین رسیدن وجبین نیاز بر آستانهٔ رب العزت بمسجد پر برکت وحرمت نبوی سودن آرزو کردم زیرا که اوست قبلهٔ حقیقت موحدان وزمزم مشرب عارفان ومقام وصول واصلان وکعبهٔ تابعان وموقف عرفات عاشقان دمنای امن وامان دل دادگان ست

نمود جلوهٔ اعجاز شمع مطلبی — نماند شوخی چشم شمار بر لبی

فدای خاصیت وادی عقیق شوم — که کرد ریگ روانش علاج تشنه لبی

زیارت تو کند آفتاب هر شب قدر — رود صباح جلو ریز جانب غربی

ز بسکه ذوق شکست تو داشت ساغرها — گرفت رنگ نزاکت ز شیشهٔ حلبی

خوش ست حسن تقاضا ز بان کریم — نصیب دالقه ام کن حلاوت رطبی

بآفتاب نبوت رسانده ایم نسب — توان ز ذرهٔ ما دید نور خوش نسبی

بملک هند چو من نیست طوطی آزاد — که کرد تربیت من شکر لب عربی

و بعد از تادیهٔ فریضهٔ حج و سنت عمره و وصول بحضرت رسول صلعم و سعادت از مدینهٔ طیبه ببلد حرام اعظم نعم در شرف و خطر و ابقی منافع در اثر و نفعت بود یکی خدمت علم شریف تفسیر کتاب الله العزیز و ملازمت شرح سنت مطهرهٔ نبویه و التماس فیوض و برکات از قرآن و اقتباس انوار از سیر سید الاکوان علیه الصلوة والسلام باغایت شغف باتباع آن در ظاهر و باطن حال و ترک تقلید رجال و بحث از قیل و قال و ارجاع جملهٔ اقوال و احوال بسوی

کتاب و سنت بفراغ بال و لله الحمد

عشق می ورزم و امید که این فن شریف — چون هنرهای دگر موجب حرمان نشود

دیگر حصول توفیق و بذل همت ضعیف در اشاعت مؤلفات این اصول و صرف معلوم غیر مجهول در اذاعت و نشر مصنفات این ابواب و فصول از خویش باشد یا از بیگانه و از اجنبی بود یا یگانه از انچه درین باب اندرین زمانه میسر میتواند شد و این نعمت لاحق را بهتر از ان حالت سابق یافت از سنهٔ ۱۱۷۴ هجری که تا حال بست و هشت سال میشود انفاس اوقات مستعارش وقف راه این کار ست و نزدیک به پنجاه و نه کتاب درمیان اختصار و تطویل در شمار و هر چه در بدایت طلب علم نوشته بود و اکنون آنرا خارج از اعتبار ساخته بست و یک کتاب ست و هدایة السائل مشتمل ست بر یکصد و هفت مسائل و دلیل الطالب محتوی ست بر یکصد و هشتاد و یک رسائل و باین حساب مجموع تالیف قدیم و جدید بسه صد و هفتاد و هشت مولف میرسد و بعد از اسقاط ۱۰ مولف سه صد و پنجاه و هفت کتاب باقی می ماند و مجموعه کراساتش زیاده بر یکهزار و دو صد جزو می شود و یزید الله فی الخلق ما یشاء ربنا تقبل منا انك انت السمیع العلیم و تا باین شیوه خاصه موفق آمد دروازهٔ آسودگی ظاهر و باطن بروی او کشادند و از دولت و حکومت چندانکه نه فراخور حوصله و در خور شایستگی او بود بوسے دادند . . . . .

بخانه چند نشینی مری بوستان کش چو چشم خویش دمی باره در گلستان کش

اما مکایت دولت پس انچه در هر عام بوی ارزانی میدارند مدخل یکی لک روپیه سال ست اگر بصرف یا وکالتاً اندازه نماینده خود خارج جمله ریاست بدست اوست و آما شکایت حکومت پنج شما نخاین ها لک روپیه صد و نود و هفتم باشد بر هشت لک و چهل و سه هزار و یکصد و چهل و یک تن فرا نبردار و دو لک و یکهزار و چهار صد و هشت خانه در تعداد املاک ست

برای نازنینی میکشم ناز جهانے را بجوئی یوسفی گیرم سر سرمه کاروانے را

معهذا اگر راست پرسی و نفس الامر جوئی همه این اوج موج ابتلا، و ابتلا و بلا در بلاست و تمام این ریاست در خلا و ملاو مصیبتها در قفاست ؎

مرا بر سند جم می نشانند الٰهی بر سر آن کوی نشینم

درین معذوری و مجبوری که خداوند پاک و فرازنده افلاک بدان آگاه ست و دل شرمنده و جان سرافگنده بران گواه جز شکیبائی کردن چاره کار بدست نمی آید و بابی بسوئی و هل الی خروج من سبیل نمی کشاید ؎

فقیر راز سعادت همیقدر کافی ست که منتی ببرش سایه همانگذاشت

ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین ؎

لقد جبت دون الحی کل تنوفة یحوم بها نسر السماء علی وکره

وخضت ظلام اللیل یسود فحمه ودست عرین اللیث ینظر عن جمر

وجئت دیار الحی واللیل مطرف بنمرق اوب الافق بالانجم الزهر

اشیم بها برق الحدید وربما عثرت باطراف المثقفة السمر

فلم الق الا صعدة فوق لامة فقلت قضیب قد اظل علی نهر

ولا شمت الا عزة فوق اشقر فقلت حباب یستدیر علی خمر

وسرت و قلب البرق یخفق غیرة هناك وعین النجم ینظر عن شزر

شاید یاران ظاهر بین و نظارگیان صورت پرست را و درینجا بخاطر آشنا و دل حسرت آزما میگذرد که این شیوا بیانی و بالاخوانی نه از جهان انصاف ست بلکه جگر گوشه خامان ستم گزینی و اعتساف و لکن چون این بی سر و پا را بروجهی آفریده اند و بر روشی برخیزانیده که نه از رد و قبول کسی بخاطرش کاری ست و نه در ثبت

وضع آزادانه او از جانب احدی عتابی هرچه رجما بالغیب گویند بجای خویش ست و تنگ ابتیاب در یک برزخم جگر اویزند مثال مرهم ست از برای قول ریش و کیف که ترک دنیا عبارت ازان ست که خود را برهنه کند و شکم را گرسنه دارد و عیال و اطفال را بسختی گذارد ترک دنیا آنست که جامه پوشد و نان خورد اما انچه برسد آنرا روان دارد و با او میل از ته دل نکند و خاطر را بچیزی از ساز و برگ این جهان نیاویزد منشاء مهر و کین غالب افراد بنی آدم با یکدیگر ملاحظه اد بار خود و اقبال آخرست و نمیدانند که خیر و شر این عالم همه آثار قضا و قدر او سبحانه و تعالی ست بنده بیچاره درمیان نیست تا محل ملامت یا موضع مدحت تواند شد ؎

خود را میان محکمهٔ جبر و اختیار — مجبور بوده ایم که مختار ساختیم
گویند رحمت ست طلبگار بخششی — خود را باین امید گنهگار ساختیم

و معذلک اگر نظر در حقیقت نیک تر میرود معلوم میشود که امور بسیار ست که بی ارادهٔ آدمی بظهور میرسد و وی دران بحبت قسر قاسر یا بمقتضای خلق و امر باریتعالی معذور ست و در واپرسی از ان بیچا پیچ مجبور ؎

انچه نصیب ست بهم میرسد — گر نستانی بستم میرسد

غرضکه قصور از طرف کسی ست و ملامت بر کسی ؎

خیرهی اجتنی و انا المعاقب فیکم — فکانني سبابة المتندم
جرم از طرف غیر و ملامت همه بر من — گوئی سر انگشت ملامت زده گانم

والحمد لله تعالی علی کل حال بندهٔ جانی را امروز از عمر فانی سال چهل و هشتم ست از بست سال کامل در فقر و فاقه گذشت و مجردانه زیست کرد و آزادانه بسر برد بعد ازان که بقدر کفاف از کسب دست بوی عطا کردند و متاهل شد و فرزندان برآورد بست سال دیگر رو بکمی آورد هشت سال ست که بعد اللتیا و التی جاگاه عزت و دولت را بوی سپرده اند و در علم و معلوم و حظ و مقسوم شهرهٔ روزگارش نموده تا بعد ازین او را چه پیش آید فضیلت علم و لطافت طبع و ظرافت خاطر و عشق درمان و محبت بیرون و درد و قلق روزافزون و سائر اوصاف طریقت و لذت فقر و فاقه و شادی در غم و غم در شادی و آبادی در ویرانی و ویرانی در آبادی ترک موروثی ماست که هنوز در خانهٔ ما باقی ست والد ماجد قدس سره دائم الاحوال در ذوق و شوق و ریاضت و مجاهده و طلب فقر و فنا شبها بیدار می بود و گریها میکرد و برادر مهتر در علم سپاهگری و شجاعت و سخاوت و علم و شعر و حال و ذوق نادرهٔ روزگار میزیست این همه چیز نیز بعد از کسب فنون علم و فضیلت سلسلهٔ علم حدیث و خدمت این فن شریف تا امکان خود

برپا داشته و درین محط الرجال و هجوم موانع و کثرت اعدا و تحول احوال با وجود بی تعلقی و دل استگی باکدام طبیعت قلب و حضور خاطر بتقصیری از خویش درین کار رضا نداده بلکه ظاهر را فشاوه حال باطن خود کرده است و باطن را بهوای آخرت پرورده التفات دل او از قعر طبیعت بزخارف این سپنجی سرا نیست بگل طبیعت و جگر طبیعت و تمامی همت او در نفس الامر بر صرف قلب و قطع باطن از تعلقات رسوم و عادات ست باشد که بدانند من الله برادر را این خواهشهای او بنواز ندواز ماسوای خود چنانکه میخواهد وی اندیشد جدا سازند سوگند یاد میتوانم کرد که هرگز در هوس بر طلب زیادت و شوق بر تردد و تحصیل اسباب غنا و ثروت دنیا نبوده ست و نیست اگر توجه قلب ست بکاسب چون نقر و محبت و اگر حدیث نفس ست همدرین اندیشه ست ؎

بدل خیال هائی که داشتم دارم | بسینه راز نهانی که داشتم دارم
یقین که او ز جفا دست برنمیدارد | من از وفا ش گمانی که داشتم دارم

حیرت آید مرا از جماعتی که از برای خلق کاری بکنند تا ایشان را در دیانت اعتباری بود با خلق چه کار ست کار باخدا ست لذت دنیا بعینه همچو لذت احتلام ست که در لحظه میگذرد و کدورت و کثافت آن باقی می ماند و شرب نقشبندیه را بعد از ادای فرائض و نوافل جز تخریب رسوم و عادات شوم طریقه نبود و ایشان را هم بر طبیعت قلب مع الله بجانه و رضا بقضا نار و ش بوده ما خود چیزی نیستیم اگر با شیم این شرب خواهیم بود چون اشتهار یافتن علما و فضلا در طلب جاه و عزت و کثرت اسباب و جمعیت اموال و نزاع و خصومت با خلق می افتند ما را شکار آن می آید که در عالم ظاهر سمرود در زمرهٔ موالی نشدیم و با احدی از ین طائفه طرف نگردیدیم و با هیچکس در مجلس مناظره نکردیم و هیچکی را از طرف خود بقصد خویش کلفت و کوفت نرسانیدیم لنگی که کنی آن را برای نفس خود است نه از برای خدا طالب خدا آنست که اگر داند که حق بجانب دیگر ست قبول کند و گر نه دو سه بار بگوید اگر نپذیرد نگوید که بنده چنین معلوم ست آن نوع نیز میتواند بود که شما میگوئید نزاع از برای چیست و جدل از سر کدام اگر یکی را با استاد و شیخ خود محبت و اعتقاد بود درین معنی با دیگری جنگ نمیرسد و تعصب بی خود نیست این کار محبت ست آنرا که محبت نبود چه کار کند طالب بدان الحمد لله که کتاب و سنت و فقه این هر دو را شیوهٔ خود گرداند و بر کلمات ائمهٔ حدیث و مشائخ کرام اعتماد کند و خود را بزور بر دامن آنها بر نبندد و شک و شبه را که در بعض مسائل ایشان خلجان کند بخود راه ندهد و درین راه اول بی تحاشی در آید دگر نه تمام عمر در خلجان ماند و بعد از ان که بتقلید اعتقاد صحیح کرد بعد از صحت ذوق و سلامت فطرت البته بمرتبهٔ تحقیق میرسد ما را در اول حال در کیفیت معنی توحید و صحت این عقیده تردد و خلجان بسیار بود و هیچ حیله راه تحقیق آن نمی بردیم با خود گفتیم که چندین اولیای خدا و مشائخ کبار بر ین راه

رفته اند اگر ایشان غلط کرده اند و بر ضلالت گذشته معاذ الله من چه چیزم گو من نیز بر ضلالت باشم عاقبت پنان شد
که فرق هر دو توحید اولاً و نزاع لفظی بودن آن ثانیاً و معلوم شدن طریقهٔ جمع میان هر دو ثالثاً در یافت نیستی خود
و هستی خدا را بعاطاهر شدو سخنان اکابر دین از مشایخ و محدثین خصوص این راه آمد اکنون اگر بصد حیله خواهیم که خود را
در شبه اندازیم ممکن نباشد اینقدر ضرور ست که تقریر این مسئله پیش عامه بلکه خاصهٔ این عهد نباید انداخت و در
طرفداری جماعتی از سلف یا خلف تضلیل جماعتی دیگر از قائلین یا مانعین نمیباید کرد حق را در مظاهر کونیه چنان بینند
که صورت را در آیینه بشرطیکه آیینه از میان برخیزد و همان صورت منظور ماند و اینمعنی فقر را در اینجا میسر ست
تا انجا چه نمایند معاملهٔ طریقت بسیار ست که مردان این راه و صاحب مقامان عالیجاه دارند اصل کار حقیقت بمقدار ست
که ملاحظهٔ معیت حق بجمیع اشیاء از دست ندهد و یکدم از این خیال باز نماند دست در کار و دل یار چنانکه گفته اند
همین معنی دارد حالت ذکر و توجه حضور خود منافی غفلت ست علامت صحت نسبت و رسوخ آنست که در احوال دیگر
از اکل و شرب و غضب و نزاع با کسی هشیار باشد و از معنی غافل نبود مشایخ گفته اند که عالم از دست و بدوست
بلکه همه اوست و در گفتن بهتر همین ست که گویند همه از وست این کار دل ست بزبان تعلق ندارد گفتن ما همان به
که موافق شریعت بود اگر اینک ملاحظه کنند حقیقت معنی از وست یا این معنی همه اوست یا بند غیر حق چه باشد
و از کجا باشد کان الله ولم یکن معه شیء پس هر چه شد از و شد و الآن کما کان یعنی اکنون نیز خداست و چیزی
دیگر با او نیست ؎

عقل در اثبات وحدت خیره میگردد چرا　　انچه جز هستی ست هیچ و انچه جز حق باطل ست

غایة ما فی الباب آنکه اهل شریعت نیستی ما سوا را حواله بر مستقبل میکنند و اهل طریقت آن نیستی را در حال بچشم حقیقت
می نگرند لیس عند ربك صباح ولا مساء و در حقیقت حال هر دو تقریر واحدست و توحید بجای خود ثابت ؎

راستی فتنه انگیز ست سر و قامتش　　هستی ما جز دروغ مصلحت آمیز نیست

پیش ما هر عبارت که گویند ما همان معنی توحید فهم میکنیم و فهم ما حال این هر دو عبارت که عالم مخلوق او ست یا ظهر
او ست یک معنی دارد و معهذا حظی و ذوقی که در سکوت از همچو مسائل و اخفای آن دست میدهد در گفتن
نیست بر چند پنهان دارند ذوق و برکت زیاده تر شود اگر گاهی از کسی این حرف شنوده میشود چنان غیرت
دست بهم میدهد که اگر ممکن بود مهری بر دهن او زده شود تا باز از معنی دم نزند خود گاه گاه در اظهار آن کتابها
غیر از ضرر و هتک حرمت شرع معتبر اینکه در مقدمه گفتیم و نوشتیم از آثار مشرب عشق و محبت ست که از بد و نظرت

بران منظور آمده ایم و نه درین پیرانه سری جستجوی این کار را دست نیاید و بی قیدی و رسوائی مناسب ننماید خود را بزور نگاه میداریم وگرنه دل همچنان از آتش محبت کباب است و جان از شوق این کار خانمان خراب مجلس و لم ازاول تا آخر شوق و ولوله و درد و محبت ست و بزم جانم از فرش تا سقف پر از ذوق تلاوت قرآن سماع احادیث نبوت و رسالت صلی الله علیه وسلم ؎

از داغ الفت ست دل و سینه گلفروش — غیر از متاع درد ندارد دکان ما
رستم کجا بزور ضعیفی ما رسد — کوه غم ست کاه تن ناتوان ما

سوز و گرمی درون چنان ست که آتشی در زیر خاکستر پنهان می باشد اندک که کاوید همه آتش برآید رقت قلب و قلق باطن را چه بیان میتوان کرد ممکن ست که سخنی از درد و الفت مذکور شود و شعری خوش مضمون بگوش رسد و جان متاثر نشود و تن حرکت ننماید بارها خود را دیده ایم که چون یکباری حرفی ازین باب در کدام رساله یا کتاب بنظر گذشت یا در بزمی از زبان کسی نظمی ازین وادی مسموع افتاد خواه عربی بود یا فارسی یا هندی دل در دست نماند و خاطر را ذوق آن معنی تا روزها همانند حدیث عشق می باید چه یونانی چه سریانی مدعم تذکره های اشعار و گرد آورد رباعیات ساده و پرکار را گر ازین صحرای ناپیدا کنار نیست از کجاست و چون ست و چراست بعضی آدمیان هستند که با این کس کاری ندارند و از ایشان نسبت باین ناکس آزاری نه ولکن ایشان را در دل این جنس جائی نیست بیشتر بی رضائی من باجماعه ایست که تکلف و تصنع کنند و نفاق ورزند و آشامل نمایند و خلق را چنان نمایند که نباشند بی تکلف راست راست می باید بود و چنانکه باشند می باید نمود کار با خداست با خلق اصلا کار نیست ما را در اتباع سنت نامه مختصریست نفح الطیب نام که وقتی خاطر را بدان خوش کردیم اتفاق افتاده بود درین زمان که روزگار ضعیفی و پیری سایه بر سر انداخته چندان معنی فنا و نیستی بر حال دل غالب ست که لحظه ازان در نه را فرصت و فراغت دست بهم نمیدهد و هیچ چیز از جامه و طعام و آسایش صبح و شام و صحبت و مخالطت انام از خویش و بیگانه تعلقی که بعث شوق و رغبت متصف باشد باقی نیست و کدام کار خیر از دست ما می آید که خود را بر دریم یا شمیم یا نباشیم هر دو برابرست معنی خوف و خشیت آنقدر چیرگی دارد که کم وقتی از نیمعنی فراغ و خوشحالی روزی میگردد در نفس خود هرگز یک چیز را نمی بینم که آنرا دست آویز خود سازیم و دانیم که پیش خداوندگار بکار خواهد آمد هرگاه نظر بر کبریائی و غنائی حضرت حق می افتد همه طلامات و اشارات بر باد میرود خدا داند که عاقبت چیست تا دم آخر و نفس واپسین چه طور گزرد دل ازین خیال سخت لرزان و ترسان ست و جان ازین اندیشه پر ملال بغایت گریان دیدبان حضرت غریب در

شکسته نواز این نمک پرورده عفو عصیان را بلطف عام خود بذوقی و حالتی مخصوص گردانیده ست که با خود سری دارم هر چند سرسری باشد و با خیال خویش خوشم اگرچه مالیخولیا بود همواره در عالم جان از عشق و محبت و درد و بیتابی دم میزنم و در طریق غربت و شکستگی و فروافتادگی قدم می نهم در زاویهٔ غربت افتاده ام و دل بامیدواری نهاده با هیچکسم از نیک و بد کاری نیست و از هیچ آفریده اصلاً بر دل غباری نه از مصاحبت این و آن فارغ بالم بلکه از ذکر زید و عمرو که در تراکیب نحو مذکور میشود نیز در ملالم ؎

ناسازی مزاج بکس ساختن نداد　　چندی بخویش انیمه ناچار ساختیم

از ایام طفولیت نمیدانم که بازی چیست و آرام چه و خوشدلی کدام و آسایش کجا و سیر کو هرگز طعام بوقت نخورده و خواب در محل نبرده شطری از عمر در سر طلب علم گذشت و پارهٔ در سفر معیشت و قدری در راه حجاز بمیمنت طراز بعزیمت تادیهٔ فریضهٔ حج و حصهٔ بزرگی در مطالعهٔ کتب و زحمت تالیف و اندکی در تلاوت و قرارت اذکار ؎

چه دود هاست چراغی که در دماغ نرفت　　کدام باده محنت که در ایاغ نرفت
کدام خواب چه آسایش و کجا آرام　　چه خار خار که در بستر فراغ نرفت
بحیرتم ز دل خود که عمر رفت و ولے　　ز کنج غمکده هرگز بصحن باغ نرفت

هر چند درین پیری و زمین گیری اسباب طرب جمله مهیاست و ابواب نزونعمت هر گونه مفتوح اما ذوق حالت اولی همیران منوال ست و شوق درونش همچنان تازه کار و تازه خیال باغ و بهار این چمن دنیا در دیدهٔ بصیرت امثال خار ست و بوئی گلستان این بر گریز فنا در چشم عبرت او در رنگ غبار محمدی نسب احمدی مشرب ست قشمشبندی طریقه صوفی مذهب قلق درونه او خضر این راه ست که سر فقش خوانند ذوق برون او جذبهٔ خاطر ست که فاتح طریقتش دانند ؎

هوالغفور ز جوش شراب میشنوم　　صریر باب بهشت از رباب میشنوم
بر آستان خرابات چون نباشم فرش　　که بوی زنده دلان ز ین تراب میشنوم
دویدن مئی گلرنگ را بکوچهٔ رگ　　بصد رسائی آواز آب می شنوم
صفای پردگیان خیال می بینم　　صدای پائی غزالان خواب میشنوم
ترانهٔ که سرداران شود رنگین　　بهر چه می نگرم پیچ و تاب میشنوم
صدای شهپر جبریل عشق هر ساعت　　ز جنبش دل پر اضطراب میشنوم

مگر ز صحبت دلهای گرم می آئی — که از لباس تو بوئی کباب میشنوم
تفاوت ست میان شنیدن من و تو — تو بستن در و من فتح باب میشنوم

تنبیه این چند تراجم که بلغت سلیس فارسی بحسب روزمره متعارف این دیار و محاوره رائج این روزگار بقید تحریر و بند تقریر در آمد و از گزین نامهای علماء کبار و تذکره های مشایخ ابرار بضبط عبارت و حوزه اشارت چیده شد بغیر آنست که حرف جسته زبان قلم و سخن نگاشته قلم زبان را با رد دیگر بر محک امتحان تواند زد و آئین نامه نگاران بنظر دیگر تواند پرداخت هرچند استعداد بلند و فطرت ارجمند و قدرت خیال گزینی و قوت معنی آفرینی و ربطی بمبدء فیاض و دلی بقواعد تصفیه مرتاض و جمعیت باطن و طمانینت فواد و شرح صدر که شرائط معتبره این شغل و ذکر اند یکقلم مفقود و انواع توزع بال و اقسام تشتت خاطر و صحبت ناجنسان و گرفتاری در کار و بار ابنا روزمان و مقاسات گوناگون آلام و مصادمت اصناف امراض و اسقام و ضعف دل و دماغ و تنگی ظرف و تنگی ایاغ که موانع قویه و عوائق جلیه این عمل اند بوفور موجود اما بعد از اتمام و رسیدن آغاز بانجام و پیوستن مقدمه بانجام دیده شد که چون کجکول دریوزه گران پر از نوالهای گوناگون ست و همچو دلق درویشان بهیئت اجتماعیه مرقع پاره های بوقلمون چشمراست از صاحب نظران بلند فطرت و صاحبدلان خجسته فکرت و صوفی منشان پاکیزه طویت و درویشان نیک نیت آنست که جامع این شوریده نامه و اخوات آنرا پیش از زلهای مرتبه نهند و جزریزه چینی مزیت دیگر ندهند خدا میدهد و بنده بخشش میکند و کیف که از رسم ظاهر که پیمان بستن و دست بدست کسی دادن ست اسمی ندارد و از اسم باطن که زانوی ادب پیش یکی از اولیاء الله تمودن و ادب آموختن ست رسمی در میان نمی شناسد خداوندا اگر دنیا دهی بطریقی ده که خلل در کار دین نیارد و غم آخرت را از دل برندارد الهی بسخن خود و سخن پیغمبر خود محبتی بخش که دران مستغرق گردیم تا هرچه غیر ذکر تو یا حدیث پیغمبر ست نامه آن در نوردیم یارب دم از صدق نیت نمیتوانم زد که از تو هیچ پوشیده نیست صدق نیت از تو میجوئیم و اخلاص طویت و حسن عمل از تو میخواهیم رب اغفر وارحم وانت ارحم الراحمین وتجاوز عما تعلم انك تعلم ولا نعلم وانت علام الغیوب اللهم احسن عاقبتنا فی الامور کلها واجرنا من خزی الدنیا وعذاب الآخرة ۵

خاتمة الکتاب وسجع طیرة المستطاب

شیخ محی الدین ابن عربی رحمه الله تعالی را در کتاب فتوحات مکیه وصایای حکمیه ست که در باب پانصد و شصتم

در ذکر استه تفصیلش پرداخته و کتاب مذکور را بران تمام ساخته مناسب می نماید که بعض الفاظ و معانی آنرا در اینجا ذکر کرده شود تا بر خواننده و داننده بلکه شنونده آن اگر نیت خالص دارد باب صفا کشاید و راه معرفت و هدایت جلوه نماید و این وصیت ابتدائی از موصی نیست بلکه ابتدایش از خالق انسان و جاعل کون و مکان ست و بندگان دران پیروان سنت الهی و شریعت رسالت دستگاه اند ؎

وصی الاله و اوصت رسله فلذا	کان التناهی بهم من افضل العمل
ولا الوصیة کان الخلق فی عمه	وبا لوصیة دام الملك فی الدول
فاعمل علیها ولا تهمل طریقتها	ان الوصیة حکم الله فی الازل
ذکرت قوما بما اوصی الاله به	ولیس احد اشامر فی الوصیة لی
فلم یکن غیر ما قالوه او شرعوا	من السلوك بهم فی اقوم السبل
فهدی احمد عین الدین لجمعه	وملة المصطفی من انور الملل

بنده چون در جای گناهی کند می باید که از انجا زود تا آنکه طاعتی بهد را نجای بکند و عبادتی بوجود آرد تا چنانکه آن جای بروی گواهی دهد هم آنرا برای او گواه باشد اتبع السیئة الحسنة تمحها و ان الحسنات یذهبن السیئات ذلك ذکری للذاکرین و دیگر گمان باخدا نیک می باید داشت و در هیچ حال باچنین محسن و فوالجلال بدگمان نمی باید بود انا عند ظن عبدی فلیظن بی خیرا توجه دانی که همین نفس آخر انفاست باشد بداد بدگمان روی و کمانداین تدان شوی ؎

غافل از احتیاط نفس یک نفس مباش	شاید همین نفس نفس واپسین بود ؎

دیگر ذکر خدا در سر و علن و در نفس و در ملا میباید کرد که یاد ت مرا و امر موجب یاد اوست مرتزا فاذکرونی اذکرکم در حدیث صحیح آمده و انا معه حین یذکرنی ان ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی و ان ذکرنی فی ملا ذکرته فی ملا خیر منه دریاب که این چه میت و ذکر ست و در کدام محل و بزم ست ؎

اهلا بمن لم را کن اهلا لموقعه	قول المبشر بعد الیاس بالفرج
لك البشارة فاخلع ما علیك فقد	ذکرت شوقی علی ما فیك من عوج

حق تعالی گفت والذاکرین الله کثیرا والذاکرات و بالجمله اگر ذکر خداست در هر حال و بر هر حال دیگر باید که جمیع قرب مثابرت میباید کرد و بقدر استطاعت و اندازه جهد و استقامت در هر زمان و هر حال مخبر صادق علیه السلام

وان تقرب مني شبرا تقربت منه ذراعا وان تقرب مني ذراعا تقربت منه باعا وان اتاني يمشي اتيته هرولة ع من آيم بجان گر تو آئی بتن ع گر بگشم زهی طرب وگر بگشی زهی شرف ٭ شبر ما شبر ذراع باشد ذراع باذرع باع بود ومشی را چون دو چند سازند هرولة نامند غرضکه قرب خدا با بنده مضاعف قرب بنده با خداست یکی ستانند دو دو تا ارزانی دارند کیست که شکر این نعمت بجای تواند آورد ویگر اگر از دست کار خیر بر نمی آید باری در حدیث نفس بآن عمل خیر خود بتقصیری اندران راضی نمی باید بود واگر خاطری شر خطور کند می باید عزم بالجزم بر ترک آن نماید مگر آنکه قدری سابق وقضای لاحق دامنگیر حال گردد در حدیث آمده هم سیئة واحدة نویسند مادام که بجا نیاورده وهم حسنة را حسنة می نگارند اگرچه بکار نبرده واین نیست مگر سبق رحمت بر غضب وتقدیم عفو بر قهر وترجیح غفران بر عصیان واندازه آن از قهار وغفار از یک تا هزار می باید گرفت شیخ گوید فلا بد من المغفرة لكل صديق وان لم يتب ویگر متابعت سنت بر کلمه اسلام که لا اله الا الله محمد رسول الله ست وبنا بر احتوا بر زیادت علم افضل اذکار گشته ومیان نفی واثبات جامع آمده افضل ما قلته انا والنبيون من قبلي لا اله الا الله وچرا چنین نباشد که این کلمه توحید ست وهیچ شی حامل توحید نیست لو ان السموات السبع وعامرهن غيري والارضين السبع وعامرهن غيري في كفة ولا اله الا الله في كفة مالت بهن لا اله الا الله بالجمله در میزان اعمال گران تری از ین سخن وبطاقه آن نیست قال الشيخ فعليك بلزوم هذا الذكر الذي قرن الله به وما يعلم به السعادة ثم ؎

مهما تفكرت في ذنوبي ... خفت على قلبي احتراقه

لكنه يطفى لطيبي ٭ ٭ ... بذكر ما جاء في البطاقه

ویگر از معادات اهل این کلمه دور تر میباید گریخت وخاک حرب با خدا بنا بر این دشمنی بر سر خود نمی باید بیخیت اولیاء او اگرچه بمقدار قراض خطا آرند چون شرک نکرده اند ملاقات خدا با ایشان همراه مغفرت خواهد بود وما يفعل الله بعذابكم ان شكرتم وامنتم ویگر ملازمت فرائض الهی ست بروجه مامور بها واکمال این نشاء نوافل باشد عمده آلات قرب خداوندی ست ما تقرب الي عبدي بشيء احب الي مما افترضته وما زال العبد يتقرب الي بالنوافل حتى احببته نقصانی که در نمازها از راه ترک یا قضا یا فتور ورکان راه می یابد بدین نافلها جبران آن بروز رستخیز میکند شیخ گفته ولیست النوافل الا لما لها اصل في الفرائض واما لا اصل له في الفرائض فذلك انشاء عبادة مستقلة لتقبلها علماء السوء بدعة ویگر مراعات اقوال میباید کرد چنانکه مراعات اعمال میکنند بلکه خود قول من جمله عمل ست

باید که خدا را نزد لسان هر قائل اعتقاد کرده و در برابر جنانش دانسته نگاهبانی سخن نماید و حرفی ناگفتنی و کلامی ناشنیدنی گو مقتضی آن نباشد نگوید و نشنود ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید و لا یحب الله الجهر بالسوء من القول و هل یکب الناس علی مناخرهم فی النار الا حصائد السنتهم حکیمی گفته هیچ چیزی مستحق تر بسجن از زبان نیست زیرا که در پس دو دروازه افتاده شفتین و اسنان و معهذا اکثر الفضول ست و با بها مفتوح میباشد قلت کلام و کثرت سماع را همین قدر نکته بسندست که زبان یکی ست و گوش دو ست

بخاطر هیچ مضمون به زلب بستن نمی آید خموشی معنئی دارد که در گفتن نمی آید

دیگر صورت حیوانی ذی روح هرگز نمی باید کشید و در خانه نقشی ازان نمی باید گذاشت مصور را روز حشر تکلیف جان میدن دهند و نتوانند پس بعذابی سخت مبتلایش سازند و من اظلم ممن ذهب یخلق کخلقی فلیخلقوا ذرة ولیخلقوا حبة ولیخلقوا شعیرة دیگر بیمار را پرسیدن میباید کرد که دران اعتبار و ذکری ست دیدنش از اصل خبر میدهد و نظارهٔ ضعفش تنبیه بر افتقار خودش میکند یا ابن آدم مرضت فلم تعدني و کدام وقت بهتر ازان باشد که برادری را عیادت کند و خدا را نزد او بیابد یا مسافری را که ره پیمای عدم میگردد نفسی چند مشایعت فرماید

دزدیده ام ازبهر تو در سینه دمی چند وقت ست اگر رنجه نمائی قدمی چند

دیگر خود را از بار مظالم عباد سبکدوش میباید کرد و ثقل این وزر بر سر نمیباید برداشت که ستم روز قیامت تیرگیهاست و این ظلم بمنع مردم از حقوق واجبه شان صورت می بندد و از ترک عون او در کارهای خوب و معروف پیدا می آید در حدیث قدسی ست یا عبادي اني حرمت الظلم علی نفسي و جعلته بینکم محرما فلا تظالموا الحدیث رواه مسلم عن ابي ذر و این حدیث ابی ذر در خود آنست که باب زر نوشته آید نثر جوهر که از شوکانی شنیده باشی که شرح همین معدن گوهرست و بسط همین بحر و برگنتاهی بدتر از ظلم در عالم نشان نمیدهند و مستجاب الدعوتی بزرگتر از مظلوم بیان نمیکنند

گفتم اهل ستم چه طائفه اند گفت گرگ و سگ و شغالی چند

دیگر عالمی که علمش او را بر عمل برنمی انگیزد هر چند خطا کارست تو در بارهٔ او علم خود را عمل فرما تا حق وی فاکرده باشی و بنا بر تادب بصفت آلمی از حال بدش در حجاب نیفتی چه علم او هم یکی درجه بلندست نزد خدا چنانکه علمش اگر میکرد رتبهٔ ارجمند بود پیش او تعالی نیت خیر روح امورست و هر کسی را ثمرهٔ اراده او بالضرورة فمن کانت هجرته الی الله

و رسوله فهجرته الی الله و رسوله و من کانت هجرته الی دنیا او امرأة ینکحها فهجرته الی ما هاجر الیه

و بقیه مقام شیخ علیه مقام ذکر فقر را بکرده و زن و مال و ولد و جاه را تمام برده و در بیان هر یکی جداگانه تفصیل سپرده

فان شئت الزیادة فارجع الیه و عول علیه و بگیر تا گریزد از انکه هر چه خدا داده و ستانده مراقب او تعالی

باشد اگر داده بجهت آن داده تا شکر و سپاس او بجا آری که شکر نعمت صید نعمت است و کفران شیوه شیطان مرید

و اگر گرفته از برای آن گرفته تا صبر کنی و بعیت و محبت او بجا آری که صبر فراز گردن و چون با تو باشد و تو را دوست خود

گیرد لابد است که با تو همان معامله محب با محبوب کند و از جمله بلاهای آخرت ترا محجوب سازد و لا اعظم بعد عروس

و لیس وراء عبادان قریة و ذا کلن که بکفران انعام گیرانش که کسی احصار آن نتواند و سر زنی و چل کلاغ خانه ایمان

و اسلام را برهم کنی ؎

لکل شیئ اذا فارقته عوض ولیس عند ان فارقت من عوض

دیگر ادای حق او جل و اجب تعالی را لازم تمتم می باید انکاشت و تخم خلاف در زمین عبودیت زنهار نمی باید کاشت

هیچ دانستی که آن حق او جل و اجب چیست عدم شرک ست با او سبحانه جلی باشد یا خفی شرک جلی واضح ست و شرک خفی

اعتماد کردن ست بر اسباب موضوعه و رکون بقلب بسوی آن و سکون دل نزد آن و این از اعظم رزایای آخر وی

و اکبر بلایای دینی ست ؎

لا تعتمد الا علی الله فکل امر بید الله

و هذه الاسباب حجابه فلا تکن الا مع الله

و نتوان گفت که ما مامور یم بسعی بر عیال و نفقه آنها بر ما واجب ست زیرا که سخن در اعتماد بر اسباب و سکون دل

بران ست نه عدم عمل از برای آنها کریمه و ما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون را شیخ همین معنی تفسیر کرده و گفته

یعنی به والله اعلم هذا الشرک الخفی الذی یکون معه الایمان بوجود الله والنقص فی الایمان بتوحید الله

فی الافعال لانی الالوهیة فان ذلک هو الشرک الجلی الذی ینافض الایمان بتوحید الله فی الالوهیة

لا الایمان بوجود الله ؎

ومن یتق الله یجعل له کما قال من امره مخرجا

ویرزقه من غیر حسبانه وان ضاق امر به فرجا

دیگر عذر میباید کرد از انکه در دل اراده علو در ارض در آید و این خیال فاسد در سینه بپاید که انجامش بدست

وصاحبش از درگاه بیچون وچگون رد آدمی زاد را بهتر ازین مرادی نیست که کسی او را نشناسد و نه وی هیچکس را
داند در حدیث ست از سرور کائنات صلعم ان حقا علی الله ان لا یرفع شیئا من الدنیا الا وضعه شیخ گوید
فان کنت انت ذلک الشیء فانتظر وضع الله ایاک آری اگر کسی از درگاه متعالی اعلی گردد و فعتی یابد و بکشد
و بقبولی سر فرازیش دهند این چیز دیگر ست که از خواستهٔ او نیست خاک تیره افتاده را چه یارا که دم بزرگی زند
و قطرهٔ آب بیچاره را چه حجت که خود را بحر نماید الله الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض
ولا فسادا والعاقبة للمتقین باجمله تو خود خواهان تعلی نشوی و از خدا جز خمول و ذلت و سکنت و خشوع و خضوع
هیچ نخواهی و اگر روی سجانه از خود در بست عطیهٔ او ست و این حالت ترا ست نمیدهد بدگر دیکه حق مشهود گردد و خلق و
عالم از نظر اعتبار مفقود شود شیخ گفته و لیس هذا لاکابر الا لعجزهم عن تحصیل ذلک المقام
الشهود فانه الوجود المطلوب انتهی المقصود دیگر جمال و مراست در دین که از ان بهزار دل میباید
فراگرد خواه حق باشد یا مبطل اگر مبطل ست خود جدل از راس الامر نمیرسد و اگر محق ست از برای او خانه در میانهٔ
مینو میسازند و این آنجاست که در مناظره حذر از مکابره در غالب احوال و کثرت قیل و قال ممکن نیست پس خشیت
بیشتر از سعود اوست شیخ میفرماید کما یفعل فقهاء زماننا الیوم فی مجالس مناظراتهم یبتدون فی ذلک
تنقیح خواطرهم فقد یلتزم المناظر فی ذلک مذهبا لا یعتقده او قولا لا یرتضیه وهو یجادل عن صاحب الحق
الذی یعتقد فیه انه حق لتخلص نفسه فی ذلک بان یقول له انما افعل ذلک لتنقیح الخاطر لا
لاقامة الباطل وما اعلم ان الله عز لسان کل قائل الی آخر ما قال دیگر حسن خلق و اتیان بمکارم اجتناب
از سفاسف اوست انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق وانک لعلی خلق عظیم فبما رحمة من الله لنت
لهم ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک و اخلاق را مصارف ست که شیخ رح در رسالهٔ جداگانه
نوشته تا آن مصارف شناخته نشود و امتیاز مکارم از سفاسف دست بهم نمیدهد قال وهو علم شریف خفی فلا
یفوتنک فان ذلک یختلف باختلاف الوجوه و راست گفته زیرا که اغراض خلق متباین ست اگر زیدی راضی
شد دشمنش عمرو ساخط میگردد و پس لابد ست از دریافت مصارف تا با متخلق معه کار بران هنجار بمیان آید دیگر
هجرت ست از دار کفر بسوی دار اسلام زیرا که در اقامت میان کفار اهانت دین حق و اعلاء کلمهٔ کفر بکلمهٔ الهی
باشد و تا تواند در ذمهٔ کافر نرود که مقصود از قتال همین بلندی کلمهٔ خدا و سفل کلمهٔ کفر ست پس شیخ گفته
ولهذا حجرنا فی هذا الزمان علی الناس زیارة بیت المقدس والاقامة فیه لکونهما بید الکفار فالآیة

والتفکر فی المسلمین والمسلمون مجمعون علی اسوء حال نعوذ بالله من تفکر الاهواء گویم وهیهات اما برای هندوستان امروز وما اشبه اللیلة بالبارحة ؎

رق الزجاج ورقت الخمر	فتشابها فتشاکل الامر
فکانما خمر ولا قدح	وکانما قدح ولا خمر
از صفای می ولطافت جام	در هم آمیخت رنگ جام ومدام
همه جام ست نیست گوئی می	یا مدام ست نیست گوئی جام

دیگر استعمال علم ست در جمیع حرکات وسکنات وبر قابل علم وعامل بران ثنا ها آمده وفرموده انما بعثت معلما پس چه بیبا باید کرد تا عالم عامل گردد وهمچو سراج وشمع محرق جان خود ومضیئی دیگران نبود کمثل الحمار یحمل اسفارا عبارت ازهمین مقام ست **دیگر** تودد ست با بندگان خدا بافشاء سلام واطعام طعام وسعی در قضاء حوائج انام عموما وباولی مراد ان جهان خصوصا ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا ویتیما واسیرا یتیما ذا مقربة او مسکینا ذا متربة همه مومنان چون یک جسد اند اگر عضوی از تن شکایتی گردد سائر جسد از برای آن تحمی وسهر تداعی شود ؎

بنی آدم اعضاے یکدیگر اند	که در آفرینش ز یک جوهر اند
چو عضوی بدرد آورد روزگار	دگر عضوها را نماند قرار

دیگر بر رسیدن رزایا در مال وخویشان اکتراث نباید کرد بلکه باسترجاع باید گزرانید عمر بن خطاب گفته هیچ مصیبتے بمن نرسید مگر اندران ملاحظه سه نعمت کردم یکی آنکه این آفت در دین من رونداد دیگر آنکه بزرگتر ازان بر من نیفتاد سوم آنکه کفارهٔ وزری وجالب اجری شد **دیگر** تلاوت کردن قرآن ست بتدبر وتفکر در نعوت وصفات که دران مذکورست وبیان فضائل کلام ومزایای این نظام درینجا تحصیل حاصل ست اهل القران هم اهل الله وخاصته وخاصه یملک عبارت ازهمنشینان اوست که در غالب احوال با او همراه باشند اینقدر چه کم ست که این کلام خالق ست وباقی همه کلام مخلوق ومما للتراب ورب الارباب **دیگر** اختیار مجالست کسی ست که نفع علم یا عمل ازوی استفاده می توان کرد وترک صحبت کسی که ازوی ملاحظه ضرر در دین ودر دنیا میتوان نمود هم القوم لا یشقی جلیسهم

حافظ از مجلس رندان بسلامت بگذر	تا خرابت نکند صحبت بدنامی چند

دیگر اقامت حدود ست در نفس خود وکسان خود وکلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته اگر سلطان ست خود

برپا داشتن صدها بروی متعین ورنه اقل ولایات ولایت او برجان خودش هست جواب را در کار خیر بخره گیرد
تا دیگر بیرد بری از مواخذه این ولایت ببرد **دیگر** دادن صدقه ست در راه خدا تعالی در قرآنی که تصدقین
و تصدقات کرده صدقه فرض را زکوة خوانند و صدقه نفل را تطوع نامند فرض مزیل اسم بخل ست و تطوع جلب
درجات علی و نیل بصفت کرم وجود و ایثار و سخا و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون و آن نقیض
صحیح شحیح تخاف الفقر و تامل الغنی و اسراف بذل کردن مال ست در غیر موضع آن و در آن کفران نعمت منعم
حقیقی ست ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین و کان الانسان لربه کفورا دیگر جهاد نفس ست اعدی
عدوک نفسک التی بین جنبیک شیخ و دیگر صوفیه این جهاد را اگه گفته اند و آیه قاتلوا الذین یلونکم من الکفار
را بر آن محمول ساخته و گفته الا اکفر عدوک من نفسک فانها فی کل نفس نکفی نعمة الله علیها من بعد علاجها
و چون این جهاد راست آید جهاد دیگر که با اعدا ظاهرست آسان تر گردد و مراتب شهادت باطن و ظاهر وقت شود
دیگر رعایت هر مسلمان من حیث هو مسلم می باید کرد و میان آنها مساوات میباید نمود چنانکه اسلام ایشان تسویه در
اعیان ایشان کرده و نباید گفت که آن ذو سلطان و جاه و مال و شخص کلان ست و این صغیر و حقیر و فقیر و ناتوان و بی خانمان
بلکه اسلام را بمنزله شخص واحد باید دانست و مسلمانان را اعضای این شخص باید گردانید و کیف که وجود اسلام نیست مگر
بمسلمانان چنانکه وجود شخص نیست مگر باعضا و بجمیع قوای ظاهر و باطن او و همین معنی را رسول خدا صلعم رعایت کرده و گفته
المسلمون تتکافا دماؤهم و یسعی بذمتهم ادناهم و هم ید واحد علی من سواهم و المومن للمومن کالبنیان
المرصوص یشد بعضه بعضا **دیگر** حفظ حق جار و جوار ست و هر که در وازه او قریب تر بسوی او بود وی مقدم ست
درین کار و در تفقد و دفع ضرر هر که باشد و همسایه را جار گویند مشتق از جار بمعنی مال بنا بر میل بسوی او یا احسان و هر که
آزار مشتق از جور بمعنی میل بسوی باطل میگوید که در عرف آزار ظلم نامند پس این بدان ماند که لدیغ را سلیم خوانند
و باجمله مراعات حقوق جوار یکی از واجبات ست گو کافر باشد **دیگر** نصرت کردن ست از برای برادر مسلمان ظالم باشد
یا مظلوم نصرت ظالم بمنع او از ظلم ست و نصرت مظلوم بدفع ظلم از وی الظلم ظلمات یوم القیامة و این همه مقید
باستطاعت ست ورنه درین زمان انیمعنی ممکن نیست و مظلوم نزدیک ترست باجابت دعا ۵

بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن ... اجابت از در حق بهر استقبال می آید
آتش سوزان نکند با سپند ... انچه کند دود دل دردمند

دیگر سوال مال برای استکثار با وجود فساد حال ست و روز قیامت خدا وش یا خموش یا کدوش در روی باشد

زیرا که سوال مزیل آبرو ست و مذل سائل و از شعب اوست منت نهادن بر کسی تا بیشتر از ان از وی بستاند
و لا تمنن تستکثر و دیگر دوست داشتن انصار و انصاریات ست و حب ایشان را رسول خدا صلعم آیت ایمان
گفته و بغض را نشان نفاق قرار داده و فرموده اقبلوا من محسنهم و تجاوزوا عن مسیئهم شیخ گوید ان کل
من نصر دین الله في اي زمان كان فهو من الانصار و هو داخل في حكم هذا الحديث و ناصر دین خدا
دو کس اند یکی آنکه ابتدا بجان خود مدد کرد بغیر آنکه وجوب این نصرت بر خود شناخته باشد دوم کسی که این نصرت را
بر خود واجب دانست لقوله یا ایها الذین امنوا کونوا انصار الله و این دیگر را هم اجر نصرت ست و هم اجر ادای واجب
و ازین واضح ست اظهار علم حق از برای دفع باطل و گویا جهاد معنوی محسوس ست معنوی بآنجهت که قابل ابطال و متعلق
او نفس ست و محسوس بآنجهت که تعلق دارد بعبارت لسان یا کتابت بنان و دیگر صدق حدیث و ادای امانت و
صدق وعد و اجتناب کذب و خیانت و خلف وعد را لازم میباید گرفت و نزد مخاصمت با احدی فجور نباید کرد که انها
یکی از علامات منافق ست و اخلاف وعید ازین باب نیست معتزله چون خلاف ایعاد را موجب کذب خبر او تعالی
گمان کردند و کذب را در خبرش مستحیل انگاشتند انکار آن میکنند و این زلت عظیم ست زیرا که مثل این را در عرف
شرع کذب نمی نامند فجهلهم دليل عقلي عن علم وضع حكمي و هذا من قصور بعض العقول و وفاء كل
موطن مع ادلتها و لا ينبغي لها ذلك ۵

واني اذا اوعدته او وعدته ... لمخلف ايعادي و منجز موعدي

و دیگر بذاذه ست در جامه و عدم ترفه در دنیا و بذاذه را از ایمان گفته زیرا که انفق از برای کبر و ابعد از عجب و هم
و خیلاء و صلف ست و این همه امور مذموم ست بر لسان شرع و مکروه ست در عرف آن بلکه نزد مردم و نزد خدا
و دیگر حیا ست و او تعالی حیی ست و حیا شعبه از ایمان باشد و الحیاء خیر کله و او تعالی روز قیامت از پیران
اسلام شرم کند و حیا موجب ترک هر کار نامرضی خدا و رسول ست شیخ کریمه ان الله لا یستحیي را ترجمه کرده ست
بآنکه انه لا یترك ان یضرب مثلا ما بعوضة و دیگر خیر خواهی مسلمانان ست عموما و خصوصا الدین النصیحة
قالوا لمن یا رسول الله قال لله و لرسوله و لکتابه و لائمة المسلمین و عامتهم و نصاح رشته را گویند و منصحه
سوزن را و ناصح خائط ست و خائط کسی ست که میان اجزاء ثوب تالیف می بخشد تا آنکه قمیصی یا پیرهنی میگردد
و بدان انتفاع میرود همچنین ناصح در دین خدا مولف در میان دلهای عباد الله و میان سعادت ایشان نزد خداست

نصیحت گوش کن جانان کز ان جان و دل آرایند ... جوانان سعادتمند پند پیر دانا را

اینقدر ست که ناصح محتاج ست بسوی علم کثیری علم شریعت که شامل جمیع احوال مردم وعلم زمان ومکان بست دوم
علم ترجیح نزد تقابل این امور تا کاه بر حسب حال کند وسیاست وعدالت داخل ست در زیرا این نصیحت شیخ گفته
الناصح في دين الله يحتاج الى علم كثير وعقل غزير وفكر صحيح ورؤية حسنة واعتدال المزاج وتؤدة
وان لم تكن فيه هذه الخصال كان الخطأ اسرع اليه من الاصابة وما في مكارم الاخلاق ادق ولا
اخفى ولا اعظم من النصيحة ولنا فيه جزء سميناه كتاب الفصائح ودیگر مراعات حال خویش ست در زمانیکه
میان هر دو نماز باشد زیرا که از یک نماز تا نماز دیگر زمانی خالی از نماز نست باید که دران زمان لغوی بوجود نیاید ودرین امر
حکم نماز فرض ونافله یکسان ست وواردشده که صلوة علی اثر صلوة لا لغو بینهما کتاب في علیین وکلام لغو
همان ست که ساقط باشد ودر کفه میزان ندر آید ودیگر التزام نماز کتبه بست نزد ندا در باجماعت چه اتخاذ مساجد جز از
برای اقامت نماز نمیست وندا نمی کنند مگر از برای اتیان بسوی آن حي على الصلوة عبارت ازهمین مدعاست و
حي على الفلاح بشارت بهمین باجر او جماعت سنت موکده نبوی ست ومراد بدان اجتماع ست براقامت دین و
عدم تفرق دران شیخ فرماید ومن ترك سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم ضل بلا شك لانه ما سنّ الا ما هو المهداة
وما ذا بعد الحق الا الضلال فانى تصرفون ودیگر محافظت باید کرد بر نماز اوابین وآن نماز ست در اوقات مغفول عنها
در عامه ووقت آن ما بین ضحی تا استوا وما بین ظهر وعصر وما بین مغرب وعشاست وبر نماز تهجد هم مطلق بیشود ونماز
شب یازده رکعت ست قال الشيخ وهذا لا بد منه لمن يريد اتباع السنة والاقتداء ثوان زدت على هذا
فانت وذاك فان الصلوة خير موضوع فمن شاء فليستقل ومن شاء فليستكثر فانه يناجي ربه والحديث
مع الله والاستكثار منه اشرف الاحوال ودیگر ورع وزهد ست چنانکه در مأکل ومشارب باشد وآن عبارت ست
از اجتناب حرام وشبهات الاثم ما حاك في صدرك ودع ما يريبك الى ما لا يريبك واستفت قلبك
وان افتاك المفتون وگزیدن هدی صالح وسمت صالح واقتصاد در همه امور واتباع انبیا، وصلحا، وتحفظ از عجلت
مگر در مواطن آن ومسارعت بسوی مغفرت وسبق بجانب خیرات واکرام ضیف وتجهیز میت وجهاز بکر بزواد راک و
هر عمل آخرت وتؤدت در امور دنیا ودر ورود بر آنحضرت صلعم نزد ذکر شریعت همه از باب ورع محمود ست ودیگر شیخ گفته
الله الله ان تعود في شيء خرجت عنه لله تعالى ولا تعقد مع الله عقدا ولا عهدا ثم تنقضه بعد ذلك
وتحله ولا تفي به واول عهد که بنی آدم باخذ ست قالوا بلى ست ودرین عهد که اقرار بربیت رب وعبودیت خود ست
همه مراتب اسلام وایمان واحسان مندرج ست لکن بعد ازین بلی بلای شرک راه بسیاری از مردم زده ودر انواع

بدع وضلال مبتلا گردانیده چون اول با آخر نسبتی دارد باید که آخر را با اول موافق سازد تا به وفاق یکدیگر
دیگر هر که والی باشد لازم ست که قضا بین الناس بحق کند و پیروی هوا ننماید که فضل از راه خداست و راه خدا عبارت
از چیزی ست که در کتاب و بر زبان انبیا مشروع گشته الذین یضلون عن سبیل الله لهم عذاب شدید بما
نسوا یوم الحساب شیخ گفته یعني به والله اعلم یوم الدنیا حیث لم یحاسبوا نفوسهم فیه فان النسیان
الترک و یوم الدنیا ایضا یوم الدین ای الجزاء لما فیه من اقامة الحدود دیگر در دعوات اوقات اجابت مراعات
بیاید کرد مثل آذان و حرب و نزول باران و افتتاح نماز و ساعت جمعه و جز آن که در کتب ادعیه مثل حصن حصین و غیره
باستقراء مذکور ست و اسباب قبول بسیار ست و در زمان و مکان و حال و نفس کلمه که بدان ذکر خدا میرود منحصر ست
پس چون دعا یکی از این چهار کار مقترن شد نزدیک ست که مستجاب گردد و اقوی درین هر چهار امر کی اسم ست دیگر
حال و دعا در حال سجود بسیار و بیشتر میباید که چه نزدیکی در سجده باخدا افزون تر از همه اشیا دست آنحضرت فرمود صلعم
اقرب ما یکون العبد من ربه وهو ساجد شیخ گفته لا قرب اقرب من قرب السجود ولا دعا الا في القرب من الله
فاذا دعوت في السجود فادع في دوام الحال الذي اوجب لك القرب المطلوب من الله دیگر کن فقیرا
من الله کما انت فقیر الیه و این بدان ماند که رسول خدا صلعم گفته اعوذ بک منک و معنی فقیر من الله آنست که از وی
را لحظه از روایح ربوبیت شمیده نگردد بلکه همه عبودیت محضه باشد چنانکه در جناب حق چیزی از عبودیت نیست و مستحیل
بروی که عبد باشد فهو رب محض فکن انت عبدا محضا **دیگر** رباط را لازم میباید گرفت که از افضل احوال
مومن ست و هر انسان که می میرد عمل او ختم میشود مگر مرابط که عملش تا روز قیامت در نشو و نماست و از فتانان قبر
در امن ست ثبت هذا عن رسول الله صلعم شیخ گوید رباط آنست که انسان دائما نفس خود را ملازم طاعت خدا
گرداند بدون حدی که بسوئی آن منتهی شود و چون نفس ابین کار ربط داد مرابط شد و رباط در هر خیر اختصاص بآن
خیر ست و همه راه خداست مختص بلا زمست ثغور یا جهاد نیست آنحضرت فرمود انتظار الصلوة بعد الصلوة رباط
و حق تعالی گفته اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله **دیگر** چون مناجات کند با رسول خدا صلعم و آن عبارت ست
از زمان قرارت احادیث مرویه از جناب نبوت علیه الصلوة والسلام باید که پیش از نجوی تقدیم صدقه کند هر صدقه
که باشد که این همه خیر ست و بدان طهارت دست بهم میدهد و صدقاتی که شارع بران نص کرده بسیار ست منها قوله
صلعم ان کل تهلیلة صدقة و کل تکبیرة صدقة و کل تسبیحة صدقة و کل تحمیدة صدقة و امر بمعروف صدقة و نهی عن منکر
صدقة پس نزد خواندن حدیث نظر در حال خود باید کرد و هي التي بقیت في العامة من مناجاة الرسول صلعم

وهر صدقه که بران قدرت حاصل گردد می باید داد بعده در قرارت حدیث شروع میباید کرد و دیگر حذر از تکفیر احدی
از اهل قبله واجب ست هرگز بر گناهی و تاویلی زبان باکفر گفتن مسلمانی آشنا نباید نمود که در حدیث ست من قال
لاخیه کافر فقد باء بها احدهما ان کان کما قال والا رجعت علیه ومعنی رجوع آنست که مکفر خود شکافر میگردد
وهر کرا کافر گفته وی هنوز مسلمان ست واذا قیل لهم امنوا کما امن الناس قالوا انؤمن کما امن السفهاء
حق تعالی در جواب ایشان میفرماید الا انهم هم السفهاء ولکن لا یعلمون وسفیه ضعیف الرای را گویند پس این
قول ایشان خود وبال ایشان گردید ونظائر این آیه در کتاب بسیار ست وهمه افاده رجوع نسبت ذمیمه بسوی
صاحبش میکند ومایخدعون الا انفسهم ونیز این آیات بفحوای خطاب بآل ست بر سلامت آن دیگر ازین سب
دائم وابتلا اینکس اندران وتاکسی بوجهی از وجوه وتاویلی از تاویلات مسلمان باقی تواند ماند چرا بزور وبازو ولقلقه
زبان اورا کافر میباید ساخت علما بظاهر درین باب دلیلی لتزام کرده اند واهل مناظره بسیار ارخاء عنان نموده تا آنکه احدی
از سلف وخلف درین مباحث از این آفات ایشان که راجع بایشان ست سلیم نمانده دیگر یکی از مناصب شرعیه
مجاز است وذب از شریعت غلظ وسلطت بیضا ست ودرین مرتبه اوهام ومقامات احدی را گنجائش قبول
نیست وناگزیرست از انکه هرچه خلاف سنت صحیح باشد ومضاد طریقه نبویه بود در هر نقیر وقطمیر رد وطرد ودفع و
رفع آن باید قاطعه مفاهیم ساطعه باید کرد وهرگز جانب احدی را هرکه باشد وهرکجا که باشد رعایت نمی باید نمود
پس تکفیر جمعی از اهل علم وتقوی درباره جماعه از صوفیه وفقهاء راجع بسوی اقوال وافعال آنهاست نه متوجه بسوی
ذوات ونفوس شان ودرین تکفیر خصابه بکفرین معذورست چنانکه مطرود دین ایشان بنا بر حال یا قال مجبور اند عامه مردم
که باین حکمت غامضه نمیرسند هرد وحالت را یک مرتبه می نهند ونمیدانند که میان هر دو بون بائن وبعد باعدست

سادت مشرقه وسرت مغربا　　شتان بین مشرق ومغرب

تکفیر نمودن شیخ الاسلام ابن تیمیه وحافظ ابن القیم واشال ایشان ابن فارض وابن سبعین وابن عربی ودیگر قائلین
وحدت وجود ومتکلمین مسائل غیر ماثور را ازین قبیل ست که مخاطب دران همان قالات وحالات ست نه ذوات
ارباب مقالات واصحاب ملاقات واین منصب از اعاظم مناصب دین پروری واکمل منازل حق پرستی ست
در هزار یکی ودر بسیار اندکی را بآن نوازش میفرمایند وآنرا صانعه وجارحه عامله هدایت وارشاد عباد بسوی

رب الارباب میگردانند

این سعادت بزور بازو نیست　　تا نبخشد خدای بخشنده

دیگر هرگز مباد اکه از شرار مردم با شد و مردم تخوف بدی او ازو می بپرهیزند و این حال اهم بشر از نفس خود می تواند شناخت که بدی او تا کجاست مردی نزد آنحضرت صلعم آمد چون برگشت فرمود بئس اخو العشیرة افشاء راز صحبت زن و دشنام مادر و پدر دادن بکسی و بدگفتن یاران نبوت همچو روافض و خوارج و سب کردن آله باطله پیش عابد انش و استطالت در عرض جلسلم بغیر حق و نحو آن همه از شرور و فجور ست و زبان درازی ملایان و کلیسیان یونانیان در حق اهل حدیث و مجسمه و مشبه گفتن ایشان از قبایح شرور و ابطل باطل ست و معطله و فرعونیه و جهمیه و قدریه و جبریه گفتن اهل حدیث منکرین صفات ثابته الهی جزآ از مطابق واقع و نفس الامرست از باب شر و مجرده نفوس بشریه نیست زیرا که وما بعد الحق الا الضلال

دیگر تسلط ولاة جور را منکر نباید شد که دران سری ست که جز خدا هیچکی آنرا نمیداند و نظر خود را بر علم الهی درین کون و فساد ترجیح نمیباید داد که هرچند اینها محل شرور اند امامصالح بسیار هم بذریعهٔ ایشان بر روی کار می آید ما را نمیرسد که دست از طاعت ایشان و در غیر معصیت خدا بکشیم و نزاعی درین امر بایشان قائم سازیم و شیطان را از باب تاویل در احادیث این باب و امثال آن بر خود چیره و زبردست گردانیم اگر جائر اند زیان ما جور بر گردن ایشان ست نه بر سر ما و اگر نیکوکار اند نفعی ازان بما هم می تواند رسید درین مسئله اعتراض ملائکه بر و تعالی در بارهٔ خلافت آدم ابو البشر کافی ست و از برای صبر با تصبر وافی و شافی شیخ میگوید وهذا باب قل اغفله الناس وقد اغلقوه علی انفسهم فما ترى احدا الا وله نصيب في ذلك ولا يعلم ما فيه عند الله وقد رأينا على ذلك براهين من الله ومتى ذممت ولا بد فذم الصفة بذم الله ولا تذم الموصوف بها ان نصحت نفسك ومتى حمدت فاحمد الصفة والموصوف معا فان الله يحمدك على ذلك و دیگر چون سخنی خوب گوئی یا راستی بسوی خیر نمائی باید که اول عامل بدان تو باشی و نخستین مخاطب آن خیر تو شوی و نفس خود را آگه تر و مقدم تر داری زیرا که نظر خلق بسوی فعل شخص بیشتر از نظر آنها بسوی قول اوست و اهتداء بفعل اعظم تر از اهتداء بقول است

واذا المقال مع الفعال وزنته ... رجح الفعال وخف كل مقال

دیگر اگر خواهی که مغفرت کنند و آن طلب ستر ست میباید که سوال ستر خود از گناه کنی تا از تو ذنبی بوجود نیاید و از ان محفوظ یا معصوم مانی و اگر گناهکاری ستر خود از عقوبت آن ذنب بخواه و هشدار که مردم ترا بکاری دانند و او تعالی خلاف آن از تو دانسته باشد و از تنطع و تشدق و ثرثرت و هذر و بذی و هذیان و خرافات و طامات و شطحیات و سکرات بپرهیز که این چیزها خصال اشرار ست نه احوال اخیار رستخیز آدمی بر همان حالت شدنی ست که بران مرده و از دنیا بآخرت رفته جهد باید کرد تا مرگ بر اسلام شود و کاری از تو سر انجام گیرد که در گور مونس

وحشت وتنهائی آید وفی القبر مقیلك فما قبلك والی الله مصیرك فمن نصیرك ویگر دنیا روزی چند ست وآخر کار با خداوند پس دل بر نیرنگ بوی ورنگ اینجائی نباید نهاد وهر دم از مرگ دیگر رفتگان عبرت میباید گرفت

جامی آن به که درین مرحله آن پیشه کنی که ز مرگ دگران مرگ خود اندیشه کنی

ماندن ایشان درین خاکدان بروجهی شد که چون ازینجا رفتند دیگر خبری از ایشان نیامد وهر که آمد بجای آن رفته آمد وهمان منزل پرداخت وبازخانه را بدیگران بگذاشت کم ترکوا من جنات وعیون وزروع ومقام کریم ونعمة کانوا فیها فاکهین کذلك واورثناها قوما آخرین امام علی بادی بن محمد جواد بن علی رضا علیهم السلام را نزد متوکل عباسی سعایت کردند که در خانهٔ خود سلاح دارد وجمعی از یاران همراه او هستند گویا طلب امرازبرای خود میکند فرمان رفت که گروهی از اتراك برود واو را گرفتار کرده بیارد بر حین غفلت هجوم آوردند او را در خانه تنها دیدند در پیراهن صوف وملحفه موی بر دوی بقبله یافتند ودوی مترنم بود بآیاتی از قرآن که در وعد ووعید آمده وجز ریگ وسنگریزه فرشی میان او وبساط زمین نبود

بجز بانهی پاکان فقیران ست قدم منه بنیستان که جای شیران ست

برین صورت گرفتند وپیش متوکل بردند وقت شب بود وجام شراب در دور وکاسهٔ مدام در دست

مهتاب وشراب وانتظار ست این جمله قیامت ست شب نیست

چون جناب امام علیه السلام را دید تعظیم کرد وبپهلوی خود بنشاند وخبر کردند که در خانهٔ او از هرانچه گفته شده چیزی برآمدنش ونه جمعی بر مواخذه اش که با متعلق او دیافته گشت متوکل شنید وپیاله باده در دستش داد تا بنوشد امام گفت ای امیر مومنان این چیزیست که هرگز بگوشت وپوست من نیامیخته مارا ازان معاف می باید داشت متوکل عفو کرد وگفت شعری پسندیده خوش آیند بخوان فرمود من شعر را قلیل الروایتم گفت لابد چیزی انشاد باید کرد امام همام اول آیهٔ مذکوره تلاوت فرمود سپس این ابیات بخواند

یاتوا علی قلل الاجبال تحرسهم غلب الرجال فما اغنتهم القلل

واستنزلوا بعد عز عن معاقلهم فاودعوا حفرا یا بئس ما نزلوا

ناداهم صارخ من بعد ما قبروا این الاسرة والتیجان والحلل

این الوجوه التی کانت منعمة من دونها تضرب الاستار والکلل

فافصح القبر عنهم حین سائلهم تلك الوجوه علیها الدود یقتتل

قد طال ما اکلوا دهرا وما شربوا فاصبحوا بعد طول الاکل قد اکلوا

حاضرین بزم ازین انشاد برعلی ترسیدند اما متوکل بسیار ازبسیار بگریست تا آنکه اشکش بر ریش روان شد و حاضران نیز گریه شدند دیگر خیال نباید کرد که دنیا عبارت از وجود ماست پس بس وچون ما نمانیم و آنچه ما شویم این آرایش و نمایش که سایه ابر و خنده برق بیش نیست برفتن ما برود بلکه این کهنه سرا بر مثال جهان سراست که هر یکی همی رود و دیگری همی آید صد هزار امثال ما را دران گذشت و آنچه ما و ازجها آراستند و حصه خود از لطف و لذت معیشت و حلاوت و عذوبت حیات بردا شتند و تا چشم بندکردند تمام بزم برهم شد و کسانی دیگر آمدند و مجلسی آخر مانند آن با کم و بیش ازان همان رنگ و بوی در هر برزن و کوئی پیراستند و بهره از مقدر خود بدست آورده بطرز آن گذشتگان این جهان را پدرود کردند غرضکه بکان برپاست و مکین پوچ و پادر هوا ؎

گمان مبر که تو چون بگذری جهان بگذشت هزار شمع بکشتند و انجمن باقی ست

دانشمند کسی ست که درین دیر کهن فریب این انجمن نخورد و در زمن خود کار جلوه گاه حیات دو روزه او ست آنچه

از دست برآید ز برای جهان بگیر ذخیره ساز ؎

دو بیتم جگر کرد روزی کباب که میگفت گوینده با رباب

دریغا که بی ما بسی روزگار بروید گل و بشکفد لاله زار

بسی تیر و دی ماه و اردیبهشت بیاید که ما خاک باشیم و خشت

شیخ سعدی در بوستان گفته ؎

نشاط آنگه از من رمیدن گرفت که شامم سپیده دمیدن گرفت

بیاد جوانی که از سر بدر کنون باز پیری بیاید بسر

بسبزی کجا تازه گردد دلم که سبزی نخواهد دمید از گلم

تفرج کنان در هوا و هوس گذشتیم بر خاک بسیار کس

کسانیکه از ما بغیب اندراند بیایند و بر خاک ما بگذرند

دریغا که فصل جوانی برفت بلهو و لعب زندگانی برفت

دریغا که مشغول باطل شدیم زحق دور ماندیم و غافل شدیم

چه خوش گفت با کودک آموزگار که کاری نکردیم و شد روزگار

دیگر دعامی باید کرد که او تعالی دیرا از صلحا مومنین گرداند و لسان صدق در آخرین ارزانی دارد تا از دوستان خدا و اولیا را و شود و از انصار رسول خدا صلعم گردد زیرا که او سبحانه صالح المومنین را بانفس مقدس خود و جبریل و ملائکه را در نصرت پیغمبر قرین کرده و آنحضرت فرموده انما ولیی الله و صالح المومنین و این نصرت در انکه ملابس شرور و فساد از امور دنیا و دین ولی رسول امین نیست و از اسباب صلاح ست آنکه اگر والی باشد در اقامت حدود الهی میان شریف و وضیع برابری کند و در دوست و دشمن مساوات درین کار روا نماید انما هلک من کان قبلکم انهم کانوا یقیمون الحد علی الوضیع و یترکون الشریف و لکن امتثال امر معنی از اصعب امور ست کسیکه ایمان بخدا و رسول و روز آخرت ندارد و والیان امور تابعان نفس اماره درین کار کوتاهی بسیار کنند و با اندک وذوی القربی راهی دیگر جز راه عامه رعایا و برایا و ملازمان میروند و معهذا خود را مسلمان میگویند ؎

این معمّا چه خوش آمد که سحر گه میگفت — بر در میکده بادف و نی ترسائی

گر مسلمانی همین ست که حافظ دارد — وای گر در پی امروز بود فردائی

و دیگر غیور می باید شد از برای خدا و حذر می باید کرد از غیرت طبیعیهٔ حیوانیه و میزان این عمل آنست که هر که غیور ست از برای خدا و می غیرت نمیکند مگر برانتهاک محارم او خواه این هتک بر جان او باشد یا بر غیر او مثلا چنانکه غیرت می برد بر آنکه کسی با مادرش زنا کند همچنان غیرت او بر مادر غیر خود باشد که احدی با وی زنا نکند و دو لک بر دختر و خواهر و زن و کنیز خود و غیر خود چه هر زنی که با وی زنا میرود شک نیست که آن زن دختر یا خواهر یا حلیله یا مادر یا کنیز دیگرست و همچنانکه نمیخواهد که با زنی ازین زنان خود سفاح کند شیخ گفته فان فعل شیئا من هذا و زنی و ادعی الغیرة فی الدین او المروة فاعلم انه کاذب فی دعواه فانه لیس بذی دین و لا مروة من یکره لنفسه شیئا و لا یکرهه لغیره ؎

بخوری بال مسلمان و چرا بت بخورند — بانگ و فریاد برآری که مسلمانی نیست

آنحضرت فرمود صلعم ان الله لا غیور منی و من غیرته حرم الفواحش و مرد رسول خدا و دستش دست زنی را که بروی حلال نبود نسود و بیعت نکرد زنی را مگر بسخن و هو رسول الله صلی الله علیه وسلم فاجعل میزانک فی الغیرة للدین هذا فان وفیت به فاعلم انک غیور و ان وجدت خلاف ذلک فتلک غیرة طبیعیة حیوانیة لیس لله و لا للمروة فیها و خوار حتی تغار منک کما تغار علیک و قد ثبت ما من احد اغیر من الله ان یزنی عبده او تزنی امته و دیگر حذر باید کرد از انکه خدا او را در جائی بیند که از انجا منعش کرده و در جائی بیند

که حکم انجا نموده و ناگزیرست که عمل پوشیده و داشته باشد که جز خدا دیگری آنرا نمیداند که این اعظم وسیلهست برای
خلوص آن عمل از شوب و قلیل من یکون له هذا الشیخ در فتوحات چندی از وصایای نبویه بروایت مرتضوی
ذکر کرده که در اول هر وصیت ازان لفظ یا علی ست و وصایای دیگر بلفظ یا ابا هریرة آورده هرچند مبانی و معانی
این وصایا خوبست زیرا که مشتمل بر ترغیب در اخلاق حمیده و بر ترهیب از خصال مکروهیده ست لکن رفع آن از جناب
نبوت در طریقهٔ اهل حدیث بصحت نمیرسد پس آن وصایا را در حکم وصایای دیگر علما و عرفا می باید داشت و اعتقاد
رفع آن نباید نمود که از وادی من کذب علی متعمدا فلیتبوء مقعده من النار ست و هم جناب شیخ طائفه از وصایای
اهل علم و معرفت ایراد کرده و بعض را ازان در نظم آورده و کلام صلحا امت در وصیت و نصیحت ذکر نموده و سخنهای
حکما و بیان ساخته و در ضمن آن حکایات اهل الله و بعض شیوخ خود اثبات نموده و در زیر هر وصیتی از وصایای
مذکوره وصیتهای بسیار مناسب عنوان کلام و بیگانه ازان مرام نوشته و چندی از وصایای آمیخته از توراة و جز آن
متعلق بطهارت جوارح و تصفیهٔ باطن و اصلاح ظاهر و عبادت و حسن معاملت و حکایات زمان نبوت اولی و
مواعظ حسنی و عبر سنی و تذکیر و تحذیر و انچه باین چیزها ماند بشرح و بسط بسیار نگاشته و حکمتهای مرغوب
ایراد نموده و خاتمه باب که خاتمهٔ کتاب اوست بر ذکر ادعیهٔ مشهوره و عوذات مذکوره در احادیث و جز آن
ختم ساخته این چند وصیت که در ینجا می بینی حرفی ازان کتاب و پرتوی ازان آفتاب ست که تصرف در
فحاوی و مطاوی آن نقص و زیادت ثبت نموده آمد و بالله التوفیق الهی انچه درین جریده نوشته ایم و سواد ش
بیاض این کاغذ برده ایم فهم قاصر ماست که از آیات و بینات سفن و مقالات اصحاب جلالت تو و کهن فهمیده ایم
و از کلمات طیبات ارباب حق و فوائد افئدهٔ اولیا، دین در میزان یقین سنجیده ایم اگر مراد تو و رسول تو و اولیاء تو
اصفیاء تو ازان الفاظ قدسیه و عبارات انسیه همان معانی ظاهره و مضامین بطیبه باهره ست که قرة عیون و مسرت افزای جان
ما شده پس بالقبولش سرفراز فرما و در دلهای بندگان حق جو و فرمان بردار ان نیکخو عموماً و در نفوس اخلاف خصوصاً
اثری نمایان و برکتی شایان ازان مبانی و معانی ارزانی دار و اگر خدانخواسته و مبادا اخلاف رضای تو و مراد
رسول و دیگر جماعه مقبول حرفی از زبان خامه و خامهٔ زبان بدر جسته باشد از ما بعفو شامل و کرم عمیم خویش معاف کن
و کیف که چون عفو از کرام ناس مامول ست از تو که اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین چه قسم مرجو نباشد و حق آنست که
حقیقت سخن خود را چنانکه تو میدانی دیگری کجا می تواند دریافت و جامعیت کلام نبوی و بلاغت سخن صلحا چنانکه
خود شان می شناسند فردی از افراد امت کی میتواند دانست لا علم لنا الا ما علمتنا انك انت العلیم الحکیم

ازما افتادگان بیچاره جز آنکه بمراد خدا و رسول ایمان و اعتراف آریم دیگر چه آید و از راسخین فی العلم غیر از آنکه به امنا به کل من عند ربنا قائل شوند دیگر چه میکشایدید و شنیدید ما را چه اعتماد و بر فهمید ناقص ما کدام بنیاد آنچه بصدق نیت و خلوص طویت اختیار نموده ایم اتباع محض رسول تست و هر چه از میان سبل متفرقه و مشارب متنوعه جاده اش پیموده ایم راه اقتدا کتاب تست ربنا امنا بما انزلت و اتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدین ما خاکیان فنا پذیر را اگر بنور بی یمع و بی یبصر نوازی از لطف عامت هرگز دور نیست و با شرمندگان عصیان پناه را اگر بنظر رحمت تمام خود بنگری زنهار از شان ربوبیت تو مجور نه اللهم غفرا ؎

جمعی بدرت گریه و آه آوردند　　جمعی همه دیده و نگاه آوردند
جمعی دیدند خواهش عفو ترا　　رفتند و جهان جهان گناه آوردند

و آخر دعوانا ان الحمد لله تعالی خالق النسم و فاطر العالم و صلوته و سلامه علی الذات المطلسم و الغیث المطمطم لاهوت الجمال و ناسوت الوصال طلعة الحق و واسطة عقد الخلق انسان عین الازل فی سر من لایزال و لم یزل اللهم صل به منه فیه علیه و سلم تسلیما کثیرا طیبا علیه و علی من انتمی الیه ؎

خاتمه طبع با نظم تقریظ ریخته خامه ماه تمام سپهر فصاحت مهر منیر اوج بلاغت ناثر نثره نثار شاعر شعری شعار سید حکیم اعظم حسین خصه الله بحسنی الدارین و حماه عن مکاره الملوین ؎

سپاسی که در برابر نعمت میتوان کرد خدای نعمت افزای را میگزارم که این نامه خجسته عنوان را سرانجام نگارش صورت بست و آرزوی دیرینه را تازه نقش مراد بر کرسی نشست همانا بدایع انگیزی اندیشه قدرت پیشه خردمند خزینه پسند دانش پناه معنی آگاه ارسطو حکمت فلاطون فطرت فرخنده کشور کشا فرزانه فرمانروا عالیجناب فرشته آب والاجاه امیر الملک نواب سید محمد صدیق حسن خان بهادر دام له المجد و التفاخر که نقشبند این دلنشین صورت و صورت نمای این همایون حقیقت ست دلکشا باغی بیاراست که رضوانرا بذوق تماشایش دل از بهشت برین برخاست مگر کتب خانهای خاصه را بخلوت خاص پهلوئی هم چیده جرائد پیشینه آثار و صحائف پارینه اخبار که بر حالات اصفیای روزگار و کرامات اولیای نامدار اشتمال داشت از انجمله برگزیده پیش نظر گذاشت و دیده را بژرف نگری و اندیشه را باندازه شناسی برگماشت تا بدان پایه دید و دانش منعزا از پوست

وجلا از سراب وفور از ظلمت وسرو از ناسره جدا نمود وهمگی آنرا بشیرازهٔ جمعیت درهم کشیده تقصار
جیوش الاحرار من تذکار جنود الابرار لقب فرمود دانم مگر دستی بکمیهٔ عمان فرو برده جزالی
شاهوار بدر نکشیده ست وجواهر خیز کانی بکاوکا وتحقیق کاویده جز لعل ویاقوت برنچیده شور افسانهٔ شب
زنده داران رفتهٔ غفلت خوابان حال را نمک در دیده فروریخت وسحر خیزان بیدار بخت را ولولهٔ تازه بخاطر
انگیخت قلم را در نگارش الفاظ بار وبرگی آماده آمد که پنداری بر دمند نهالی بصحن گلشن میوه افشان ست وسخن را در گزارش
معنی آب ورنگی بکار رفت که گوئی نوبهاری را در نور دشگوفهای ناشگفته بوقلمون خندها زیر لب پنهان ست
همین که از پیشگاه همایون کارفرمای نامدار اعنی صورت طراز این تزیا نگار فرمان طبع رفت شگرفان این کار
بسعی فرمان پذیری نفسها سوخته اند وور رنگ کار پردازی هنرها فروخته تا در زمان سعادت نشان فرمانروائی
گوهر اکلیل جهانبانی جوهر شمشیر معدلت رانی نو شابهٔ سکندر اقبال آنقوای سنجر اجلال خلوت نشین فرشته دربان
شبستان آرای کیوان ایوان خانی دودمان سیادت توامان فریدون پایه جمشید سرمایه عفت نظر عصمت اثر بهرام
چاکر کاوس لشکر بلند القاب والاخطاب فرخ علم نواب شاهجهان بیگم رئیس دلاور اعظم طبقه اعلای ستارهٔ هند
وتاج هندوستان ورئیسهٔ بهوپال دام لها العز والاقبال بمقتضی دقت آفرین دانش آئین فرزانه روشن نظر
فضائل اندوز علم وهنر ابوالحسن سید ذوالفقار احمد حماه الله الاحد تازه آرایشی ولوآئین پیرایشی بکار رفت
وآز تنقیح حائز اوصاف کمال عقده کشای هرگونه اشکال مبادی آگاه مقاصد دستگاه جناب محمد عبد الحق
کابلی صانه الله العلی رونقی دیگر پزیرفت ونگارش جادو طراز نادره پرداز منشی محمد احمد حسین صفی پوری
عافاه الله القوی مراین شاهد نوخاسته را خال وخطی بروی دمانید واصلاح حجر که فتوت پناه حافظ کرامت الله
حفظه الله کرد از برای جلوه گستری بر منصهٔ عرش نشانید وخان رفیع المکان لیاقت عنوان محمد عبد المجید خان
سلمه الله المنان بشاطگی اهتمام طبع آراسته نقاب از چهره اش برانداخت تا جانی بنظاره اش سرمایهٔ صبر
وشکیب درباخت سپس طبع آزمای تقریظ نگار را نیروی خامه وگرمی هنگامه ارزانی باد نثار آور گنجینه
پاش اسرار لعل وگوهر در فراوانی باد

نظم

ما را بهانخانهٔ خاصے گذر افتاد — کش دیر وحرم حلقهٔ بیرون در افتاد
جز اهل خبر پی نتوان برد که سرست — از با خبر بیهاست اگر بیخبر افتاد

غفلت منش میکده آگاه برآمد ٭ روشن خرد مدرسه کوته نظر افتاد
بس جاده شناسان که بجائی نرسیدند ٭ بیراهه روان را سر راهے گذر افتاد
دل باخته عشق نگارم که بزلیش ٭ صورت همه مطلوب حقیقت نگر افتاد
با عشق قوی چنگ حریفی نه طرف شد ٭ آخر به توان بانگان تو در افتاد
هر جا بتغافل دل عشاق ربودند ٭ انداز نگاهے ببیان رخنه گر افتاد
خوش مملکت عشق که شه را به قلمرو ٭ کس نام ندانست وگدانا مور افتاد
عشقی که اگر رنگ بهاری بهم آمیخت ٭ خون شد جگر لاله و در گل شر افتاد
عشقی که بهنگامه آن پیر زنے را ٭ سودائی خریداری یوسف بسر افتاد
عشقی که اگر تیر بزه کرد کمان را ٭ خون دو جهان از پی مشقی هدر افتاد
عشقی که گر از تیغ سر انداخت کسی را ٭ دانی ز برومند نهالے ثمر افتاد
عشقی که [illegible] ذوق خدا داد و گیتی
صدیق حسین [illegible] نظاره روشن ٭ بیخود ز فلک زهره و شمس و قمر افتاد
بیند بسر فرش گهر چین تماشش ٭ مشتی همه دلهاست که بر یکدگر افتاد
تا مرد ره خاص کناجسته ز خلوت ٭ از طی مقامات بسیر و سفر افتاد
زر پاش امیرے که اگر داد عطا داد ٭ مانند خزف بر سر ره سیم و زر افتاد
زان مایه انعام که بخشید جهان را ٭ گنجینه پرویز بدست هنر افتاد
صد رنگ گل از گلشن او چید تماشا ٭ صد ره خرد از ساغر او بیخبر افتاد
نقشے عجب آراسته تقصا علم کرد ٭ کز خال و خط روئے نکو خوبتر افتاد
از صوفیه آموزد نشانها که ز تحقیق ٭ بالغ نظران را بنظر معتبر افتاد
در ضمن تراجم که ز احرار نبستم زد ٭ اسرار حقیقت همه پیش نظر افتاد
هر هفت صدا رتنگ بکار رقمی رفت ٭ هر جا بگزارش سخنی مختصر افتاد
فرعی به برومندی صد اصل بمالید ٭ در معرض تفصیل حدیثی اگر افتاد
در رنگ معانی که برون داد ز خاطر ٭ گوهر ز یم و لعل ز معدن بدر افتاد

در سلک جواہر کہ بہم بست ز الفاظ — سیارۂ وثابت بشمار گہر افتاد
ای آنکہ ز کلک تو بجاد و رقیبا — از روئی دو صد نقش نہان پردہ بر افتاد
فن سخن از بہر ثنائے تو گرفتم — رہ روپی منزل برو پر خطر افتاد
با اینہمہ رفتیم چنان گرم کہ ہمراہ — صد جا بسر رہگذر از پای در افتاد
اندازۂ بہمان و فلان نیست ثنایت — این قرعۂ اقبال بنام دگر افتاد
زلفی ست فرو ہشتہ پئی مدح تو شعرم — کز دوش مغان شیوہ بتی تا کمر افتاد
زان پیش کہ از بہر دعائی تو برآورد — در دست دعاگوی تو لقد اثر افتاد

آن باد کہ ہر بند بحکم تو کشایند
تا کار تو اند بقضا و قدر افتاد

اصلاح ضروری اغلاط کتاب تقصیر

صفحہ	سطر	خطا	صواب	صفحہ	سطر	خطا	صواب
۴	۱۴	بتاذی	بتازی	۵۱	۷	باتتی	بافتی
۵	۲۳	خرد	خُرد	۵۷	۱۳	روشنای	روشنائی
۶۰	۱۷	یقوم	بقوم	۶۱	۱۲	سنجل	سنجل
۷	۱۱	ندانستم	ندانستیم	۶۲	۹	دیران	دیدن اصحاب اصحاب
″	۱۳	ہشت صد	یکصد و چہل و دو	۶۶	۳	منہ	منہا
۸	۸	پانصد و سی و دو		۶۸	۱۱	میگرستی	میگریستی
۱۵	۱۹	مخالفت	مخالفت	۷۳	۲۱	معرفتِ	معرفت
۱۸	۶	وملی	وی	۷۸	۱۰	لاتحسین	لاتحسبن
۲۰	۲۳	سنہ ۲۲۲	سنہ ۲۳۲	″	۱۷	تعریفاتہم	تفریعاتہم
۲۳	۱۰	رومان بن ناحیہ	رُدمان بن ناجیہ	۸۲	۱۴	امہ	ائمہ
۴۹	۲۱	این جلا	ابن جلا	۸۶	۱۰	المخففون	المخفون

له قال فی تہذیب الاسماء واللغات روی ابو عمر عن رسول اللہ صلعم حسنوا ہجاءکم فانہ یزید فی حسن الخط وذلک من مفاتیح الرزق وقال ابن مقلہ الخط الحسن یزید الحق وضوحا وہو بالنفوس الکریمۃ ملیح وبالعقول الفاضلۃ مستحسن وقال ابن مسلم ابو عبید وعشرون حرفا ۱۲

صفحه	سطر	غلط	صواب
۹۰	۶	بغزنی	بغزنین
۹۴	۸	شبهه	معطله
۹۸	۱۴	محاذیب	مجاذیب
۱۰۰	۱۵	آید	اید
۱۰۱	۵	کثرت و	کثرت
〃	۶	۲۸	۲۹
۱۱۱	۸	محوس	مجوس
〃	۱۳	منفرماید	میفرماید
۱۱۷	۴	بذبی وشرهی	بذهبی وشرنبی
۱۲۱	۱۵	فراغبائی	فراغبالی
۱۲۴	۶	لایشقی	لایشقی
۱۳۵	۱۰	باالاکل	بالاکل
۱۴۳	۹	علم و	علم
۱۴۵	۱۷	هیچکس	هیچکس
۱۴۶	۵	میگریم	میگریم
۱۴۸	۸	دقبقه	دقیقه
۱۵۳	۲۰	خوردیم	خُردیم
۱۵۵	۳	نصر	نصیر
〃	۲۳	وور	ﻫ
۱۵۶	۲۲	نباشد	بناشد
۱۶۰	۱۹	آئیم	ایم

صفحه	سطر	غلط	صواب
۱۶۲	۱۴	اند	اند ولادت شان در
			سنهٔ ۱۲ بود
۱۶۴	۱۸	بشتاد	بنود و یکسال
〃	۱۸	العرب	العرب کلمة لبید
۱۶۵	۲۳	رواه	رواه ابوداود عن
			ابی امامة ایاس
			بن ثعلبة
۱۶۸	۶	بودی	لودی
۱۷۱	۱۸	علم	علم و عمل
۱۷۳	۲	وادی	دادی
۱۷۶	۱۷	الصانی	الضانی
۱۸۳	۲۱	البنون	البنون
۱۸۵	۱۵	انصاف	انضاف
۱۸۶	۱۴	عروة	عروهٔ
۱۸۸	۱۳	سنهٔ ۹۰	سنهٔ ۹۰
۱۸۹	۱۰	شریقش	شریفش
۱۹۱	۹	برانکه	آنکه
۱۹۷	۹	چشه	جثه
۲۰۰	۱	لبعضهم	لبعض
۲۲۱	۱۲	مسر	سیر
۲۲۴	۱۴	خلوم	خادم

صفحه	سطر	خطا	صواب
۲۲۶	۱۱	لسار	بسیار
۲۲۷	۵	چشمهها	چشمه ها
〃	۱۵	ترو	تر
۲۲۸	۵	خردیم	خُردیم
۲۳۰	۲۰	هفتادوهفت	شصت وشش
〃	〃	پنجاه وهفت	چهل ودنج
۲۳۱	۲۰	ینظر	نتظر
۲۳۹	۱۴	فمّ	

صفحه	سطر	خطا	صواب
۲۴۱	۱	دنیا	دنیا یصیبها
۲۴۲	۱۶	سفاسف	سفاسف
۲۴۴	۱۴	واحد	*
〃	۲۳	حال ست و	حال
۲۴۹	۲	برگشت	اورادید
〃	۵	جهنه	جهیه
۲۵۰	۱۹	یاتوا	باتوا

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔